

به نام خداوند بخشاینده مهربان

بَابُ الْحَوَائِجِ

حضرت امام موسى كاظم (عليه السلام)

باب الحوائج

حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام)

گروه مؤلفان

(سید منذر حکیم با همکاری سید عبدالرحیم موسوی)

مترجم: سید حسین اسلامی اردکانی

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

● پیشوایان هدایت - ۹، باب الحوائج، حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام)
نویسنده: گروه مؤلفان (سید منذر حکیم با همکاری سید عبدالرحیم موسوی)
مترجم: سید حسین اسلامی اردکانی
تهیه کننده: معاونت فرهنگی، اداره ترجمه
سایر همکاران: ویراستاری و بازنگری: مصطفی اسکندری؛
نمونه خوانی و کنترل نهایی: مهدی گلشنان؛
غلط گیری و صفحه آرایی: قاسم بغدادی؛
طرح جلد: حسین صمدی
ناشر: مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)
نوبت و تاریخ چاپ: اول، ۱۳۸۴ ش. / ۱۴۲۶ ق. / ۲۰۰۵ م.
تعداد: ۵۰۰۰
چاپ: چاپخانه لیلا
نشانی الکترونیکی: E-mail: info@ahl-ul-bait.org
شابک: ISBN: 964-529-019-8
● حقوق چاپ برای مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) محفوظ است.

پیش گفتار

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره گیری از شیوه های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده های خود بپردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و براندیشه جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان يك بارديگر به اسلام و فرهنگ تشیع و مکتب اهل بیت(علیهم السلام) معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به ام القرای این فرهنگ ناب و تاریخ ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) با درك ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه فعال با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع رسانی در حوزه تفکر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت و اسلام ناب محمدی بپردازد. خدارا سپاس که با هدایت های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای (مدظله) در این میدان حساس و فرهنگ ساز، گام های مهمی برداشته شده و امیداست در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر و بالنده تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف زلال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

براین باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت(علیهم السلام)، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضدّ اخلاق و انسانیت را درآستانه «عصر ظهور»، تشنه حکومت جهانی امام عصر(علیه السلام) بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می‌کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفان و مترجمانی می‌دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می‌کنند.

* * *

خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهل‌بیت(علیهم السلام)، با عنوان مجموعه «اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می‌باشد را تقدیم شما عزیزان می‌نماییم. این جلد از مجموعه مذکور با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد سیدحسین اسلامی به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روز افزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم. در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می‌شود. باشد که این گام کوچک، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرارگیرد.

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام)

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمدین عبدالله(صلی الله علیه وآله وسلم) و خاندان والاتبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خرد و اندیشه بخشید؛ با خرد، حقیقت را در می‌یابد و آن را از باطل باز می‌شناسد و با اراده، مصالح خویش را بر می‌گزیند و اهدافش را تحقق می‌بخشد. وی، خرد را حجت بر بندگان خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش بر آنان فرو بارید. به انسان، نادانسته‌ها را آموخت و او را به راه کمال درخور وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن هاپرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جاکه فرمود:

(قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى);^(۱)

بگو: هدایت واقعی همان هدایت خداست.

(وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ);^(۲)

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

(وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ);^(۳)

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

(وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ);^(۴)

هر کس به خدا تمسک جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

(قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا

لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ);^(۵)

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داور می کنید؟

(وَيُرِي الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ

الْحَمِيدِ);^(۶)

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

(وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ);^(۷)

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست

و حق هدایت می کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود،

۱. انعام / ۷۱.

۲. بقره / ۲۱۳.

۳. احزاب / ۴.

۴. آل عمران / ۱۰۱.

۵. یونس / ۳۵.

۶. سبأ / ۶.

۷. قصص / ۵۰.

بدان گردن می نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛ از این رو، می فرماید:

(وما خلقت الجنّ والإنس إلا ليعبدون)؛^(۸)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستش آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی بندد، به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قله کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند، انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زاپیده شده از آن - که همواره همراه انسان هاست - ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، و همه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه
برای
فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران، از آغاز بردمیدن تاریخ و در گذر زمان، مشعل هدایت ربانی را بردوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی - که تأییدگر عقل است - نیز گویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همواره - قبل و بعد و همراه - با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتماً حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

(انما انت منذر ولكل قوم هاد)؛^(۹)

تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

۸. ذاریات/ ۵۶.

۹. رعد/ ۷.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیت هدایت مردم را برعهده دارند و وظایف و مسئولیت آن‌ها بدین شرح است :

۱. وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را بر می‌گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است :

(الله أعلم حيث يجعل رسالته):^(۱۰)

خدا آگاه‌تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و (الله يجتبی من رُسله من يشاء):^(۱۱)

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد بر می‌گزیند.

۲. رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهداف رسالت و مصونیت از اشتباه است :

(كان الناس أمة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وأنزل معهم الكتاب بالحق

ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه):^(۱۲)

مردم در آغاز، يك دسته بودند، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می‌کرد، با آن‌ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳. امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این مسئولیت مهم را به شکلی رسا اعلام می‌دارد:

(يزكّهم ويعلمهم الكتاب والحكمة):^(۱۳)

آنان را تزکیه می‌کند و به آن‌ها کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمال در خور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته‌ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره‌مند باشد:

(لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة):^(۱۴)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۱۰. انعام/ ۱۲۴.

۱۱. آل عمران/ ۱۷۹.

۱۲. بقره/ ۲۱۳.

۱۳. جمعه/ ۲.

۱۴. احزاب/ ۲۱.

۴. رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می کنند.

۵. در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسر است و جز با بنای نهادی سیاسی بر اساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق العاده مقاوم، آگاه به روحیات طبقات مختلف جامعه و جریان های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی، می طلبد. موارد یاد شده که می توان آن ها را به صلاحیت های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجه دشواری ها افکندند و از هیچ کوششی نیاوردند. خداوند تلاش پی گیر آنان را با رسالت آخرین پیام آور نور، حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله وسلم) تکمیل ساخت و امانت و مسئولیت هدایت بشر را بر عهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

۱. عرضه رسالتی کامل به بشر که دربردارنده عناصر دوام و بقاست.
۲. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.
۳. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.
۴. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسم کامل آن بود. تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود.

الف) رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد؛

ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی بر می آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برجسته ترین، به شمار آیند.

از این رو، خواست خدا چنین بود که نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) برگزیدگانی از اهل بیت خویش را درخور این کار آماده سازد، و به نام مبارک آنان تصریح کند و رشته امور هدایت مستمر الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را بر اساس ارزش ها بیورانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود:

«إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله وعترتي وإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛

من دو [چیز] امانت گرانسنگ میان شما می نهم، تا زمانی که به آن ها متمسک و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو، کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این مسیر، امامان معصوم (علیهم السلام) همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چند بُعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛ حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم(علیهم السلام)بی آن که از مسیر سنت هستی که بر روش رهبری و امت حکمفرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)وانقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرك واداشته و شتاب بخشیدند.

زندگی ائمه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. از این رو، می کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فرا روی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آغاز و با بیان زندگی وجود مبارک خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - پایان می پذیرد، امید این که خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

کتاب حاضر، به مطالعه زندگی نهمین نشانه و چراغ هدایت، حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می پردازد؛ همو که تبلور کمال نبوی در عرصه دانش، هدایت، کردار و تربیت است و با کوشش خستگی ناپذیر و سترگش در نشر علم، مکتب اهل بیت (علیهم السلام) گسترش یافت، نشانه های آن روشن و آشکار شد و بری شیرین و گوارا داد و با تمام موانعی که دشمنان دین بر سر راه مکتب اهل بیت (علیهم السلام) قرار دادند، تا به امروز همچنان از خنکای سایه پربرکت و چشمه زلال و جوشان این مکتب بهره مندیم.

جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارک تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقق ارجمند حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای سیّد منذر حکیم حفظه الله تعالی، سپاسگزاری کنیم و سر برآستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائرة المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت؛ «فَاتَهُ حَسْبُنَا وَ نِعْمَ النَّصِيرُ».

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

قسمت اول

بخش نخست

امام کاظم (علیه السلام) در يك نگاه

بخش دوم

برداشت هایی از شخصیت امام کاظم (علیه السلام)

بخش سوم

جلوه ای از شخصیت امام کاظم (علیه السلام)

بخش نخست

امام کاظم(علیه السلام) در يك نگاه

امام موسی بن جعفر(علیه السلام) معروف به «کاظم الغیظ» (فروبرنده خشم) هفتمین پیشوای مسلمانان پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله)، یکی از پرچم‌ها و نشانه‌های هدایت الهی در جهان اسلام و خورشیدی فروزنده از خورشیدهای معرفت در میان بشریت است که همواره در این خاکدان پرتوفشانی می‌کند. او از خاندان پاکی است که پیامبر عظیم اسلام آنان را همسنگ قرآن خوانده و راهبران خردورز کشتی هدایت، مأمّن و پناهگاه الهی و ارکان مستحکم جهان دانسته است. امام موسی(علیه السلام) از درخت بلند و تناور رسالت، ثمره بوستان پر خیر و برکت علوی جایگاه و خزانه دانش حضرت ختمی مرتبت، دری از درهای وحی و ایمان و معدنی از معادن علم خداوند است.

حضرتش در سال ۱۲۸ق. روزگار پایانی حکومت امویان زاده شد و با روزگار فروپاشی این خاندان که به نام خلافت رسول الله در سرزمین اسلام به تباهی پرداختند و نیز آغاز پیدایش حکومت عباسیان که با شعار «الرضا من آل محمد(صلی الله علیه وآله)» حاکم مورد رضایت از آل محمد» بر مرکز حکومت و رهبری جهان اسلام سلطه یافتند، معاصر بود. دو دهه از عمر مبارك خود را در سایه پدرش حضرت جعفر بن محمد الصادق(علیه السلام) زیست و از سایه سار دانش پدر گرامی و مدرسه و مکتبی ربانی که با پرتو فراگیر خود، جهان اسلام، بلکه تمام بشریت را در بر گرفته بود بهره مند شد.

آن حضرت(علیه السلام)، دوران حکمرانی سفاح و منصور عباسی را - که در ۲۵ شوال ۱۴۸ق پدر بزرگوار آن جناب به شهادت رسانده بود - درک نمود و در حالی که خطر مرگ وجود مبارکش را تهدید می‌کرد و جامعه دستخوش بحران بود، به جای پدر عهده دار منصب امامت شد. حضرت صادق(علیه السلام) برای حفاظت از جان فرزندش موسی، تدابیری اندیشید تا در بدترین شرایط سیاسی، جنبش رسالت الهی تداوم یابد. بدین ترتیب این درخت تناور و پرشاخ و برگ و سر به آسمان کشیده به ثمر نشست و در سه دهه از عمر مآلامال از هدایت، از آزادی نسبی روزگار مهدی عباسی و حدود يك دهه در روزگار هارون برخوردار شد. پایه‌های حکومت عباسی در سه دهه نخست که امام

کاظم(علیه السلام) با آنان هم عصر بود، هنوز به طور کامل قدرت نگرفته بود، اما امام در دهه چهارم زندگی خود با فشارها و تنگناهایی رو به رو شد که هیچ يك از امامان(علیه السلام) در روزگار امویان و در عهد خلفای پیشین عباسی با آن رو به رو نبودند. زندان های طولانی، طرح های پیاپی برای از میان برداشتن امام و سرانجام کشته شدن به دست کارگزاران حکومتی که به نام خدا و پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمانروایی می کرد، تنگناهایی بود که حضرت کاظم(علیه السلام) با آن رو به رو شد. نقل شده است: «آن گاه که هارون الرشید، امام کاظم(علیه السلام) را دستگیر کرد، خطاب به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و در حالی که عذرخواهی می کرد گفت: از آن رو نواده تو را بازداشت می کنم که وجودش در میان امت، باعث تفرقه و پراکندگی است...» بدین ترتیب می بینیم که شمشیر بر گردن مسلمانان و حتی امامان و پیشوایان حقیقی ایشان سایه افکنده بود. انا لله و انا الیه راجعون.

امام کاظم(علیه السلام) در اهمیت دادن به رسالت الهی و مصون داشتن آن از تباهی و تحریف، جدیت در حفظ و بازداشتن امت از فروپاشی و نابودی، نبرد با ستمگران و تأیید و حمایت از آمران به معروف و بازدارندگان از ارتکاب منکر، راه و روش جدش رسول خدا و پدران معصوم خود از حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) تا حضرت امام صادق(علیه السلام) را در پیش گرفت تا حاکمان را از گستراندن دامنه ستم و خودکامگی بازدارد.

مکتب و محفل علمی آن حضرت ملامال از عالمان و جویندگان معرفت و دانش بود که جریانی اسلامی - فرهنگی پدید آورد و در برابر میراث تمام تمدن ها و فرهنگ های وارداتی همآورد می طلبید. این مکتب علمی، همچنان عالمان و مجتهدانی برجسته پرورش داده و روش و اسلوب شناخت دانش های اسلامی (الهیات) و علوم پایه را به جهانیان عرضه داشت. فعالیت های پژوهشی و تشکیلاتی آن حضرت نشان دهنده توجه فوق العاده ایشان به جماعت صالحان و برنامه ریزی برای آینده درخشان و آکنده از طلایه داران هشیار و بیدار امت اسلامی بود؛ که میراث عصری طلایی را - که معارف و علوم مکتب پیشرو اهل بیت(علیهم السلام) جانی تازه گرفته بود - از گزند حوادث حفظ کرده، به ما ارزانی داشتند و همچنان تا به امروز شکوفا و درخشان است.

امام موسی بن جعفر(علیه السلام) به «عابد»، «تقی»، «باب الحوائج الی الله» و به دلیل بردباری بیش از حدّ به «کاظم» شهرت یافت. او هرگز تسلیم فشار و ستم حاکمان عباسی که محدود کردن فعالیت الهی آن حضرت را می خواستند نشد و همواره برای

حفظ و صیانت از رسالت الهی و دولت اسلامی از فروپاشی در تلاش بود تا به امت اسلامی هویت بخشیده و مؤمنان را از گزند فشارها و معارضه پیاپی و روزافزون حاکمان عباسی مصونیت بخشد. امام کاظم(علیه السلام) همچنان در امر رسالت و عقیده پاک خود ثابت قدم بود و مقاومت ورزید، از ملامت هیچ ملامتگری نهراسید و هر چه داشت در راه خدا و برای اعتلای کلمه خدا و آیین جدش پیامبر(صلی الله علیه و آله) داد و سرانجام جان خود را در این راه نهاد و در سال ۱۸۳ یا ۱۸۴ق. به زهر جفای هارون الرشید دعوت پروردگارش را پاسخ گفت. پس درود بر او باد آن روز که زاده شد و آن زمان که در راه خدا جهاد کرده و آن روز که از جام شهادت نوشید و آن روز که برانگیخته می شود.

بخش دوم

برداشت هایی از شخصیت امام کاظم (علیه السلام)

مسلمانان، علیرغم اختلاف مذهب و گرایش ها یکصدا برتری، اعلیت، مقام والا، منزلت رفیع، قدسیت گوهر وجود و نزدیکی جایگاه و خویشاوندی اهل بیت عصمت و طهارت را - که درود بر آنان باد - به پیامبر (صلی الله علیه وآله) پذیرفته اند، تا آن جا که در نوشتن و نقل احادیث حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) درباره آنان و نیز بیان سیره، اخلاق و ذکر آموزه ها و حکم آنان، گام به میدان رقابت نهادند و بر یکدیگر پیشی گرفتند. زمانی که می بینیم پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) اهل بیت را - آن گونه که در حدیث ثقلین آمده - همگن قرآن خوانده و به سان کشتی نوح دانسته که هر کس از آن روی گرداند غرق می شود و چونان «باب حطه» (دروازه فرو ریخته شدن گناهان) شمرده که هر کس از آن وارد شود ایمن باشد و دیگر روایاتی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) در بیان برتری و عظمت مقام و منزلت آنان آمده، دیگر شگفت زده نخواهیم شد که چرا مسلمانان، از هر مذهب و گرایش، درباره آنان بنویسند و بگویند و در این زمینه بر یکدیگر سبقت گیرند.

در این بخش به برخی از گفته هایی که معاصران آن حضرت و آنان که پس از حضرت کاظم (علیه السلام) درباره ایشان داشته اند می پردازیم:

۱. امام صادق (علیه السلام) درباره فرزند و امام پس از خویش می فرماید:

او دانش قضا، فهم، بخشندگی، دانش آنچه را که مردم در امر دین دچار سرگردانی و اختلاف شده اند، خوی نیکو و نیک رفتاری با همسایگان دارد و دری از درهای [رحمت و برکت] خداوند است»^(۱۵)

۲. «هارون الرشید»، در پاسخ فرزندش «مأمون» که می پرسد او (امام کاظم علیه السلام)

کیست؟ می گوید: ^(۱۶) او امام و پیشوای مردم، حجت حق بر خلق و خلیفه خدا بر بندگان اوست».

۱۵. بحار الانوار ۱۲/۴۸ (به نقل از: عیون اخبار الرضا).

۱۶. ائمتنا ۶۵/۲ (به نقل از اعیان الشیعه).

دیگر گفته هارون به مأمون درباره حضرت این است: ای فرزندم، این وارث علم پیامبران است. این موسی بن جعفر است. اگر علم درست [پیراسته از هر نادرستی [بخواهی به یقین نزد اوست]].^(۱۷)

۳. «مأمون عباسی» حضرت را چنین توصیف کرده است: عبادت [زیاد] او را فرسوده، گویی که نی پوسیده است و سجود فراوان چهره و بینی اش را زخمی نموده است.^(۱۸)

۴. «عیسی بن جعفر» در نامه ای به هارون الرشید می نویسد: وضعیت موسی بن جعفر و مدت بازداشتش در زندان من به درازا کشیده است. در این مدت او را آزمودم و جاسوسانی بر او گماردم [تا کارهای او را به اطلاع من رسانند]، اما او فقط به عبادت خداوند مشغول بود و دمی از آن غافل نمی شد. کسانی را گماردم تا ذکر و دعای او را گزارش کنند اما او تو و مرا نفرین نکرده و به بدی یاد نمی کند، بلکه برای خویش طلب آمرزش و رحمت می کند. حال اگر کسی را برای تحویل گرفتن او بفرستی [مشکل مرا حل کرده ای] و در غیر این صورت او را آزاد می کنم، زیرا از نگاه داشتن او در رنجم.^(۱۹)

۵. «ابوعلی خلال» (پیشوای حنبلیان) می گوید: هر گاه مشکل و گرفتاری مرا فرا گیرد، آهنگ قبر موسی بن جعفر کرده، بدو متوسل می شوم و خدا - آن گونه که دوست دارم - مشکل مرا برطرف می کند.^(۲۰)

۶. «ابوحاتم» درباره امام کاظم (علیه السلام) می گوید: مورد وثوق، راستگو و یکی از امامان مسلمین است.^(۲۱)

۷. «خطیب بغدادی» حضرت را چنین توصیف می کند: او بخشنده و بزرگوار بود به او خبر می رسید که شخصی او را [با زبان] آزار می دهد. حضرت کیسه ای حاوی هزار دینار برای او می فرستاد. گاهی می شد که کیسه های سیصد و چهارصد و دویست دیناری را در [میان مردم] مدینه توزیع می کرد. هرگاه مانند کیسه های موسی بن جعفر [علیه السلام] به کسی می رسید او را بی نیاز می کرد.^(۲۲)

۱۷. امالی/۳۰۷ و المناقب ۴/۳۱۰.

۱۸. انوار البهیة/۱۹۳ (به نقل از عیون اخبار الرضا (علیه السلام) ۱/۸۸ حدیث ۱۱ باب ۷).

۱۹. المناقب ۴/۳۵۲.

۲۰. تاریخ بغداد ۱/۱۲۰.

۲۱. تهذیب التهذیب ۱۰/۲۴۰.

۲۲. تاریخ بغداد ۱۳/۲۷ و مقاتل الطالبیین/۴۹۹.

۸. توصیف حضرت کاظم(علیه السلام) را در بیان «ابن صباغ مالکی» چنین می خوانیم: مناقب و کرامات آشکار و فضایل و صفت های خیره کننده او گواهی می دهند که او از آسمان شرافت برآمد و از آن فراتر رفت، اوج شایستگی ها را درنوردید و به ستیغ آن رسید، سروری در برابر او قد خم کرد و او آن را مرکب خود گرداند و در بهره های بزرگواری به داوری نشست و برگزیده آن را انتخاب کرد و نیک برگزید». (۲۳)

۹. «سبط ابن الجوزی» حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) را چنین توصیف می کند: موسی فرزند جعفر، فرزند محمد (باقر)، فرزند علی بن الحسین، فرزند علی بن ابی طالب، کنیه اش «ابوالحسن» و به کاظم، مأمون (به امانت شناخته شده)، پاکیزه و سرور ملقب بود و به دلیل عبادت و شب زنده داری اش، بنده صالح خدا خوانده می شد». (۲۴)

۱۰. «کمال الدین، محمد بن طلحه شافعی» درباره امام کاظم(علیه السلام) می گوید: او امام گرانقدر، عظیم الشان، بزرگ و کوشا در اجتهاد، به عبادت و بندگی خداوند بلند آوازه، بر امر بندگی مواظب و در کرامت ها مشهور است. شب را به نماز و عبادت و سجده به درگاه خدا سپری می کرد و روز را به صدقه دادن و روزه داری به شام می رساند. به سبب بردباری فوق العاده و چشم پوشی از آنان که در حق وی ستم روا داشته و دست تطاول به سوی او دراز می کردند «کاظم» خوانده شده است. او بدکرداری نسبت به خود را با نیکی به بدکردار و ظلم ظالم در حق خود را با گذشت از او جبران می کرد. «عبد صالح» خوانده می شد، زیرا بسیار عبادت می کرد. مردم عراق او را «باب الحوائج الی الله» (دروازه برآمدن حاجات در درگاه الهی) می خوانند، چرا که نیازهای خود را با وسیله قرار دادن او به درگاه الهی برآورده می دیدند. کرامت های او حیرت انگیز است و گویای این است که او نزد خداوند از جایگاهی راستین و فناپذیر برخوردار است». (۲۵)

۱۱. «احمد بن یوسف دمشقی قرمانی» امام را چنین تعریف کرده است: او امام گرانقدر، یگانه عصر و حجت [بر مردم] است. شب را به نماز و بندگی صبح نموده و روز را به روزه شام می کرد. از آن رو «کاظم» خوانده می شود که بی حد و حساب

۲۳. الفصول المهمة/۲۱۷ و کشف الغمه ۴/۳.

۲۴. تذکرة الخواص/۳۱۲.

۲۵. مطالب السؤل/۸۳.

بردبار بوده و با کسی که به حضرتش بدی می کرد، راه گذشت در پیش می گرفت. نزد مردم عراق به «باب الحوائج» معروف است، زیرا هر نیازمندی که به درگاه او عرض نیاز برده، نومید بازنگشته است... کرامات آشکاری از او دیده می شود و مناقب خیره کننده ای دارد. از آسمان شرافت برآمد و از آن فراتر رفت و اوج شایستگی ها را در نوردید و به ستیغ آن رسید». (۲۶)

۱۲. «محمد بن احمد ذهبی» در توصیف امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می نویسد: [امام] موسی از بهترین حکیمان و از بندگان پرهیزگار خدا بود. مرقد او در بغداد (کاظمین امروز) شناخته شده است. در سال ۱۸۳ ق. در ۵۵ سالگی زندگی را وداع گفت». (۲۷)

۱۳. توصیف امام موسی بن جعفر (علیه السلام) را از زبان «ابن الساعی» چنین می خوانیم: او دارای مقامی والا و افتخاری سترگ است. تهجد او بسیار و در عبادت بسیار کوشنده بود. کرامات او را [همگان] گواه باشند. عبادت و بندگی اش زبانزد است و بر [حدود] طاعات و بندگی مواظبت داشت. شب را به شب زنده داری و گزاردن نماز به صبح و روز را به صدقه دادن و روزه داری به شام می رساند». (۲۸)

۱۴. «عبدالؤمن شبلنجی»، امام کاظم را چنین توصیف می کند: موسی کاظم (رضی الله عنه) عابدترین اهل زمان خود، دانشمندترین، بخشنده ترین و بزرگواریترین آنان بود. جویای احوال فقیران و بینوایان مدینه می شد و شبانه درهم و دینار و دیگر نیازمندی های زندگی را برای آنان می برد و آنان منبع این بخشش ها را نمی شناختند. پس از وفات آن حضرت بود که از خاستگاه این کمک ها آگاه شدند. او بسیار این دعا را می خواند: بار خدایا، راحتی هنگام جان دادن و بخشش هنگام حساب [در روز قیامت] را از تو می خواهم». (۲۹)

۱۵. «عبدالوهاب شعرانی» در توصیف امام کاظم (علیه السلام) می گوید: [موسی بن جعفر (علیه السلام)] یکی از امامان دوازده گانه است. او فرزند جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - که خداوند از همه آنان خوشنود باد - است. از آن رو که بسیار عبادت می کرد و بسیار می کوشید و شب زنده دار بود «عبد صالح» خوانده

۲۶. اخبار الدول/۱۱۲.

۲۷. میزان الاعتدال/۳/۲۰۹.

۲۸. مختصر تاریخ الخلفاء/۳۹.

۲۹. نور الابصار/۲۱۸.

می‌شد. چون می‌شنید کسی او را [با زبان یا ...] می‌آزارد مالی برای او می‌فرستاد». (۳۰)

۱۶. «عبدالله شبراوی شافعی» می‌گوید: [موسی] از سرآمدِ بخشندگان بود. [امام] جعفر [صادق(علیه السلام)] او را بسیار دوست می‌داشت. از او پرسیدند: چقدر او را دوست می‌داری؟

فرمود: دوست می‌داشتم فرزندی جز او نمی‌داشتم تا کسی در محبوب بودن شریک او نباشد».

آن گاه درباره امام مطالبی گفته و برخی از گفته‌های آن حضرت را نقل کرده است. (۳۱)

۱۷. «محمد خواجه بخاری» درباره حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) آورده است: و از امامان اهل بیت(علیهم السلام) یکی ابوالحسن، موسی کاظم، فرزند [امام] جعفر صادق - که خداوند از هر دوی آنان خشنود باد - است. او - که صالح، عابد، بخشنده، بردبار، گرانقدر و سرشار از علم بود و «عبد صالح» خوانده می‌شد. هر روز پس از برآمدن روز تا ظهر را به يك سجده برای خدا می‌گذراند. برای شخصی که او را می‌آزرد، کیسه‌ای حاوی هزار دینار فرستاد.

مهدی پسر منصور او را از مدینه به بغداد فرا خواند و زندانی اش کرد. در عالم خواب علی بن ابی طالب(علیه السلام) را دید که [با این آیه] او را مورد خطاب قرار داد، گفت: پس [ای منافقان،] آیا امید بستید که چون [از خدا] برگشتید [یا سرپرست مردم شدید] در [روی] زمین فساد کنید و خویشاوندی‌های خود را از هم بگسلید؟ (۳۲)

مهدی از خواب برخاست و او را آزاد کرد». (۳۳)

۱۸. «محمد امین سویدی» در توصیف امام آورده است: او امام گرانقدر و [منشأ] خیر بسیار است. شب را به عبادت صبح کرده و روز را به شام می‌رساند. به دلیل چشم پوشی بسیار او از متجاوزان به حقوق و حریمش، «کاظم» خوانده شد ... کرامات آشکار و مناقب [فراوانی] دارد که مجال بیان آن‌ها در این گفتار نیست». (۳۴)

۳۰. الکامل فی التاریخ ۱۶۴/۶ و تذکرة الخواص/۳۴۸.

۳۱. الإتحاف بحث الأشراف/۵۴.

۳۲. محمد/۲۲.

۳۳. ینابیع المودة/۴۵۹.

۳۴. سبائك الذهب/۷۳.

۱۹. «محمود بن وهيب قراغولي بغدادی حنفی» درباره امام کاظم(علیه السلام) می گوید: او [امام] موسی فرزند جعفر صادق فرزند محمد باقر، فرزند علی بن الحسین زین العابدین فرزند علی بن ابی طالب - که خدا از آنان خشنود باشد- است. کنیه اش ابوالحسن و به چهار لقب خوانده شده است: کاظم، صابر، صالح و امین که لقب نخست او مشهورتر است. اندام موزون و معتدل و بشره گندمگون، از اوصاف [ظاهری] اوست. او وارث علم و معرفت و کمال و فضل پدرش - که خداوند از آنان خشنود باد - است. به دلیل فرو بردن خشم و گذشت از کسانی که به او ستم می کردند و بردباری اش، «کاظم» خوانده شده است. نزد مردم عراق به باب الحوائج الی الله معروف است. او عابدترین، عالمترین و بخشنده ترین مردم روزگار خود بود». (۳۵)

۲۰. «محمد امین غالب الطویل» در معرفی امام موسی بن جعفر(علیه السلام) می گوید: و علویان به مرد بزرگ، امام موسی کاظم(علیه السلام) همو که به پرهیزگاری، بسیاری عبادت مشهور بود، اقتدا می کردند و [به دلیل همین دو خصوصیت] مسلمانان او را «عبد صالح» می خواندند. او همچنین به «مرد صالح» ملقب بود؛ نامی که براساس بیان قرآن، همنشین موسی بن عمران(علیه السلام) بدان خوانده می شد. امام کاظم کریم و بخشنده بود». (۳۶)

۳۵. جوهرة الكلام / ۱۳۹.

۳۶. تاریخ العلویین / ۱۵۸.

بخش سوم جلوه ای از شخصیت امام کاظم(علیه السلام)

دانش سرشار امام(علیه السلام)

امام جعفر صادق(علیه السلام) ، بر علم سرشار امام موسای کاظم(علیه السلام) گواهی داده و فرموده است: اگر از این پسر دربارۀ آنچه در این مصحف (قرآن) وجود دارد بپرسی به یقین، عالمانه و آگاهانه پاسخت می دهد.

و نیز فرموده است: حکمت، فهم، سخاوت و دانش امور دینی مردم که در آن گرفتار اختلاف [و سر در گمی] شده اند نزد اوست.

عالمان، دانش های فراوانی و گوناگونی در عرصه دین و جز آن از آن حضرت نقل کرده و کتاب های فراوانی از دانش آن حضرت نوشته اند تا آن جا که امام کاظم(علیه السلام) در میان محدثان به «عالم» شهره شد و همین برای شناخت مرتبه و فراوانی دانش او بسنده است. شیخ مفید می گوید: مردم روایات بسیاری از ابوالحسن موسی نقل کرده اند. او فقیه ترین مردم زمان خود بود». (۳۷)

عبادت و تقوای حضرت

امام موسی کاظم(علیه السلام) در بیت قداست و تقوا پرورش یافت و در کانون بندگی و فرمانبرداری بزرگ شد. حضرتش خدا دوستی و ایمان به او را از پدران خود به ارث برد؛ دو اصلی که آنان را واداشت تا جان خود را در راه محبوب و معبود خود قربان کنند و آنچه در توان دارند در راه نشر آیین الهی و سرکوب آیین دوگانه پرستی و گمراهی به کار گیرند. بنابراین اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه و آله) اساس تقوا و معدن ایمان و عقیده هستند و اگر آنان نبودند هیچ بنده ای خدا را بندگی نمی کرد، و هیچ کسی او را به وحدانیت و یکتایی نمی خواند، هیچ فریضه و واجبی به کار بسته نمی شد و هیچ سنتی به پا داشته نمی شد و به يك سخن، هیچ قانون و حکمی در اسلام و بر پیروان آن هموار و قابل تحمل نبود.

امام کاظم(علیه السلام) تمام گونه های پرهیزگاری را در خانه ای که پرورش یافته بود می دید و از این رو پرهیزگاری با تمام صورت های آن، گوهر و شخصیت او را شکل می داد. تاریخ نگاران او را عابدترین مردم روزگار خود خوانده اند،^(۳۸) تا آن جا که «عبد صالح» و «زین المجتهدین» (زیور کوشندگان در عبادت) لقب گرفت و هرگز کسی، همانند او در بندگی و فرمانبرداری دیده نشده. در این جا به چند نمونه از فرمانبرداری و بندگی حضرت کاظم(علیه السلام) اشاره می کنیم:

نماز آن حضرت

زیباترین و پربهاترین ساعت ها و لحظه ها از نظر امام کاظم(علیه السلام) زمانی بود که با خدای خویش خلوت می کرد. آن حضرت با تمام وجود و حضور قلب به درگاه خدا می رفت. درباره عبادت امام آمده است: «چون به درگاه الهی به نماز می ایستاد یا مناجات و راز و نیاز می کرد، اشکش جاری می شد و قلبش به تپش در می آمد و از شوق و خوف، لرزه بر اندامش می افتاد؛ بیشتر اوقات خود را به نماز می گذراند. «شب را [تا هنگام فجر صادق] نمازهای مستحبی و نوافل می گزارد و آن ها را با نماز صبح پیوند می داد. آن گاه تا بر آمدن خورشید به تعقیبات می پرداخت و چون خورشید طلوع می کرد، حضرت سر به سجده می گذارده و پیوسته به دعا و ستایش خداوند مشغول بود تا این که ظهر فرا می رسید».^(۳۹)

از دیگر جلوه های فرمانبرداری و بندگی امام کاظم(علیه السلام) این بود که در ابتدای شب وارد مسجد پیامبر(صلی الله علیه و آله) می شد سر به سجده می نهاد و در يك سجده با صدای بلند که اخلاص و ترس از خدا از آن مشهود بود می گفت:

«عظم الذنب من عبدك، فلیحسن العفو من عندك».^(۴۰)

گناه بنده ات [چه بسیار] بزرگ است [، اما] عفو و بخشش از حضرتت [چه بسیار و چه [نیکوست]].

آن هنگام که طاغوت زمان، هارون الرشید، حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) را در سیاهچال ها به بند کشید، امام فرصتی به دست آورد تا به عبادت بپردازد، به

۳۸. جوهرة الكلام / ۱۳۹.

۳۹. الارشاد ۲/۲۳۱ و كشف الغمه ۳/۱۸ (به نقل از الارشاد ۲/۲۳۱).

۴۰. وفيات الاعیان ۴/۲۹۳؛ کنز اللغه ۷/۶۶؛ تاریخ بغداد ۱۳/۲۷ و انوار البهیة / ۱۹۰ (به نقل از تاریخ بغداد ۱۳/۲۷).

گونه ای که خردها را مبهوت کرد. حضرت از این که چنین فرصتی برای بندگی به دست آورده بود به درگاه الهی عرض سپاس داشته می گفت:

«اللهم إني كنت أسألك أن تفرغني لعبادتك، اللهم و قد فعلت فلك الحمد»^(۴۱) بار خداوند،

از تو می خواستم فرصتی عنایت کنی تا به بندگی و عبادتت بپردازم. خداوند، آنچه خواستم فراهم نمودی، پس ستایش تو را سزااست.

امام کاظم(علیه السلام) نمونه عالی بندگی بود و در بندگی و عبادت و توجه به خداوند کسی را یارای رقابت با حضرت نبود. وجود و جان حضرت شیفته خداوند و دلش آکنده از ایمانی ژرف و راسخ بود. «شیبانی» درباره ابعاد و گستره عبادت حضرت کاظم(علیه السلام) می گوید: ابوالحسن، موسی [بن جعفر(علیه السلام)] حدود هفت سال همه روزه هنگام برآمدن خورشید سر بر سجده می نهاد و ظهر سر از سجده برمی داشت.^(۴۲)

هارون الرشید، دشمن سرسخت امام موسی بن جعفر(علیه السلام)، حضرت را نمونه اعلا در بندگی و ایمان معرفی می کرد، زیرا خود توجه فوق العاده امام را به بندگی خداوند دیده بود. آن هنگام که امام را در زندان «ربیع»^(۴۳) به بند کشیده بود، از فراز کاخ خود خانه (زندان) را می کاوید. او در جای مخصوصی از آن خانه جامه ای بر زمین می دید که هرگز جا به جا نمی شود و حرکتی ندارد. از این موضوع درشگفت شده، از ربیع پرسید: «این پیراهن چیست که همه روزه آن را در همین جا می بینم؟»

۴۱. حیاة الامام موسی بن جعفر(علیه السلام) ۱/۱۴۰ (به نقل از بحار الانوار).

۴۲. شیبانی ابو عبدالله محمد بن حسن (مولای بنی شیبان) سال ها در محفل درس ابوحنیفه حضور یافت و نزد ابویوسف دانش اندوخت. کتاب های فراوانی نگاشت و دانش ابوحنیفه را گستراند. شافعی می گوید دانش فراوانی از محمد بن حسن اندوخت. او همچنین می گوید «هر کس که درباره مسأله اختلافی مورد سؤال قرار می گرفت ناخشنودی در چهره اش پدیدار می شد مگر محمد بن حسن».

شیبانی به سال ۱۸۷ ق. در ۵۸ سالگی زندگی را وداع گفت (نک: طبقات الفقهاء / ۱۱۴).

۴۳. ربیع بن یونس حاجب منصور بود و پس از ابویوب وزیر منصور شد و مورد علاقه و اعتماد کامل او قرار گرفت. روزی منصور به ربیع گفت «خدا تو را رحمت کند ای ربیع اگر مرگ نبود دنیا چه دلپذیر و چه گوارا می بود! ربیع به او گفت دنیای بدون مرگ دلپذیر نیست.

منصور پرسید چرا چنین است؟

ربیع پاسخ داد اگر مرگ نبود تو بر این تخت نمی نشستی.

منصور گفت راست گفتی.

هنگامی که مرگ منصور فرا رسید به ربیع گفت آخرت را به يك خواب [خوش] فروختیم».

گفته می شود که ربیع پدری شناخته شده نداشت. روزی یکی از بنی هاشم بر منصور وارد شد و لا به لای گفتگو می گفت «پدرم - که خدایش رحمت کند - و مرتب از پدر خود یاد کرده و بسیار برای او طلب رحمت می کرد. ربیع به مرد هاشمی گفت در محضر امیرالمؤمنین چقدر برای پدرت طلب رحمت می کنی؟ مرد هاشمی گفت تو را از این بابت معذور می دارم زیرا قدر و منزلت پدر را نمی دانی.

ربیع از این پیشامد شرمگین شد. ربیع به سال ۱۷۰ ق. از دنیا رفت (نک: وفیات الاعیان ۱/۲۳۱-۲۳۳ چاپ بولاق).

ربیع پاسخ می دهد: ای امیرمؤمنان، آنچه می بینی پیراهن نیست، بلکه موسی بن جعفر است که همه روزه هنگام برآمدن خورشید سر به سجده می نهد و ظهر هنگام سر از سجده بر می دارد.

هارون الرشید مبهوت شده، نتوانست شگفتی خود را پنهان کند و گفت: اما او (امام کاظم) «ع» از زاهدان بنی هاشم است.

چون ربیع اعتراف هارون را در مورد زهد و بی توجهی امام کاظم (علیه السلام) به دنیا شنید، به این انگیزه که هارون امام را آزاد کند گفت: ای امیر مؤمنان، تو را چه شده که با زندانی کردن او، بر او سخت گرفته ای؟

هارون پاسخی داد که نشانه سنگدلی و فقدان عطف و وی بود. او گفت: هیئات، جز این که در بند باشد چاره ای نیست».^(۴۴)

روزه داری حضرت

حضرت کاظم (علیه السلام) روزها روزه داشت و شب ها را به عبادت زنده می داشت، به ویژه زمانی که به دستور هارون در زندان به سر می برد. در این دوره هرگز عبادت های مستحبی را وا نمی گذاشت و به روزه و اعمال مستحبی دیگر مشغول بود و خدای را بر نعمت فرصتی که به دست آورده بود تا بندگی حضرتش کند سپاس می گفت.

حج امام

هر آنچه محبوب خدا و مطلوب درگاهش بود از نظر امام کاظم (علیه السلام) دور نمی ماند و حضرتش با اخلاص و رغبت بی حد بدان می پرداخت، از آن جمله سفر حج و مناسک آن بود. آن حضرت در حالی که اسبان راهوار و اصیل را در مسیر سفر آزاد گذاشته بود، مسافت میان مدینه و مکه را پیاده طی می کرد. تمام افراد خانواده حضرت و نیز برادرش «علی بن جعفر (علیه السلام)» چهار بار در سفر مکه با حضرت همراه بودند. علی بن جعفر (علیه السلام) درباره مدت زمانی که در راه بودند می گوید: «نخستین

۴۴. عیون اخبار الرضا ۱/۹۵ حدیث ۱۴ و انوار البهیة ۱۸۹/ (به نقل از عیون اخبار الرضا).

سفر ۲۶ روز، دومین آن ۲۵ روز، سفر سوم ۲۴ روز و چهارمین سفر ۲۱ روز به درازا کشید». (۴۵)

تلاوت قرآن

قرآن کریم همواره تنهایی ها و مونس خلوت امام کاظم(علیه السلام) بود. حضرت قرآن را با دقت و تدبّر و بهتر و خوش نواتر از هر کس دیگر می خواند و چون به خواندن قرآن می پرداخت اندوهگین می شد، آن گونه که هر کس تلاوت حضرت را می شنید می گریست. (۴۶)

«حفص» چگونگی تلاوت قرآن را توسط حضرت کاظم(علیه السلام) چنین بیان می کند: «او قرآن را با آهنگی حزین می خواند و چون به تلاوت می پرداخت گویی که با مخاطبی گفتگو می کند». (۴۷)

حضرت با این گونه تلاوت قرآن، در آموزه ها، آداب، اوامر، نواهی و احکام آن تأمل می کرد.

آزاد کردن بردگان

از دیگر مظاهر و نشانه های فرمانبرداری حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) مهربانی و احسان در حق بردگان بود تا آن جا که حضرت، هزار برده (۴۸) را به انگیزه جلب خشنودی خدا و تقرب به درگاهش آزاد کرد.

زهد امام

امام کاظم(علیه السلام) طلایه دار زاهدانی بود که از نعمت های فانی و آرایه های دنیوی سر برتافته و به درگاه خدا روی آورده و به نعمت هایی که خداوند در سرای باقی برای آنان فراهم آورده بود دل بسته بودند.

۴۵. بحار الانوار ۱۰۰/۴۸ حدیث ۲ (به نقل از قرب الاسناد).

۴۶. مناقب ۳۴۸/۴.

۴۷. بحار الانوار ۱۱۱/۴۸ (به نقل از اصول کافی ۶۰۶/۲).

۴۸. یوسف بن حاتم شامی الدر النظیم فی مناقب الائمة اللہامیم (نسخه خطی موجود در کتابخانه امام سید محسن حکیم نجف اشرف).

«ابراهیم بن عبدالحمید» ابعاد و دامنه زهد حضرت کاظم(علیه السلام) را چنین بیان می‌کند: «وارد خانه ای شدم که حضرت در آن نماز می‌گزارد. در آن جا جز يك زنبیل که از برگ خرما بافته شده بود و شمشیری آویخته و يك قرآن چیزی دیگر نبود».^(۴۹)

در روایت ابراهیم، زندگی امام کاظم(علیه السلام) آن چنان ساده و زاهدانه توصیف شده بود که حداقل نیازها و وسایل زندگی که طبقه ضعیف جامعه آن روز نیز از آن برخوردار بود، نداشت و این خود دلیل روشنی بر روگردانی آن حضرت از دنیا و لوازم آن است. البته امام در حالی چنین زاهدانه می‌زیست که اموال فراوان و حقوق شرعی از سوی شیعیان برای امام فرستاده می‌شد. از سوی دیگر حضرت کاظم(علیه السلام) نخلستان و زمین‌های کشاورزی داشت که منبع درآمد سرشاری برای حضرت بود، اما تمام آن را در راه خدا و برای خشنودش اش به بینوایان و محرومان می‌داد. او سیره و زندگی ابونذر غفاری، آن صحابی گرانقدر را برای پاران خود باز می‌گفت؛ همو که هیچ انگاشتن خود، دوری از دنیا و زهدش ضرب المثل بود.

امام کاظم(علیه السلام) درباره ابونذر فرمود: خدای رحمت کند ابونذر را که می‌گفت: پس از [داشتن] دو قرص نان جوین که چاشت به یکی و شام به دیگری خود را سیر کنم و دو پشمینه که خود را بدان پوشانم دنیا [و آنچه بدان تعلق دارد] نکوئیده باد».^(۵۰)

بخشندگی امام

حضرت کاظم(علیه السلام) به تمام معنای کلمه تجلی‌گاه بخشش و در کرم و نیکی ضرب المثل بود. بینوایان و محرومان به او پناه می‌بردند تا از کابوس فقر و دوزخ بینوایی نجاتشان دهد. مورخان متفقاً گفته‌اند که او هر آنچه داشت، بدون چشمداشت پاداش یا سپاسگویی در راه خدا به آنان داد. او آنچه به مستمندان می‌داد، مخفیانه و به طور ناشناس بود تا مبادا ذلت خواهش را در چهره درخواست‌کننده ببیند. به همین جهت در تاریکی شب سراغ مستمندان و طبقه محروم می‌رفت و بدون این که آن نیازمند بداند این دهش از کیست و از کجا می‌آید، مورد عنایت امام(علیه السلام) قرار می‌گرفتند و حضرت از كمك و نیکی خود بهره‌مندشان می‌کرد و کیسه‌هایی حاوی دویست تا چهارصد دینار^(۵۱) به آنان می‌داد. این کیسه‌ها در زیادی و گرانی ضرب المثل بودند.

۴۹. بحار الانوار ۱۰۰/۴۸ (به نقل از قرب الاسناد).

۵۰. اصول کافی ۲/۱۳۴.

۵۱. تاریخ بغداد ۲۸/۱۳.

خاندان حضرت می گفتند: «شگفت انگیز است کسی که از کیسه های [حاوی دینار
[موسی برخوردار شود و از کمبود و فقر شکایت کند».^(۵۲)

عنایت سرشار امام به جایی رسیده بود که اگر می شنید کسی نسبت به حضرتش
جفا و ستم می کند، کیسه ای حاوی هزار دینار برای او می فرستاد.^(۵۳) دهش های پنهانی
حضرت آن چنان بود که زندگی فقیران مدینه را تأمین می کرد و آنان در سایه عطای
حضرت منتعم بودند.

«عیسی بن محمد قرطی» از جمله کسانی است که از عنایات حضرت کاظم(علیه السلام)
بهره برد و از درماندگی وارheid. او می گوید: «در نزدیکی «جوانیه» (در حوالی
مدینه) در کنار چاهی که «ام عظام» خوانده می شود، مزرعه خربزه، خیار و کدو
داشتم که با ۱۲۰ دینار (قیمت دو شتر) آن را سامان داده بودم. زمانی که بوته ها به
مرحله باردهی رسیدند، مزرعه مورد هجوم ملخ ها قرار گرفت و نابود شد. پس از این
حادثه امام موسی بن جعفر(علیه السلام) سراغ من آمد و سلام کرد و گفت: «چگونه ای؟
گفتم: خاکستر نشین شده ام. ملخ ها مزرعه ام را تباہ کرده اند.

امام (علیه السلام) فرمود: چقدر هزینه مزرعه کرده ای؟

گفتم: ۱۲۰ دینار، قیمت دو شتر.

حضرت کاظم(علیه السلام) رو به «عرفه» کرد و فرمود: ۱۵۰ دینار برای
«ابن المغیث» وزن کن. آن گاه رو به من کرد و دینارها را به من داد و فرمود: پس سود
تو سی دینار و دو شتر است».^(۵۴)

بردباری حضرت

بردباری از بارزترین صفات امام کاظم(علیه السلام) بود تا جایی که در بردباری و
فروخوردن خشم ضرب المثل شد. او نسبت به کسانی که به ساختش بدی و تعدی
می کردند راه گذشت و چشم پوشی پیش می گرفت، بلکه پا را فراتر نهاده، با آنان از در
نیکی در می آمد و احسان سرشار خود را بر آنان ارزانی می داشت تا بدان وسیله، روح
شرارت و خودخواهی را از نهان خانه جان آنان بزداید. مورخان موارد زیادی از
بردباری آن حضرت را نقل کرده اند، از جمله: «یکی از نوادگان عمر بن خطاب رفتار

۵۲. عمدة الطالب / ۱۸۵.

۵۳. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۷.

۵۴. تاریخ بغداد ۲۹/۱۳ و کشف الغمه ۲۱۷/۲.

بد و نکوهیده ای با امام داشت، پیوسته امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) را ناسزا می گفت و دشنام می داد. عده ای از دوستان امام کاظم (علیه السلام) بر آن شدند تا او را بکشند، اما حضرت آنان را از این کار بازداشت و بر آن شد تا مشکل را به صورتی دیگر حل کند. از این رو محل او را جویا شد، به حضرت گفتند: در اطراف مدینه به زراعت مشغول است.

حضرت سوار استر خود شد و بی خبر به سوی او روانه گردید. او را در مزرعه مشغول کار دید و به سمت او رفت. آن مرد خطاب به حضرت فریاد برآورد: کشت ما را پایمال مکن.

حضرت همچنان به راه خود ادامه داد تا این که به وی نزدیک شده، بنای مهربانی با او گذاشت و با لطیف ترین گفتار با او سخن گفت، سپس به نرمی از او پرسید: چقدر به مزرعه تو زیان رسیده است؟
گفت: صد دینار.

امام (علیه السلام) فرمود: امید داری از این مزرعه چه مقدار سود عایدت شود؟
گفت: از غیب آگاه نیستم.

امام (علیه السلام) فرمود: گفتم چه مقدار امید داری که از مزرعه ای به دست آوری؟
گفت: امید دارم که دویست دینار عایدم شود.

امام کاظم (علیه السلام) سیصد دینار به او داد و فرمود: این برای توست و کشت تو نیز باقی است.

مرد عمری منفعلی شد و از این که پیش تر رفتاری ناشایست با امام داشت شرمنده گردید. امام او را به حال خود ترک کرد و به مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بازگشت، اما مرد عمری را در مسجد دید که پیش از حضرت خود را به آن جا رسانده بود. چون مرد عمری امام را دید به احترام حضرتش برخاست و امام را چنین مورد خطاب قرار داد: «(اللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ)»^(۵۵) **فِي مَنْ يَشَاءُ**; خدایم می داند رسالتش را کجا [و در چه کسی] قرار دهد.

دوستان مرد عمری گرد او جمع شده و این دگرگونی او را بر او خرده گرفتند. او با آنان به جدال و مخاصمه پرداخته، مناقب و نیکی های آن حضرت را برشمرده، برای حضرتش دعا می کرد. امام (علیه السلام) رو به یاران خود کرد و فرمود: کدام [راه و

برخورد] بهتر بود؟ آن کاری که شما درصدد آن بودید یا این روش که این مقدار او را اصلاح کرد؟»^(۵۶)

از دیگر موارد و نشانه های بردباری حضرت این است که روزی از جایی که دشمنان و رشکوران نشسته بودند می گذشت. «ابن هیاج» که در میان آنان بود، به یکی از یاران خود دستور داد تا لگام استر امام(علیه السلام) را گرفته و مدعی مالکیت آن شود، او نیز چنین کرد. امام(علیه السلام) که به هدف او پی برده بود از استر خود به زیر آمد و آن را بدو داد.^(۵۷) و بدین ترتیب عالیتترین و بی بدیلتترین نمونه های انسانیت و اوج بردباری را به نمایش گذارد.

امام موسی بن جعفر(علیه السلام) همیشه فرزندان خود را سفارش می کرد تا به صفت والای بردباری آراسته شوند و از آنان می خواست تا نسبت به کسی که نسبت به ایشان بدرفتاری کند گذشت داشته باشند. امام کاظم(علیه السلام) به آنان چنین سفارش فرمود: فرزندان من، به شما سفارش می کنم که هر کس بدان پای بند باشد از آن سود برد. هر گاه کسی در گوش راست شما سخن ناپسندی گفت، سپس در گوش چپ شما عذر خواسته، گفت: من چیزی [ناپسند] نگفته ام، عذر او را بپذیرید.^(۵۸)

هدایتگری امام(علیه السلام)

از مهمترین امور در عرصه اصلاح و پالایش جامعه از نابسامانی ها راهنمایی مردم به راه حق و مسیر صحیح می باشد. امام کاظم(علیه السلام) عنایت فراوانی به این مسأله داشت و بر همین اساس نقش مهمی در نجات شمار زیادی از مردم که فریفته دنیا و غوظهور در گرداب آن بودند، ایفا کرد. روشی که امام(علیه السلام) برای ارشاد و پند دادن به کار می بست چنان بانرمی و ملاطفت، اما آمیخته با حکمت بود که افرادی را بر آن داشت تا از وادی گمراهی برآمده، مسیر مستقیم در پیش گیرند و به برکت دم مسیحایی امام(علیه السلام) در شمار مؤمنان پاک سیرت در آیند. تاریخ نگاران موارد فراوانی را از نجات یافتن گمراهان به وسیله امام(علیه السلام) برشمرده اند، از جمله این موارد، داستان برخورد حضرت با «بشر حافی» است؛ همو که - بنا به نقل راویان - میگساری

۵۶. تاریخ بغداد ۲۹-۲۸/۱۳؛ الارشاد ۲۳۳/۲؛ اعلام الوری ۲۶/۲ و ۲۷ (به نقل از الارشاد ۲۳۳/۲)؛ کشف الغمه ۳

۱۸/ و ۱۹ و مناقب آل ابی طالب ۴/ ۳۴۴ (به اختصار نقل شده است).

۵۷. بحار الانوار ۴۸۱/۴۸ (به نقل از فروع کافی ۸۶/۸).

۵۸. کشف الغمه ۸/۳ (به نقل از الجنابذی) و ابن صباغ الفصول المهمه / ۲۳۵.

می کرد و شب و روز خود را به هرزگی و بی بندوباری می گذراند، اما به برکت هدایت و ارشاد امام به دامن پاکی و بندگی خدا بازگشت.^(۵۹)

از دیگر کسانی که به وسیله امام کاظم(علیه السلام) راه حق را بازشناخته و بدان رهنمون شدند، «حسن بن عبدالله» بود. او موقعیت ممتازی نزد شاهان داشت، اما زاهدانه می زیست و امر به معروف می کرد و از منکر باز می داشت و در راه انجام وظیفه و فرمان خداوند از ملامتگران باکی نداشت. روزی به دیدار امام کاظم(علیه السلام) رفت. حضرت به او فرمود: «ای ابوعلی، هیچ چیزی از آنچه در آن هستی (امر به معروف و نهی از منکر و زهد در دنیا) نزد من محبوبتر نیست و مرا خوشحال نمی کند، اما [بیک کاستی داری و آن این است که] معرفت نداری، پس درصدد کسب آن باش.

حسن گفت: معرفت [مورد نظر شما] چیست؟

امام(علیه السلام) فرمود: در پی اندوختن دانش و در جستجوی حدیث باش.

حسن بن عبدالله از حضور امام رفت و از «مالک» و فقیهان مدینه حدیث نوشت و آن را بر امام کاظم عرضه داشت. امام آن را نپسندیده، بدو فرمود تا فقه و احکام را از اهل بیت(علیه السلام) کسب کرده، امامت آنان را بپذیرد و بدان تن در دهد و حسن رهنمود امام را به جان پذیرفت و مسیر درست را برگزید.^(۶۰)

امام کاظم(علیه السلام) پیوسته مردم را به انجام کارهای نیک فرا می خواند و از روز قیامت و قرار گرفتن در محضر عدل الهی بیمشان می داد. روزی مردی را دید که آرزوی مرگ می کرد. حضرت به او فرمود: آیا میان تو و خدا رشته خویشاوندی وجود دارد که به جهت آن، تو را گرامی داشته و [از گزند کیفر و روز قیامت] حمایت کند؟

آن مرد گفت: نه.

امام(علیه السلام) فرمود: بنابراین تو هلاکت و تباهی جاودانه می خواهی.^(۶۱)

نیکی به مردم

امام کاظم(علیه السلام) نسبت به مسلمانان احسان و نیکی فراوانی می کرد و هر کس با هر حاجت و خواسته ای آهنگ امام می کرد با آرامش فکر و دلی تهی از داغ و اندوه نیاز بازمی گشت. حضرت، شاد کردن و برآوردن نیاز مردم را از بالاترین و والاترین

۵۹. مفصل این داستان در جای خود خواهد آمد.

۶۰. المناقب ۴/۳۱۲.

۶۱. ابن شهر آشوب المناقب ۴/۳۱۲.

کارهای نیک می دانست و از همین رو در برآوردن نیاز درماندگان و دور کردن دست تطاول ستم از ستمدیده هرگز کوتاهی نمی کرد. حضرتش با همین دیدگاه به «علی بن یقظین» اجازه داد تا وارد دستگاه هارون الرشید شود. آن حضرت خدمت به مردم و برادران دینی را کفاره خدمت در دستگاه سلطان می خواند. جماعتی بلا زده و گرفتار مصیبت شده نزد امام(علیه السلام) رفتند و حضرت اندوه آنان را زدود و دل هایشان را سرشار از امید و مهربانی کرد. داستان زیر ماجرای یکی از آن بلازدگان است که به حضرت پناه برد و مورد عنایت امام(علیه السلام) قرار گرفت:

او^(۶۲) از مردم ری بود که بدهی سنگینی به حکومت ری داشت، اما از پرداخت آن ناتوان بود و بیم آن داشت که حاکم ری دارایی اش را به جای بدهی از او بستانند. در اندیشه شد که چه باید بکند؟ لذا، درصدد یافتن راه حلی برآمد. او به تحقیق درباره حاکم و هویت او برآمد و دریافت که حاکم از شیعیان است. به همین جهت آهنگ سفر مدینه و دیدار امام کاظم(علیه السلام) کرد، خدمت امام رسید و عرض حال نمود. امام نامه ای خطاب به حاکم ری نوشت و بدو داد تا به حاکم برساند. حضرت پس از یادکرد خدا نوشت: خداوند زیر عرش خود سایه ای دارد. این سایه مخصوص کسی است که به برادر خود خیری و سودی رساند یا اندوهی از او بزدايد یا دل او را شاد کند و این برادر توست. والسلام

آن مرد نامه را گرفت و از نزد امام(علیه السلام) خارج شد و پس از گزاردن حج روانه دیار خود شد و شبانه سراغ حاکم رفت و کوبه درب را به صدا درآورد. خادم حاکم نشان او را پرسید، مرد پاسخ داد: پیک موسی [ملقب به] صابر [هستم].

خادم سراسیمه نزد آقای خود رفت و ماجرا را باز گفت. حاکم با پای برهنه به سوی در شتافت و پیک امام(علیه السلام) را در آغوش کشید و چندین بار میان چشمان او را بوسیده، از سر اشتیاق پیاپی جویای حال حضرت می شد. آن مرد نامه امام(علیه السلام) را بدو داد و حاکم به احترام آن نامه برخاست و نامه را گرفته، بوسید و چون نامه را خواند هر چه داشت با وی تقسیم کرد و آنچه که قابل تقسیم نبود بهای آن را به او داد و در این حال می گفت: ای برادر، آیا تو را خشنود کردم؟

مرد پاسخ داد: آری به خدا، و بسیار خشنودم کردی.

آن گاه حاکم، دیوان محاسبات و مطالبات را خواست و بدهی او را قلم گرفت و سندی مبنی بر بدهکار نبودن به وی داد. آن مرد شادمانه خانه حاکم را ترک کرد. برای

۶۲. آن گونه که در مأخذ آمده علی بن طاهر صوری نام داشت.

جبران نیکی حاکم، بر آن شد تا به زیارت خانه خدا برود و حاکم را دعا کرده، امام(علیه السلام) را از لطف و نیکی حاکم آگاه کند. موسم حج فرا رسید و او بدان سو روانه شد، سپس به مدینه رفت و ماجرا را به امام کاظم(علیه السلام)گفت و حضرت بسیار خرسند شد.

آن مرد گفت: آیا کار حاکم شما را خشنود کرد؟

حضرت فرمود: آری به خدا، مرا و امیرالمؤمنین را خشنود کرد. به خدا، جدم پیامبر خدا را خشنود کرد و به یقین خداوند را خشنود کرده است».(۶۳)

این داستان و داستان‌هایی از این قبیل توجه فوق العاده امام به امور مسلمانان و پافشاری ایشان به بر رفع نیازهای مردم را نشان می‌دهد.

۶۳. در نگارش این فصل نوشته استاد باقر شریف القرشی را مبنا قرار دادیم (نک: حياة الامام موسى بن جعفر(عليه السلام) ۱/۱۳۸-۱۶۲. داستان علی بن طاهر صوری از کتاب «قضاء حقوق المؤمنین» نشریه تراثنا ش ۱۸۶/۳۴ (به نقل از بحار الانوار ۱۷۴/۴۸ حدیث ۲۴).

قسمت دوم

بخش نخست

پرورش امام کاظم (علیه السلام)

بخش دوم

مراحل زندگی امام کاظم (علیه السلام)

بخش سوم

امام کاظم (علیه السلام) در کنار پدر

بخش نخست

پرورش امام کاظم(علیه السلام)

او هفتمین امام از خاندان رسالت است، امام گرانقدر، عظیم الشان، کوشای در عبادت، در کرامات و معجزه ها بلند آوازه، فرو برنده خشم و درگذرنده از مردم و عبد صالح خداست و مردم عراق، آن حضرت را «باب الحوائج الی الله» می خوانند. پدر بزرگوارش «ابوعبدالله، جعفر بن محمد (صادق)»، ششمین امام از خاندان رسالت است. او معجزه اسلام و مایه افتخار انسانیت در تمام عصرها و نسل ها است که چشم و گوش گیتی، در فضل و هوشمندی و خردمندی و دانش و کمال، چونان او را ندیده و نشنیده است.

مادر مکرمه امام کاظم(علیه السلام) از جمله کنیزانی بود که آنان را در بازار مدینه فروختند. در میان آنان این بانوی گرامی مورد عنایت الهی قرار گرفت و از این شرافت و برتری برخوردار شد تا وجود پاک امام و امامت را در دامن خود پرورش دهد. امام صادق(علیه السلام) او را به همسری گرفت و این زن منزلتی والا نزد امام صادق(علیه السلام) یافت. حضرت او را بیش از دیگر همسران خود دوست می داشت و او برگزیده ترین و گرامیترین و محبوبترین زنان حضرت به شمار می رفت.

مورخان در نسب این بانوی بزرگ دچار اختلاف شده اند، برخی او را از مردم اندلس و کنیه اش را «لؤلؤه» و گروهی او را رومی دانسته و کسانی نیز او را از بزرگترین خاندان های عجم خوانده اند. نام او «حمیده» و در خانه اش مورد احترام و تکریم بود و همه زنان علوی بدو عنایت و محبت داشتند. امام صادق(علیه السلام) نیز او را غرق لطف و عنایت خود می کرد، زیرا این بانو را در مرتبه ای بلند از خردمندی و کمال و ایمان نیکو می دید و هم از این جهت بود که او را می ستود. حضرت درباره او

فرمود:

حمیده همانند شمش طلا از پلیدی‌ها پاکیزه است. فرشتگان پیوسته از او حفاظت می‌کردند تا این که چون دهش و عطیه ای الهی برای من و حجت پس از من به دستم رسید».

امام صادق(علیه السلام) از دانش خود به آن بانوی گرامی چندان آموخت که طلایه دار زنان روزگار خود در دانش و پرهیزگاری و ایمان شد. آن گاه حضرت صادق(علیه السلام) او را فرمود تا زنان مسلمان را دانش و احکام شرعی بیاموزد.^(۶۴) چنین بانویی شایسته چنین منزلت والایی است و همو می‌تواند و باید در عفت، پاکدامنی، دانش و کمال سرآمد زنان روزگار خود باشد.

مولود خجسته

روزگاری از ازدواج امام صادق(علیه السلام) با حمیده سپری شد. امام صادق(علیه السلام) برای حج راهی مکه شد و حمیده را همراه خود برد. پس از اتمام مناسک حج به مدینه بازگشتند. چون به «ابواء»^(۶۵) رسیدند حمیده درد زایمان را در خود حس کرد. از آن جا که امام صادق(علیه السلام) به او سفارش کرده بود. که پیش از هر اقدامی ایشان را در جریان بگذارد، حمیده کسی را فرستاد تا امام(علیه السلام) را از وضع خود با خبر کند. امام که با عده ای از یاران خود مشغول خوردن غذای چاشت بود با شنیدن این مژده به سوی حمیده شتافت. دیری نپایید که آن بانوی گرامی، مهتر و سروری از سروران مسلمانان و امامی از امامان اهل بیت(علیهم السلام) را به دنیا آورد. این سان بود که نیکوکارترین مردم، مهربانترین آنان نسبت به مستمندان، پر تحملترین ایشان در راه خدا و عابدترین و ترسانترین خلق خدا زاده شد. جهان از قدوم چنین مولودی خجسته، فروغ یافت؛ مولودی که در عصر خود، پرفایده ترین و پر برکت ترین‌ها برای اسلام بود.

امام صادق(علیه السلام) فرزندش را در آغوش گرفت و در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه (که از سنت های مؤکد در اسلام است) خواند. پس از این مراسم، امام صادق(علیه السلام) در حالی که خنده بر لب داشت نزد یاران خود بازگشت. یاران به حضرت گفتند: «خدا تو را شاد کند، فدایت شویم ای سرور ما، حمیده چه کرد؟»

۶۴. بحار الانوار ۶/۴۸؛ اصول کافی ۴۷۷/۱ و اعیان الشیعه ۵/۲.

۶۵. روستایی از نواحی مدینه است و مدفن آمنه دختر و هب مادر پیامبر گرامی اسلام در آن جاست.

حضرت مژده زاده شدن مولود مبارك را به آنان داد و آنان را با منزلت والای فرزندش آشنا کرده، فرمود: خداوند فرزندی به من عطا فرمود و او بهترین کسی است که خداوند آفریده است.

سخن امام صادق(علیه السلام) گزاف نبود، چرا که فرزندش امام کاظم(علیه السلام) از نظر علم، تقوا، نیکوکاری و تحمل سختی در راه دین، بهترین و سرآمد آفریدگان خداوند بود. آن گاه امام صادق(علیه السلام) به یاران خود فرمود: بدانید، به خدا او صاحب (امام) شماس است.^(۶۶)

بدین ترتیب امام صادق(علیه السلام) آنان را متوجه کرد که این نوزاد خجسته و مبارك یکی از امامان اهل بیت(علیهم السلام) است و خداوند فرمانبرداری از او را بر خلق واجب کرده است.

امام موسی بن جعفر در سال ۱۲۸ق.^(۶۷) و به نقلی ۱۲۹ق.^(۶۸) در روزگار حکومت عبدالملک بن مروان دیده به جهان گشود.

کانون محبت و احترام

حضرت امام کاظم(علیه السلام) بخشی از دوران خردسالی خود را با آرامش گذراند و همواره زندگی حضرت، سرشار از احترام بود. پدرش امام صادق(علیه السلام) دریا دریا محبت و عشق خود را نثار او می کرد و مسلمانان نیز با آن حضرت رفتاری آمیخته به احترام و توجه و عنایت داشتند. امام صادق(علیه السلام) او را بر دیگر فرزندان خود مقدم می داشت و آن چنان نسبت به امام کاظم(علیه السلام) محبت می ورزید که دیگران از آن بهره ای نداشتند. از مظاهر محبت امام صادق(علیه السلام) به فرزندش کاظم این بود که قطعه زمینی به او بخشید. حضرت این زمین را به مبلغ ۲۶۰۰۰ دینار خریده بود و «بسریه» (نخلستان) نام داشت.^(۶۹)

۶۶. بحار الانوار ۲/۴۸ (به نقل از بصائر الدرجات ۱۲/ باب ۱۷ حدیث ۹).

۶۷. مناقب ال ابی طالب ۳۴۹/۴ و تهذیب التهذیب ۳۴/۱۰.

۶۸. اعیان الشیعه ۵/۲. روایتی دیگر ولایت امام کاظم(علیه السلام) را در سحرگاه روز سه شنبه ماه صفر سال ۱۲۷ق. دانسته است (نک تحفة الازهار) چهارمین روایت ولادت آن بزرگوار را روز يك شنبه هفت روز سپری شده از ماه صفر [همان سال] می داند (نک: بحر الانساب).

۶۹. دلائل الامامه / ۵۰-۴۹.

روزی امام کاظم خردسال سخنی بر زبان آورد که شگفتی امام صادق(علیه السلام) را برانگیخت. امام صادق(علیه السلام) در واکنش به این سخن فرمود: ستایش خدا را که تو را بازمانده و جانشین پدران و از میان فرزندان مایه شادمانی قرار داد و به وجود تو ما را از دوستان و همنشینان بی نیاز کرد.^(۷۰)

سیمای امام

حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) رنگی به شدت گندمگون داشت و چهارشانه و دارای محاسن انبوه بود. «شقیق بلخی» در توصیف سیمای امام کاظم(علیه السلام) می گوید: «خوش سیماء، به شدت گندمگون و لاغر اندام بود».

امام کاظم(علیه السلام) هیبتی چون هیبت پیامبران داشت و چهره مبارک آن حضرت آینه سیمای پدرانش؛ یعنی امامان معصوم بود و هر کس او را می دید تحت تأثیر هیبت حضرت قرار می گرفت و او را بزرگ و گرامی می داشت.

نقش انگشتی حضرت

نقش نگین انگشتی امام کاظم(علیه السلام) چنین بود: «**المَلِكُ لِلَّهِ وَحْدَهُ**»^(۷۱) فرمانروایی تنها برای خداست».

کنیه حضرت

امام(علیه السلام) بدین کنیه ها خوانده می شد: ابوالحسن، ابوالحسن الماضي، ابوابراهیم، ابوعلی و ابواسماعیل.

القاب امام

القاب حضرت نشانه گوشه هایی از شخصیت و شکوه و عظمت امام کاظم(علیه السلام) است که به ترتیب می آید:

۷۰. بحار الانوار ۲۴/۴۸ (به نقل از عیون اخبار الرضا ۲۹/۱).

۷۱. اخبار الدول/۱۱۲.

الف) امام را «صابر» می خواندند، زیرا در برابر انواع سختی ها و آزارهایی که از سوی حاکمان ستمگر و جائر نسبت به حضرتش روا داشته می شد، صبر پیشه می کرد.

ب) دیگر لقب حضرت «الزاهر» (درخشنده) بود، چرا که حضرتش با اخلاق و بخشندگی خیره کننده اش که خلق و خوی جدش پیامبر اکرم را تداعی می کرد، درخشیده بود.

ج) از دیگر القاب آن حضرت «عبد صالح» بود. او را از آن رو عبد صالح لقب دادند که بسیار عبادت می کرد و در فرمانبرداری از خداوند کوشا بود تا آن جا که با گذشت زمان در عبادت ضرب المثل شد. راویان حدیث نیز آن حضرت را با این لقب می خواندند، مثلاً راوی می گفت: «حدثني العبد الصالح»؛ عبد صالح مرا حدیث گفت.

د) «سید» نیز از القاب آن حضرت است، زیرا او از مهتران و سروران مسلمانان و یکی از امامان ایشان است. «ابوالفتح» شاعر بلند آوازه، او را با لقب «سید» چنین ستوده است: «من غلام آن سید ارجمند و گرامی هستم؛ و هر جا که باشم درودهایم نثار او باد. و چون غلام چنین انسان ارجمند و بزرگ باشم؛ پس آزاده ام و روزگار، غلام و برده من است».^(۷۲)

ه) امام کاظم(علیه السلام) را «الوقی» (وفا کننده به عهد) می خواندند، زیرا پای بندترین مردم روزگار خود به عهد و وفای به آن بود. حضرت نسبت به برادران و شیعیان وفادار و نیکوکار بود و فراتر از آن، نسبت به دشمنان و آنان که به حضرت کینه می ورزیدند نیز نیکی روا می داشت.

و) دیگر لقب امام «امین» بود. این واژه با تمام مفاهیم آن در شخصیت سترگ آن امام تجسم یافته بود. او در امور دین و احکام شریعت و نیز در امور مسلمانان امین بود و همانند جد گرامی اش حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) که امین مردم بود، مورد اعتماد مردم قرار گرفت.

ز) از دیگر القاب آن حضرت «کاظم» است. از آن جهت او را کاظم خواندند که در برابر ستم و جور ظالمان، خشم خود را فرو خورده، هرگز نزد کسی لب به شکایت

نگشوده، بلکه در برابر این ستم‌ها خدای بزرگ را شکر و ثنا می‌گفت و سرانجام به دست همین ستمگران و در سیاهچال‌های زندان به زهر جفا شهید شد. «ابن اثیر» درباره وجه تسمیه آن حضرت به کاظم می‌گوید: او به سبب صبر، نرمخویی و بدی را با نیکی پاسخ داد، به این لقب شناخته شده است».^(۷۳)

ح) لقب دیگر حضرت کاظم(علیه السلام) «ذوالنفس الزکیه» (صاحب نفس پاکیزه) است. از آن جا که گوهر وجود امام به آلودگی‌های دنیوی و پلیدی‌های مادی آلوده نشده بود و در این میدان نیز مانندی برای حضرت متصور نبود، «ذوالنفس الزکیه» خوانده شد.

ط) آخرین لقبی که حضرت بدان خوانده می‌شود «باب الحوائج» است. این لقب حضرت بیشترین شهرت و گردش در واگویه‌ها را دارد. عموم مردم و خواص از اهل دانش و ایمان و فرزندگان، معتقدند که هر گرفتار و غم‌زده‌ای آهنگ آن حضرت کند، به یقین خداوند گرفتاری‌اش را برطرف کرده و غم‌های او را می‌زداید و هر کس به بارگاه ملکوتی او پناه برد به یقین حاجت‌های او برآورده شده، با دلی آرام و رها از داغ گرفتاری‌های روزگار به خانه خود باز می‌گردد.

شیعیان آن حضرت، بلکه تمام مسلمانان با همه گرایش‌ها و اختلاف طبقه اجتماعی و علمی، به باب الحوائج بودن امام کاظم(علیه السلام) ایمان آورده، آن را مسلم دانسته‌اند. «ابوعلی خلیل»، پیشوای حنبلیان و رهبر روحی و معنوی آنان می‌گوید: در هر گرفتاری سختی که برای برآمدن آن، آهنگ قبر موسی بن جعفر(علیه السلام) را کردم، آن گونه که دوست می‌داشتم خداوند گره از کارم باز کرد.^(۷۴)

«امام شافعی» پا را فراتر نهاده، درباره امام و منزلت او می‌گوید:

قبر موسی [بن جعفر] کاظم نوشداروی آزموده شده است.^(۷۵)

آری، همان گونه که امام کاظم در حیات خود پناهگاهی برای مسلمانان بود، پس از شهادت نیز دژی شکست‌ناپذیر بود که پناهندگان را از دست تطاول بلا و گرفتاری‌های روزگار امان می‌بخشید.^(۷۶)

۷۳. مختصر تاریخ العرب ۲۰۹.

۷۴. تاریخ بغداد ۱۳۳/۱ (چاپ دارالکتب العلمیه بیروت).

۷۵. تحفة العالم ۲۰/۲.

۷۶. اغلب مسلمانان بر این باورند که خداوند بلا را از پناهندگان به مرقد حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) برطرف می‌کند. ابن شهر آشوب نقل می‌کند در بغداد زنی دیده شد که سر اسیمه می‌دوید. از او پرسیدند کجا می‌روی؟

گفت نزد موسی بن جعفر می روم زیرا فرزندانم را زندانی کرده اند.
مردی حنبلی مذهب از سر تمسخر گفت او (امام کاظم) در زندان مرد.
زن گفت [خداوند] به حرمت آن کشته در زندان قدرت [خود] را به من بنمایان.
خیلی زود فرزندش از زندان آزاد شد و فرزند مرد مسخره کننده به کیفر رسید»نک: المناقب ۴/۳۰۵.

بخش دوم

مراحل زندگی امام کاظم (علیه السلام)

براساس طبیعت محیط و شرایطی که امام کاظم(علیه السلام) در آن زندگی می کرد، بررسی زندگی آن حضرت به سه مرحله متمایز از یکدیگر تقسیم می شود:

مرحله نخست: از ولادت آن حضرت به سال ۲۸ق. (و به نقلی ۲۹ق.) تا شهادت امام جعفر صادق(علیه السلام) به سال ۴۸ق. (پیش از برعهده گرفتن وظیفه امامت) است که دوره پرورش و زندگی آن حضرت در سایه پدر به شمار می رود و حدود بیست سال از عمر مبارك امام کاظم(علیه السلام) را شامل می شود. این مرحله از زندگی امام کاظم(علیه السلام) از این ویژگی برخوردار بود که علم الهی و توانایی فوق العاده امام(علیه السلام) در مناظره و گفتگوهای علمی تبلور یافت، تا آن جا که هنوز پنج سال از زندگی خود را پشت سر نگذاشته بود، «ابوحنیفه» را با ادله و برهان محکم و استوار ساکت کرد.

مرحله دوم: این مرحله پس از شهادت امام صادق(علیه السلام) و مسئولیت رهبری دینی، علمی، سیاسی و تربیتی از سوی امام کاظم(علیه السلام) آغاز شد. در این فضا و شرایط سخت سیاسی، بیم آن می رفت که جان امام در معرض خطر قرار گیرد. هم از این رو بود که امام صادق(علیه السلام) در زمان حیات خود، امام کاظم(علیه السلام) را به عنوان یکی از پنج جانشین خود معرفی کرد و بدین ترتیب برنامه و طرح منصور را برای از میان برداشتن فیزیکی امام کاظم(علیه السلام) خنثی کرد. این مرحله تا زمان مرگ منصور (۱۵۸ق.) ادامه داشت. پس از منصور، مهدی و پس از مهدی، هادی (۱۶۹ق.) به قدرت رسید. در دوره حکومت مهدی و هادی که بیست سال و اندی به درازا کشید، فضای باز و آزادی نسبی - خصوصاً در روزگار مهدی - برای اهل بیت(علیهم السلام) و پیروان ایشان فراهم شد.

مرحله سوم: این مرحله از زندگی امام کاظم(علیه السلام) همزمان بود با حکومت هارون الرشید که در سال ۱۷۰ق. به قدرت رسید. هارون در کینه تیزی و دشمنی نسبت به اهل بیت و علویان، پس از برادرش هادی و پدرش مهدی، شهره بود. این

مرحله تا سال ۱۸۳ق. که آخرین سال زندگی امام کاظم(علیه السلام) بود و به دست یکی از جلادان هارون به شهادت رسید، ادامه یافت. امام کاظم(علیه السلام) در این مرحله از زندگی خود با تنگناها و سختی های فراوانی مواجه بود. هنوز هارون الرشید در آغاز راه بود که امام را در سیاهچال ها به بند کشید. گاهی حضرت را در بصره و زمانی در بغداد به زندان می سپرد. این سال های بی رحم با دیگر سال ها متفاوت بود، زیرا هارون الرشید همواره در صدد کوچک کردن امام و کاستن از منزلت آن حضرت بود و تلاش بی امانی برای در بند کردن و کشتن امام داشت.

اگر موضع گیری امام(علیه السلام) را در قبال منصور و مهدی در نظر بگیریم می بینیم فعالیت خود را علیه حکومت هارون فزونی می بخشید، اما علیرغم این که علویان از اقدام های انقلابی علیه هارون الرشید خودداری می کردند، هارون اهل بیت(علیهم السلام) و پیروان آنان و خصوصاً امام کاظم(علیه السلام) را در تنگنا قرار داد. حضرت کاظم(علیه السلام) در آن شرایط و نیز سخت گیری حاکمیت بر علویان، تمام توان خود را برای رسیدن به اهداف الهی و ایفای وظایفی که بر دوش داشت، به کار بست. حضرت، سیاست هارون را به خوبی می شناخت و می دانست که تصمیم نهایی هارون از میان برداشتن و کشتن اوست و برای او تفاوت نمی کند که این اقدام به چه بهایی تمام شود. امام(علیه السلام) این مطلب را نیز دریافته بود که هارون حتی وساطت اطرافیان خود را در مورد حضرتش نمی پذیرد.

این مرحله از زندگی امام(علیه السلام) با مقاومت و ثبات حضرت در موضع گیری ها و عدم عقب نشینی در برابر خواسته های هارون الرشید به پایان رسید. حضرت کاظم(علیه السلام) از تن دادن به ذلت و تسلیم در برابر هارون و مطامع او به ازای آزادی از زندان خودداری کرد. آن بزرگوار وظایف خود را با دقت و ژرف نگری به انجام رساند و به امامت فرزندش امام رضا(علیه السلام) وصیت فرمود و برای جماعت صالحان (در صورت پیروی از امام بعدی) استمرار و تداوم حرکت الهی امامت را تضمین کرد. سرانجام با بردباری و تحمل آزارها در راه خدا به زهر کین عباسیان مسموم شد و يك عمر جهاد خود را به زیور شهادت در راه خدا آراست.

تاریخ شهادت

امام کاظم(علیه السلام) در زندان سندی بن شاهک به روز ۲۵ ماه رجب سال ۱۸۳ق. به شهادت رسید و در گورستان قریش در بغداد به خاک سپرده شد. آرامگاه آن حضرت

امروزه قبله دل های عاشقان و طوافگاه جان آزادگان و آزاداندیشان است و دروازه ای
است به سوی خدا برای برآمدن نیازها.

بخش سوم

امام کاظم (علیه السلام) در کنار پدر

دوران و مقطعی را که امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در کنار پدر بزرگوارش گذراند (۱۲۸-۱۴۸ ق.) از چند وجه تمایز برخوردار بود. از آن جمله می توان به فراز و نشیب های تاریخی و فعالیت های روشنگرانه امام صادق (علیه السلام) اشاره کرد. آن حضرت توانست با استمداد از قدرتی که خداوند در او به ودیعت سپرده و کارآمدگی اش که از عنایات الهی به دست آورده بود، تمام مبارزه طلبی های همورد جویان را پشت سر گذارده و مسیر اصیل و شاهراهی که جامعه بشری را به هدایت الهی رهنمون می شد نمایانده و وظایف امامت را ایفا کند. در همین دوران امام صادق (علیه السلام) راه را برای امام پس از خویش (امام کاظم «ع»)) هموار و زمینه را برای فرزندش امام کاظم (علیه السلام) آماده می کرد.

برای آشنا شدن با روزگاری که امام کاظم (علیه السلام) در کنار پدر بزرگوارش بود و شناخت ویژگی های این دوره که در نتیجه، درک و تصویری از دوران امامت حضرت کاظم (علیه السلام) به دست می دهد، نقل و بیان رخدادها و پدیده های بارز و برجسته روزگار معاصرت امام کاظم (علیه السلام) با پدر گرامی اش را ضروری می دانیم. این رخدادها را می توان به اختصار این گونه بر شمرد:

۱. شورش بر ضد حاکمیت و اعتقاد به اهمیت چشم گیر انقلاب، پشیمانی از سکوت و بی تفاوتی در برابر باطل و حاکمان جور و دعوت به نفع علویان مخالف حکومت امویان بود. پدیده نافرمانی و شورش محوریت و قدرت تمرکز یافته حاکمان را از بین می برد و سرپیچی و نافرمانی از فرمانروایان را در پی داشت و دعوت به «الرضا من آل محمد (صلی الله علیه وآله)»؛ فرد مورد پذیرش و رضایت مردم از آل محمد (صلی الله علیه وآله): سخن محافل و مجالس مردم شده بود. این پدیده و دل مشغولی حاکمان وقت به

شورش‌هایی که پیامد و ثمره نهضت مقدس سیدالشهدا (علیه السلام) بود، فرصتی برای امام صادق (علیه السلام) فراهم آورد تا برنامه‌های خود را اجرا کند.

۲. در این دوره، مقدمات پیدایش دولت عباسیان در عرصه سیاست چهره نمود، چرا که عباسیان فضا و شرایط به وجود آمده را غنیمت شمرده و در «ابواء» گرد آمدند و در ظاهر تصمیم گرفتند که «محمد نفس زکیه» خلیفه باشد و شعار «حکومت برای فرد مورد قبول آل محمد (صلی الله علیه و آله) است» را ترویج و تبلیغ می‌کردند، اما در نهان، مردم را به بیعت با عباسیان فرا می‌خواندند. همزمان «ابراهیم امام» غلام خود، ابومسلم خراسانی را به فرماندهی سپاه خراسان گمارد و او را به قتل عام و دستگیری دشمنان اموی خویش، به صرف اتهام و گمان توطئه‌گری سفارش کرد.

امام صادق (علیه السلام) نسبت به این حرکت و تلاش عباسیان موضعی بی‌طرف داشت و از همراهی و حمایت آن خودداری کرده و فرجام جنبش عباسیان را بیان می‌فرمود. از دیگر سو امام صادق (علیه السلام) پیشنهادهایی که برای ایجاد حکومتی علوی به حضرتش می‌شد نمی‌پذیرفت، چرا که شرایط و فضایی مناسب برای چنین حکومتی فراهم نمی‌دید. هنگامی که سران دعوت عباسی، مانند «ابومسلم خراسانی» و «ابوسلمه» به حضرت صادق (علیه السلام) پیشنهاد برپایی حکومت علوی دادند، حضرت نپذیرفت و يك بار نیز فرمود که زمان، برای چنین امری مناسب نیست و آن گاه که یکی از همین پیشنهاد دهندگان نامه‌ای با مضمون مشابه برای حضرت فرستاد، امام (علیه السلام) نامه او را سوزاند. امام صادق (علیه السلام) که با ژرف نگری، پیشنهادهای آمیخته با انگیزه‌های سیاسی و آزمندانه آنان را درک کرده بود، با هوشمندی تمام، خود و شیعیان را از این دام هولناک که کیان و مکتب تشیع را تهدید می‌کرد و رهاند تا زمینه‌ای گسترده‌تر برای جهاد و فعالیت در راه خداوند متعال پیش روی آنان قرار دهد.

۳. فعالیت‌های امام صادق (علیه السلام) در ایجاد ساختاری ویژه و مقابله فرهنگی و علمی با رویارویی‌هایی که کیان تشیع را هدف قرار داده و آن را زیر ضربات کینه‌توزانه خود می‌گرفت تمرکز یافته بود. این فعالیت‌ها موارد زیر را در بر می‌گرفت:

الف) تغییر ساختار فرهنگی و فکری. آن هنگام که حضرت صادق(علیه السلام) بی طرفی سیاسی را در پیش گرفت، سیاستی را در پیش گرفت که توانست با توجه به ظرفیت جامعه، نیازهای اجتماعی و اخلاقی مردم را پاسخ دهد و از راه سازماندهی و ساماندهی دانشگاه اهل بیت توانست با جریان منحرف فکری مورد حمایت و ترویج امویان به رویارویی برخیزد. از آن جا که جریان سیاسی موجود نمی توانست چنین انحراف هایی را از میان بردارد، حضرت صادق(علیه السلام) اقشار و جریان های پراکنده را جذب کرد. بدین ترتیب مکتب جدید (مکتب جعفری) در سرزمین های اسلامی رواج یافت و به صورت جریانی فکری که گرایش های جعفری (شیعی) را ترویج و نماینده خط خاندان رسالت بود، درآمد. امام کاظم(علیه السلام) در این زمینه، نقش بارز و برجسته و ویژه ای داشت.

ب) امام صادق(علیه السلام) همزمان با متحول کردن جریان فکری جامعه، اذهان افراد خاصی را برای پذیرش رهبری امام کاظم(علیه السلام) و ایمان کامل به آن آماده می نمود. «مفضل بن عمر» می گوید: «در محضر امام صادق(علیه السلام) بودم که ابوابراهیم، امام کاظم(علیه السلام) وارد شد. امام صادق(علیه السلام) فرمود: درباره [امامت] او سفارش مرا بپذیر و این امر (امامت) را با آن دسته از یاران که مورد وثوق تو هستند در میان بگذار.»^(۷۷)

ج) اقدام امام صادق(علیه السلام) به بستن راه بر دعوت های مشکوکی است که با مطرح کردن خویش به عنوان جانشین امام، در هم شکستن صف متحد شیعیان را در سر می پروراندند. یکی از این موارد برخورد امام صادق(علیه السلام) با جریان «اسماعیلیه» بود. حضرت به شیعیان فهماند که «اسماعیل»، امام پس از او نیست. هنگامی که اسماعیل فرزند امام صادق(علیه السلام) درگذشت، حضرت عده ای از شیعیان را گرد آورد تا مرگ اسماعیل را خود ببینند، مبادا که منحرفان از نبود اسماعیل سوء استفاده کرده و مرگ او را به بهانه های گوناگون، وسیله فروپاشی تدریجی کیان و موجودیت تشیع کنند.

۴. امام موسی بن جعفر(علیه السلام) در رنج های پدر و احضار مکرر او توسط منصور و آن هنگام که امام صادق(علیه السلام) امامت حضرت کاظم(علیه السلام) را به

شیعیان نزدیک و رازدار خود اعلام کرد و بین دیگر شیعیان و امامت حضرت کاظم پیوند زد، همدم و همراه پدر بود.

۵. بی تردید، امامت، منصب و موهبتی است الهی که به شایستگی نامزد این مقام و توانایی او در به دوش کشیدن این مسئولیت بزرگ و سترگ بستگی دارد و در چنین فردی تبلور می یابد. از این روست که باید از سوی خداوند برگزیده شود و هم توسط فرد امامان معصوم(علیهم السلام) تعیین و نام برده شوند. نصوص زیادی در کتاب های حدیث و اخبار آمده است که طی آن ها پیامبر اکرم(علیه السلام) درباره جانشین خود با صحابه و خاندان خویش سخن گفته و ایشان را معرفی کرده است. البته روایات و مطالب مستقیمی که هر امام درباره امام پس از خویش بیان فرموده، از نظر نص، اسلوب تعبیر و دلالت، تحت تأثیر شرایط زمانی و مکانی، گاهی صریح و زمانی در قالب کنایه و اشاره بوده است.

بانگرش در روایاتی که از امام صادق(علیه السلام) در مورد امامت فرزندش حضرت کاظم و ترتب زمانی آن روایت شده، شیوه روشنگری امام صادق(علیه السلام) در این زمینه روشن خواهد شد که چگونه امام(علیه السلام) دگرگونی های موجود در جامعه روزگار خویش را - که دو دهه (از ولادت امام کاظم(علیه السلام)) تا شهادت امام صادق(علیه السلام) به طول انجامید - مد نظر قرار داده است. این در حالی بود که حضرت صادق(علیه السلام) فرزندان دیگری داشت که از جمله آن ها اسماعیل بود. مادر اسماعیل «فاطمه» دخت «حسین اصغر» معروف به «الأثرم» عموی امام صادق(علیه السلام) بود. امام صادق(علیه السلام) اسماعیل را بسیار دوست می داشت و همین محبت، برخی از شیعیان را دچار توهم کرده بود که او جانشین پدر خواهد شد. اسماعیل به سال ۱۴۲ ق. درگذشت و پس از اسماعیل «عبدالله» معروف به «افطح»، بزرگترین فرزند امام صادق(علیه السلام) بود. تعدد فرزندان امام صادق(علیه السلام) و عنایت و محبت ایشان نسبت به اسماعیل و نیز بودن فرزندان بزرگتر، نصوص وارد شده درباره امامت حضرت کاظم(علیه السلام) را در هاله ای از ابهام قرار می داد که پاره ای از آن ها به فرزندان، برخی دیگر به یاران حضرت و قسمتی به وضع سیاسی حاکم بر آن روزگار برمی گشت. لذا برای رفع

ابهام‌ها نصوص وارد شده از امام صادق(علیه السلام) را که در مورد امامت حضرت کاظم(علیه السلام) صادر شده است با رعایت تسلسل زمانی صدور آن نقل می‌کنیم.

روایات امام صادق(علیه السلام) درباره امامت حضرت کاظم(علیه السلام)

۱. از «یعقوب سراج» نقل شده است: «حضور امام صادق(علیه السلام) شرفیاب شدم، حضرت را در کنار گهواره «ابوالحسن موسی» دیدم که با موسی ملاطفت و مهربانی می‌کرد و او را بازی می‌داد. مدتی نه چندان کوتاه نشستم تا امام صادق(علیه السلام) موسی را به حال خود وا گذاشت. برخاسته، به سوی او رفتم. حضرت به من فرمود: به آقای خود نزدیک شو. به گهواره موسی نزدیک شدم و بر او سلام کردم. او با زبانی رسا و گفتاری شیوا پاسخ سلام مرا داد و فرمود: برو و نام دختری را که دیروز بر او نهاده‌ای تغییر ده که خداوند از این نام بیزار است. یعقوب سراج می‌گوید: خداوند مرا دختری عطا کرد و من نام او را «حمیرا» نهادم.

آن‌گاه امام صادق(علیه السلام) به من فرمود: فرمان او را به کار گیر، راه درست را می‌یابی. یعقوب می‌گوید: من نیز نام دخترم را تغییر دادم». (۷۸)

۲. از «سلیمان بن خالد» نقل شده است: روزی نزد امام صادق(علیه السلام) بودیم، حضرت صادق(علیه السلام)، ابوالحسن، موسی بن جعفر(علیه السلام) را خواند و به ما فرمود: **علیکم بهذا، فهو والله صاحبکم بعدی**; (۷۹) بر شما باد [به پیروی از او و اقتدای] به او. به خدا سوگند که پس از من او امام شماس است.

۳. در روایتی از «فیض بن مختار» آمده است: «در محضر امام صادق(علیه السلام) بودم که ابوالحسن موسی(علیه السلام) که خردسال بود وارد شد. او را گرفتم و بوسیدم.

حضرت صادق(علیه السلام) فرمود: شما [امت، چونان] کشتی هستید و این (امام کاظم(علیه السلام)) ناخدای کشتی است.

۷۸. همان ۳۱۰/۱ حدیث ۱۱.

۷۹. همان جا حدیث ۱۲.

سال بعد به حج رفتم. دو هزار دیناری که همراه داشتم، نیمی برای امام صادق(علیه السلام) و نیم دیگر را برای امام کاظم(علیه السلام) فرستادم. زمانی که بر حضرت وارد شدم، فرمود: او را با من همسنگ کردی؟

عرض کردم: [این کار خودسرانه نبود بلکه] بنا به گفته شما چنین کردم.

حضرت فرمود: به خدا سوگند که من چنین نکردم بلکه خداوند چنین مقرر فرموده است.^(۸۰)

۴. نیز از «فیض بن مختار» است که می گوید «به امام صادق(علیه السلام) عرض کردم: ما را از آتش دوزخ و ارهان [و امام پس از خویش را به ما بنمایان]. چه کسی پس از تو امام ماست؟ در همین حال ابوابراهیم موسی(علیه السلام) که خردسال بود وارد شد.

حضرت فرمود: این سرور و امام شماست. بدو [و فرمان او] چنگ انداز [و از او جدامشو].^(۸۱)

۵. در روایت «معاذ بن کثیر» می خوانیم: «به امام صادق(علیه السلام) عرض کردم: از خداوند می خواهم تا آن گونه که به پدرت فرزندی چون تو و با چنین منزلتی عطا کرده، تو را نیز چنین موهبتی عنایت کند [و جانشینی برای تو مقرر فرماید].

امام فرمود: خداوند چنین کرده.

گفتم: فدایت گردم، او کیست؟

امام صادق(علیه السلام) به «عبد صالح» (امام کاظم(علیه السلام)) که در سن خردسالی بود اشاره کرد و فرمود: همین خفته، [جانشین من] است.^(۸۲)

۶. از «عبدالرحمان بن حجاج» روایت شده است که گفت: «در سالی که ابوالحسن ماضی(علیه السلام) را گرفتند، به عبدالرحمن گفتم: این مرد (امام کاظم(علیه السلام)) در دست این شخص است (حاکم مدینه یا هارون بوده است) و نمی دانیم چه سرنوشتی دارد. آیا از او (امام صادق«ع»)) درباره [امامت] یکی از فرزندانش مطلبی به تو رسیده است؟

عبدالرحمن گفت: گمان نمی کردم کسی در این باره چیزی از من بپرسد [و بعد نقل کرد که سال ها قبل] وارد خانه جعفر بن محمد شدم. او را در اتاقی چنین و چنان [مشخصات اتاق را برشمرد] یافتم که مصلاهی او بود. حضرت صادق(علیه السلام) مشغول دعا بود و موسی بن جعفر در سمت راست پدرش نشسته بود و دعای پدر را «آمین»

۸۰. همان ۳۱۱/۱ حدیث ۱۶.

۸۱. همان ۳۰۷/۱ حدیث ۱ و الارشاد ۲/۲۱۷.

۸۲. اصول کافی ۳۰۸/۱ حدیث ۲ و الارشاد ۲/۲۱۷.

می گفت. عرض کردم: فدایت گردم، دلدادگی و خدمتگزاری مرا نسبت به خویش می دانید. پس از شما ولیّ و امام مردم کیست؟

امام صادق(علیه السلام) فرمود: موسی زره (خلعت امامت) را بر تن کرد و بر اندام او راست آمد. به حضرت گفتم: از این پس نیاز به بیان و توضیحی ندارم [و امام خویش را شناختم]». (۸۳)

۷. در روایت «یعقوب بن جعفر جعفری» آمده است: «اسحاق بن جعفر(علیه السلام) برایم نقل کرد: روزی در محضر پدرم بود. «علی بن عمر بن علی» به پدرم گفت: فدایت گردم، پس از تو ما و مردم به که پناه ببریم؟ پدرم گفت: به صاحب دو جامه زرد و دو طره گیسو، همو که از این درب درآمده و درب را با دو دست خویش می گشاید.

دیری نیابید دو دست دو درب را گشود و آشکار شد. او ابوابراهیم، موسی بن جعفر(علیه السلام) بود». (۸۴)

۸. از «صفوان جمّال» روایت شده است: «منصور بن حازم به امام صادق(علیه السلام) گفت: پدر و مادرم فدایت باد، بامدادان و شامگاهان، جان ها و نفس ها را می گیرند. چون آن هنگام فرا رسد [جانشین شما] کیست؟ امام صادق(علیه السلام) فرمود: چون وقت [رفتن] فرا رسد، او امام شماست. آن گاه با دست - آن گونه که به یاد دارم - بر شانه راست حضرت کاظم(علیه السلام) زد. آن هنگام حضرت کاظم(علیه السلام) خماسی (پنج ساله یا قامت او پنج وجب) بود و عبدالله فرزند امام صادق(علیه السلام) نیز در مجلس حضور داشت». (۸۵)

۹. از «مفضل بن عمر» نقل شده است: «امام صادق(علیه السلام) از حضرت کاظم(علیه السلام) که در سنین کودکی بود نام برد و فرمود: این همان مولودی است که چون او مولودی خجسته [و پر خیر] برای شیعیان ما زاده نشده است.

سپس به من فرمود: در حق اسماعیل (دیگر فرزند امام صادق) جفا نکنید. (۸۶)

۸۳. اصول کافی ۳۰۸/۱ حدیث ۳ و الارشاد ۲/۲۱۷.

۸۴. اصول کافی ۳۰۸/۱ الارشاد ۲/۲۲۰.

۸۵. اصول کافی ۳۰۹/۱ حدیث ۵ و الارشاد ۲/۲۱۸.

۸۶. اصول کافی ۳۰۹/۱ حدیث ۸.

۱۰. از «عیسی بن عبدالله محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب(علیه السلام)» روایت شده است: «از امام صادق(علیه السلام) پرسیدم: در صورتی که آن واقعه - خدای آن روز را پیش نیاورد و آن را نبینیم - رخ دهد که را به امامت برگزینیم؟ حضرت به فرزندش موسی اشاره کرد.
گفتم: اگر موسی دچار سرنوشت حتمی خود شد که را به امامت برگزینیم؟
امام فرمود: فرزند موسی.

گفتم: اگر اونیز نبود و برادری بزرگ و فرزندی خردسال بر جای گذاشت که را برگزینیم؟

امام فرمود: فرزندش را. سپس افزود: به همین منوال تا آخر.
گفتم: اگر او را نشناسم و جای او را ندانم چه کنم؟
امام فرمود: [در این صورت] بگو: اللهم إني أتولى من بقي من حججك من ولد الإمام الماضي;

بار خدایا، من ولایت [حجتی از] حجت های تو را که از امام پیشین بر جای مانده پذیرفته [و دوستی او و پیروی اش را بر خود لازم می دانم]. همین - ان شاء الله - تو را بس است.^(۸۷)
۱۱. روایتی مفصل درباره امامت حضرت کاظم(علیه السلام) از «فیض بن مختار» نقل شده است که در آن می گوید: «امام صادق(علیه السلام) فرمود: او امام توست. نزد او برو و به حقش اقرار کن.

برخاسته، نزد امام کاظم(علیه السلام) رفتم، سر و دست او را بوسیدم و برای او به درگاه خداوند دست به دعا برداشتم. آن گاه امام صادق(علیه السلام) فرمود: پیش از این در گفتن این امر به تو مجاز نبودیم.

گفتم: فدایت گردم، آیا این را به کسی بگویم؟

حضرت فرمود: آری به همسر و فرزندان.

فیض بن مختار می گوید: همسر و فرزندانم و دوستانم که «یونس بن ظبیان» از آنان بود همراه من بودند. چون آنان را از این مطلب آگاه کردم همگی سپاس خداوند - عز و جل - گفتند، اما یونس گفت: به خدا سوگند، باید این مطلب را از او (امام صادق(علیه السلام)) بشنوم، سپس راه خانه امام صادق(علیه السلام) را در پیش گرفت و من او

را دنبال کردم. چون به درب خانه امام رسیدم، او را پیش تر از خود بر در سرای حضرت دیدم. در آن هنگام شنیدم که امام صادق(علیه السلام) به یونس می گوید: ای یونس، مطلب همان گونه است که فیض برای تو باز گفته است.

یونس گفت: شنیدم و [به جان] اطاعت کردم.

آن گاه امام صادق(علیه السلام) به من فرمود: ای فیض، او را با خود ببر.^(۸۸)

۱۲. «صفوان جمّال» می گوید: «از امام صادق(علیه السلام) درباره امام بعد از او

پرسیدم، حضرت فرمود: صاحب منصب امامت به بیهودگی و بازی نمی پردازد.

در این هنگام ابوالحسن موسی (که خردسال بود و بزغاله ای از نژاد بزهای مکه به

همراه داشت) وارد شد. او به بزغاله می گفت: برای پروردگارت سجده کن!

امام صادق(علیه السلام) او را در آغوش گرفت و فرمود: پدر و مادرم فدای او باد که به

بیهودگی و بازی نمی پردازد.^(۸۹)

۱۳. از «زید نرسی» روایت شده است که امام صادق(علیه السلام) فرمود: با خدای خویش

به راز و نیاز پرداخته و به درگاه او دست نیاز بردم تا فرزندم اسماعیل جانشین من باشد، اما خداوند مقام

امامت را فقط برای فرزندم موسی مقرر داشته و امامت را جز برای او نمی پسندید.^(۹۰)

۱۴. از «زید بن اسباط» روایت شده است که گفت: «امام صادق(علیه السلام) را در

بیماری اش که به رحلت او انجامید دیدار کردم. امام(علیه السلام) فرمود: [امام صادق(علیه

السلام)] با اشاره به فرزندش موسی [فرمود]: ای زید، این کودک را می بینی؟ چون دیدی مردم درباره

[امامت] او دچار اختلاف شدند، گواهی بده که من تو را آگاه کردم و گفتم: از آن رو برادران یوسف او را در

چاه افکندند که نسبت به وی حسد ورزیدند، زیرا گناهی جز بازگفتن خواب خویش نداشت، آن هنگام که گفت:

یازده ستاره و خورشید و ماه را در خواب دیدم که مرا سجده می کنند. این کودک نیز بی تردید مورد حسد قرار

خواهد گرفت. آن گاه امام صادق(علیه السلام)[فرزندانش] موسی، عبدالله، اسحاق، محمد و عباس را فرا خواند

و به آنان فرمود: این (موسی) وصی اوصیاء، عالم [و خزانه] دانش عالمان و گواه بر مردگان و زندگان

است. سپس فرمود: ای زید «گواهی ایشان به زودی نوشته می شود و از آن پرسیده خواهند شد».^(۹۱)

۸۸. اصول کافی ۳۰۹/۱ حدیث ۹.

۸۹. همان ۳۱۱/ حدیث ۵ و الارشاد ۲۱۹/۲.

۹۰. زید نرسی الاصل/ق ۳۹.

۹۱. بحار الانوار ۲۰/۴۸ حدیث ۳۱ (به نقل از ابن شهر آشوب مناقب آل ابی طالب).

قسمت سوم

بخش نخست

ویژگی های عصر امام کاظم (علیه السلام)

بخش دوم

موضع گیری امام کاظم (علیه السلام) در عصر منصور عباسی

بخش سوم

امام کاظم (علیه السلام) و حکومت مهدی عباسی

بخش نخست

ویژگی های عصر امام کاظم (علیه السلام)

منصور عباسی پس از به شهادت رساندن امام صادق (علیه السلام) و سرکوب قیام ها و انقلاب علویان در روزگار خود، نه تنها سیاست جبارانه خود را نسبت به علویان تغییر نداد، بلکه در حالی که ترسی از ایشان بر زندگی او سایه افکنده بود، با سینه ای آکنده از کینه و دشمنی این خاندان، شیوه خود را پی گرفت و عرصه را بر آنان به شدت تنگ کرد. بیگناهان را به سیاهچال ها افکنده، زندان را بر سر ایشان ویران می کرد و برخی را زنده زنده در میان ستون ها قرار می داد. جاسوسانی را گمارد تا او را از تمام فعالیت های علویان با خبر کنند. آنان نیز به منظور جلب نظر خلیفه و خوش خدمتی هر حرکتی را که از علویان می دیدند پس از تحریف و دروغ سازی به اطلاع خلیفه می رساندند.

از دیگر سو، منصور جریان های الحادی، مانند غلات و زندیقان را آزاد گذارده بود تا در میان مردم نفوذ فکری کرده، آنان را به گمراهی کشیده و از مسیر اهل بیت (علیهم السلام) منحرف کنند. او همچنین برخی از عالمان سست عنصر را به خود نزدیک کرد تا مهر تأییدی بر حکومت او باشند و به آن مشروعیت دینی بخشند. وضع حاکم بر آن روزگار را و نیز بیم و هراسی که بر آن دوره سایه افکنده بود در چند نکته می توان روشن کرد:

نکته نخست: وصیت نامه ای را که امام صادق (علیه السلام) برای عموم مردم و با توجه به وضعیت موجود تنظیم کرده بود، از پنج نفر به عنوان جانشین خویش نام می برد که به ترتیب: «ابوجعفر منصور» (خلیفه وقت)، «محمد بن سلیمان»، «عبدالله»، «موسی» و «حُمَیْده» بودند. از سوی دیگر نامه منصور به کارگزار خود در مدینه بود که طی آن به کارگزار خود دستور داده بود تا در صورتی که امام صادق (علیه السلام) فرد مشخصی را به جانشینی خود معرفی کند، او را بکشد. تأمل در وصیت نامه امام صادق (علیه السلام)

و فرمان منصور مبنی بر کشتن جانشین آن حضرت، روشی را که منصور در برخورد با امام کاظم(علیه السلام) در پیش گرفته بود و نیز دامنه زیر نظر گرفتن حرکات و سکنات امام کاظم(علیه السلام) را که از طریق جاسوسان مورد اعتماد منصور صورت می گرفت روشن می کند.

امام صادق(علیه السلام) با علم به این که آینده آستان چه حوادثی است و چه خطرهایی فرزندش امام کاظم(علیه السلام) را تهدید می کند، با بیانی خاص، حقیقت امر و مسأله امامت و جانشینی به حق خود را به اطلاع شیعیان رساند. البته بیانی که امام صادق(علیه السلام) برگزید باعث شد تا عده ای از شیعیان برای مدتی کوتاه یا دراز در شناخت امام خود دچار اشتباه و سرگردانی شوند، اما حفظ جان جانشین امام که از سوی خداوند تعیین و اطاعت از او واجب شده بود، در چنان شرایطی ضروری بوده و ادامه راه امامت جز با بهره گیری از ابزار متناسب با شرایط آن زمان ممکن نبود. روشن است یاران هشیار امام صادق(علیه السلام) در مورد وصیت آن حضرت که امامت حضرت کاظم(علیه السلام) را مدنظر داشت، دچار اشتباه و سردرگمی نمی شدند.

«داوود بن کثیر رقی» می گوید: «مردی خراسانی که «ابوجعفر» کنیه داشت عازم کوفه بود. عده ای از مردم خراسان نزد او آمده، از او خواستند تا اموال (حقوق شرعی و هدایا) و مسائل شرعی ایشان را به کوفه ببرد. ابوجعفر چون به کوفه رسید منزلی گزید، سپس به زیارت مرقد امیرالمؤمنین(علیه السلام) رفت. او در گوشه مسجد مردی را دید که گروهی گرد او جمع شده اند. زمانی که از زیارت فراغت یافت به آنان نزدیک شد و دریافت که آنان فقیهان شیعی هستند و از شیخ خود «ابوحمره ثمالی» دانش فرا می گیرند.

ابوجعفر می گوید: در همین حال که نشسته بودم مردی اعرابی (بادیه نشین) پیش آمد و گفت: من از مدینه آمده ام. جعفر بن محمد(علیه السلام) به دیار باقی شتافت. ابوحمره نعره ای دردمندانه برآورد و دست بر زمین کوفت، سپس از مرد اعرابی پرسید: آیا از او وصیتی شنیده ای؟

مرد اعرابی گفت: برای فرزندانش عبدالله و موسی و نیز برای منصور وصیت کرد.

ابوحمره گفت: ستایش خدای را که گمراهان نکرد، کوچک و بزرگ را آشکار و روشن کرد و امر بزرگ را پنهان داشت.

آن گاه به سوی مرقد امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفت و نماز گزارد و ما نیز نماز گزاریم. سپس به سوی او رفتم و گفتم: معنای کوچک و بزرگ را برای من بازگو.

ابوحمره گفت: بزرگ (عبدالله) نقص دارد و کوچک (موسی) را در کنار بزرگ قرار داد و امر بزرگ را به وسیله منصور پنهان داشت، چرا که اگر منصور می پرسید: وصی جعفر بن محمد (علیه السلام) کیست؟ پاسخ می شنید: تو وصی او هستی. مرد خراسانی می گوید: معنای پاسخ او را نفهمیدم.^(۹۲) آن گاه به مدینه رفت تا خود، وصی امام صادق (علیه السلام) را باز شناسد».

نکته دوم: پس از شهادت امام صادق (علیه السلام) حاکمیت، شیعیان را به شدت زیر نظر داشت و از همین رو آشفتگی و درماندگی جامعه تشیع را در بر گرفت و محیط، آکنده از احتیاط و تقیه شد. حال و هوای این مقطع زمانی را که از نظر تاریخ تشیع حایز اهمیت است، از زبان «هشام بن سالم» یکی از برجستگان و چهره شناخته شده تشیع می شنویم. او می گوید: «پس از وفات امام جعفر صادق (علیه السلام) من و «مؤمن طاق» (ابوجعفر) در مدینه بودیم. مردم یکصدا «عبدالله افطح» را جانشین پدرش امام صادق (علیه السلام) می دانستند، زیرا از امام صادق (علیه السلام) نقل می کردند که فرموده است: امر [امامت] از آن بزرگ [تر] است اگر نقصی نداشته باشد.

من و «صاحب طاق» بر عبدالله وارد شدیم و مردم را گرد او جمع شده دیدیم. همان گونه که پیش از آن از پدرش مسائلی را می پرسیدیم، از او سؤال کردیم: زکات بر چه مقدار واجب است؟

گفت: در دویست درهم، پنج درهم.

پرسیدیم: زکات صد درهم چه مقدار است؟

گفت: دو و نیم درهم.^(۹۳)

به او گفتیم: به خدا سوگند مرجه نیز این را نمی گویند.

۹۲. عوالم العلوم الامام الكاظم (علیه السلام) / ۱۷۵.

۹۳. اصل ثابت نزد مسلمانان این است که به کمتر از دویست درهم زکات تعلق نمی گیرد اما افطح این حکم را نمی دانست.

عبدالله افطح دست به سوی آسمان برد و گفت: به خدا سوگند نمی دانم مرجئه در این باره چه می گویند!

هشام می گوید: من و «ابوجعفر احول»^(۹۴) سرگشته و درمانده از نزد عبدالله خارج شدیم و نمی دانستیم کجا باید برویم و آهنگ چه کسی کنیم. در این گفتوگو بودیم که نزد مرجئه قدریه، زیدیه، معتزله، یا خوارج برویم، نمی دانستیم.^(۹۵) در این وادی سرگردانی بودیم که دیدم مردی کهنسال با اشاره دست، مرا فرا می خواند. از آن جا که در مدینه جاسوسانی بودند که منصور دوانیقی گمارده بود تا شیعیان جعفر بن محمد(علیه السلام) را شناسایی کرده، برای گردن زدن به حکومتیان بسپارند، آن پیرمرد را از جمله جاسوسان پنداشتم. از این رو به ابوجعفر (مؤمن طاق) گفتم: از من فاصله بگیر، مبادا خود را به کشتن دهی که این پیرمرد مرا می خواهد و با تو کاری ندارد.

ابوجعفر کمی از من فاصله گرفت و من که می پنداشتم راه گریزی ندارم، دنبال پیرمرد روانه شدم. او مرا به درب خانه ابوالحسن، موسی بن جعفر(علیه السلام) رساند و خود بازگشت. در همین حال خادمی را در درگاه خانه دیدم که به من گفت: وارد شو خدایت رحمت کند.

چون وارد خانه شدم با امام کاظم(علیه السلام) رو به رو شدم. او سخن خود را با من چنین آغاز کرد: نه به سوی مرجئه، نه به سوی قدریه، نه به سوی یزیدیه، نه به سوی معتزله، و نه به سوی خوارج، به سوی من، به سوی من، به سوی من.

به امام(علیه السلام) گفتم: فدایت شوم، پدرت از دنیا رفت؟

حضرت فرمود: آری.

گفتم: فدایت کردم، پدرت به مرگ درگذشت؟

فرمود: آری.

گفتم: فدایت شوم، پس از او چه کسی امام ماست؟

فرمود: خداوند اگر بخواهد تو را هدایت کند چنان خواهد شد.

گفتم: فدایت شوم، عبدالله افطح مدعی است که پس از پدرش امام می باشد.

حضرت فرمود: عبدالله می خواهد از فرمان خدا سرپیچی کرده، بندگی او را نکند.

۹۴. مؤمن طاق ابوجعفر صاحب طاق و احول لقب های «محمد بن علی بن نعمان» است. نك اختيار معرفة الرجال ۴۲۵/۲.

۹۵. مفید الارشاد ۲۲۱/۲ و مدینه المعاجز ۲۰۸/۶.

گفتم: فدایت کردم، پس چه کسی پس از او (امام صادق(علیه السلام)) امام ما خواهد بود؟
امام(علیه السلام) فرمود: اگر خداوند بخواهد تو را هدایت کرده راه را بنمایاند هدایتت خواهد کرد.

گفتم: فدایت شوم تو خود امام هستی؟

فرمود: چنین نمی گویم (ادعای این امر را ندارم).

با خود اندیشیدم که راه درستی برای رسیدن به خواسته ام و شناختن امام انتخاب نکرده ام و در مطرح کردن پرسش خود به بیراهه رفته ام. این بود که به حضرت گفتم:
فدایت کردم، آیا شما امام دارید؟
حضرت پاسخ داد: نه.

از هیبت و شکوه آن حضرت حالتی به من دست داد که هنگام دیدار با امام صادق(علیه السلام) این چنین تحت تأثیر جلال و عظمت آن حضرت قرار نمی گرفتم و تنها خداوند از آن آگاه است.

باز گفتوگو را با حضرت دنبال کرده، گفتم: فدایت شوم، آنچه را که از پدرت می پرسیدند، از شما بپرسم؟

امام(علیه السلام) فرمود: بپرس با خبر می شوی و آن را فاش مکن که اگر چنین کنی فرجام، سر بریدن است.

هشام می گوید: پرسش هایی از امام کاظم(علیه السلام) کردم و او را دریایی از دانش یافتم. آن گاه به او گفتم: فدایت کردم، شیعیان تو و شیعیان پدرت سرگشته و راه گم کرده اند. با این که مرا به راز نگاه داشتن امر فرموده ای آنان را از خبر [امامت شما] آگاه کنم. و به سوی شما دعوتشان کنم؟

امام کاظم(علیه السلام) فرمود: هر يك از آنان را راه یافته دیدی، از این امر آگاه کن و از او پیمان رازداری بگیر، چرا که اگر این امر (امامت) را فاش کنند فرجام کار، سربریدن است و در این هنگام امام کاظم(علیه السلام) با دست به گلوی خویش اشاره فرمود.^(۹۶)

این روایت که از هشام بن سالم نقل شده است واقعیت هایی را از فضای حاکم بر روزگار امام کاظم(علیه السلام) روشن می کند که به شرح زیر می آید:

۹۶. اختیار المعرفة الرجال ۵۶۵/۲ حدیث ۵۰۲؛ الارشاد ۲۲۱/۲-۲۲۲؛ اعلام الوری ۱۶/۲-۱۷ (به نقل از الارشاد ۲۲۱/۲-۲۲۲)؛ كشف الغمة ۱۲/۳-۱۳ و بحار الانوار ۴۸/۵۰.

۱. جاسوسان فراوانی جامعه شیعی را کاملاً زیر نظر داشتند و ترس، ناامنی و فضای وحشت آلود، مسلمانان و برجستگان آنان، به ویژه آن دسته از آنان را که ساکن مدینه بودند فرا گرفته بود.

۲. عدم اعلان امامت حضرت کاظم(علیه السلام) برای همگان بود، چرا که تنها عده ای انگشت شمار از شیعیان از امامت حضرت موسی(علیه السلام) آگاهی یافته بودند،^(۹۷) به گونه ای که «هشام بن سالم» که از بزرگان شیعه بود، پس از گذشت زمانی و از راه های شرعی و عقلی توانست امام زمان خود را بشناسد. این تجربیات، شیعه را واداشت تا با تقيه و پنهان کاری، خود را از گزند ستمگران و لبه تیز شمشیر آنان ایمن سازد. به همین دلیل است که چون راویان می خواستند از امام کاظم(علیه السلام) نقل روایت کنند از حضرت صریحاً نام نمی بردند، بلکه با تعبیر «عبد صالح گفت»، «سید گفت»، «عالم گفت» و ... مطلبی را از امام(علیه السلام) نقل می کردند.

۳. اختناق، محدودیت و ممنوعیت ها، تعقیب مخالفان حکومت، سرکوب اندیشه های پاك، ترویج شایعه هایی دروغین از سوی حاکمیت، زمینه را برای رشد افراد پست و ناپاك فراهم آورد. در این دوره، فعالیت اینان فزونی گرفت، آوازه شان فراگیر شد و گروه های متعددی را به وجود آوردند. آنان با حمایت های بی دریغ خلیفه، خود را به عنوان رهبران فکری، فقهی و حدیثی امت مطرح و در جامعه آن روز موقعیتی پیدا کردند. به همین دلیل بود که هشام بن سالم دچار سرگردانی شده، فرقه هایی را که در آن روزگار مطرح بودند برشمرده و با ابوجعفر همزبان شده که: نزد مرجئه، قدریه، زیدیه، معتزله یا خوارج برویم.

۴. در ماجرای هشام می بینیم که امام کاظم(علیه السلام) راهی جز راه عبدالله افطح مدعی امامت، برگزیده بود. حضرت در برخورد با هشام، ابتدا گفتوگوی او و ابوجعفر را که تنها آن دو از آن آگاه بودند باز گفت و از رفتن نزد فرقه هایی که آنان در نظر داشتند بازداشته، سپس فرمود: به سوی من، به سوی من، به سوی من.

نکته سوم: ماجرای «خزانه» است. این ماجرا از جمله حقایق تاریخی است که از سیاست منصور مبنی بر از میان برداشتن و کشتار علویان، پرده بر می دارد. منصور با این اقدام به فرزند و جانشین خود «مهدی» می فهماند که دستگاه خلافت تنها با این

۹۷. از جمله این خواص زراره، داوود بن کثیر رقی، حمران، ابوبصیر و مفضل بن عمر هستند.

شیوه پایدار می ماند. جمع بی شماری از شیعیان معتقد و مؤمن به زندان افکنده شده، پس از شکنجه به کام مرگ فرستاده می شدند و رنجی که امام کاظم(علیه السلام) از این رخداد می کشید، از دیگر حقایق آن روزگار است که در این واقعه تاریخی آمده است. زمانی به رنج امام کاظم(علیه السلام) پی می بریم که می شنویم یکی از این خزانه ها، محل جمع آوری سرهای بریده کهنسالان، جوانان و خردسالان از خاندان رسالت بوده است. این ماجرا را در تاریخ طبری چنین می خوانیم: «هنگامی که منصور عازم حج شد «ریطه دختر ابوالعباس» و همسر مهدی را فرا خواند و به او سفارش هایی کرد، چرا که در این زمان مهدی در «ری» بود. منصور امر حکومت را به ریطه واگذار کرد و کلید خزانه ها را بدو سپرد. آن گاه او را سوگندهای سخت داد و از او پیمان گرفت که تا زمانی که منصور زنده است خزانه را باز نکند و چون مرد، تنها او و همسرش مهدی درب خزانه را بگشایند و تأکید کرد که شخص سومی با آنان نباشد. هنگامی که مهدی از ری به بغداد آمد، ریطه کلیدها را به او داد و سفارش های منصور را در مورد خزانه به مهدی رساند. چون خبر مرگ منصور به مهدی رسید و مهدی بر تخت خلافت نشست درب خزانه را باز کرد و با همسرش وارد آن شد. او عمارتی بزرگ دید که جوانان و پیران و خردسالان فراوانی در آن کشته شده، بر زمین افتاده اند و به گوش هر يك از آنان برگه ای حاوی مشخصات و نسب ایشان آویخته شده بود. این صحنه [آن چنان تکان دهنده بود که] مهدی را به وحشت انداخت. به دستور مهدی گودالی کنده شد و پیکر کشتگان را در آن دفن و روی آن را هموار کردند».^(۹۸)

نکته چهارم: تشکیک در مسأله رهبری امت اسلامی و این که چه کسی پس از امام صادق(علیه السلام) عهده دار این مقام خواهد شد، یکی دیگر از مسائلی بود که در آغاز امامت حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) و به انگیزه بر هم زدن صفوف شیعیان و از میان بردن آنان و نیز برافروختن آتش آشوب و هرج و مرج، دامن زده شد. بن مایه این امر ادعای عبدالله افطح، برادر بزرگ امام کاظم(علیه السلام) در مورد امامت بود که بالطبع رنجی بر دیگر رنج های امام کاظم(علیه السلام) می افزود، زیرا در این وضعیت، دستگاه های ستمگر وابسته به منصور، لحظات زندگی

و هر حرکت امام کاظم(علیه السلام) را زیر نظر داشتند و به آن به دیده شک می نگریستند.^(۹۹)

نکته پنجم: از دیگر سیاست هایی که حاکمان عباسی، به ویژه منصور عباسی در پیش گرفتند، ایجاد جریان دینی وابسته به حاکمیت؛ یعنی «واعظان درباری» بود. پس از آن که امام موسی بن جعفر(علیه السلام) از عرصه سیاسی و فکری دور نگهداشته شد، پدیده واعظان درباری جایگزینی برای امام(علیه السلام) بود که خلیفه با تمام توان و آنچه در دست داشت از آن حمایت می کرد تا از يك سو جای خالی امام(علیه السلام) را پر کرده، از سوی دیگر این عالمان حکومت ساخته، سیاست های منصور را تأیید کنند. منصور با اجرای این سیاست می خواست به امت اسلامی القاء کند که دنباله رو و سیره پیامبر(صلی الله علیه وآله) و در خط اسلام است. در شمار این واعظان و عالمان، «مالک بن انس» بود. او آن بخش از اعتقادات را برمی گزید که با سیاست منصور در تعارض نباشد و بدین ترتیب با خلیفه هم آواز شد. همین امر باعث شد تا منصور «الموطأ» (کتاب فقهی مالک) را با زور سر نیزه و شمشیر بر مردم تحمیل کرده، مالک را سرپرست تمام کارگزاران و عمه دولت در حجاز گرداند. مردم نیز بر درب سرای او جمع می شدند و والیان و حاکمان از او می ترسیدند. هنگامی که «شافعی» خواست بر مالک وارد شود از والی شهر خواست تا وساطت کند، باشد که به آسانی به دیدار مالک نایل آید، ولی شافعی در پاسخ گفت: «با پای برهنه و پیاده از مدینه به مکه رفتن بر من آسانتر است از این که به درب سرای مالک بروم. من خواری را زمانی حس و لمس می کنم که بر درب سرای او بایستم».

دیگر واعظان وابسته نیز راهی مشابه آنچه مالک برگزید، پیمودند. آنان با در نظر گرفتن [سلیقه و] تمایل منصور، تمام ستایش خود را نثار منصور و خاندان او می کردند.^(۱۰۰)

نکته ششم: این مرحله شاهد گسترش و شیوع فرقه های منحرفی چون: ملحدان، زندیقان، غالیان، جبریان و مرجئه بود که همگی دارای عقایدی منحرف بودند و

۹۹. هاشم معروف الحسنى سيرة الأئمة الاثني عشر ۳۲۵/۲ حياة الامام موسى بن جعفر(عليه السلام)(چاپ دارالتعارف للمطبوعات - بيروت); الارشاد ۲۰۹/۲ ذكر اولاد ابي عبدالله (عليه السلام) و عددهم و اسمائهم و طرف من اخبارهم (چاپ مؤسسه آل البيت لإحياء التراث - قم).

۱۰۰. الأئمة الأربعة ۱۰۰/۲; حياة مالك بن انس، الفصل الخامس، باب ۶، مهابة مالك; سيرة الأئمة الاثني عشر ۳۲۶/۲; حياة الامام موسى بن جعفر الكاظم(عليه السلام).

صاحبان و طرفداران این عقاید از آن دفاع می کردند. البته این اعتقادات زاینده این دوره نبودند، بلکه وضعیت موجود زمینه را برای فعال شدن و رشد این افکار و اعتقادات فراهم کرد، زیرا برخی از خلفا یکی از این اعتقادات و فرقه ها را پذیرفته و از آن پیروی می کردند و به برخی دیگر از آنان اجازه رواج یافتن و فعال بودن می دادند.

همان طور که پیشتر گفته شد فرقه «غالیان» یکی از این فرقه ها بود. غالیان ابتدا به رسالت امامان معتقد بوده و آنان را پیامبر می خواندند، سپس امام صادق(علیه السلام) و پدران گرامی ایشان را خدا خواندند. از همین رو امام صادق(علیه السلام) از ایشان بیزار می گشته، آنان را مورد لعن شدید خویش قرار داد. حاکمیت، بیشترین استفاده را از وجود آنان برد، به این ترتیب که از سویی ایشان را تقویت کرده، از دیگر سو و به منظور بدنام کردن شیعیان و مکتب تشیع، غالیان را مورد اتهام قرار می داد. بعدها نیز این تهمت را دستاویزی برای سخت گرفتن و در تنگنا و تحت پیگرد قرار دادن شیعیان قرار داد، چرا که اینان زندیق بودند و تحت تعقیب قرار دادن آنان وظیفه دولت و حکومت بود!

جریان دیگری که معاصر امام کاظم(علیه السلام) بود و خطری بزرگ برای حال و آینده امت اسلامی به شمار می رفت، فرقه «مرجئه» بود. این جریان پیشتر در برابر امام صادق(علیه السلام) قد علم کرده بود و امام(علیه السلام) همگان، به ویژه جوانان را از آنان و افکارشان برحذر می داشت. اینان معتقد بودند که داوری درباره مرتکب گناه کبیره را باید به قیامت وا گذاشت و از این رو در دنیا و طبق دلایل و شواهد و رفتار افراد، نسبت به آنان که آیا دوزخی هستند یا بهشتی، داوری نمی کردند. صاحبان این اعتقاد تلاش می کردند حقایق را لوٹ کرده، شر و خیر را با هم درآمیزند. آنان میان رفتار امام علی(علیه السلام) و معاویه و میان موضع گیری امام حسین(علیه السلام) و یزید هیچ تفاوتی قائل نبودند، چرا که معتقد بودند داوری نسبت به گناهکاران از وظایف ما در این دنیا نیست، بلکه باید آن را برای روز واپسین و داوری الهی وا گذاشت تا حق از باطل باز شناخته شود!

بعدها این فرقه باور و اعتقادی برگزیدند و پذیرفتند که از نظر خطر آفرینی، به ویژه برای جوانان کمتر از باور و اعتقاد قبلی شان نبود. بر اساس این اعتقاد، ایمان مورد نظر خداوند، ایمان قلبی بوده، نه رفتار و سلوک خارجی، زیرا سلوک و رفتار خارجی ممکن است فریبکارانه باشد و لذا فاقد ارزش است و آنچه مورد توجه و عنایت خداوند

است، ایمان قلبی است. بنابراین از نظر آنان انسان می تواند - العیاذ بالله - دامن به زنا بیالاید، میگزاری کند و مرتکب قتل بشود، زیرا این ها تصرفات خارجی بوده و مهم این است که این فرد اعتقاد و ایمان قلبی به خداوند داشته باشد!

در این مقطع زمانی «جبری ها» از پای ننشستند و اعتقاد به «جبر» را که در زمان معاویه پدید آمده بود و عباسیان نیز بدان تمسك جسته بودند، رواج دادند. جبری ها می گویند: «ما در افعال خود اختیاری نداریم. پس اگر خداوند اراده کند که نماز بگزاریم نماز می گزاریم و اگر اراده او بر آن باشد که شراب بنوشیم، تن به آن می دهیم و به يك سخن، هر چه کنیم تبلور اراده الهی است و ما را در آن اختیاری نیست!».

آنچه در این عقاید و فرقه ها جلب توجه می کند این است که هر يك از این افکار و اعتقادات و پیروان آن در خدمت حاکمیت بوده اند و این، وجه مشترك میان آن هاست. آنان کارهای غیر دینی و بیگانه با اسلام را که از حاکمان سر می زد، با این افکار و عقاید باطل توجیه نموده، از دیگر سو عامه مسلمانان سست عنصر را که درك و دانش عمیق نداشتند با این اباطیل آرام و قانع می کردند.

همین عوامل و پیامدهای مثبت آن - البته از نظر حاکمان جور - سبب شد تا حاکمان زمینه را برای نشر و گسترش آن ها که از تراوشات اندیشه یهودیان و دیگر دشمنان آیین محمدی بود و به جهان اسلام رخنه کرده بود، فراهم کنند.

آنچه نگاشته شد نگاهی گذرا به پدیده ها و رخدادهای سیاسی، فکری، و فرهنگی روزگار منصور و امام کاظم(علیه السلام) بود. در قسمت دوم این بحث، روش و اسلوب و موضع گیری سخت امام کاظم(علیه السلام) را که در چنان فضای آکنده از شبهات، تهمت و تنگنا به کار می بست بررسی خواهیم کرد.

بخش دوم

موضع گیری امام کاظم(علیه السلام) در عصر منصور عباسی

تاریخ درباره جنبش و فعالیت های امام کاظم(علیه السلام) در برابر شرایط فراهم شده دوران آن حضرت آماری دقیق و گزارشی مفصل ارائه نکرده است. البته برخی از نقل های تاریخی بدین مطلب اشاره دارند که امام کاظم(علیه السلام) در يك دهه حکومت منصور که پس از به شهادت رسیدن امام صادق(علیه السلام) بوده، تمهیداتی را به کار بسته است. از میان فعالیت های نقل شده، آن دسته را که با این دوران و شرایط آن سازگاری دارد برگزیده، سپس روندی را که امام کاظم(علیه السلام) در پیش گرفته بود به طور کلی محور قرار داده و از پرداختن به تفصیل جریان ها خودداری می کنیم. روند کلی و روشی که امام کاظم(علیه السلام) در این دوره برگزیده بود، به انگیزه برخورد با برخی از پدیده های انحرافی و در بردارنده اهداف آن حضرت در پی ریزی اصول حاکم بر آینده جامعه بود. بر همین مبنا بحث را در قالب چند عنوان بیان می کنیم:

امام کاظم(علیه السلام) و تقویت پایگاه امامت

در این بخش به نقش امام کاظم(علیه السلام) در آشکار کردن قدرت ماورایی شان می پردازیم؛ قدرتی که امام را از مدعیان امامت و رهبران فرقه های گمراه آن روز باز می شناساند. بدین ترتیب امام کاظم(علیه السلام) به امت اسلامی توجه داد و امت توانست با الهام گرفتن از صحنه های شگفت انگیزی که امام کاظم(علیه السلام) به ظهور رسانده بود، در مورد این جریان ها داوری کرده، حق را از باطل باز شناسد. این امر، عرصه تلاش برای از میان بردن سر درگمی فکری حاکم بر عصر امام(علیه السلام) را روشن می کند که فعالیت های امام کاظم(علیه السلام) را در این راستا به شرح زیر مرور می کنیم:

نخست: خبر دادن امام کاظم(علیه السلام) از امور غیبی به عموم مردم؛ امری که رسیدن به آن برای مردم عادی غیر ممکن بود. در این زمینه روایات فراوانی وجود دارد که به عنوان نمونه برخی از آن ها را نقل قول می کنیم:

۱. از «اسحاق بن عمار» آمده است: «از عبد صالح» (علیه السلام) شنیدم که خبر مرگ یکی از شیعیان خود را به خود او می دهد. با خود گفتم: او می داند که شیعه اش چه هنگام می میرد؟!

امام (علیه السلام) چنان در من نگریست که گویی خشمگین شده است، سپس فرمود: ای اسحاق، رشید هَجَری علم «منایا و بلایا» (اجل افراد و حوادث) را داشت و از آن آگاه بود و امام بدان دانش سزاوارتر است، سپس فرمود: ای اسحاق، هر چه می خواهی انجام بده (وصیت های خود را بنما) که عمر تو به سر آمده و کمتر از دو سال از زندگی تو باقی است.

از این مجلس و این خبر غیبی که امام کاظم (علیه السلام) به اسحاق داد چندی نگذشت که اسحاق درگذشت» (۱۰۱)

۲. از «خالد بن نجیح» نقل است که: «به موسی (علیه السلام) گفتم: دوستان و یاران ما از کوفه آمده و از بیماری و دردِ سختِ «مفضل» خبر آورده اند، پس به درگاه خدا برای او دعا کن.

حضرت فرمود: قد استراح؛ [از درد رهایی یافت و] راحت شد.

[چون خبر گرفتیم، دریافتیم که] مفضل سه روز پیش از سخن امام (علیه السلام) به دیدار معبود شتافته بود» (۱۰۲)

۳. «ابن نافع تفسیری» می گوید: «در موسم حج پدرم را در حرم رها کردم و به دیدار حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) رفتم. چون به حضرت نزدیک شدم و می خواستم سلام بدهم، حضرت به من نزدیک شد و فرمود: حج تو قبول باشد ای پسر نافع. خدای تو را در [سوغ] پدرت پاداش دهد که هم اکنون خدا او را فرا خواند. برخیز و به امر تجهیز او بپرداز. من که پدرم را سالم و بدون هیچ مرضی ترك کرده بودم از این گفته امام (علیه السلام) در حیرت فرو رفتم. امام (علیه السلام) فرمود: ای پسر نافع، [به این گفته] ایمان نداری؟

حضرت را ترك کردم و چون به جایگاه خویش رسیدم، کنیزان را دیدم که بر چهره خود می زنند. گفتم: شما را چه شده است؟

گفتند: پدرت زندگی را وداع گفت.

نزد امام کاظم (علیه السلام) باز گشتم تا از او بپرسم که پدرم چیزی را پس از من پنهان داشته [و ناگفته ای داشته] است؟ حضرت پاسخ داد: هرگز چیزی پس از تو پنهان نمانده

۱۰۱. اصول کافی ۴۸۴/۱ الخرائج و الجرائح ۳۱۰/۱ حدیث ۳ (اسحاق بن منصور) اثبات الهداة ۵۴۱/۵ حدیث ۷۸ (اسماعیل بن منصور به نقل از پدرش) و بحار الانوار ۶۸/۴۸ حدیث ۹۰ و ۹۱ (به نقل از اصول کافی و الخرائج).
۱۰۲. بصائر الدرجات / ۲۶۴ حدیث ۱۰؛ اختیار معرفة الرجال / ۳۲۹ حدیث ۵۹۷؛ الخرائج و الجرائح، ۵۱۷/۲ حدیث ۱۳ و بحار الانوار ۷۲/۴۸ (به نقل از الخرائج).

است. سپس فرمود: ای پسر نافع، اگر بخواهی چنین و چنان [که امام(علیه السلام) آن ها را بر شمرد [بپرسی [بدان که] من مجاور و همنشین خدا و کلمه ماندگار و برهان رسای او هستم»^(۱۰۳).
دوم: یکی دیگر از کارهای خارق العاده امام کاظم(علیه السلام) که او را از دیگران متمایز می کرد، سخن گفتن حضرت به زبان های گوناگون بود. روشن است که حضرت کاظم(علیه السلام) این زبان ها را از دیگران فرا نگرفته، بلکه الهام خداوندی بود. در این مجال و به عنوان نمونه شواهدی را با هم می خوانیم:

۱. از «ابوبصیر» نقل شده است: «بر ابوالحسن ماضی (امام کاظم(علیه السلام)) وارد شدم. زمانی نگذشت که مردی از خراسان وارد شد و به زبان عربی با امام(علیه السلام) سخن گفت، اما حضرت به زبان مردم خراسان (فارسی) پاسخ او را داد. مرد خراسانی گفت: خدایت به سلامت دارد، از آن رو با تو به زبان فارسی سخن نگفتم که می پنداشتم به خوبی از عهده آن بر نمی آیی.

حضرت فرمود: منزّه است خداوند، اگر نتوانم با زبان تو [گفت و گو کنم و] پاسخت را بدهم، چه فضیلتی بر تو دارم؟

سپس فرمود: ای ابومحمد، زبان و گفتار هیچ جنبنده ای از قبیل: انسان، پرنده و چهارپا از امام پنهان نمی ماند و با همین توانایی است که امام شناخته می شود و اگر این ویژگی و خصلت در او نباشد، امام نیست»^(۱۰۴).

۲. از «علی بن ابی حمزه» نقل شده است: «در محضر ابوالحسن موسی(علیه السلام) بودم که سی تن برده حبشی که برای حضرت خریداری شده بودند، بر او وارد شدند. یکی از آنان که چهره ای زیبا داشت، به زبان مادری شروع به سخن گفتن کرد. امام کاظم(علیه السلام) به زبان حبشی پاسخ برده را داد. او و دیگران از پاسخ حضرت در شگفت شدند، چرا که گمان نمی کردند حضرت کاظم(علیه السلام) زبان آنان را بداند. آن گاه حضرت [با زبان آنان] به او فرمود: مبلغی به تو می دهم و تو به هر يك از آنان سی درهم بده.

برندگان در حالی که از محضر امام خارج می شدند، با یکدیگر می گفتند: او از ما به زبان ما آشناتر است و این، نعمتی است که خداوند بر ما ارزانی داشته است.

علی بن ابی حمزه می گوید: پس از رفتن بردگان به امام کاظم(علیه السلام) گفتم: ای پسر رسول خدا، دیدم که با این حبشیان به زبان حبشی سخن می گفتی!

۱۰۳. مناقب آل ابی طالب ۳۱۱/۴ و بحار الانوار ۷۲/۴۸ (به نقل از مناقب آل ابی طالب ۳۱۱/۴).
۱۰۴. قرب الاسناد ۲۶۵/ حدیث ۱۲۶۳ بحار الانوار ۱۳۳/۲۵ حدیث ۲۵ (به نقل از قرب الاسناد ۲۶۵/ حدیث ۱۲۶۳) و اثبات الهداة ۵۳۵/۵ حدیث ۷۲.

حضرت فرمود: آری.

گفتم: به آن برده سفارشی فرمودید که دیگران را از آن مستثنا کردید؟

حضرت فرمود: آری. از او خواستم تا سفارش مرا نسبت به آنان به گوش گرفته، با آنان رفتاری نیک داشته باشد و هر يك را هر ماه سی درهم بدهد، چرا که گفتارش نشانه کمال و دانش برتر او نسبت به آنان بود و او شاهزاده است. از این رو او را به سرپرستی آنان گماردم که او [در عین این که شاهزاده است، اما] درستکار است.

آن گاه فرمود: شاید از این که به زبان حبشی با آنان سخن گفتم شگفت زده شدی؟

گفتم: آری به خدا

حضرت فرمود: شگفت زده مشو، زیرا آنچه که از [قدرت و دانش] من بر تو پنهان مانده،

شگفت انگیز و شگفت انگیزتر است»^(۱۰۵)

۳. «بدر» خادم امام رضا(علیه السلام) می گوید: «اسحاق بن عمّار بر امام موسی بن جعفر(علیه السلام) وارد شد در همین حال مردی خراسانی اجازه ورود خواست و خدمت حضرت رسید. او به زبانی که به صدای پرندگان می ماند و تا آن روز نشنیده بودم با حضرت سخن می گفت.

اسحاق می گوید: امام موسی(علیه السلام) به همان زبان تمام سؤال های او را پاسخ داد و مرد خراسانی از نزد حضرت رفت.

به حضرت گفتم: این زبان را [تا به امروز] نشنیده بودم.

امام(علیه السلام) فرمود: این، زبان مردم چین است، ولی همه مردم چین با این زبان سخن نمی گویند. سپس فرمود: آیا از این که به زبان و گویش او سخن گفتم در شگفت هستی؟

گفتم: همین امر شگفت انگیز است!

حضرت فرمود: تو را از شگفت انگیزتر از این آگاه کنم. امام زبان پرندگان و هر جاندار را می داند و هیچ چیز از امام پنهان نمی ماند»^(۱۰۶)

امام کاظم (علیه السلام) و پیشگیری از فروپاشی اخلاقی

تحت تأثیر عوامل سیاسی، فکری، و فرهنگی پیش گفته شده، ارزش های اسلامی سخت دچار تزلزل شده، امت اسلامی در معرض سقوط معنوی و وادادگی محسوس و

۱۰۵. قرب الاسناد ۲۶۲/ حدیث ۱۲۵۷؛ بحار الانوار ۱۹۰/۲۶ و ۷۰/۴۸ و ۱۰۰ (به نقل از قرب الاسناد ۲۶۵/ حدیث

۱۲۶۳ و الخرائج و الجرائح ۳۱۲/۱) دلایل الامامه ۱۶۹/ الخرائج و الجرائح ۳۱۲/ ۱ حدیث ۵.

۱۰۶. دلایل الامامه ۱۷۱/ مدینه المعجزه ۴۳۸/ حدیث ۳۸ (به نقل از دلایل الامامه ۱۷۱/); الخرائج و الجرائح ۳۱۳/۱ حدیث ۶؛ كشف الغمه ۲۴۷/۲ (به نقل از الخرائج و الجرائح ۲۱۳/۱ حدیث ۶) و بحار الانوار ۷/۴۸ حدیث ۹۴.

ملموسی قرار گرفته بود که هدفمند از سوی عوامل حکومتی تقویت و ترویج می شد. امام کاظم(علیه السلام) برای پیشگیری از این فروپاشی که امت و جامعه اسلامی را تهدید می کرد، دو راه و روش در پیش گرفت: یکی برای عامه مردم و دیگری برای جماعت صالحان (شیعیان خاص). امام کاظم(علیه السلام) در برخورد با فروپاشی اخلاقی - که در بخش اعظم سرزمین های اسلامی رواج یافته و تحکیم می شد - و چاره اندیشی برای آن، روش های وعظ و ارشادی متعددی برگزید.

امام کاظم(علیه السلام) توانست با شیوه ارشادی و تبلیغی و نیز تأثیرگذاری خویش، جمعی از دستداران حقیقت را در جامعه اسلامی پرورش دهد تا در بازداشتن سرکشی شهوت ها و خاموش کردن شعله تمایلات نفسانی الگویی کارآمد باشند. روشن است که این فروپاشی و نابسامانی های اخلاقی، نتیجه فریبایی هایی بود که حاکمان، با ثروت اندوزی آزمندانه و هزینه کردن آن در راه هوس های پست خود، بدان دامن می زدند. البته قدرت سیاسی و نظامی این حاکمان نیز در پدیده شوم فروپاشی اخلاقی نقش قابل توجهی داشت.

از جمله کسانی که از مکتب تربیتی امام کاظم(علیه السلام) تأثیر پذیرفت و نام او در جامعه اسلامی درخشیدن گرفت، «ابونصر، بشر بن حارث بن عبدالرحمن» بود. او اصالتاً از مردم مرو بود و در بغداد سکونت داشت. بشر روزگاری دراز به عیش و طرب سرگرم بود، اما به دست امام کاظم(علیه السلام) توبه کرد و در شمار عارفان زاهد درآمد.^(۱۰۷) مورخان در بیان توبه او آورده اند: «روزی امام کاظم(علیه السلام) از محل زندگی بشر در بغداد می گذشت. که از خانه او صدای تار و تنبور و نی و آواز خوانندگان زن به گوش حضرت رسید. در همین حال کنیزکی درب خانه را گشود و خاکروبه ای که در دست داشت به خارج از منزل انداخت. امام کاظم(علیه السلام) رو به او کرد و فرمود: ای کنیزک، صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟

کنیزک پاسخ داد: آزاد است.

امام(علیه السلام) فرمود: راست گفتی، اگر بنده می بود یقیناً از مولای خود می ترسید.

پس از این گفتوگو کنیزک داخل خانه شد و بشر که بر خوان شراب نشسته بود از او علت تأخیرش را جویا شد و او تمام ماجرا را برای بشر نقل کرد. بشر با شنیدن این مطلب [پا برهنه و] سراسیمه از خانه خارج شد و خود را به امام رساند، به دست

حضرتش توبه و از امام(علیه السلام) عذرخواهی کرد و بر کرده خویش گریست.^(۱۰۸) از آن پس بشر به تهذیب نفس پرداخت، با شناخت و ایمان کامل راه خداوند را در پیش گرفت، از بندگان ممتاز حضرت احدیت گردید و سرانجام در زهد و پرهیزگاری سرآمد روزگار خویش شد.

«ابراهیم حربی» بشر را چنین توصیف کرده است: «بغداد، خردمندتر در گفتار و خویشتن دارتر از بشر بن حارث به خود ندیده و عرضه نکرده است. در هر رشته موی او خرد نهفته است».^(۱۰۹)

بدین ترتیب، بشر بن حارث، معروف به «بشر حافی» (پابرنه) به برکت هدایتگری امام کاظم(علیه السلام) از وادی غفلت رها شد و با رویگردانی از جلوه های دنیا قناعت پیشه کرد. او درباره قناعت گفته است: «اگر در قناعت فقط عزت بی نیازی باشد، همین بسنده است».

و نیز از گفته های اوست: «جوانمردی در قناعت، برتر از جوانمردی در بخشش و دِهش است».^(۱۱۰)

«خطیب بغدادی» آورده است: «روزی بشر بن حارث می گریست و بیتابی می کرد و در همین حال می گفت: خداوندا، اگر مرا در دنیا بلند آوازه کرده ای و بیش از منزلتم قدر و منزلت داده ای تا در روز واپسین رسوایم کنی، پس در کیفر من شتاب کن و به قدر توانم کیفر ما».^(۱۱۱)

نقل شده است که «حجاج بن شاعر» به «سلیمان لؤلؤی» می گفت: «بشر بن حارث را در خواب دیدند. از او پرسیدند: خداوند با تو چه کرد، ای ابونصر؟ بشر گفت، از گناهان من درگذشت و فرمود: ای بشر، به آن مرتبه که تو را بلند آوازه کردم مرا بندگی نکردی».^(۱۱۲)

با تأملی در گفتار به جای مانده از امام موسی بن جعفر(علیه السلام) افزون بر شناخت سیره و سلوک عطرآگین و دور از کژی امام(علیه السلام) که حضرتش را قبله دل عارفان، الگوی پرهیزگاران، خورشید روشنی بخش مؤمنان و ماه پرتوفشان مسلمانان کرده بود، عنایت فوق العاده امام(علیه السلام) را در راه چاره اندیشی برای از بین بردن مفاصل اخلاقی

۱۰۸. همان/ ۱۶۷.

۱۰۹. تاریخ بغداد ۷۳/۲.

۱۱۰. همان/ ۷۹.

۱۱۱. همان/ ۸۱.

۱۱۲. همان/ ۸۳.

و بر کندن بن آن می بینیم. در این جا گزیده ای از رهنمودهای اخلاقی امام موسی بن جعفر (علیه السلام) را نقل می کنیم:

۱. **إِنَّ الْعَاقِلَ، الَّذِي لَا يَشْغُلُ الْحَلَالَ شُكْرَهُ وَ لَا يَغْلِبُ الْحَرَامَ صَبْرَهُ;**

خردمند کسی است که مال حلال او را از سپاس گفتن آن [نعمت] باز ندارد و [جلوه گری و فریبندگی] حرام بر صبر او در برابر حرام چیره نشود.

۲. **مَنْ سَلَطَ ثَلَاثًا عَلَى ثَلَاثٍ فَكَأَنَّمَا أَعَانَ هَوَاهُ عَلَى عَقْلِهِ: مَنْ أَظْلَمَ نُورَ فِكْرِهِ بِطُولِ أَمَلِهِ، وَ مَحَاطَرَاتِ حِكْمَتِهِ بِفُضُولِ كَلَامِهِ، وَ أَطْفَأَ نُورَ عِبْرَتِهِ بِشَهَوَاتِ نَفْسِهِ فَكَأَنَّمَا أَعَانَ هَوَاهُ عَلَى هَدْمِ عَقْلِهِ، وَ مَنْ هَدَمَ عَقْلَهُ أَفْسَدَ عَلَيْهِ دِينَهُ وَ دُنْيَاهُ;**

هر کس سه چیز را بر سه چیز چیره کند، چنان است که هوای نفس خویش را بر خرد خود یاری داده است: هر کس با امید دراز خود نور اندیشه خود را تارک کند، نکته های حکمت آمیز خود را با پرگویی از بین ببرد و فروغ [چراغ] عبرت خویش را با شهوت ها خاموش کند، چنان است که هوای نفس خویش را بر ویران کردن [بنیان] خرد خویش یاری داده است و هر کس [بنیان] خردش ویران شود، دین و دنیای او تباہ شده [و بر باد رفته] است.

۳. **رَحِمَ اللَّهُ مَنْ اسْتَحْيَا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ فَحَفِظَ الرَّأْسَ وَ مَا حَوَى وَ الْبَطْنَ وَ مَا وَعَى، وَ ذَكَرَ الْمَوْتَ وَ الْبَلَى، وَ عَلِمَ أَنَّ الْجَنَّةَ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَ النَّارَ مَحْفُوفَةٌ بِالشَّهَوَاتِ;**

خدا رحمت کند آن کس را که از خدا - آن گونه که باید - شرم کند، سر و آنچه را که فرا گرفته (چشم و گوش، زبان و اندیشه) و شکم و آنچه در آن است (اطعامی که از راه نامشروع به دست می آید و به شکم سرازیر می شود) [از خطرها] حفظ کند، به یاد مرگ و پوسیدگی و نابودی باشد و [به مرحله ای برسد که] بداند بهشت را سختی ها فرا گرفته (رسیدن به بهشت با تحمل سختی ها همراه است) و دوزخ را شهوات در برگرفته اند (پیروی از شهوات فرجامی جز دوزخ ندارد).

۴. **مَنْ رَضِيَ مِنَ اللَّهِ بِالدُّنْيَا فَقَدْ رَضِيَ بِالْخَسِيسِ;**

هر کس از خدا دنیا بخواهد و بدان خشنود شود، به یقین به چیزی پست خشنود شده [و بدان بسنده کرده] است.

۵. **مَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِالْخَطِيئَةِ أَرْوَحَ هَمًّا مَمَّنْ عَمِلَ الْخَطِيئَةَ، وَ إِنْ أَخْلَصَ التَّوْبَةَ وَ أَنَابَ;**

هر کس مرتکب گناه نشود دل و روانش آرامتر است از آن کس که گناه کرده، هر چند با اخلاص توبه کرده و بازگشته است.

۶. **إِنَّ صَغَارَ الذُّنُوبِ وَ مُحَقَّرَاتِهَا مِنْ مَكَانِدِ إِبْلِيسَ يَحْقَرُهَا لَكُمْ وَ يَصْعَرُهَا فِي أَعْيُنِكُمْ**

فَتَجْتَمِعُ وَ تَكْثُرُ وَ تَحِيْطُ بِكُمْ;

به یقین گناهان خُرد و ناچیز، از نیرنگ ها و دامگاه های شیطان است که آن ها را در چشم شما ناچیز و خُرد جلوه می دهد و این گناهان جمع و زیاد شده، شما را در میان می گیرند.

۷. **إن الله حرم الجنة على كل فاحش بذی قليل الحياء لا یبالی ما قال و لا ما قیل فیہ**;

خداوند بهشت را حرام کرده است بر هر دشنام دهنده بدگفتار کم شرم که چون سخن گوید بیبک باشد و از هر چه درباره او گویند او را باکی نباشد.^(۱۱۳)

در زمینه میراث امام کاظم(علیه السلام) که در بخش های بعدی خواهد آمد، می بینیم که حضرت چاره اندیشی و راهنمایی فراگیر و اساسی مبتنی بر قرآن و تاریخ ریشه دار و سره را در قالب وصیتی به هشام ارائه می فرماید.

امام کاظم(علیه السلام) و چالش های داخلی

این بخش را به بررسی موضع گیری امام کاظم(علیه السلام) در برابر برخی چالش های داخلی از جمله چالش های حاکمیت با مرجعیت علمی امام کاظم(علیه السلام) که تأثیر منفی و مستقیم بر مذهب شیعه داشت می پردازیم.

نخست: علیرغم این که «عبدالله افطح» برادر امام کاظم(علیه السلام) پس از پدر گرامی شان مدعی امامت بود و خود را امام می خواند^(۱۱۴) و این ادعا خطری بزرگ بود که موجودیت تشیع و آینده آن را تهدید می کرد، اما حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) در برابر برادرش عبدالله موضعی خصمانه نگرفت، توان خود را برای حل این مشکل به کار نسبت، فشار بر حریف را وجه همت خود قرار نداد و جماعت شیعه را به دو دسته دوست و دشمن تقسیم نکرد. امام کاظم(علیه السلام) به جای پرداختن به جنگ روانی و جنجال های کلامی، با روشی منطقی و آرام و کارآمد این شکاف پدید آمده و بحران ساز را سامان بخشید. حضرت کاظم(علیه السلام) برای این منظور چند شیوه را در پیش گرفت:

الف) امام(علیه السلام) کار بازشناختن امام حقیقی و مدعی امامت را به شیعیان و دانشمندان آنان واگذاشت تا با آزمون های علمی، مرتبه علمی و توانمندی های مدعی را - در صورتی که داشته باشد - بازشناسند. این آزمون از دو راه ممکن بود: یکی تحقیق

۱۱۳. در این زمینه و موضوع های دیگر ر.ک بخش میراث از همین کتاب.

۱۱۴. بصائر الدرجات/ ۲۵۱/ حدیث ۴ اصول کافی ۳۵۱/۱ حدیث ۷ اختیار معرفة الرجال/ ۲۸۲/ حدیث ۵۰۲ و الارشاد. ۲۲۱/۲.

مستقیم و بدون واسطه و دیگری مقارنه میان مدعی امامت و امام(علیه السلام) بود که پیش از این در داستان هشام و مؤمن طاق گفته شد.

ب) امام کاظم(علیه السلام) روابط دوستانه و صمیمانه خود را با برادرش عبدالله حفظ کرده، ادعای عبدالله، نتوانست امام(علیه السلام) را به قطع رابطه با برادرش وادارد، بلکه امام(علیه السلام) او را - چنان که در همین مبحث خواهیم خواند - به خانه خویش دعوت کرد.

ج) معجزه، وسیله ای بود که امام(علیه السلام) را به عنوان امامی که اطاعت از او واجب است از مدعی امامت؛ یعنی عبدالله متمایز می کرد. حضرت برای اثبات امامت خویش در برابر جمع شیعیان و یاران خاص خود از معجزه استفاده می کرد. «مفضل بن عمر» می گوید: «امام جعفر صادق(علیه السلام) در وصیت نامه ای که از خود برجای گذارد، حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) را امام پس از خویش معرفی کرده بود. عبدالله افطح فرزند امام صادق(علیه السلام) و برادر امام کاظم(علیه السلام) که در آن روزگار و با نبود اسماعیل، بزرگترین فرزند امام صادق(علیه السلام) بود، مدعی امامت شد. امام کاظم(علیه السلام) دستور داد تا هیزم فراوانی در میان خانه جمع کنند. آن گاه برادر خود عبدالله را به خانه خویش خواند. عبدالله به خانه امام(علیه السلام) رفت و در کنار برادر نشست. در آن جا جمعی از بزرگان شیعه حضور داشتند.

امام کاظم(علیه السلام) دستور داد تا آتش در هیزم ها افروخته شود. حاضران به انگیزه امام کاظم(علیه السلام) و فرمان آن حضرت به افروختن آتش پی نبرده بودند. هیزم ها که به اخگر تبدیل شد. امام(علیه السلام) با لباس هایی که بر تن داشت درون آتش شده، زمانی با حاضران به گفتگو پرداخت، سپس از روی آتش برخاست و لباس خویش را تکان داده، به جای خویش بازگشت. در این هنگام به عبدالله فرمود: اگر همچنان مدعی امامت پس از پدرت هستی درون آتش شو و در آن بنشین.

حاضران گفتند: در این هنگام چهره عبدالله رنگ باخت و از خانه امام کاظم(علیه السلام) بیرون رفت.»^(۱۱۵)

شایان توجه است چون ادعای بی اساس عبدالله از يك سو و دلیل و برهان و آرای محکم امام کاظم(علیه السلام) برای یاران و پیروان عبدالله روشن و آشکار شد، بیشترین آنان از عبدالله روی گردانده و امامت برادرش موسی(علیه السلام) را پذیرفتند.^(۱۱۶)

۱۱۵. الخرائج و الجرائح ۳۰۸/۱ حدیث ۲ و بحارالانوار ۲۵۱/۴۷ و ۶۷/۴۸ (به نقل از الخرائج و الجرائح ۳۰۸/۱ حدیث ۲).

دوم: موضع گیری امام کاظم(علیه السلام) در برابر عناصری بود که مرجعیت دینی و علمی داشتند؛ همان هایی که بعدها با حمایت های حاکم وقت مرجعیت عامه را به دست آوردند و از عنایت حاکم برخوردار شدند تا ابزاری در دست حاکم و برای توجیه خلافت و تصرفات او باشند. از آن جا که امام(علیه السلام) صیانت از ساختارهای اصیل را ضروری می دانست و از دیگر سو بیم آن می رفت که بر اثر گرایش ها و روش های پدید آمده در مکتب خلفا، شریعت پیامبر(صلی الله علیه و آله) دستخوش تحریف شود، به مقابله با روش ها و گرایش های موجود پرداخت تا عدم مشروعیت صاحبان این گرایش ها و روش هایی که اینک در چارچوب حاکمیت جای گرفته و منصب های فتواری را به خود اختصاص داده بودند، از آنان سلب کند.

«یونس بن عبدالرحمن» می گوید: «به ابوالحسن اول گفتم: خدا را با چه چیزی به یگانگی بخوانم؟»

امام(علیه السلام) فرمود: ای یونس، بدعتگزار مباش، زیرا هرکس [در احکام] به رأی خود عمل کرد تباه شده، هر کس اهل بیت پیامبر خویش را رها کرد گمراه گردیده و هر کس کتاب خدا (قرآن) و گفتار پیامبر خدا را وانهاد کفر ورزیده است.^(۱۱۷)

امام کاظم(علیه السلام) در جایی دیگر می فرماید: شما را چه به قیاس [در احکام]؟ به یقین هلاک شدگان پیشتر از شما با قیاس هلاک و تباه شده اند.^(۱۱۸)

امام کاظم(علیه السلام) به محکوم کردن این گرایش های دست ساخته خلفا بسنده نکرده، بلکه تلاش می کرد تا به تفصیل، موارد خطا و انحراف آنان را بیان کند.

«محمد رافعی» می گوید: «عموزاده ای داشتم به نام «حسن بن عبدالله» که زاهدترین و عابدترین مردم روزگار خویش بود. سلطان با وی دیدار می کرد و او با سخنانی تند و گزنده، سلطان را امر به معروف و نهی از منکر می کرد. سلطان، به دلیل درستی کردار و تقوای حسن، درشتی سخنان او را بر خود هموار می کرد. حسن روزگار را به همین صورت می گذراند. روزی امام کاظم(علیه السلام) وارد مسجد شد و حسن را دید او را نزد خود خواند و فرمود: ای ابوعلی، آنچه بدان پرداخته ای چه بسیار مورد پسند من است و مرا شادمان کرده است، اما بهره ای از «معرفت» نبرده ای، پس در پی کسب معرفت باش.

حسن گفت: فدایم شوم، معرفت چیست؟

۱۱۶. الارشاد ۲/۲۱۰-۲۱۱.

۱۱۷. اصول کافی ۱/۵۶-۵۸.

۱۱۸. همان / ۵۷ حدیث ۱۶ و وسائل الشیعه ۴۲/۲۷ حدیث ۱۵ (به نقل از اصول کافی ۱/۵۷ حدیث ۱۶).

امام(علیه السلام) فرمود: برو دانش بیاموز و حدیث فراگیر.

حسن گفت: از چه کسی؟

امام(علیه السلام) فرمود: از مالک بن انس و فقیهان مدینه فراگیر، سپس [آنچه از] حدیث را [که فرا گرفته ای] برای من بازگو.

محمد رافعی می گوید: حسن نزد آنان رفته، با آنان گفتوگو کرده نزد حضرت آمده آنچه را فرا گرفته بود برای حضرت کاظم(علیه السلام) بازخواند و امام(علیه السلام) تمام آن را ساقط کرد (بی ارزش خواند).^(۱۱۹)

امام کاظم(علیه السلام) و ایجاد رهبری سیاسی مشروع

امام کاظم(علیه السلام) با روش های متعدد تربیتی، مسأله رهبری و ولایت مشروع را که در امام معصوم تبلور می یابد و نیز موضع گیری در برابر رهبری سیاسی منحرف و آشنا کردن شیعیان و یاران خاص با امامت و رهبری حق را اساس کار خود قرار داد. امام(علیه السلام) برای عمق بخشیدن به این امر زمینه های گوناگونی انتخاب کرد که ذیلا بیان می شود:

۱. عرصه اندیشه

پس از آن که عباسیان با شعار «دعوت به سوی فرد مورد قبول از آل محمد(صلی الله علیه وآله)» به قدرت رسیدند، به منظور به بیراهه کشاندن امت اسلامی، «نظریه حکومتی» خود را که ناسره و سره را با هم آمیخته بود اساس خلافت خود قرار دادند. در این شرایط بود که امام کاظم(علیه السلام) مبانی فکری و اصول اعتقادی را که امامان پیش از او پایه گذارده بودند و در واقع چنان استحكاماتی بود که اندیشه های مخالف شرع و مجعول را طرد و نفی می کرد در میان مسلمانان عمق بخشیده و متمرکز کرد. از این رو معیاری روشن ارائه داد تا امت اسلامی بتواند براساس آن، مدعیان رهبری و خلافت شرعی را از صاحبان و شایستگان این منصب بازشناسد.

از «ابوبصیر» نقل شده: «بر ابوالحسن ماضی وارد شده، به او گفتم: فدایت شوم، امام به چه چیز شناخته می شود؟»

۱۱۹. بصائر الدرجات / ۲۵۴؛ اصول کافی ۳۵۲/۱ حدیث ۷ (راوی را محمد واقفی خوانده)؛ الارشاد ۲/۲۲۳ او را رافعی خوانده)؛ اعلام الوری ۱۸/۲ و ۱۹ (به نقل از الارشاد ۲/۲۲۳)؛ کشف الغمه ۱۳/۳ و ۱۴؛ الخرائج و الجرائح ۲/۶۵۰ حدیث ۲؛ بحار الانوار ۵۲/۴۸ حدیث ۴۸ (به نقل از البصائر الارشاد الاعلام و الخرائج).

او فرمود: [امام را] به چند خصلت و صفت [می توان شناخت]: نخستین آن ها این است که از پدرش (امام پیش از او) درباره [امامت] او مطلبی و نصی آمده و او را به مردم معرفی و در میان مردم به عنوان پیشوا منصوب کرده باشد تا حجت و برهانی برای مردم باشد، زیرا رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، علی(علیه السلام) را به راهبری و پیشوایی مردم منصوب کرد. امامان نیز امام پس از خود را منصوب می کنند و به مردم می شناسانند. و چون پرسیده شود پاسخ می دهد و چون سؤال کننده از پرسش بازمانده، او سخن می آغازد، مردم را از آینده با خبر کرده و با هر کس به زبان خودش سخن می گوید»^(۱۲۰)

از «ابو خالد زبالی» نقل شده است: «در روزی بسیار سرد، امام کاظم(علیه السلام) به منزل ما آمد. آن سال، بسیار خشک و بیابان تهی از بوته بود و ما همیشه ای نداشتیم تا با آن آتش بیفروزیم. امام(علیه السلام) فرمود: ای ابو خالد؛ همیشه ای بیاور تا آتشی روشن کنیم [و با آن گرم شویم].

گفتم: به خدا سوگند در این جا حتی يك تکه چوب سراغ ندارم.

امام فرمود: این گونه نیست ای ابو خالد، این شکاف میان دو کوه را می بینی؟ بدان جا برو که در آن جا مردی اعرابی می بینی با دو پشته هیزم. آن ها را از او بخر و [بر سر قیمت] با او خساست نوز.

ابو خالد می گوید: سوار درازگوش خود شده، بدان سو که امام(علیه السلام) فرموده بود رهسپار شدم و مرد اعرابی را دیدم که دو پشته هیزم همراه داشت. آن ها را از او خریدم و به خانه نزد امام(علیه السلام) بازگشتم. آن روز با آن هیزم آتشی فراهم کردیم و اندک خوراکی که داشتیم برای حضرت حاضر کردم و او از آن خورد.

آن گاه امام(علیه السلام) فرمود: ای ابو خالد، پاپوش و کفش کودکان را سامان بده تا در ماه کذایی [و حضرت وقت را معین فرمود] به دیدارت بیایم.

ابو خالد می گوید: تاریخی را که امام(علیه السلام) معین فرمود یادداشت کردم و در روز موعود سوار درازگوش خود شدم و چون به سرایشی رسیدم و از مرکب خود پیاده شدم، سواری را دیدم که به سمت کاروان ما می آمد. آهنگ او کردم که مرا به نام خواند.

پاسخ دادم: لبیک فدایت شوم.

فرمود: آیا به وعده ای که به تو دادیم وفا کردیم؟

۱۲۰. قرب الاسناد ۲۶۵/ حدیث ۱۲۶۳؛ اصول کافی ۲۸۵/۱ حدیث ۷؛ الارشاد ۲/۲۲۴؛ دلائل الامامه ۱۶۹؛ اعلام الوری ۲۲/۲ (به نقل از الارشاد) و بحار الانوار ۴۷/۴۸ حدیث ۳۳ (به نقل از قرب الاسناد الارشاد الاعلام و الخرائج).

سپس فرمود: ای ابو خالد، با آن دو قبه (اتاق) که در آن وارد شدیم چه کردی؟
گفتم: فدایت شوم، آن ها را برای شما آماده کرده ام و با او تا محل مورد نظر همراه
شدم.

آن گاه امام(علیه السلام) فرمود: پاپوش و کفش کودکان در چه وضعیتی است؟
گفتم: آن ها را تعمیر کردم، سپس پاپوش ها را به امام(علیه السلام) نشان دادم.
امام(علیه السلام) فرمود: ای ابو خالد نیازت را از من بخواه.
گفتم: فدایت کردم، از وضعیتی که در آن بودم تو را آگاه می کنم. پیش از آن که بر
من وارد شوی و از من هیزم بخواهی و وقت آمدن مجدد خود را بگویی زیدی مذهب
بودم، اما [با وجود این دلایل] دانستم تو امامی هستی که خداوند اطاعت از او را واجب
کرده است.

در این جا امام(علیه السلام) فرمود: ای ابو خالد، هر کس امام خود را نشناخته بمیرد، بر [آیین
]جاهلیت مرده است و از اعمال او در اسلام [مانند مسلمانان] از او بازخواست می شود». (۱۲۱)

۲. عرصه کار

امام کاظم(علیه السلام) شیعیان و پیروان خود را که به حاکمان و والیان متمایل بودند
بازخواست می کرد و جز در موارد خاصی که به ایشان دستور می داد و بر عملکرد و
روش آنان نظارت داشت به آنان اجازه نمی داد وارد دستگاه ستمگران شده و در شمار
یاران آنان در آیند.

«زیاد بن ابی سلمه» می گوید: «بر ابوالحسن موسی(علیه السلام) واردم شدم. حضرت
فرمود: ای زیاد، تو در دستگاه سلطان کار می کنی؟

گفتم: آری؟

امام(علیه السلام) پرسید: چرا؟

گفتم: من جوانمردی هستم (روی گدایی ندارم) و عایله ای سنگین دارم و پشتوانه ای
ندارم.

امام(علیه السلام) فرمود: ای زیاد، اگر از جایی بسیار بلند به زیر فرو افتم و قطعه قطعه شوم بر من
گوارا تر و دوست داشتنی تر است از این که در دستگاه یکی از آنان (سلاطین) کاری و مسئولیتی بپذیرم یا نزد
آنان بروم، مگر برای چه؟

گفتم: فدایت گردم، نمی دانم.

امام(علیه السلام) فرمود: مگر برای زدودن اندوه مؤمنی یا آزاد کردن او یا پرداخت قرضش.
[سپس فرمود:] ای زیاد، کمترین کاری که خداوند [در قیامت] با کارگزاران سلطان می کند این است که او را در خیمه ای از آتش قرار می دهد تا از حسابرسی خلق فارغ گردد.
ای زیاد، اگر زمانی متولی کاری از کارهای سلطان شدی، به برادران [دینی] خود نیکی کن، زیرا هر عملی پاداشی دارد و خداوند از آن آگاه است.

ای زیاد، هر گاه یکی از شما (شیعیان) در دستگاه یکی از آنان عهده دار کاری شود، آن گاه [مدعی شود که] شما و آنان را یکسان می داند [و به حق رفتار می کند] او را دروغزن بخوانید.
ای زیاد، چون از توانمندی و قدرت و چیرگی خود بر مردم یاد کردی، قدرت و سلطه خداوند را بر خود، پایان گرفتن [ستمی که] بر آنان روا داشتی و نیز ماندگاری عواقب آن ستم ها بر خویش را یاد کن» (۱۲۲)

امام کاظم(علیه السلام) از امور غیبی مربوط به آینده، مانند مرگ منصور - در حالی که همچنان در اوج قدرت قرار داشت - خبر می دهد و این امر نشانه ملموس و محسوس دیگری بر امامت اوست. از سوی دیگر خبر دادن از آینده، امید به رهایی از بحرانی را که در سرکشی و ستمگری منصور جلوه گر شده بود به وجود می آورد.

امام کاظم(علیه السلام) و پیش بینی مرگ منصور

ابوجعفر منصور آهنگ مکه کرد. امام موسی بن جعفر(علیه السلام) برخی از شیعیان خود را از مرگ منصور پیش از رسیدن به مکه آگاه فرمود و این خبر غیبی امام(علیه السلام) عیناً تحقق یافت.

«علی بن ابی حمزه» می گوید: «از ابوالحسن موسی(علیه السلام) شنیدم که می گفت: به خدا سوگند که ابوجعفر (منصور) هرگز خانه خدا را نخواهد دید.

من به کوفه رفتم و یاران خود را از این مطلب آگاه کردم. دیری نپایید که منصور سفر خود را آغاز کرد و چون به کوفه رسید، یاران و اصحاب، گفته امام کاظم(علیه السلام) را به من گوشزد کردند. به آنان گفتم: به خدا سوگند هرگز خانه خدا را نخواهد دید.

چون منصور به «بستان» رسید باز یاران نزد من آمده، گفتند: چیزی به رسیدن منصور به مکه نمانده است.

گفتم: به خدا سوگند، خانه خدا را هرگز نخواهد دید.

هنگامی که منصور به «بئر میمون» رسید نزد امام کاظم(علیه السلام) رفته و او را در محراب و در حال سجده دیدم. امام(علیه السلام) سجده خود را طولانی کرد و چون سر از سجده برداشت به من فرمود: خارج شو و بنگر مردم چه می گویند. چون از محضر امام(علیه السلام) خارج شدم صدای پیکی را شنیدم که مرگ منصور را اعلام می کرد. نزد امام(علیه السلام) بازگشتم و او را از ماجرا با خبر کردم، حضرت فرمود: خدای بزرگتر است [چنین مقدر بود که] نمی بایست هرگز خانه خدا را ببیند». (۱۲۳)

و بدین ترتیب در سال ۱۵۸ق. زندگی منصور عباسی به پایان رسید و مهدی عباسی پسر منصور قدرت را به دست گرفت. با به قدرت رسیدن مهدی، دوره جدید سیاسی با ویژگی های خود آغاز شد. در بخش بعدی موضع گیری های متعهدانه امام کاظم(علیه السلام) نسبت به این دوره سیاسی را مرور می کنیم.

بخش سوم

امام کاظم (علیه السلام) و حکومت مهدی عباسی

ویژگی های روزگار مهدی عباسی

ویژگی های حکومت و روزگار مهدی عباسی را به اختصار بررسی می کنیم:

نخست: سیاست حکومتی مهدی عباسی شاهد تحول چشم گیری نبود که بتوان مورد توجه قرار داد، بلکه مهدی از سیاست عباسیان با عنوان اصلی ثابت پیروی کرده، در برخورد با رخدادهایی که در دوران حکومت خود با آن رو به رو می شد از روش پیشینیان خود الهام می گرفت و راه همانان را می پیمود. البته پس از تنگناهایی که منصور برای علویان به وجود آورده بود، این دوره برخی دگرگونی هایی را به نفع علویان به همراه داشت. روشن است که روش جدید دستگاه خلافت عباسیان و ملایمت آنان در برخورد با علویان تنها و تنها به دلیل مصلحت اندیشی و مقتضای حکومت آنان بود. امام کاظم(علیه السلام) از فرصت به دست آمده به نفع یاران و گسترش فعالیت خود بهره جست.

دوم: رفتار نرم و به دور از خشونت مهدی عباسی نسبت به علویان در آغاز حکومت او بود. او در این مقطع دستور داد تا تمام زندانیان آزاد شده، دارایی های منقول و غیرمنقول که پدرش به ستم مصادره کرده بود بازگردانده شود. از جمله این دارایی ها، اموال امام صادق (علیه السلام) بود که منصور آن را مصادره کرده بود و مهدی آن ها را به امام کاظم (علیه السلام) بازگرداند.

سوم: زمانی که امام کاظم (علیه السلام) در حکومت مهدی عباسی فعالیت خود را دنبال کرد و آوازه حضرتش فراگیر شد مهدی سیاست تشدد و سخت گیری را علیه امام (علیه السلام) به کار گرفت. او حضرت کاظم (علیه السلام) را به بغداد خواند او را در همان جا زندانی کرد، سپس او را به مدینه بازگرداند. (۱۲۴)

این فراخوان امام (علیه السلام)، در اواخر خلافت مهدی بود. در همین زمان، مهدی طرحی ریخت تا به وسیله «حمید بن قحطبه» امام را بکشد. او نیمه شبی حمید را فراخواند و به او گفت: «اخلاص و ارادت پدر و برادرت نسبت به ما از روز روشن تراست، اما نسبت به ارادت تو بی خبریم.

حمید گفت: جان و مال را فدایت می کنم.

مهدی گفت: این کار را توده مردم نیز می کنند.

حمید گفت: جان و مال و همسر و فرزندانم را فدایت می کنم. مهدی پاسخی نداد.

حمید ادامه داد: جان و مال و همسر و فرزندان و دین خود را فدایت می کنم!

مهدی گفت: خدا خیرت دهد!

در این جا مهدی از حمید بن قحطبه پیمان وفاداری نسبت به گفته اش گرفت، سپس به او دستور داد تا سحرگاهان به طور ناگهانی امام کاظم (علیه السلام) را بکشد. آن گاه مهدی به بستر رفت و تن به خواب سپرد. در خواب [امیر المؤمنین] علی [علیه السلام] را دید که به مهدی اشاره می کرد و این آیه را می خواند: (فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطُّوا أَرْحَامَكُمْ). (۱۲۵)

پس [ای منافقان] آیا امید بستید که چون [از خدا] برگشتید (یا سرپرست مردم شدید) در [روی] زمین

فساد کنید و خویشاوندی های خود را از هم بگسلید؟».

۱۲۴. قرب الاسناد / ۱۴۰؛ بحار الانوار ۲۲۸/۴۸ حدیث ۳۲؛ مالکی این مطلب را در الفصول المهمه / ۲۱۶ و شبلیجی در نورالایصار / ۱۶۵ آورده است.

مهدی آشفته حال و بیمناک از خواب برخاست و حمید را از کشتن امام کاظم(علیه السلام) بازداشت و امام(علیه السلام) را تکریم کرد و حق خویشاوندی را به جای آورد». (۱۲۶)

چهارم: حمایت مهدی عباسی از وضاعان و جعل کنندگان از دیگر ویژگی های این دوره بود. افراد مورد حمایت مهدی تبلیغات گمراه کننده ای به راه انداخته، حاکمان را با این بیان که «ایشان تبلور اراده الهی در زمین هستند و دستخوش خطا و اشتباه نمی شوند» قداست بخشیده و به آنان مقامی والا در جامعه بخشیدند. از جمله اینان می توان به «غیاث بن ابراهیم» اشاره کرد. او به عشق و علاقه مهدی به کبوتران پی برده بود. از این رو حدیثی از «ابوهریره» برای او نقل کرد که گفته است: «مسابقه، جز در اسب دوانی و تیراندازی و کبوترپرانی روا نباشد.»

البته او برای جلب توجه مهدی «کبوتر پرانی» را به روایت ابوهریره که فقط به اسب دوانی و تیراندازی اشاره دارد، افزود. مهدی ده هزار درهم به پاس جعل حدیث غیاث به او داد. زمانی که غیاث از مجلس مهدی خارج شد، مهدی به مجلسیان گفت: گواهی می دهم که او بر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) دروغ بست و رسول خدا چنین چیزی نگفت، اما او می خواست با جعل حدیث به من نزدیک شود». (۱۲۷)

مهدی عباسی مبالغه هنگفتی برای کوچک و خوار کردن علویان هزینه کرد. شاعران و سودطلبان که زمینه را مناسب می دیدند با دروغ پردازی به هجو علویان پرداختند. از جمله آنان «مروان بن ابی حفصه» زندیق بود. او روزی بر مهدی وارد شده خطاب به او و به عنوان هجو علویان چنین سرود:

«ای فرزند کسی که از میان نزدیکان خویشاوند، وارث و جانشین پیامبر شد.

وحی، نزاع میان فرزندان دختری و شما را پایان داد و دیگر جای ستیز و نزاع نمانده است.

زنان را هم سنگ مردان ارث نباشد که سوره انعام در همین معنا نازل شده [و گواه آن] است.

چگونه و کجا نوادگان دختری از عموها ارث می برند؟ این امر، ناشدنی است». (۱۲۸)

۱۲۶. المناقب ۳۲۵/۴ بحار الانوار ۱۳۹/۴۸ حدیث ۱۵؛ تاریخ بغداد ۳۰/۱۳ تذکرة الخواص ۳۱۳/ (به نقل از تاریخ

بغداد ۳۰/۱۳) و وفیات الاعیان ۳۰۸/۵.

۱۲۷. تاریخ بغداد ۱۹۳/۲.

۱۲۸.

یا ابن الذی ورث النبی محمداً *** دون الأقارب من نوبی الأرحام

مهدی برای قدردانی از او هفتاد هزار درهم به او داد تا او و دیگر همفکران او را در راهی که در پیش گرفته اند حمایت و تشویق کرده باشد.

چون امام کاظم(علیه السلام) از سروده مروان با خبر شد به شدت آزرده خاطر گردید. همان شب آوایی شنید که اشعاری در پاسخ اشعار مروان می خواند، به این ترتیب:
«چگونه ممکن است که مشرکان، استوانه های اسلام باشند؟ نه چنین نخواهد بود.
فرزندان دختری از جد خویش ارث می برند و عمو بی بهره از ارث، و نهاده می شود.

«طلیق» (طلاق آنان که در فتح مکه به دستور پیامبر(صلی الله علیه وآله) آزاد شدند) را چه به میراث رسالت؟ چرا که طلیق از بیم دم شمشیر، پیشانی بر خاک سایید و سجده کرد.

پسر «نثله» (همسر عباس نیای بنی عباس) کینه توزانه در آن (میراث = خلافت) جولان می داد و خویشاوندان [شایسته رهبری] از آن دور نگاه داشته شده بودند.
[در حالی که] فرزند فاطمه(س) که نامش برده شد، به این میراث (خلافت) دست یافته و شایسته آن است، نه عموزادگان».^(۱۲۹)

پنجم: بی بند و باری، هرزگی، گستاخی و لابلالی گری، دستگاه مهدی، خلیفه عباسی را فرا گرفته بود. زمانی که مهدی توصیف «ابراهیم موصلی» و مهارت او را در آوازه خوانی شنید، او را به خود نزدیک و از جایگاهی والا برخوردارش کرد.^(۱۳۰)
مهدی به خوشگذرانی و بی و بند و باری روزگار می گذراند. مردم که به کارهای او پی برده بودند او را آماج هجو خود قرار می دادند. «بشار بن برد» واگویه های مردم را در قالب هجو درآورده سروده است:

«خلیفه ای که با عمه خود همخوابه می شود و زنا می کند و دف نواخته و چوگان می بازد.

الوحي بين بني البنات و بينكم *** قطع الخصام فلات حين مناص
ما للنساء مع الرجال فریضة *** نزلت بذلك سورة الأنعام
أنی یكون و لیس ذاك بكائن *** لبني البنات وراثة الأعمام.
۱۲۹. طبرسی احتجاج ۱۶۷/۲ و ۱۶۸
أنی یكون و لایكون و لم یکن *** للمشركین دعائم الاسلام
لبني البنات نصیبهم من جدهم *** و العم متروك بغیر سهام
ما للطلق و للتراث و إنما *** سجد الطلیق مخافة المصمام
و بقي «ابن نثله» واقفاً متلداً *** فیہ و یمنعه ذوو الأرحام
إنی ابن فاطمة المنوّه باسمه *** حاز التراث سوی بني الأعمام
۱۳۰. الأغانی ۵/ ۵ .

خداوند بهتر از او را به ما عطا کند و موسی (هادی عباسی) را به شرمگاه
[مادرش] خیزران فرو کند». (۱۳۱)

ششم: منصور عباسی که اندوخته های خود را به ستم از امت اسلامی به دست
آورده بود و از هزینه کردن آن در راه آبادانی مملکت اسلامی و بهبود بخشیدن به
وضعیت معیشتی امت دریغ می‌ورزید، پسرش مهدی در راه هوس ها، بی بند و باری و
شهوات خود هزینه کرد. این در حالی بود که مهدی بینوایی و فقر حاکم بر مردم را - که
در روزگار حکومتش پدید آمده بود - به چشم می دید.

بنا به نقل راویان، جشنی که مهدی برای ازدواج فرزندش هارون با «زبیده» تدارک
دیده بود در اوج اسراف قرار داشت. «معتز» درباره لباس عروس مهدی می گوید:
«این تدارک و هزینه [عروسی] در دربار خسروان ایرانی، قیصران روم و شاهان عرب
مانندی نداشته است». (۱۳۲)

هفتم: سفاخ و منصور به زنان خود اجازه نمی دادند در امور مملکتی دخالت کنند،
اما در روزگار مهدی وضع به گونه ای دیگر بود. زمانی که مهدی قدرت را به دست
گرفت، سلطه زن بر دربار آغاز شد. بدین ترتیب که «خیزران» همسر مهدی از نفوذی
چشمگیر و گسترده ای برخوردار گردیده، هر که را می خواست به دستگاه حکومتی
نزدیک می کرد یا می راند. از این دوره، نفوذ زنان در دربار حاکمان عباسی فزونی
گرفت، در روزگار میانی حکومت عباسیان به اوج خود رسید و تا زوال حکومت آنان
این حاکمیت همچنان پا بر جا بود. (۱۳۳)

هشتم: سرگرمی و دل مشغولی مهدی به مجالس انس از يك سو و نیاز وی به
درآمدهای زیاد برای ادامه خوشگذرانی از سوی دیگر او را بر آن داشت تا کارگزاران
خود را به غارت دارایی امت اسلامی ترغیب و تشویق کند. در نتیجه، پدیده
رشوه خواری که آبشخور آن دستگاه حکومت مهدی بود در میان وظیفه داران گسترش
یافت و کارگزاران او در گرفتن خراج بر مردم سخت گرفتند. خود مهدی نیز راه

۱۳۱. شذرات الذهب ۳۶۵/۱

خليفة يزني بعماته *** يلعب بالدف و بالصولجان
أبدلنا الله به غيره *** و دس موسى في حر الخيزران
۱۳۲. ر.ك: حياة الامام موسى بن جعفر ۴۳۹/۱-۴۴۰.

۱۳۳. همان ۱۴۱/۱.

احجاف نسبت به مردم را در پیش گرفت و دستور داد تا بر کاسبان بازار خراج بسته و از آنان کرایه بگیرند [چیزی که تا به آن روز مرسوم نبود].^(۱۳۴)

آنچه بدان اشاره شد تنها برخی از پدیده‌هایی بود که در روزگار حکومت مهدی رخ نمود تا برگه‌ای به تاریخ آمیخته به رنج و درد امت اسلامی - که عباسیان و امویان پیشتر برای آنان رقم زده بودند - اضافه شود.

امام کاظم(علیه السلام) وضعیت و فرصت محدود به دست آمده را مغتنم شمرده، فعالیت‌های خود را در دو جهت و مسیر دنبال کرد:

الف) مسیر حرکت عمومی در چارچوب امت اسلامی و جذب امت در قالب ساختار و روش‌های سیاسی و تربیتی به منظور اصلاح و هدایت امت بود تا از این طریق بیداری اسلامی و ارزش‌های مکتبی‌اش را به امت بازگرداند.

ب) مسیر ایجاد جماعت صالحان و عمق بخشیدن به جریان و روند تشیع بود که امام کاظم(علیه السلام) در این مدت کوتاه با تمام توان این مسیر را دنبال کرد. زمانی که هارون الرشید بر اریکه قدرت تکیه زد، بر حضرت سخت گرفت و امام(علیه السلام) را به زندان افکند، سپس به از میان برداشتن آثار تبلیغی و ثمره فعالیت‌های امام و سرانجام شخص حضرت پرداخت.

فعالیت‌های عمومی امام کاظم(علیه السلام)

وجه غالب زندگی امام کاظم(علیه السلام) در برنامه کلی‌اش عدم تماس و ارتباط گسترده با امت اسلامی بود، زیرا خلفای عباسی و دستگاه جاسوسی آنان، بر حضرت سخت گرفته، هر حرکتی را که از امام کاظم(علیه السلام) سر می‌زد به دیده شک می‌نگریستند، اما در عین حال امام(علیه السلام) زمینه‌های گوناگونی را عرصه فعالیت خویش کرد. در این جا به مواردی از زمینه‌های فعالیت امام کاظم(علیه السلام) می‌پردازیم:

۱. فعالیت در عرصه سیاست

امام کاظم(علیه السلام) با علم به این امر که برخورد با دستگاه خلافت جان حضرتش را در معرض خطر قرار می‌دهد، موضع خود را در قبال خلفا و منصب خلافت برای امت روشن و آشکار کرد. این حرکت امام(علیه السلام) به منظور جلوگیری از رخنه درك

غلط به اندیشه‌ها بود تا مبدا سکوت و کناره‌گیری امام تأیید وضع موجود و دستاویزی برای موضع‌گیری‌های شکست خورده دنیاطلبان باشد. امام (علیه السلام) برای هدفی که در اندیشه می‌پروراند، موضع‌گیری‌هایی داشت که موارد زیر از آن جمله است:

موضع‌گیری نخست: همان‌طور که گفتیم، مهدی عباسی در آغاز خلافت خود، با علویان سیاست نرمش به کار بست تا از این راه آنان را به خود جذب کرده، از این طریق، ستمگری عباسیان را به روزگار گذشته نسبت دهد و اقتدار و مشروعیت و عدالت خواهی دستگاه خلافت و خلیفه را به مردم القا کند. به همین منظور اعلام کرد که حقوق و دارایی علویان را به آنان باز پس می‌دهد و طی فرمانی زندانیان را آزاد کرد و اموالی را که پدرش از امام صادق (علیه السلام) به ستم گرفته بود، به امام کاظم (علیه السلام) بازگرداند.

امام کاظم (علیه السلام) فرصت طلایی به دست آمده را مغتنم شمرده، از مهدی خواست تا فدک را بازگرداند، چرا که فدک بار سیاسی داشت و نماد چالش تاریخی خط سقیفه و خط اهل بیت بود. امام کاظم (علیه السلام) به همین جهت بر مهدی وارد شد و او را سرگرم استرداد اموال به ستم گرفته شده دید. امام (علیه السلام) به او فرمود: چرا اموالی که به ستم از ما گرفته شده بازگردانده نمی‌شود؟

مهدی گفت: آن اموال کدام است؟

امام (علیه السلام) فرمود: چون خداوند - تبارک و تعالی - فدک و توابع آن را بدون این که سپاهی و لشکری بر آن بتازد و وارد آن شود به دست پیامبر (صلی الله علیه و آله) فتح کرد، آیه «و حق خویشاوند را به او بده» نازل فرمود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) که مصداق آن را نمی‌دانست از جبرئیل یاری خواست و جبرئیل از خداوند راهنمایی طلبید و خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) وحی فرمود: فدک را به فاطمه (علیها السلام) بده.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فاطمه (علیها السلام) را فراخواند و به او فرمود: ای فاطمه، خداوند مرا فرمود تا فدک را به تو بدهم.

فاطمه گفت: ای رسول خدا، از خدا و از تو پذیرفتم.

در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمایندگان فاطمه (علیها السلام) در فدک بودند [و اداره امور آن را دست داشتند]. زمانی که ابوبکر به حکومت رسید نمایندگان فاطمه (علیها السلام) را از فدک بیرون راند. فاطمه (علیها السلام) نزد ابوبکر رفت و از او خواست تا فدک را به او بازگرداند.

ابوبکر به فاطمه (علیها السلام) گفت: سیاهی یا سرخی (کسی) را به گواهی بیاور.

فاطمه(علیها السلام)، امیرالمؤمنین(علیه السلام) و «ام ایمن» را همراه آورد و آن دو گواهی داد[ه، گفته فاطمه(علیها السلام) را تأیید کرد]ند. ابوبکر نوشته ای مبنی بر عدم تعرض به فاطمه(علیها السلام) داد و او نوشته را گرفت و بیرون شد. عمر فاطمه(علیها السلام) را دید و از او پرسید: چه همراه داری ای دختر محمد؟

فاطمه(علیها السلام) گفت: نامه ای است که ابن ابی قحافه [در مورد فدک و بازگردان آن] برای من نوشته است.

عمر به فاطمه(علیها السلام) گفت: آن را به من نشان بده و فاطمه(علیها السلام) خودداری کرد. عمر نامه را از دست فاطمه(علیها السلام) کشید و آن را خواند، سپس آب دهان بر آن انداخت و آن را پاره کرد. آن گاه به فاطمه(علیها السلام) گفت: این (فدک) را پدرت با جنگ و لشکرکشی به دست نیاورده است، پس تو کوه ها (ریسمان ها) را بر گردن ما نه، [چرا که اگر فدک را داشته باشی قدرت یافته و با ما به چالش می پردازی].

مهدی به امام کاظم(علیه السلام) گفت: حدود فدک را تعیین کن.

امام(علیه السلام) فرمود: يك حدّ آن «کوه احد» و حدّ دیگر آن «عریش» مصر، سومین حدّ آن در «سیف البحر» و آخرین حدّ فدک «دومة الجندل» است.

مهدی گفت: آنچه بازگفتی چهار حدّ فدک است؟

امام(علیه السلام) فرمود: آری ای امیرمؤمنان، تمام این فدک است و رسول الله(صلی الله علیه وآله) تمام آن را بدون حمله به آن و یورش بر ساکنان آن به دست آورده است.

مهدی از شنیدن سخنان امام(علیه السلام) متغیر شد و آثار خشم بر چهره او نمایان گشت، زیرا امام(علیه السلام) در قالب عبارت های یاد شده اعلام می کرد که تمام سرزمین های اسلامی از آنان به ستم گرفته شده است.

مهدی عباسی در حالی که می گفت: این بسیار زیاد است، ببینیم چه شود؟ راه خود را گرفت و رفت».^(۱۳۵)

موضع گیری دوم: در این مرحله، امام کاظم(علیه السلام) به همبستگی شیعیان در جامعه اسلامی و وحدت آنان اهتمام بسیاری داشت، زیرا شرایط سخت حاکم بر جامعه، فرصتی مناسب برای نفوذ افراد ضعیف النفس و کینه توز که درصدد تخریب چهره و کیان شیعه برآمده بودند، فراهم آورده بود. برجسته ترین این پدیده ها، مسأله خویشاوندی

۱۳۵. اصول کافی ۵۳۴/۱ حدیث ۲ و بحارالانوار ۱۵۶/۴۸ زمخسری در ربیع الابرار آورده است آنچه گفته شد از مهدی عباسی نبوده بلکه از هارون الرشید بوده است. او به موسی کاظم می گفت فدک را بازستان ولی او (امام کاظم «ع») خود داری کرده می گفت اگر حدود فدک را تعیین کنم آن را پس نمی دهی چون هارون اصرار ورزید [امام] فرمود آن را به طور کامل و با همان حدود می گیرم. هارون گفت حدود آن به کجا می رسد؟ [امام] فرمود ... در این هنگام بود که هارون ماجرای فدک را مسکوت گزارد و تصمیم به کشتن موسی [ع] گرفت. نک سبط ابن جوزی تذکرة الخواص/۳۱۴.

و محبوبیت و مقبولیت بود که پایه های حکومت خلفای عباسی بر آن استوار گشته و مهمترین معیار و مقیاس به شمار می رفت. از همین رو امام کاظم(علیه السلام) موضع گیری قاطعی در برابر مسأله خویشاوندی و قرابت از خود نشان داد. امام کاظم(علیه السلام) به منظور پالودن کیان شیعه از هر کژی و عناصر مضرّ به تشیع، بدون در نظر گرفتن علّقه خویشاوندی هر چند که پیوند، نزدیک باشد، با عموی خود، یعنی «محمد بن عبدالله ارقط» قطع رابطه کرد و آن را در ملاء عام اعلان کرده، بدو اجازه نداد تا از خویشاوندی خود به عنوان ابزاری برای رسیدن به خواسته ها و موقعیت هایی استفاده کند.

از «عمر بن یزید» نقل شده است: «روزی در محضر ابوالحسن(علیه السلام) بودم. از محمد بن عبدالله ارقط نام برد و فرمود: سوگند یاد کرده ام که با او زیر يك سقف جمع نشوم. با خود اندیشیدم که او به نیکی و پیوند با خویشان فرمان می دهد، ولی خود درباره عمویش چنین می گوید!

امام(علیه السلام) نگاهی به من افکند و فرمود: [این قطع رابطه] خود از نیکی و [رعایت] پیوند خویشاوندی است. هرگاه او بر من وارد شود، سپس چیزی بگوید، مردم او را تصدیق کرده، گفته اش را می پذیرند و چون از آمدن نزد من بازداشته شود، اگر مطلبی را بیان کند مردم گفته اش را نمی پذیرند». (۱۳۶)

در روایت «ابراهیم من مفضل بن قیس» عبارت زیر اضافه شده است: چون مردم دریافتند که با او سخن نمی گویم، گفته اش را نمی پذیرند و او از بردن نام من خودداری می کند که خیر [و صلاح] او در آن است». (۱۳۷)

موضع گیری سوم: واکنش امام کاظم(علیه السلام) در برابر قیام حسین بن علی بن الحسن بن الحسن (مثنی) فرزند امام حسن مجتبی(علیه السلام)، صاحب قیام فخ از دیگر موضع گیری های حضرت بود. علیرغم این که شیعیان امام صادق(علیه السلام) در جای جای سرزمین های اسلامی حضور داشتند، اما امام کاظم(علیه السلام) در تمام دوران زندگی خود، گزینه رویارویی مسلحانه را برنگزید و پرهیز از اقدام مسلحانه در برابر حکومت مهدی را بر زبان آورد. هنگامی که مهدی عباسی امام کاظم(علیه السلام) را به زندان افکند و امام علی(علیه السلام) را در خواب دید (این داستان پیشتر گفته شد) و ماجرای خواب خود را برای امام(علیه السلام) گفت، سپس تصمیم گرفت امام را آزاد کند. او به امام گفت: تضمین می کنی که بر من یا یکی از فرزندانم قیام نکنی؟

۱۳۶. بحار الانوار ۴۸/۱۶۰ (به نقل از بصائر الدرجات ۶۴ ب ۱۰ حدیث ۵).
۱۳۷. همان / ۱۵۹ (به نقل از قرب الاسناد ۲۳۲/ حدیث ۱۱۷۴).

امام(علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند که چنین کاری نکرده و نمی‌کنم و آن را در خور شأن و منزلت خود نمی‌دانم. (۱۳۸)

امام کاظم(علیه السلام) بنا به دلایلی که پیشتر بدان اشاره شد و موضوعیت داشت، همین موضع گیری را در برابر حکومت موسی (هادی) عباسی دنبال کرد، اما با هدف بیدار کردن وجدان امت و برانگیختن اراده مسلمانان در قبال خطر عقب نشینی مطلق در برابر حاکمان منحرف و نادیده انگاشتن شخصیت و کرامت خود، از قیام حسین (صاحب قیام فخر) حمایت و آن را تأیید می‌کرد. هنگامی که حسین مصمم بر قیام علیه حاکمان ستمگر شد، امام کاظم(علیه السلام) به او فرمود:

**إنك مقتول فأحد الضراب، فإن القوم فساق يظهرون إيماناً و يضمرون نفاقاً و شركاً،
فإننا لله و إنا إليه راجعون و عندالله أحتسبكم من عصبية؛**

تو را کشته می‌بینم، پس سخت کارزار کن که این قوم فسق پیشه‌اند، در ظاهر ایمان می‌ورزند، ولی دلشان نهانخانه نفاق و شرک است. همه از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم. اجر و پاداش شما را از خداوند می‌خواهم. (۱۳۹)

چون امام کاظم(علیه السلام) خبر کشته شدن حسین را - که خداوند از او خشنود باد - شنید، بر او گریست و او را چنین مرثیه گفت:

**إننا لله و إنا إليه راجعون، مضى و الله مسلماً صالحاً، صوأمأ قوأمأ، أمراً بالمعروف،
ناهياً عن المنكر، ما كان في أهل بيته مثله؛**

همه از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم. به خدا سوگند، او مسلمانی صالح بود، روز را به روزه سپری می‌کرد، شب را به عبادت صبح می‌نمود و آمر به معروف و ناهی از منکر از دنیا رفت. در خاندانش همانند او وجود نداشت. (۱۴۰)

۲. عرصه اخلاق و تربیت

حاکمان عباسی با ترویج منش و رفتار جاهلی، بنیان اخلاق و ارزش های اسلامی را متزلزل کرده و نمونه های عالی و آرمانی انسانی را در معرض نابودی قرار دادند. البته برنامه انتقامجویانه حاکمان عباسی برای مسخ فرهنگ امت اسلامی چیز جدید و برآمده از سرکشی و هوسبازی آنان نبود، بلکه پشتوانه تاریخی داشت و بخشی از برنامه ریزی کینه توزانه جاهلی به شمار می‌رفت که برای دگرگونی نشانه ها و آثار

۱۳۸. تذكرة الخواص / ۳۱۱ (به نقل از تاریخ بغداد); این طلحه شافعی مطالب السؤال / ۸۳ كشف الغمه ۳-۲/۳ (به نقل از جنابزی) و بحار الانوار ۱۴۸/۴۸ حدیث ۲۲ (به نقل از كشف الغمه ۳-۲/۳).
۱۳۹. اصول کافی ۳۶۶/۱ و بحار الانوار ۱۶۱/۴۸ حدیث ۶ (به نقل از اصول کافی ۳۶۶/۱).
۱۴۰. بحار الانوار ۱۶۵/۴۸ (به نقل از ابوالفر صافهانی مقاتل الطالبیین).

فرهنگ و امت اسلامی پرورش یافته مکتب قرآن و پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) طراحی شده بود.

امام کاظم(علیه السلام) با درک و شناخت دقیق و صحیح، در برخورد با برنامه عباسیان، روشی مناسب و هماهنگ با اهداف رسالت برگزید که یادآور ویژگی های اخلاقی پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود و جلوه هایی از خصلت ها و معیارهای پیامبر(صلی الله علیه وآله) را متبلور می کرد. در این جا به نمونه هایی از فعالیت حضرت کاظم(علیه السلام) در عرصه اخلاق و تربیت اشاره می کنیم:

نخست: از «حماد بن عثمان» نقل شده است: «موسی بن عیسی از خانه خود - که بر «مسعی» اشراف داشت - ابوالحسن کاظم(علیه السلام) را دید که سوار بر استر از سوی مروه می آمد. موسی از «ابن هیاج» (که از قبیله همدان و وابسته به موسی بود) خواست تا لگام استر امام کاظم(علیه السلام) را گرفته، مدعی مالکیت استر شود. او نیز دستور موسی را اجرا کرد.

ابوالحسن(علیه السلام) از استر به زیر آمد و به غلامان خود فرمود: زین را برگیرید و استر را او بدهید.

ابن هیاج گفت: زین نیز از آن من است.

ابوالحسن(علیه السلام) فرمود: دروغ گفتی. ما دلیل داریم که این زین از آن محمد بن علی است. استر را نیز به تازگی خریده ام و خود بهتر می دانی که چه گفته ای (چه ادعایی کرده ای).^(۱۴۱)

دوم: «عبدالصمد بن علی» را جمعی همراهی می کردند. او ابوالحسن(علیه السلام) را دید که بر استر سوار بود و از رو برو می آمد. عبدالصمد به همراهان خود گفت: «درنگ کنید تا با [به ریشخند گرفتن] موسی بن جعفر، شما را بخندانم.

چون امام(علیه السلام) نزدیک شد، عبدالصمد گفت: این چه چارپایی است که با آن نمی توان به خون خواهی بروی و نه شایستگی کارزار دارد؟

ابوالحسن(علیه السلام) به او فرمود: [این مرکب] شکوه اسبان را ندارد [، اما] چون گورخران پست و خوار نیست. [بدان که] بهترین امور میانه و حد وسط آن هاست.

عبدالصمد از گفتن باز ماند و پاسخ نداد». ^(۱۴۲)

سوم: از «حسن بن محمد» نقل شده است: «مردی از نوادگان عمر بن خطاب در مدینه سکونت داشت. او ابوالحسن(علیه السلام) را می آزرده و هرگاه او را می دید وی و علی(علیه السلام) را دشمنام می داد

۱۴۱. همان / ۱۴۸ حدیث ۲۳ (به نقل از فروع کافی ۸/ ۸۶).

۱۴۲. همان / ۱۵۴ حدیث ۲۶ (به نقل از فروع کافی ۶/ ۵۴۰).

این دشمنی امام(علیه السلام) تحت تأثیر رفتاری نیکوی حضرت، به درستی گرایید و دست از رفتار گذشته خود برداشته، حضرت را تکریم می کرد.^(۱۴۳)

۳. عرصه دانش

یکم: امام کاظم(علیه السلام) در مجلس مهدی عباسی حضور داشت. «ابویوسف» به مهدی گفت: «اجازه می دهی مسائلی از او بپرسم که از آن نا آگاه است [و در پاسخ می ماند]؟ مهدی به او اجازه داد، سپس به موسی بن جعفر گفت: اجازه می دهی بپرسم؟ گفت: آری.

ابویوسف به موسی بن جعفر(علیه السلام) گفت: در مسأله «تظلیل» (زیر سایه قرار گرفتن) مُحرم چه می گویی؟

امام(علیه السلام) فرمود: درست نیست.

ابویوسف: اگر خیمه بر پا شود و محرم در آن رود؟

امام(علیه السلام) فرمود: آری، درست است.

ابویوسف گفت: تفاوت میان آن دو چیست؟

امام(علیه السلام) فرمود: در مورد حائض چه می گویی؟ آیا نمازهای ناخوانده را قضا می کند؟

ابویوسف گفت: نه.

امام(علیه السلام) فرمود: پس روزه [های ناگرفته] را قضا می کند؟

ابویوسف گفت: آری.

امام(علیه السلام) پرسید: چرا؟

ابویوسف گفت: [چون در شرع] چنین آمده است.

امام(علیه السلام) فرمود: [در مورد مُحرم] نیز چنین آمده است.

مهدی عباسی رو به ابویوسف کرد و گفت: کاری انجام ندادی؟

ابویوسف گفت: مرا با سنگی [دلیلی قاطع و پاسخی] دندان شکن خاموش کرد.^(۱۴۴)

۱۴۳. ر.ك: باب اول فصل سوم بخش بردباری امام(علیه السلام) در همین کتاب.
۱۴۴. عیون اخبار الرضا ۷۸/۱؛ بحار الانوار ۱۰۸/۸۱؛ المناقب ۳۳۸/۴ (به نقل از الفقیه. البته بحث «حیض» و تظلیل» در الفقیه نیامده است) و الکنی و الالقاب ۱۸۸/۱ (به نقل از مرحوم کلینی) مرحوم مفید نیز این روایت و نیز از «محمد بن حسن شیبانی» نقل کرده و آن را در حضور هارون الرشید دانسته است. نك احتجاج ۱۶۸/۲.

دوم: «احمد بن حنبل» از امام کاظم(علیه السلام) و از پدرش امام صادق(علیه السلام) روایت کرده، سند آن را به پیامبر رسانده، می گفت: این اسناد (انتساب حدیث آن چنان محکم و استوار است که) اگر بر دیوانه ای خوانده شود، عاقل و هشیار خواهد شد.^(۱۴۵)

سوم: مهدی عباسی حج گزارد، سپس به «قبر (قصر) العبادی»^(۱۴۶) رسید. چون مردم را از تشنگی سراسیمه و بیتاب دید، دستور داد تا چاهی حفر کنند. کار حفر چاه به پایان خود نزدیک می شد که تند بادی از چاه برخاست و دلوها به درون چاه افتادند، ناچار کار متوقف شد. کارگران که درون چاه مشغول بودند از بیم جان خود بیرون آمدند. «علی بن یقظین» به دو تن به این شرط که کار حفاری را دنبال کنند، مبالغ فراوانی داد. آنان درون چاه رفته، مدتی در چاه ماندند، اما وحشت زده و با رخسار رنگ باخته بیرون آمدند.

علی بن یقظین ماجرا را از آن دو پرسید، آنان گفتند: «درون چاه آثار و وسایل و نیز مردان و زنانی دیدیم که به هر يك اشاره می کردیم (دست می زدیم) به غبار تبدیل می شد.

مهدی عباسی درباره این واقعه از هر کس پرسوجو کرد، دلیل آن را نمی دانستند. امام کاظم(علیه السلام) در پاسخ فرمود: اینان «اصحاب احقاف» بودند که مورد خشم خداوند قرار گرفتند، لذا زمین خانه ها، دارایی ها و خودشان را در خود گرفت و فروبرد.^(۱۴۷)

چهارم: از هشام بن حکم نقل شده است که: «موسی بن جعفر(علیه السلام) به «ابرهه نصرانی» فرمود: به چه اندازه با کتاب [آسمانی] خود آشنا هستی؟. ابرهه گفت: به کتاب خود و تأویل آن آگاه هستم.

در این هنگام امام کاظم(علیه السلام) شروع کرد به خواندن انجیل. ابرهه گفت: مسیح نیز آن را همین گونه می خواند و کسی جز مسیح، انجیل را این گونه نخوانده است. پنجاه سال است که در جستجوی او بوده ام. آن گاه به دست امام کاظم(علیه السلام) مسلمان شد».^(۱۴۸)

۱۴۵. المناقب ۳۴۱/۴.

۱۴۶. «قبر العبادی» منزل گاهی است که در راه مکه از قادسیه به غدیب قرار دارد. در احتجاج ۳۳۳/۲ «قصر العبادی» خوانده شده است.

۱۴۷. مناقب آل ابی طالب ۳۳۶/۴ و بحار الانوار ۱۰۴/۴۸. تفصیل این ماجرا نك احتجاج ۱۵۹/۲-۱۶۱.

۱۴۸. مناقب آل ابی طالب ۳۳۵/۴ و بحار الانوار ۱۰۴/۴۸ (به نقل از مناقب آل ابی طالب ۳۳۵/۴).

پنجم: از «شیخ مفید» نقل شده است: مردم روایات زیادی از ابوالحسن (علیه السلام) نقل کرده اند. او دانشمندترین و فقیه ترین ... و حافظ ترین حافظان قرآن و در خواندن قرآن خوش نواترین مردم روزگار خود بود. (۱۴۹)

ششم: به سال ۱۶۱ ق. مهدی عباسی فرمان توسعه مسجد الحرام و مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) را صادر کرد، اما همسایگان دو مسجد از فروختن خانه های خود به حکومت خودداری می کردند. فقیهان وقت نیز فتوا دادند که اگر مالکان به فروش اجباری املاک خود جایز نیست.

مهدی عباسی با راهنمایی علی بن یقطین، مسأله مورد مناقشه را از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) پرسید. امام (علیه السلام) در پاسخ نوشتند: اگر کعبه بر مردم وارد شده، پس مردم به بنای آن سزاوارترند و اگر مردم گرد کعبه سکنا گزیده اند، پس کعبه به پیرامون و اطراف خود از مردم سزاوارتر است.

چون پاسخ امام کاظم (علیه السلام) به مهدی عباسی رسید فرمان داد تا خانه های پیرامون دو مسجد را ویران کرده، زمین آن را به فضای دو مسجد اضافه کنند. (۱۵۰)

هفتم: مهدی عباسی با درخواست دلیلی قرآنی مبنی بر حرمت شراب از امام کاظم (علیه السلام)، گفت: «آیا شراب از نظر کتاب خدا حرام است؟ چرا که مردم شراب را می شناسند، اما حرمت آن را نمی دانند.

امام (علیه السلام) فرمود: آری که کتاب خدا آن را حرام کرده است.

مهدی گفت: در کجای قرآن شراب حرام شده است؟

امام (علیه السلام) فرمود: آن جا که خداوند می فرماید:

(إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ...) (۱۵۱) و

أستشهد على أن «الإثم» هي الخمر بعينها بقوله تعالى: (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ

وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ...) (۱۵۲) فالإثم في كتاب الله هو الخمر و

الميسر، و إثمهما كبير كما قال الله - عز و جل - ;

بگو: «پروردگار من فقط زشتکاری ها را - چه آشکارش [باشد] و چه پنهان - و گناه و ستم ناحق را

حرام گردانیده است» و این که «گناه» همان شراب است به گفته خداوند استشهاد می کنم که فرمود:

«در باره شراب و قمار، از تو می پرسند، بگو: در آن، گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است،

۱۴۹. الارشاد ۳۳۵/۲ و كشف الغمه ۲۰/۳ (به نقل از الارشاد ۳۳۵/۲).

۱۵۰. حياة الامام موسى بن جعفر ۴۵۱/۱-۴۵۲.

۱۵۱. اعراف (۷) آیه ۳۳.

۱۵۲. بقره (۲) آیه ۲۱۹.

و[ولی] گناهشان از سودشان بزرگتر است». بنابراین «گناه» در کتاب خداوند همان شراب و قمار است و آن گونه که خداوند فرموده است، گناهشان از سودشان بزرگتر است.

در این هنگام مهدی عباسی رو به علی بن یقطین کرد و گفت: به خدا سوگند که این، فتوای هاشمی است.

علی بن یقطین گفت: به خدا سوگند راست گفתי ای امیر مؤمنان، [سپس چنین ادامه داد] حمد و ستایش خاصّ خداوندی است که این دانش را از میان شما خاندان [پیامبر] بیرون نکرد.

مهدی عباسی از این گفته علی بن یقطین برافروخته شد، به گونه ای که نتوانست خویشتن داری کند، لذا به علی گفت: راست گفתי ای رافضی!». (۱۰۳)

امام کاظم(علیه السلام) و تربیت جماعت صالحان

حضرت موسی بن جعفر تمام تلاش خود را مصروف به تربیت جماعت صالحان کرد. هدف امام(علیه السلام) از ایجاد چنین جماعتی حفاظت و صیانت از شریعت و ارائه الگویی کارآمد و مناسب بود تا عهده دار ایجاد دگرگونی در امت اسلامی و سپس پرورش فکری و اعتقادی آن شود. به همین جهت فعالیت و تلاشی چشمگیر در این عرصه داشت و الگو و معیارهایی مناسب و شایسته که ریشه در مکتب اهل بیت(علیهم السلام) داشته و از آبشخور ناب شریعت سیراب می شد، ارائه داد که ذیلاً بدان ها اشاره می شود:

تثبیت گرایش به خط اهل بیت(علیهم السلام)

۱. گرایش سیاسی

امام کاظم(علیه السلام) تثبیت گرایش و تمایل به خط اهل بیت(علیهم السلام)، به ویژه گرایش و انتساب سیاسی به این خاندان را مبنای کار خود قرار داد تا آن جا که به برخی

از پیروان خود اجازه پیوستن به دستگاه حکومت داد. ورود علی بن یقظین به دستگاه عباسیان و رسیدن به منصب وزارت، یکی از این موارد بود. امام کاظم(علیه السلام) در این مرحله سیاسی همراه با تنگناها، در پی تحقق اهدافی بود که بدان می پردازیم:

هدف اول: احاطه بر اوضاع سیاسی

احاطه کامل بر برنامه های سیاسی و اجتماعی که در دربار طراحی می شد، ضروری می نمود، چرا که می بایست با شناخت صحیح از تصمیم گیری ها، تدابیری اندیشید تا کیان و موجودیت تشیع و شیعه از نابودی و فروپاشی در امان بماند. رسیدن به این هدف جز با دست یابی به بالاترین جایگاه سیاسی، غیرممکن بود. مطلب زیر وضعیت آن روزگار را برای ما روشن کرده و بهترین گواه بر این گفته است:

پس از قیام حسین - رحمت خدا بر او باد - (صاحب فخر) موسی (هادی)، در صد کشتن امام کاظم(علیه السلام) برآمد، اما «ابویوسف قاضی» با بیان این مطلب که «امام کاظم(علیه السلام) و هیچ یک از فرزندان معتمد به قیام و انقلاب نیستند»، موسی را متقاعد کرده، او را از تصمیمی که گرفته بود منصرف کرد.

علی بن یقظین شرح جریان را برای امام کاظم(علیه السلام) نوشت و بدین ترتیب، امام(علیه السلام) را از حضور فعالانه خود آگاه کرد.^(۱۰۴) نقش تأثیرگذاری که علی بن یقظین در دستگاه خلافت هارون الرشید به نفع امام کاظم(علیه السلام) و شیعیان و پیروان حضرت ایفا کرد، در بخش بعدی بررسی خواهد شد.

هدف دوم: برآوردن نیاز مؤمنان

برآوردن نیاز مؤمنان و پیروان خط اهل بیت که زیر پرچم حاکمیت ستمگر زندگی کرده، همواره تحت پیگرد عوامل آن بودند و موجودیت شان مورد تهدید قرار داشت، مهمترین هدف برای ماندگاری کیان این جماعت صالح و درستکار بود. از این رو هر گاه علی بن یقظین از امام کاظم(علیه السلام) می خواست تا اجازه دهد از دستگاه خلافت کناره گیری کند، امام(علیه السلام) هر بار او را از این کار بازداشت، به او می فرمود: ای علی، خداوند را دوستانی است که در کنار دوستداران و یاوران ستمگران قرار دارند تا به وسیله آنان [ستم ستمکاران را] از دوستان خود دور کند و تو ای علی از آنان هستی.^(۱۰۵)

۱۰۴. مهج الدعوات ۱/۲۲۹ و عوالم العلوم و المعارف و الاحوال ۳۶۶.
۱۰۵. اختیار معرفة الرجال ۴۳۳ حدیث ۸۱۷.

در جایی دیگر امام کاظم(علیه السلام) به علی بن یقظین فرمود: این کار را مکن، زیرا با تو انس داریم و برادران [دینی]ات به وجود تو عزیز هستند، باشد که خداوند [دل] شکسته ای را به وسیله تو سامان دهد [و مرهمی بر آن نهد] یا به وجود تو آتش کینه مخالفان را از دوستانش فرو نشاند. ای علی، کفاره کار شما (حضور در حاکمیت جور و ستم) نیکی به برادرانتان است ... در مورد يك چیز تضمین بده و من [ایمنی از] سه چیز را برای تو تضمین می کنم. تضمین بده هر گاه یکی از دوستان ما را دیدی که برای نیازها و گرفتاری های خود نزد تو آمد او را گرامی داشته، نیازش را برآوری. [در چنین صورتی] تضمین می کنم که هرگز زیر سقف زندان قرار نگیری (زندانی نشوی)، تیزی دم شمشیر هرگز تو را گزند نرساند و بینوایی و فقر هرگز به خانه ات راه نیابد. (۱۰۶)

از «علی بن طاهر صوری» نقل شده است که گفت: «یکی از دبیران «یحیی بن خالد» والی ما شد. مقداری به عنوان مخارج سالانه بدهکار بودم و یحیی آن را از من مطالبه می کرد و بیم آن داشتم که با دادن بدهی ام به بینوایی دچار شوم (سرمایه زندگی ام بر باد رود). به من گفتند که یحیی شیعی مذهب است، اما می ترسیدم نزد او بروم و در صورتی که شیعه نباشد و به آنچه خوش ندارم گرفتار شوم. از این رو تنها راه حل خود را نزد خدا دیدم. لذا آهنگ حج کردم و به دیدار «صابر» (موسی بن جعفر «ع») رفتم و شرح حال خود را با حضرت در میان گذاشتم. امام کاظم(علیه السلام) خطاب به والی، نامه ای نوشت به این شرح:

بسم الله الرحمن الرحيم. إعلم أنّ لله تحت عرشه ظلاً لا يسكنه إلا من أسدى إلى أخيه
معروفاً، أو نفس عنه كربة، أو أدخل على قلبه سرورا، و هذا أخوك، و السلام;

به نام خداوند بخشایشگر مهربان. بدان خدای را زیر عرش سایه ای است، کسی در آن قرار می گیرد که در حق برادر خود نیکی کند، اندوهی از او بزداید یا دل او را شادمان کند و این برادر توست و السلام. (۱۰۷)

گرفتن خراج به صورت ظاهر و بازگرداندن آن در نهان، از دیگر مصادیق برآوردن نیاز مؤمنان است. علی بن یقظین در پی رهنمود امام کاظم(علیه السلام) این رویه را در پیش گرفت. او روزی به امام کاظم(علیه السلام) گفت: «در مورد تصدی و پذیرش، منصبی در دستگاه اینان (عباسیان) چه می گویی؟»

۱۰۶. همان / ۴۴۳ حدیث ۸۱۸ (خبر ضمان) و حیاة الامام موسی بن جعفر(علیه السلام) ۲۸۶-۲۸۷ (به نقل از اختیار معرفة الرجال / ۴۴۳ حدیث ۸۱۸).
۱۰۷. تمام این خبر و مصادر آن را در بخش های پیشین آمده است.

امام(علیه السلام) فرمود: اگر ناچار باشی، از [ورود به دستگاه دولتی] در اموال شیعه [پرهیز کن و] از خدا بترس.

راوی این مطلب می گوید: «علی به من گفت: آشکارا از شیعیان خراج می گرفت، ولی در خفا آن ها را به صاحبانش باز می گرداند».^(۱۵۸)

هدف سوم: تأثیرگذاری امام(علیه السلام) بر سیاست عمومی

امام موسی بن جعفر(علیه السلام) در عرصه کسب اطلاعات و پرسوجو و نیز فراهم آوردن امنیت ارتباط پنهانی خود با علی بن یقظین و دیگر شیعیانی که در مرکز حاکمیت و دستگاه خلافت نفوذ کرده بودند، ابزارهای مطمئنی به کار می گرفت. امام(علیه السلام) از گماشتن افراد مورد اعتماد در حاکمیت و به دست گرفتن منصب های بزرگ دو هدف را دنبال می کرد: تأثیرگذاری در سیاست عمومی حاکمیت و جامه عمل پوشاندن به اهداف سیاسی یا فقهی بود که از این راه امام(علیه السلام) می توانست مصالح امت اسلامی را تأمین کند. ابزارهای این روابط و فعالیت های مرتبط با آن را «اسماعیل بن سلام» چنین معرفی می کند:

«اسماعیل بن سلام» و «ابن حمید» می گویند: «علی بن یقظین ما را فرا خوانده، اموال و نامه هایی به ما داد و گفت: دو ماده شتر راهوار بخريد و دور از مسیر همگانی راه پیموده، این اموال و نامه ها را به ابوالحسن موسی(علیه السلام) برسانید. توجه داشته باشید که کسی از مأموریت شما آگاه نشود.

اسماعیل می گوید: وارد کوفه شدیم، دو شتر و توشه سفر تدارك دیدیم و از کوفه بیرون شده، راهی غیر از راه عمومی در پیش گرفتیم. چون به «بطن الرمه» رسیدیم فرود آمده، شتران خود را بسته، به آن ها علوفه دادیم و خود به خوردن غذا پرداختیم. در همین حال سواری را دیدیم که همراه غلام خود به سوی ما می آمد. چون به ما نزدیک شد دریافتیم که ابوالحسن(علیه السلام) است. برخاستیم سلام کردیم و اموال و نامه ها را به او دادیم. آن حضرت از آستین خود نوشته هایی را بیرون آورد و فرمود: این ها پاسخ نامه های شماست».^(۱۵۹)

۱۵۸. اصول کافی ۱۱۰/۵ حدیث ۳ بحارالانوار ۱۵۸/۴۸ حدیث ۳۱. این ماجرا را «امیه» دبیر علی بن یقظین و دیگران نیز نقل کرده اند. ر.ک اختیار معرفة الرجال / ۴۳۵ حدیث ۸۲۰.
۱۵۹. اختیار معرفة الرجال / ۴۳۶ حدیث ۸۲۱؛ الخرائج و الجرائح / ۳۲۷/۱ و بحارالانوار ۳۴/۴۸ حدیث ۵ (به نقل از اختیار و الخرائج / ۳۲۷/۱).

۲. پرورش اندیشه سیاسی

فعالیت سیاسی یاران امام(علیه السلام) در این مرحله و به دلیل سختی هایی که به همراه داشت به طور ویژه ای به بیداری و دقت در نگرش و تعمیق ایمان نیازمند بود. همین ویژگی، امام(علیه السلام) را بر آن داشت تا خود بر اعمال و فعالیت های آنان نظارت و خواص از شیعیان را به پیمودن این راه ترغیب و تشویق کند، روح دینداری را در ژرفای وجود آنان درآمیزد و به مرحله ویژه ای از ایمان برساند، آن گاه آنان را به عرصه های سیاسی گسیل دارد تا با چنین اندوخته هایی به بهترین وجه با خصم برخورد کرده، از قدرتی برخوردار شوند و به عزت و بلندهمتی و والایی و تداوم راه دست یابند. امام کاظم(علیه السلام) برای نیل به این اهداف راه کارهایی را در پیش گرفته به این شرح:

الف) امام کاظم(علیه السلام) مؤمنان را به این امر توجه می داد که امر امامت تابع فراوانی یا کمی یاران نیست. از «سماعة بن مهران» آمده است: «عبد صالح (امام کاظم «ع»)) به من فرمود:

ای اسماعیل، [دنیا طلبان و پیروان باطل] در بستر امن خود آرام گرفتند و مرا ترسان [و بی یار] وانهادند. هان، به خدا سوگند در تمام دنیا تنها يك تن بندگی و اطاعت خدا می کرد و اگر جز او کسی دیگری می بود خداوند او را نام می برد که فرموده است «به راستی ابراهیم، پیشوایی مطیع خدا [و] حقگرای بود و از مشرکان نبود». پس ابراهیم تا آن زمانی که خداوند می خواست شکیبایی در پیش گرفت، آن گاه خداوند «اسماعیل» و «اسحاق» را همنشین و همدل او گرداند و آنان سه تن شدند. هان به خدا سوگند که مؤمنان [حقیقی] کم اند و پیروان باطل فراوان. آیا دلیل آن را می دانی؟

گفتم: فدایت شوم نمی دانم.

امام(علیه السلام) فرمود: [مؤمنان دو چهره و متظاهر] همنشین مؤمنان [واقعی] قرار داده شدند تا مؤمنان درد دل خود را با آنان واگویند و بدین وسیله به آرامش دست یابند».^(۱۶۰)

ب) امام موسی بن جعفر(علیه السلام) تلاش خود را به کار بست تا براساس تقویت رشته برادری و دوستی مبتنی بر ایمان، شیعیان را تربیت کند تا این جماعت صالحان به مقتضای پیوندهای اعتقادی و روحی، به نیرویی منسجم و به هم پیوسته و تزلزل ناپذیر مبدل شوند. مطلبی که در زیر می خوانیم گواهی بر این گفتار و یکی از این آموزه هاست:

۱۶۰. اصول کافی ۳/۲ و بحار الانوار ۳۷۳/ حدیث ۹۴ و ۱۶۲/۶۷ (به نقل از اصول کافی ۳/۲). در تفسیر این خبر تعلیقه ای دارد به این شرح از آن رو خداوند این منافقان را به صورت مؤمنان و در میان آنان قرار داده است تا مؤمنان از کمی افراد دستخوش بیم و هراس نشوند.

روزی امام کاظم(علیه السلام) از یکی از یاران خود به نام «عاصم» پرسید: ای عاصم، در رسیدگی و نیکی [به یکدیگر] چگونه اید؟

عاصم گفت: در بهترین و برترین وضعیتی که کسی در این راه داشته است.

امام فرمود: [به آن مرحله رسیده اید که] یکی از شما در گرفتاری و تنگدستی به خانه برادر [دینی] خود برود، او را نیابد، آن گاه دستور دهد تا کیسه [درهم و دینار] او را بیاورند، سپس مهر آن را برداشته و به مقدار نیاز، از آن بردارد و کسی بر او خرده نگیرد و او را سرزنش نکند؟
عاصم گفت: نه.

امام(علیه السلام) فرمود: آن گونه که من دوست دارم، به هنگام تنگدستی و بینوایی به یکدیگر رسیدگی نمی کنید!»^(۱۶۱).

۳. ایجاد ساختار علمی و پیوند فکری

از دیگر مواردی که امام کاظم(علیه السلام) آن را محور کار خود قرار داده بود تربیت جماعت صالحان براساس ضرورت پیوند فکری و علمی با مکتب اهل بیت(علیهم السلام) بود. او از بیداری و نهضت فکری که امام صادق(علیه السلام) آن را تحقق بخشیده بود و فرصتی مناسب برای رسیدن به این هدف به شمار می رفت، استفاده کرده، کار پدر بزرگوار خود را در ایجاد جمعیتی متخصص دنبال کرد. امام کاظم(علیه السلام) توانست ۳۱۹ تن^(۱۶۲) را که هر يك دانش و تجربه خود را از حضرتش فرا گرفته و به جایگاه والای علمی دست یافته بودند، تربیت کند. اینان با گرایش فکری که به امام کاظم(علیه السلام) و مکتب اهل بیت(علیهم السلام) داشتند، از برنامه حساب شده ای پیروی می کردند که با تکیه بر آن با چالش های فرهنگی - فقهی و نیز نوآوری در عرصه هر دانشی هموردی کنند. در این جا به گوشه ای از فعالیت های فکری امام کاظم(علیه السلام) در این مسیر اشاره می کنیم.

همان طور که پیشتر اشاره شد امام کاظم(علیه السلام) ۳۱۹ تن را که از نخبگان فقیهان و راویان به شمار می رفتند تربیت کرد، اما در میان آنان تنها شش تن به راستگویی و امانت شناخته شدند و راویان همگی آنچه را که این شش تن از امامان معصوم(علیهم السلام) روایت کردند، تصدیق نموده، می پذیرفتند. البته در میان محدثان، هجده تن از فقیهان و محدثان که از اصحاب امام باقر(علیه السلام) و امام کاظم(علیه السلام) بودند بلند

۱۶۱. مکارم الاخلاق/ ۱۶۵ بحار الانوار ۱۱۹/۴۸ ۳۵ و وسائل الشیعه ۳۵/۲۵.

۱۶۲. باقر شریف القرشی امام موسی کاظم ۲/۲۲۳.

آوازه شده، به «اصحاب الإجماع» شناخته شدند. از این هجده تن، شش تن از اصحاب امام باقر(علیه السلام)، شش تن از اصحاب امام صادق(علیه السلام) و شش تن از اصحاب امام کاظم(علیه السلام) بودند که نام آنان به این ترتیب است:

- یونس بن عبدالرحمن;

- صفوان بن یحیی معروف به «بیاع سابری»;

- محمد بن ابی عمیر;

- عبدالله بن مغیره;

- حسن بن محبوب سرّاد;

- احمد بن ابی نصر بزنی. (۱۶۳)

این افراد مردان عرصه فقه و فقاہت بودند و عرصه های دیگری همچون: کلام، قرآن، لغت و ... نیز از نخبگانی متخصص برخوردار بودند.

امام کاظم(علیه السلام) در زندان

بیشتر با دشمنی و کینه‌ورزی مهدی عباسی با علویان و دوستداران این خاندان آشنا شدیم و نیز خواندیم چون مهدی دریافته بود اگر سیاست سختگیرانه پدرش منصور را در پیش گیرد، حکومتش دستخوش تزلزل و نابودی خواهد شد، از همین رو تمام بندیان را آزاد کرد. مهدی سیاست خود را در قالب این عبارت ها بیان می کرد: «من سیاست کردن به وسیله بخشایش را کارآمدتر از کیفر می دانم و سلامت در سایه گذشت را بیشتر از سلامت در کیفر زود هنگام می بینم. چون از حاکمی عطفوت خواسته شد و او دریغ ورزد، چون قدرت یابد درنگذرد، آن گاه که پیروز شود نبخشاید و زمانی که از او درخواست مهربانی شود مهر نوزد، دل ها از او می رمند. هر کس مهربانی اش کم شود و اقتدار و سرکشی اش فزونی گیرد، شایسته و بایسته است که منفور باشد و دشمنانش فراوان شوند». (۱۶۴)

با این حال مهدی عباسی وزیر محبوب خود؛ یعنی «یعقوب بن داوود» را به دلیل تمایلی که به علویان و خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) داشت، مورد آزار و شکنجه قرار داد. او پس از این که از گرایش وزیر خود به علویان اطمینان حاصل کرد به او گفت: «ریختن خون تو بر من روا و آسان است و اگر ریختن خونت را می خواستم چنین

۱۶۳. نك: اختيار معرفة الرجال/ ۵۵۶/ حدیث ۱۰۵۰.

۱۶۴. تاریخ یعقوبی ۲/ ۳۹۹-۴۰۰.

می کردم»، سپس دستور داد تا او را تا پایان زندگی به زندان افکنند و اموال او را نیز مصادره کرد. (۱۶۵)

در صورتی که وزیر محبوب مهدی عباسی فقط به دلیل تمایل و علاقه اش به علویان چنین مورد خشم مهدی قرار می گیرد، روشن است که خلیفه نمی توانست در برابر امام کاظم (علیه السلام) که نام و دانش او زبانزد همگان شده، آفاق را پر کرده بود آرام بگیرد، چرا که او استقرار و ادامه حکومت خود را تنها در بازداشت و زندانی کردن امام کاظم (علیه السلام) می دید و سرانجام سرشت ناپاک خود را آشکار کرد و امام (علیه السلام) را به زندان افکند. مهدی عباسی با دیدن حضرت علی (علیه السلام) در عالم رؤیا (همان طور که قبلا گفته شد) و خطاب درآلود و غمگانه حضرت به او و خواندن آیه (فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ) (۱۶۶).

هراسان بیدار شده، امام را از زندان فرا خواند و خواب خود را برای امام بازگفت. آن گاه از امام خواست تا خود و فرزندانش بر او نشورند، سپس سه هزار دینار به امام داد و او را به مدینه بازگرداند. (۱۶۷)

مهدی عباسی در سال ۱۶۹ ق. هشت روز مانده از ماه محرم (۲۱ یا ۲۲ ماه) در ۴۸ سالگی مرد. علت مرگ او را دو گونه ذکر کرده اند: نخست این که آخرین باری که برای شکار رفته بود وارد ویرانه ای شد. درب آن ویرانه به کمر مهدی ضربه وارد کرد و به مرگش انجامید. دومین نقل این گونه است که یکی از کنیزکانش به مهدی عباسی زهر خوراند، چرا که مهدی یکی از کنیزکان را بسیار دوست می داشت و او را برگزیده بود و همین امر حسادت این کنیزک را برانگیخت و او را به چنین کاری واداشت. (۱۶۸)

و بدین ترتیب روزگار مهدی به پایان رسید. مهدی عباسی قبلا برای فرزندانش موسی و هارون به عنوان خلیفه از مردم بیعت گرفته بود.

۱۶۵. حیاة الامام موسی بن جعفر ۴۴۷/۱ - ۴۴۹. تاریخ یعقوبی ۴۰۱/۲ درباره یعقوب می گوید روشی زیبا و سرشتی پاک داشت کارهای خیر را دوست داشته فضل بسیار داشت و راه یافته ای نیکو بود. مهدی عباسی بر او خشم گرفت و به زندانش افکند و تا آخرین روز حیات مهدی همچنان در زندان بود.

مروج الذهب ۳۱۲/۳ یعقوب را این گونه توصیف می کند یعقوب بن داوود سلمی از خاصان او (مهدی) شد و - برخلاف همگان - هر وقت که می خواست به دیدار مهدی می رفت ... سپس او را در مورد فرزندان آل ابی طالب متهم کرد. یعقوب تا روزگار هارون الرشید در زندان بود و سرانجام توسط هارون الرشید آزاد شد. درباره او مطالب دیگری نیز گفته شده است.

۱۶۶. محمد (۴۷) آیه ۲۲.

۱۶۷. تاریخ بغدادی ۳۱-۳۰/۱۴ و المناقب ۴/۳۲۵.

۱۶۸. تاریخ یعقوبی ۴۰۱/۲ - ۴۰۶.

امام کاظم(علیه السلام) در حکومت موسی الهادی عباسی

دهه سوم ماه محرم سال ۱۶۹ق. شاهد به خلافت رسیدن موسی فرزند و جانشین مهدی عباسی بود. موسی ۲۶ سال زیست.^(۱۶۹) و در سال ۱۷۰ق. مرد. هر چند حکومت موسی کوتاه بود، اما آثار شومی نسبت بر شیعیان داشت. مهمترین رخداد تاریخ اسلامی؛ یعنی واقعه فح از حوادث بارز این دوره بود و چنان دردناک بود که امام جواد(علیه السلام) درباره این فاجعه فرمود: پس از واقعه طف (عاشورا) رخداد [خونینی] سنگین تر از واقعه فح بر ما خاندان نگذشته است.^(۱۷۰)

سیاست هادی آمیخته به شرارت بود و این وجه تمایز، در سلوک و رفتار او جلوه کرد، از همین رو نزدیکان و بیگانگان همگی بر او خشم گرفتند. مادرش «خیزران» نیز کینه ای سخت از او به دل گرفت و بنا به گفته ها همو بود که هادی را کشت.^(۱۷۱)

هادی عباسی، علویان را سخت مورد آزار و شکنجه قرار داد، ترس و هراس را بر زندگی آنان گستراند، مقرری هایی که پدرش مهدی برای علویان معین کرده بود قطع کرد و به گماردگان خود در سراسر گستره حکومتی اش دستور داد تا علویان را هر جا که هستند گرفته و به بغداد، مرکز حکومت هادی بفرستند.

قیام فح

همان طور که گفته شد، قیام فح مهمترین رخداد دوره خلافت هادی عباسی بود. این قیام توسط «حسین بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب(علیه السلام)» علیه حاکم عباسی سامان داده شد. چندین عامل موجب به وجود آمدن این قیام شد که در این جا به دو مورد از آن ها اشاره می کنیم:

نخست: ستمگری های خلفای عباسی، به ویژه استبداد موسی (هادی) بود که نسبت به علویان روا داشته می شد.

دوم: والیانی بودند که از سوی هادی عباسی بر مدینه گمارده شده بودند که از جمله آنان «اسحاق بن عیسی بن علی» بود. این والی، فردی از نوادگان عمر بن خطاب،

۱۶۹. همان.

۱۷۰. الامام موسی کاظم ۴۵۷/۲.

۱۷۱. عمدة الطالب فی أنساب آل ابی طالب / ۱۷۲ (به نقل از سر السلسلة العلویة / ۱۴) و بحار الانوار ۱۶۵/۴۸ (به نقل از مقاتل الطالبیین).

معروف به «عبدالعزيز» را به جانشینی خود برگزید. عبدالعزیز در آزار و تحقیر علویان کار را به نهایت رساند. او علویان را ملزم کرده بود تا همه روزه نزد او رفته، حضور خود را اعلام کنند. عبدالعزیز، علویان را واداشته بود تا برای حضور همه روزه، یکدیگر را ضمانت کنند. شرطه تحت امر عبدالعزیز، در اقدامی جائرانه، سه تن را به نام های «حسین بن محمد بن عبدالله بن حسن»، «مسلم بن جندب» و «عمر بن سلام» دستگیر کرده، مدعی شدند که این افراد را بر خوان شراب دیده و گرفته اند. به دستور عبدالعزیز آنان را زدند، سپس بر گردن ایشان ریسمان نهاد و به منظور رسوا کردن شان فرمان داد تا آنان را در شهر بگردانند.^(۱۷۲)

در سال ۱۶۹ق. حسین آهنگ قیام کرد و امام کاظم(علیه السلام) را از قصد خود آگاه نموده، از امام(علیه السلام) خواست تا با او بیعت کند. امام(علیه السلام) فرمود: ای عموزاده، آنچه را که عموزاده ات [محمد نفس زکیه] از عمویت ابو عبدالله (امام صادق(علیه السلام)) خواست، از من نخواه، زیرا همان گونه که ابو عبدالله برخلاف میل خود رفتار کرد، من نیز چنان خواهم کرد.

حسین به امام کاظم(علیه السلام) گفت: من به تو پیشنهاد دادم. اگر خواهی آن را بپذیر و بدان تن در ده و اگر نمی پسندی تو را به قبول آن مجبور نمی کنم که از خداوند یاری خواسته می شود، سپس با امام خداحافظی کرد.

آن گاه حسین یاران خود از جمله: «یحیی»، «سلیمان»، «ادریس بن عبدالله بن الحسن» و «عبدالله بن الحسن افطس» را گرد آورد. چون بانگ اذان صبح برخاست وارد مسجد شدند و بانگ «احد، احد» برآوردند. افطس بر فراز گلدسته رفت و مؤذن را به گفتن جمله «حیّ علی خیر العمل» واداشت و حسین امامت جماعت را به عهده گرفت. پس از نماز خطبه ای خواند و مردم با وی بیعت کردند. حسین که از استیلاي بر مدینه فارغ شد همراه سیصد جنگجو آهنگ مکه کرد و چون به «فخ» رسید در آن جا اردو زد. سپاه خلیفه عباسی او را تعقیب کرده، در «فخ» با وی و یارانش وارد جنگی پرهراس شد که این رویارویی به شهادت حسین و یارانش انجامید. آن گاه سرهای شهیدان فخ را از تن جدا کرده، همراه اسیران که دست و پای آنان را در گندهای آهنین قرار داشت برای هادی سرکش فرستادند. به دستور هادی اسیران را در غل و زنجیر کشتند و پیکرهای آنان را بر در محبس به دار آویختند.^(۱۷۳)

۱۷۲. همان ۱۶۱/۴۸ (به نقل از مقاتل الطالبيين).

۱۷۳. تاریخ طبری ۲۲۹/۱ و بحار الانوار ۱۶۱/۴۸ - ۱۶۵ (به نقل از مقاتل الطالبيين).

پیامدهای قیام فح

شهادت حسین رهبر قیام فح و یارانش نقطه پایانی بر قیام آنان بود. هادی عباسی بازماندگان از علویان را آماج تهدید خود قرار داد و با اشاره به ارتباط قیام حسین با بزرگ این خاندان؛ یعنی موسی بن جعفر (علیه السلام)، گفت: «به خدا سوگند، حسین جز به فرمان او (امام کاظم (علیه السلام)) قیام نکرد و غیر از جلب محبت او، راه دیگری را پیروی ننمود [و نخواست]، زیرا او از میان افراد خاندان رسالت، صاحب وصیت (امامت) است. خدای مرا بکشد اگر او را مهلت زنده بودن بدهم».^(۱۷۴)

علی بن یقطین امام کاظم (علیه السلام) را از این تصمیم هادی آگاه کرد. امام افراد خاندان و شیعیان خود را گرد آورد و از نامه علی بن یقطین آگاهشان نمود، سپس فرمود: در این باره چه می گوئید؟

گفتند: پیشنهاد ما به تو - که خدایت سلامت بدارد - این است که از دید و دسترس این سرکش دور شده و خویش را پنهان نمایی.

امام لبخندی زدند و به يك بيت از «كعب بن مالك» از بنی سلیمه تمثل جست که: «قریش مدعی شد که بر خدای (آفریدگار) خود پیروز خواهد گشت، پس [برود و] بر پیروز [مطلق] که همه را از پای در می آورد. پیروز شود (هر چه در توان دارد انجام دهد که او را در برابر خداوند سودی ندارد)».^(۱۷۵)

سپس حضرت کاظم (علیه السلام) روی به قبله گرداند و دعای جوشن صغیر را - که از حضرتش وارد شده است - خواند، و پس از دعا فرمود: سوگند به حرمت این قبر (قبر پیامبر اکرم) که او (هادی) در همین روز مرد «این [واقعه] به مانند سخن گفتن شما حق است [و بی تردید واقع شده است]».^(۱۷۶)

راوی این خبر می گوید: آن گاه نماز گزاردیم و مردم متفرق شدند. زمانی آنان دوباره گرد آمدند که نامه حاوی خبر مرگ هادی و بیعت با هارون الرشید را بخوانند».^(۱۷۷)

۱۷۴. همان ۱۵۰/۴۸-۱۵۳ (به نقل از ابن طاووس مهج الدعوات).

۱۷۵. زعمت سخينة أن ستغلب ربها فليغلب مغالب الغلاب

۱۷۶. ذاریات/۲۳.

۱۷۷. بحار الانوار ۲۱۷/۴۸ حدیث ۱۷ (به نقل از مهج الدعوات).

تحلیلی از قیام فح و موضع گیری امام کاظم(علیه السلام)

فعالیت های امام کاظم(علیه السلام) در راه کامل کردن تربیت جماعت صالحان و رساندن آنان به بالاترین مرحله از اعتقادات ایمانی و هشیاری سیاسی که زمینه ساز تحقق طرح های بزرگ تغییر ساختاری اسلامی بود، در بخش گذشته مطرح شد.

دومین عاملی که این طرح را کامل می کرد، برانگیختن وجدان امت اسلامی و آزاد کردن اراده آن بود که به امت، قدرت و صلابت بخشیده، او را از نادیده انگاشتن کرامت و ذوب شدن در سیاست های ستمگران باز می داشت. این هدف با ادامه یافتن حرکت ها و اقدام های انقلابی علیه حکومت های ستمکار محقق می شد. براساس همین ضرورت ها می توان موضع گیری امام کاظم(علیه السلام) را در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. موضع گیری امام کاظم(علیه السلام) در این مقطع زمانی در برابر حاکمیت موجود، موضع گیری انقلابی نبود.

۲. هنگامی که حسین، رهبر قیام فح از امام کاظم(علیه السلام) خواست تا با وی بیعت کند، امام(علیه السلام) با یادآوری قیام «محمد نفس زکیه» و موضع گیری امام صادق(علیه السلام) در برابر محمد، متذکر شدند که در صورت اصرار از سوی حسین برای بیعت، همانند پدر خود موضع گیری خواهد کرد.^(۱۷۸)

۳. زمانی که حسین بر مدینه چیره شد و امامت نماز صبح را به بر عهده گرفت، جز «حسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن» و موسی بن جعفر(علیه السلام)، همه هاشمیان نماز را به امامت حسین گزاردند.^(۱۷۹)

۴. آن گاه که حسین تصمیم خود را مبنی بر قیام به اطلاع امام کاظم(علیه السلام) رساند، حضرت به طور صریح و با عبارت زیر او را تأیید و حمایت کرده، فرمود:

«إِنَّكَ مَقْتُولٌ فَأَحَدُ الضَّرَابِ، فَإِنَّ الْقَوْمَ فَسَّاقٌ يَظْهَرُونَ إِيمَانًا وَ يَضْمُرُونَ نِفَاقًا وَ شُرَكَاءَ،

فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ عِنْدَهُ أَحْتَسِبُكُمْ مِنْ عَصْبَةٍ؛

من تو را کشته می بینم، پس سخت کارزار کن که این قوم فسق پیشه اند، در ظاهر ایمان می ورزند، ولی دلشان نهانخانه نفاق و شرک است. همه از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم. اجر و پاداش شما را از خداوند می خواهم.^(۱۸۰)

۱۷۸. اصول کافی ۳۶۶/۱ و بحار الانوار ۱۶۱/۸ (به نقل از اصول کافی ۳۶۶/۱).

۱۷۹. همان ۱۶۳/۴۸ (به نقل از مقاتل الطالبیین).

۵. هنگامی که خبر شهادت حسین (رض) به امام موسی بن جعفر (علیه السلام) رسید، حضرت در سوگ او گریست و با این جملات او را مرثیه گفت و ستود:

«انا لله و انا اليه راجعون، مضى و الله مسلماً صالحاً، صوَّاماً قوَّاماً، أمراً بالمعروف، ناهياً عن المنكر، ما كان في أهل بيته مثله»؛

همه از خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم. به خدا سوگند، حسین در حالی از دنیا رفت که مسلمان، درستکار بود. روزها را به روزه سپری می‌کرد و شب‌ها را به نماز زنده می‌داشت، امر به معروف می‌کرد و از منکر باز می‌داشت. در میان خاندانش همانند او وجود نداشت. (۱۸۱)

تلاش موسی الهادی برای عزل هارون الرشید از ولایت عهدی

چالش میان موسی الهادی و هارون الرشید را به روایت یعقوبی چنین می‌خوانیم: «میان موسی (هادی) و برادرش هارون نزاعی درگرفت، لذا موسی بر آن شد تا هارون را از منصب ولایتعهدی خلع و فرزند خود «جعفر» را به جای او به ولایتعهدی برگزیند. از این رو سرداران را فراخواند و آنان را از اندیشه خود آگاه کرد. بیشتر آنان او را از این کار منع کردند، ولی چند تن از ایشان او را در اجرای این تصمیم تشویق کرده، اظهار داشتند: اگر حکومت به هارون برسد، دیگر سامان نخواهد یافت. از جمله کسانی که موسی را در خلع هارون الرشید تشویق و ترغیب می‌کرد «ابوهریره، محمد فروخ ازدی» سرداری از قبیله «ازد» بود.

موسی [که ابوهریره را چنین یافت] او را در رأس سپاهی گران گسیل داشت تا مردم ناحیه جزیره، شام، مصر و مغرب را به خلع هارون فرا خواند. او فرمان داشت تا هر کس از این کار سرباز زند از دم شمشیر بگذراند. ابوهریره برای انجام مأموریت خود به «رقه» رسیده بود که خبر مرگ موسی الهادی را دریافت. (۱۸۲)

موسی الهادی سرانجام پس از حدود چهارده ماه حکومت جبارانه در نیمه ماه ربیع الاول سال ۱۷۰ ق. از دنیا رفت. (۱۸۳)

۱۸۰. اصول کافی ۳۶۶/۱ و بحارالانوار ۱۶۰/۴۸ حدیث ۶ (به نقل از اصول کافی ۳۶۶/۱).

۱۸۱. همان ۱۶۵/۴۸ (به نقل از مقاتل الطالبیین).

۱۸۲. تاریخ یعقوبی ۴۰۵/۲.

۱۸۳. همان ۴۰۷/.

قسمت چهارم

بخش نخست

مورد امام کاظم (علیه السلام)

بخش دوم

هارون الرشید

بخش سوم

بازداشت های مکرر امام کاظم (علیه السلام) تا زمان شهادت امام

بخش چهارم

میراث علمی امام کاظم (علیه السلام)

بخش نخست

ویژگی های عصر

هارون الرشید و موضع گیری اش در مورد امام کاظم(علیه السلام)

اگر در صدد مقایسه میان مراحل گوناگون زندگی امام کاظم(علیه السلام) برآییم، بی تردید می بینیم که سال های پایانی عمر امام کاظم(علیه السلام) سخت ترین مراحل زندگی حضرت بوده و بیشترین آزار و اذیت ها در این دوره بر امام(علیه السلام) رفته است. این دوره از زندگی امام(علیه السلام) که چهارده سال و چند ماه^(۱۸۴) بود در حکومت هارون الرشید گذشت. هارون، تمام کینه های جاهلی و انباشته های درون پلید خود را که سراسر کینه و نیرنگ بود نسبت به اهل بیت(علیه السلام) روا داشت. تصمیم گیری و سیاست ستمکارانه و جبارانه هارون علیه خاندان رسالت، او را از اسلافش متمایز می کرد. هارون سیاستی پی ریخت که طی آن از پای در آوردن حرکت و فعالیت امام(علیه السلام) و جدا کردن او از امت و سپس زندانی کردن حضرت را دنبال می کرد تا زمینه کشتن امام(علیه السلام) در زندان برای او فراهم شود. از این رو بود که امام کاظم(علیه السلام) برای فعالیت های خویش روش های جدید و متفاوتی نسبت به شیوه امامان پیش از خود برگزید و بدین ترتیب مرحله جدیدی از زندگی خود را آغاز کرد. گفت و گو درباره این مرحله از زندگی پر فراز و نشیب امام(علیه السلام) را به شرح زیر دنبال می کنیم:

نخست: عصر هارون الرشید و روش هایی که در برخورد با امام به کار بست;

دوم: موضع گیری امام کاظم(علیه السلام) در برابر حکومت و سیاست هارون الرشید و

علمکرد امام در ارتباط با امت;

سوم: بازداشت های پیاپی امام کاظم(علیه السلام) و نقش او در زندان تا زمان شهادتش

به سال ۱۸۳ق.

این بخش در قالب دو مبحث بررسی می شود:

مبحث یکم: ویژگی های روزگار هارون الرشید

پدیده های منحرفی که سرزمین های اسلامی را مورد یورش خویش قرار داده بود و نیز سیاست ظالمانه ای که عباسیان با روش جاهلی خود علیه خاندان رسالت به کار بسته بودند، از مواردی است که پیشتر مطرح شد. بررسی رویدادها و شرایطی که امام کاظم(علیه السلام) در عصر حکومت هارون الرشید با آن روبرو بود در حوصله این بحث نمی گنجد و در صدد بیان آن ها نیستیم، بلکه به وجوه تمایز و پدیده های این مرحله تاریخی می پردازیم باشد که چهره واقعی آن دوره را و نیز اوج فاجعه ای که امام کاظم(علیه السلام) از آن در رنج بود، ترسیم کنیم.

با يك بررسی ساده و محاسبه سرانگشتی پی می بریم که اموال و خراج هایی که از اطراف و اکناف برای هارون الرشید آورده می شد، بیش از آن چیزی بود که برای تمام خلفای پیش از او می رسید. این اموال که در حقیقت، از آن مسلمانان بوده و می بایست برای آنان و در راه تأمین مصالح آنان هزینه می شد، اما خرج خوشگذرانی های گوناگون خلیفه می گردید. هارون الرشید سخاوتمندانه این اموال را به خنیاگران داده و ثروتی که می بایست برای مسلمانان هزینه می شد، همچون باران، بر آنان فرو می ریخت. «ابوالعتاهیه» یکی از کسانی بود که از دَهِش های هارون بهره مند شد. او در مدح هارون سروده است:

«پدرم فدای آن کس باد که دوستی اش؛ در دلم جای گرفت، و قلبم را ربود.

ای بنی عباس، در میان شما پادشاهی است؛ که شاخه های نیکی از او سر بر آورده است.

این است و جز این نیست که تمام وجود هارون خیر است؛ و آن روز که او زاده شد، همه شر از جهان رخت بر بست»^(۱۸۵)

«ابراهیم موصلی» آوازه خوان معروف این شعر را خواند و هارون به ابوالعتاهیه و ابراهیم هر يك يكصد هزار درهم و یکصد جامه پاداش داد.^(۱۸۶)

هارون شیفته کنیزکان و کامجویی از آنان بود و در این میدان، حدی نمی شناخت. او با «غادر» کنیز برادرش هادی ماجرای به این شرح دارد:

«غادر، زیباترین و خوش نواترین کنیز بود و هادی او را بسیار دوست می داشت. او با خود اندیشید که پس از مرگش، برادرش هارون، غادر را به زنی خواهد گرفت. این بود که به هارون گفت: از تو می خواهم تا سوگند یاد کنی که پس از من غادر را به زنی نگیری.

هارون سوگند یاد کرد. آن گاه هادی از هارون پیمان گرفت تا در صورت پیمان شکنی و نادیدن انگاشتن سوگند خود، پیاده به حج رود، همسرانش مطلقه و غلامانش آزاد باشند و هر چه دارد در راه خدا انفاق کند، سپس غادر را سوگند داد و او سوگند یاد کرد. يك ماه از این ماجرا گذشته بود که هادی مرد و با هارون به عنوان خلیفه بیعت شد. در این هنگام هارون پیکی نزد غادر فرستاد و از او خواستگاری کرد».^(۱۸۷)

اشتیاق فراوان هارون به آواز سبب شد تا آلات موسیقی در کاخش فراهم آورده شود. او از خوانندگان خواست تا یکصد گونه آواز را برگزیده، سپس ده و در نهایت سه آواز برگزینند و آنان چنین کردند.^(۱۸۸)

«ابراهیم موصلی»، آوازه خوان بلند آوازه که با هادی پیمان بسته بود پس از او آواز نخواند، دم فرو بسته، وفادار به پیمان ماند، هارون از او خواست تا آواز بخواند، اما او سر باز زد. هارون او را به زندان افکند و زمانی او را از زندان آزاد کرد که ابراهیم پذیرفت آواز بخواند و پیمان شکست و در مجلس هارون آواز خواند.^(۱۸۹)

هارون به این اندازه رویگردانی از اصول شریعت بسنده نکرده، بلکه آلوده می و می گساری بود و هر گاه که بر خوان شراب می نشست سوگلی های خود را فرا می خواند تا لذت و کامیابی اش به کمال برسد.^(۱۹۰)

«حماد بن اسحاق» از پدرش نقل می کند: «شبی هارون الرشید مرا فرا خواند و من بر او وارد شدم. کنیزکی را نزد او دیدم که جامه و شلواری سرخ فام بر تن داشت. چون کنیزك آواز خواند هارون پرسید: این آهنگ از کیست؟

گفتم: از آن من است ای امیر مؤمنان[!].

هارون گفت: آهنگ «ابن سُرِیج» بخوان و من خواندم.

۱۸۷. نساء الخلفاء / ۴۶.

۱۸۸. الاغانی / ۷/۱.

۱۸۹. همان / ۱ / ۱۶۲.

۱۹۰. التاج / ۳۷.

هارون دستخوش طرب شد و جامی از می نوشید و جامی به کنیزك داد و جامی به من نوشاند».^(۱۹۱)

«نرد» و «شطرنج»^(۱۹۲) از بازی های و مورد علاقه شدید هارون بود و در این راه اموال زیادی هزینه کرد. در برابر این گشاده دستی ها و علاقه و محبت به بدکاران و مطربان و کنیزکان، می بینیم که هارون در برخورد با علویان، موضع گیری کاملاً خصمانه و کینه توزانه ای داشت و آن هنگام که به قدرت رسید و زمام حکومت را به دست گرفت سوگند یاد کرد که علویان را از پای در آورده و بکشد. او آنچه در دل داشت در قالب این عبارت بر زبان آورده، چنین گفت: «به خدا سوگند، که علویان و شیعیان آنان را خواهم کشت».^(۱۹۳)

او در این راه به سوگند خود وفادار ماند و جمعی بزرگ از بزرگان علویان که در دانش و پرهیزگاری برترین و سرآمد مسلمانان بودند، کشت. زمانی که دید مسلمانان بی شماری به زیارت مرقد امام حسین(علیه السلام) می روند، به دستور او خانه های اطراف مرقد امام حسین(علیه السلام) را ویران کرده، درخت سدري که در کنار قبر مطهر امام قرار داشت از ریشه در آوردند.^(۱۹۴)

او همچنین فرمان داد زمین کربلا را شخم بزنند تا هیچ اثر و نشانه ای از قبر امام حسین(علیه السلام) بر جای نماند. این کار هارون و دیگر جنایت های او بی پاسخ نماند و حضرت قادر قهار در همان سال او را در خراسان به هلاکت ابدی رساند.^(۱۹۵)

بی بند و باری های اخلاقی هارون جامعه اسلامی امت را به تسخیر خود در آورد و هر آنچه که هارون بدان دست می زد و مرتکب آن می شد در میان مردم رواج یافت. بغداد آن روز که مرکز خلافت اسلامی بود، صحنه ای برای سرگرمی ها، مجالس رقص، می فروشی، وادادگی اخلاقی و هرزگی شد، تاجایی که این دوره با این ویژگی ها از دیگر عصرها باز شناخته و متمایز شد. اشعار شاعران آن دوره، تأثیر پذیری شان را از سرگرمی های دربار، عشق به کنیزکان و لذت جویی از می، منعکس می کند.

۱۹۱. همان ۱۲۶/۵ - ۱۲۷.

۱۹۲. همان ۱۲۶/۹ - ۱۲۷.

۱۹۳. همان ۲۲۵/۵.

۱۹۴. الاغانی ۱۹/۲؛ الامالی / ۲۰۶.

۱۹۵. تاریخ کربلاء / ۱۹۸.

«ابونواس» تمام توان خود را به کار بست تا در اشعار خود از: جام، ساقی، می‌گساران و ندیمان بگوید. او چنان ماهرانه این کار را می‌کرد که مردم شیفته «خمریات» (اشعاری که در وصف شراب سروده بود) او شدند.

از دیگر ویژگی‌های این دوره، پدید آمدن شکاف عمیق طبقاتی بود و فقر و بینوایی فراگیر شد. در حالیکه میلیون‌ها مسلمان از حداقل نیازهای زندگی محروم بوده، از گرسنگی و نداشتن پوشاک رنج می‌بردند، اما ثروت‌های آنان؛ یعنی موجودی بیت‌المال در بغداد و نزد طبقه خاصی از خلفا و خلیفه زادگان و بستگان آنان، وزیران، آوازه‌خوانان، می‌گساران، جاسوسان، خبرچینان و آنان که از خوان به ناحق گسترده خلافت بهره‌مند بودند، انباشت شده بود. پدیده شوم فقر، زمینه را برای پیدایش کفر فراهم آورد و این دوره شاهد ظهور جنبش‌های الحادی و فعالیت آن‌ها در میان مردم ساده‌اندیش بود.

«والهاوزن» درباره این جنبش‌ها و حمایت عباسیان از آن‌ها می‌گوید: «ارتباط تنگاتنگی میان دعوت عباسیان برای رسیدن به قدرت و جنبش زندیقان وجود داشت... عباسیان در آغاز کار، زندیقان را گرد خود جمع کرده، پس از روزگاری آنان را از خود دور کردند».^(۱۹۶)

قابل توجه است که جنبش‌های ویرانگری مانند «مزدکیان» در آن روزگار همه جا پراکنده شد، مروجان این جنبش، با بودن خلیفه اسلامی! به رها شدن از قید و بندهای اخلاقی و معیارها و ارزش‌ها و به گونه‌ای از اشتراکیت فرا می‌خواندند. «شهرستانی» درباره مزدک می‌گوید: «مزدک زنان و اموال را بر یکدیگر مباح و روا کرد و همان گونه که مردم در اموال، آتش و چراگاه شریک یکدیگر می‌شدند، آنان را در زنان شریک گرداند».^(۱۹۷)

مبحث دوم: موضع‌گیری هارون نسبت به امام کاظم (علیه السلام)

هارون الرشید بیش از خلفای پیش از خود در مورد امام کاظم (علیه السلام) حساسیت داشت و نسبت به او کینه می‌ورزید. همین امر سبب شد تا هارون بانگیزه بازداشتن امام از حرکت‌ها و فعالیت‌های هدایت‌گرانه اش او را زیر نظر بگیرد و در محاصره قرار دهد. برای رسیدن به این هدف راه‌های گوناگون و زیرکانه‌ای در پیش گرفت که

احضار مکرر امام(علیه السلام) به دربار، بازداشت های متوالی امام(علیه السلام) و تلاش برای ترور یاران و شیعیان آن حضرت و به زندان افکندن برخی از آنان از آن جمله بود. یکی دیگر از راه هایی که هارون در راه مبارزه با امام(علیه السلام) پیمود، گماردن انبوه جاسوسانی بود تا هر حرکتی که از امام و یاران او سر بزند به اطلاع خلیفه برسانند. هر گاه یکی از این جاسوسان خبری محرمانه از امام(علیه السلام) برای هارون می برد مورد تکریم و تشویق او قرار می گرفت. هارون چنان خصمانه راه خود را در برخورد با علویان، به ویژه امام کاظم(علیه السلام) دنبال می کرد که چاپلوسان را بر آن داشت تا برای خوشایند خلیفه، سرهای علویان را از تن جدا کرده، چونان ارمغانی پر بها به او پیشکش کنند.

سیاست دراز مدتی که هارون نسبت به امام(علیه السلام) در پیش گرفت، محاصره، در انزوا قرار دادن امام و در نهایت گسستن پیوند او با امت بود. به همین جهت از هنگامی که با هارون به عنوان خلیفه بیعت شد، امام کاظم(علیه السلام) یا در زندان بود یا به اتهام هایی سیاسی مورد بازخواست هارون قرار گرفته، زمانی نیز مورد تکریم و بزرگداشت سالوسانه و منافقانه هارون واقع می شد. این رفتارها از ویژگی های سیاست خصمانه هارون با امام(علیه السلام) بود.

برای شناخت روش ها و برخورد آشکار، گوناگون و زیرکانه ای که هارون با امام(علیه السلام) داشت تا حرکت و رسالت اهل بیت(علیهم السلام) و یاران آنان را از بین ببرد نقل هایی را مورد بررسی قرار می دهیم:

نخست: شامل روش هایی چندگانه و متضاد است که هارون در برخورد با امام(علیه السلام) داشته، گاهی حضرتش را مورد تکریم قرار می داد و زمانی طرح کشتن او را تدارك می دید و دیگر هنگام اعتراف می کرد «او امامی است که فرمانبرداری از او بر همگان واجب است». نگاهی به ماجراهای زیر، تناقض های رفتاری هارون را به همگان آشکار می کند:

۱. «فضل بن ربیع» می گوید: «من حاجب هارون الرشید بودم. روزی هارون خشمگینانه و در حالی که شمشیری در دست داشت و آن را می چرخاند و زیر و رو می کرد نزد من آمد و گفت: ای فضل، به خویشاوندی ام با رسول الله(صلی الله علیه وآله) اگر پسر عمویم را نزد من نیآوری سرت را از پیکرت بر می گیرم.

پرسیدم: چه کسی را بیاورم؟

گفت: این مرد حجازی.

گفتم: کدام يك از حجازيان را؟

هارون گفت: موسى بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب.
فضل می گوید: از يك سو از این که او را نزد هارون ببرم از خدا می ترسیدم و از
سوی دیگر نافرمانی از هارون کیفر سختی برای من در پی داشت، لذا به هارون گفتم:
چنین خواهم کرد.

هارون از من دو تازیانه، دو «حصار» (ابزار شکنجه که دست و پا را در آن نهاده
می فشردند) و دو جلاذ خواست. من آن ها را برای او فراهم کردم و روانه منزل ابو
ابراهیم، موسی بن جعفر (علیه السلام) شده، به ویرانه ای رفتم و بر در کوخی قرار گرفتم.
در آن جا با جوانی سیاه رو برو شده، به او گفتم: از مولایت برای من اجازه ورود بگیر
- خدایت رحمت کند -

او گفت: او دربان و حاجب ندارد وارد شو.

چون وارد شدم جوان سیه چرده ای را دیدم که مقراضی (قیچی) در دست داشت
و گوشتی (پوست سخت) که در اثر سجده های فراوان و طولانی بر پیشانی و اطراف
بینی اش روییده بود می برید. گفتم: سلام و درود بر تو ای فرزند رسول خدا، هارون
الرشید تو را خواسته است، او را اجابت کن.

او گفت: رشید را با من چه کار؟ آیا آسایش و نعمت هایی که در اختیار دارد او را از [پرداختن به] من
مشغول نکرده است؟ آن گاه شتابان برخاست و در آن حال می گفت: اگر روایت جدم رسول خدا را
نشنیده بودم که فرمود: فرمانبرداری از سلطان به منظور «تقیه» واجب است، نمی آمدم.^(۱۹۸)
به او گفتم: آماده خشم و کیفر باش - خدایت رحمت کند - ای ابو ابراهیم.
او گفت: آیا آن که مالک دنیا و آخرت است در کنار من نیست؟ [بدان که] امروز هارون نمی تواند
گزندی به من برساند - ان شاء الله -

فضل می گوید: او را دیدم که سه بار دست خود را چرخاند و به سر خود اشاره
کرد. نزد هارون بازگشته، بر او وارد شدم، او را همانند زنان فرزند مرده، سرگردان
یافتم. چون مرا دید گفت: ای فضل، و من لبیک گفتم
گفت: پسر عمویم را آوردی؟

۱۹۸. شیخ صدوق با اسناد خود از «انس بن مالک» روایت کرده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود طاعة
السلطان واجبة و من ترك طاعة السلطان فقد ترك طاعة الله و دخل في نهية إن الله - عزوجل - يقول ولا تلثوا بأئبيكم إلى
التهلكة (بقره/۱۹۵): فرمانبرداری از سلطان واجب است و هر کس از فرمان سلطان سرپیچی کند از فرمان خداوند
سر بر تافته و به نهی او اقدام کرده که همو فرموده است و خویشتن را به دست خویش در هلاکت میفکنید (نک شیخ
صدوق امالی ص ۲۷۷ حدیث ۲).

گفتم: آری.

گفت: مبادا او را آزرده باشی.

گفتم: نه.

گفت: مبادا که او را از خشم من نسبت به او آگاه کرده باشی. نفسم مرا به آنچه که نمی خواستم واداشت. حال او را به داخل راهنمایی کن و من چنین کردم.

چون هارون [امام کاظم(علیه السلام)] را دید به سوی او شتافته، او را در آغوش گرفت و گفت: خوش آمدی ای پسر عم، برادر و وارث دارایی من.

آن گاه او را بر بالشی نشانند و گفت: چه چیزی تو را از دیدار ما باز داشته است؟

امام گفت: گستردگی سلطنت تو و دنیا دوستی ات.

هارون «غالیه دانی» خواست و با دست خود از آن غالیه امام(علیه السلام) را عطرآگین کرد، سپس دستور داد خلعت هایی و دو کیسه زر برای حضرت بیاورند و چنین کردند.

فضل می گوید: چون امام(علیه السلام) از نزد هارون خارج شد من نیز در پی او روان شدم و از او پرسیدم: چه [ذکری] گفتی که بدان وسیله از [گزند] هارون رهایی یافتی؟

گفت: دعای جدم علی بن ابی طالب(علیه السلام) را خواندم. هر گاه او این دعا را می خواند و به مصاف سپاه می رفت آن را شکست داده و چون با تکسواری هموردی می کرد او را مغلوب می نمود. این، دعای دفع بلاست.

گفتم: این دعا چیست (چگونه است)؟

گفت: بگو:

اللهم بك أساور، و بك أحاول (و بك أحاور)، و بك أصول، و بك أنتصر، و بك أموت،
و بك أحيأ، أسلمت نفسي إليك، و فوّضت أمري إليك، لا حول و لا قوّة إلا بالله العلي
العظيم. اللهم إنك خلقتني و رزقتني، و عن العباد بلطف ما خولتني أغنيتني، و إذا
هويت رددتني، و إذا عثرت قومتي، و إذا مرضت شفيتني، و إذا دعوت أجبتني يا
سيدي ارض عني فقد أرضيتني;

بار خدایا، با [نام] تو چیره می شوم، و با [نام] تو توانایی می یابیم (و به [نام] تو گفت و گو می کنم)، و با [نام] تو یورش می برم، و با [نام] تو پیروز می شوم، و با [نام] تو می میرم، و با [نام] تو زنده می شوم. خود را به تو سپرده و کارم را به حضرتت واگذارده ام و هیچ توانی و قوتی جز از خدای والا و بزرگ نیست.

بار خدایا، تو مرا آفریدی و روزی ام دادی و پوشانیدی، با آنچه به من دادی، از بندگان بی نیازم نمودی، چون سقوط کردم، باز گرداندی، اگر لغزیدم بر پایم داشتی، آن گاه که بیمار شدم، درمانم کردی و هر گاه تو را خواندم پاسخم دادی. ای سید و آقای من، از من خشنود باش که مرا از خود خشنودی فرمودی» (۱۹۹)

۲. عبدالله مأمون پسر هارون الرشید داستانی نقل می کند که نشان دهنده مرتبه شناخت هارون از امام کاظم (علیه السلام) می باشد و به دلیل، همین شناخت است که گاهی با تکریم و بزرگ شمردن امام (علیه السلام) به بزرگی او اعتراف کرده و در عین حال، اوج کینه او را نسبت به امام کاظم (علیه السلام) آشکار می کند. این داستان همچنین روایتگر جایگاه مردمی امام کاظم (علیه السلام) است؛ همان چیزی که هارون را بر آن داشت تا به منظور گمراه کردن مردم ریاکارانه و مکارانه به صحنه سازی پرداخته، خود را دوستدار اهل بیت (علیه السلام) بنمایاند.

داستان از این قرار است:

مأمون می گوید: «سالی با هارون به حج رفتم. چون به مدینه رسیدیم، هارون به حاجیان خود گفت: هیچ کس از مردم مدینه و مکه از فرزندان مهاجران و انصار و بنی هاشم و دیگر قرشیان حق وارد شدن بر من را ندارند، مگر این که نسب و نیاکان خود را بر شمارند. از این رو هر کس می خواست بر هارون وارد شود نیاکان خویش را بر می شمرد تا این که به خاندانی قرشی، هاشمی و ... می رسید، سپس بر هارون وارد می شد و هارون به فراخور حال شخصی و بر اساس منزلت و خاندانش و هجرت پدرانش دویست تا پنج هزار دینار به او می داد.

روزی نزد هارون بودم که فضل بن ربیع بر هارون وارد شد و گفت: ای امیر مؤمنان، فردی بر دروازه ایستاده، خود را موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) می خواند.

هارون به سوی من، امین، مؤتمن و دیگر سرداران روکرد و گفت: خویشتن داری کنید. آن گاه به فضل که برای او اذن ورود می خواست، گفت: اجازه ورود بده و جز بر فرش من بر جای دیگرگام ننهد. در همین حال سالخورده مردی که عبادت او را فرسوده کرده بود و چونان نی فرسوده می نمود و اثر سجده بر پیشانی و بینی داشت وارد شد.

۱۹۹. عیون اخبار الرضا ۷۶/۱ حدیث ۵؛ بحار الانوار ۲۱۵/۴۸ حدیث ۱۶ (به نقل از عیون اخبار الرضا ۷۶/۱ حدیث ۵).

چون هارون را دید از درازگوش خود به زیر آمد، اما هارون بانگ بر آورد: نه، به خدا سوگند [اجازه نمی دهم] مگر این که بر فرش من فرود آیی.

در این حال حاجبان او را از فرود آمدن باز داشتند. همگی به دیده احترام و عظمت در او می نگریستیم. او همچنان سوار بر مرکب خود و در حالی که سرداران و حاجبان او را در میان گرفته بودند تا نزدیک فرش پیش آمد و از مرکب خود پیاده شد.

هارون به استقبال او شتافت، دست و صورت و سر او را بوسید، دستش را گرفته، با خود به صدر مجلس برد، در کنار خود نشاند و باب گفت و گو را با او باز کرده، با گشاده رویی جویای احوال وی شد. هنگامی که او برخاست تا برود هارون نیز برخاست و او را بدرقه کرد، سپس نزد من، امین و مؤتمن باز گشت و گفت: ای عبدالله، ای محمد، ای ابراهیم، بروید در رکاب عمو و سرورتان قرار بگیرید و رکاب برای او نگاه دارید و تن پوش او را مرتب کنید.

مأمون می گوید: چون مجلس از بیگانگان تهی شد به هارون گفتم: ای امیر مؤمنان، این مرد که بود که این چنین گرامی اش داشتی و بزرگ شمردی، از جای خود برخاسته، به استقبالش رفتی، او را در صدر مجلس نشاندی و خود پایین تر از او نشستی و در نهایت ما را فرمودی تا هنگام سوار شدنش رکاب برای او بگیریم؟ هارون گفت: او امام و پیشوای مردم، حجت خدا بر مردم و خلیفه او در میان بندگان خداوند است.

گفتم: ای امیر مؤمنان، آیا این اوصافی که بر شمردی همگی از آن تو نبوده و در تو جمع نشده است؟

هارون گفت: من پیشوای ظاهری هستم که با قدرت و چیرگی به این منصب رسیده ام، اما موسی بن جعفر، امام بر حق است. پسرکم، به خدا سوگند او به مقام خلافت و جانشینی رسول خدا از من و تمام خلق سزاوارتر است. به خدا سوگند اگر تو بر سر خلافت با من ستیز کنی سرت را از پیکرت جدا می کنم، چرا که حکومت و سلطنت عقیم است [و هیچ خویشاوندی را نمی شناسد]» (۲۰۰)

این داستان نشان می دهد که هارون حق را پذیرفته و صاحب حق را می شناسد، اما دنیا دوستی و قدرت طلبی، او را از بیان حقیقت باز داشته و تنها دور از چشم بیگانگان،

۲۰۰. عیون اخبار الرضا ۸۸/۱ حدیث ۱؛ بحار الانوار ۱۲۹/۴۸ حدیث ۴؛ مدینه المعجز / ۴۴۹ حدیث ۷۴؛ حلیه الابرار حدیث ۲ / ۱۶۹؛ اثبات الهداة ۵۱۱/۵ حدیث ۲۹؛ مستدرک الوسائل ۵۲/۲.

آن را بر زبان می آورد و در عین حال به فرزندش می فهماند که هر کس با او سر ستیز بر افرازد، سر می بازد.

۳. مأمون می گوید: «زمانی که هارون مدینه را به قصد مکه ترك می کرد کیسه ای حاوی دویست دینار به فضل بن ربیع داد و گفت: این کیسه را برای موسی بن جعفر ببر و به او بگو: امیرمؤمنان گفته است: در تنگنا هستیم و در وقتی دیگر احسان و نیکی ما به تو خواهد رسید.

من به او گفتم: ای امیرمؤمنان، تو به فرزندان مهاجران و انصار، قرشیان، بنی هاشم و کسانی که حسب و نسب شناخته شده ای ندارند پنج هزار دینار و کمتر از آن می دهی و به موسی بن جعفر دویست دینار، کمترین صله را دادی!

هارون گفت: خاموش باش ای مادر مرده، اگر در خور او به او عطا بکنم، بیم آن دارم که فردا او صد هزار تن از شیعیان و دوستان خود را با شمشیرهای از نیام کشیده در برابر من قرار دهد. اگر او و خاندانش در فقر به سر برند من و شما سلامت خواهیم بود، تا باز بودن دست و دیدگان آنان [که در این صورت آرامش ما بر هم می خورد]. (۲۰۱)

دوم: در این بخش مواردی را بر می گزینیم که به شیوه های برخورد هدفمند و دوگانه هارون با امام کاظم(علیه السلام) می پردازد؛ همان روش و شیوه ای که هارون می خواست با به کار بستن آن، امام(علیه السلام) را زمانی در تنگنا قرار داده و گاهی او را تحقیر کند و در هم شکند تا به زعم خود شاید بتواند در دیدگان مردم، حضرت را ناتوان، شکست خورده و فاقد شایستگی جلوه دهد، اما امام کاظم(علیه السلام) با موضع گیری قاطع خود در برابر هارون که امام(علیه السلام) را در تنگنا قرار داده و کوچک کردن او را می خواست، همیشه پیروز میدان بود. در این جا به مواردی از تعرض های هارون نسبت به امام(علیه السلام) می پردازیم:

۱. یکی از ابزارهایی که هارون به کار می گرفت تا از این رهگذر امام(علیه السلام) را بترساند و تضعیف کند متهم کردن او به جمع آوری خراج بود و این از نظر دستگاه خلافت، حرکتی سیاسی و ممنوع به شمار می رفت. خود امام کاظم(علیه السلام) در باره این اتهام می گوید: «زمانی که مرا بر هارون الرشید وارد کردند، بر او سلام کردم و او پاسخ سلام مرا داد و گفت: ای موسی بن جعفر، برای دو خلیفه خراج آورده می شود؟

گفتم: ای امیر مؤمنان، تو را به خداوند پناه می‌دهم از این که [با آزار من] گناه من و گناه خویش بر کرده گیری و گفتار [و سعایت] باطل دشمنان ما را علیه ما بپذیری، زیرا می‌دانی از زمانی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) به دیدار حق شتافت بر ما خاندان، دروغ بستند و تو از آن‌ها آگاهی. اگر - به حرمت خویشاوندی ات با پیامبر خدا - اجازه دهی حدیثی برای تو باز گویم که پدرم آن را از پدرانش شنیده و آنان از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند.

هارون گفت: اجازه می‌دهم.

گفتم: پدرم از پدرانش از جدم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نقل کرده است که فرمود: هر گاه رحمی (خویشاوندی) به خویشاوند خود زیان برساند دستخوش آشفستگی و نابسامانی می‌شود».

آن گاه هارون الرشید درباره برتری اهل بیت (علویان) بر بنی عباس از امام کاظم(علیه السلام) پرسید و امام(علیه السلام) پس از آن که از هارون امان خواست و هارون امان داد، دلایل برتری علویان بر بنی عباس را گفت، سپس هارون حضرت را مرخص کرد. (۲۰۲)

گفت و گوی هارون الرشید و امام کاظم(علیه السلام) را در این مجلس، از زبان امام کاظم(علیه السلام) و به روایت صدوق (ره) می‌خوانیم:

«هارون الرشید گفت: روزگاری است که پرسش‌هایی در سینه ام خلجان دارد که و تا به حال آن‌ها را با کسی در میان نگذاشته‌ام. حال اگر پاسخ آن‌ها را بدهی تو را آزاد می‌گذارم و سعایت کسی را در باره تو نمی‌پذیرم. شنیده‌ام که هرگز دروغ نگفته‌ای، پس در پاسخ به سؤال من راستی ورز.

گفتم: در صورتی که مرا امان دهی آنچه را بدانم پاسخ می‌دهم.

هارون گفت: اگر «تقیه» را - که شما بنی فاطمه بدان شناخته شده‌اید - وا نهی و به راستی پاسخ مرا بدهی، در امان هستی.

گفتم: امیر مؤمنان هر چه خواهد بپرسد.

هارون گفت: بگو چرا شما (علویان) بر ما برتری یافته‌اید؟ در حالی که ما و شما از يك درخت (تبار) و فرزندان عبدالمطلب هستیم، ما فرزندان عباس هستیم و شما فرزندان ابوطالب و هر دو عموهای رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بودند و از نظر خویشاوندی در يك مرتبه قرار داشتند.

گفتم: ما [به پیامبر(صلی الله علیه وآله)] نزدیک‌تریم.

هارون گفت: چگونه؟

گفتم: زیرا عبدالله و ابوطالب از يك پدر و مادر بودند و پدرتان عباس از مادر عبدالله و ابوطالب نبود.
هارون گفت: پس چرا مدعی هستید که شما وارثان پیامبر(صلی الله علیه وآله) می باشید؟
در حالی که عمو «حاجب» بوده و [با بودن او] پسر عمو از ارث محروم است
و پیامبر(صلی الله علیه وآله) در زمانی وفات یافت که ابوطالب در قید حیات نبود، ولی
عمویش عباس زنده بود.

گفتم: خوب است امیر مؤمنان مرا از این سؤال معاف دارد و هر سؤال دیگری که بخواهد بپرسد.

هارون گفت: نه. باید پاسخ دهی.

گفتم: فأمّنی؛ پس امانم بده.

گفت: پیش از آغاز گفتوگو تو را امان دادم.

گفتم: در قول علی بن ابی طالب(علیه السلام) آمده است: با بودن فرزند صُلبی (حقیقی) پسر باشد یا دختر
جز پدر و مادر و همسر، خویشاوند دیگری ارث نمی برد و قرآن به میراث عمو در صورت بودن فرزند
صُلبی اشاره نکرده است. تنها «تیم»، «عدی» و «بنی امیه» بدون اساس و مبنایی حقیقی و عدم ارائه روایتی
از پیامبر(صلی الله علیه وآله)، بلکه بر اساس رأی خود مدعی شده اند: که عمو، پدر است.

هر يك از عالمان که قائل به قول علی(علیه السلام) هستند، بر خلاف قضاوت اینان (تیم، عدی و بنی امیه)
قضاوت می کنند. «نوح بن درّاج» در این مسأله قول علی(علیه السلام) را [پذیرفته و به همان] قائل است
و بدان نیز حکم کرده است. امیرالمؤمنین منصب قضاوت در کوفه و بصره را به او داد. او در این مسأله به
قول علی(علیه السلام) عمل کرد و بدان حکم داد. خبر حکم او به امیرمؤمنان رسید و او نوح و آنان را که نظر
مخالف او داشتند احضار کرد که «سفیان ثوری»، «ابراهیم مدنی» و «فضیل بن عیاض» از جمله آنان بودند.
آنان گواهی دادند که حکم نوح در این مسأله همان قول علی(علیه السلام) است.

او - آن گونه که برخی از عالمان اهل حجاز به من رساند - به آنان گفت: پس چرا به این امر فتوا
نمی دهید در حالی که نوح بدان حکم کرده است؟

آنان گفتند: نوح شهامت و جسارت ورزید، ولی ما ترسیدیم.

امیر مؤمنان بر اساس قول و روایت پیشینیان عامه (اهل سنت) از پیامبر(صلی الله علیه وآله)، قضاوت
نوح را امضا کرد، زیرا پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرموده است: علی در قضاوت سرآمدترین شماست و نیز
عمر بن خطاب درباره علی(علیه السلام) گفته است: علی در قضاوت سرآمدترین ما می باشد.

[بدان که] «قضاء» اسمی است جامع و فراگیر، چرا که تمام آنچه پیامبر(صلی الله علیه وآله) یارانش را با
آن می ستود، همچون، قرائت، فرائض (میراث) و علم، داخل در باب قضااست (کسی که بر قضا احاطه داشته
باشد تمام آن دانش ها را در خود دارد).

هارون گفت: ای موسی، ادامه بده و بیفزا.

گفتم: راز مجلس‌ها باید همچون امانت، حفظ شود، به ویژه مجلس تو.

گفت: زیانی به تو نمی‌رسد.

گفتم: پیامبر(صلی الله علیه و آله) آنان را که مهاجرت نکردند از ارث محروم کرد و خویشاوندی دینی او

را منتفی کرد تا این که هجرت کنند.

گفت: چه دلیل و حجتی داری؟

گفتم: فرموده خداوند است که: «و کسانی که ایمان آورده، ولی مهاجرت نکرده‌اند، هیچ گونه

خویشاوندی [دینی] با شما ندارند، مگر این که [در راه خدا] هجرت کنند»^(۲۰۳) و عمویم عباس از کسانی بود

که هجرت نکرد.

هارون گفت: ای موسی، آیا این فتوا را به کسی از دشمنان ما داده، یا فقیهی را از

این مسأله آگاه کرده‌ای؟

گفتم: البته نه و کسی جز امیرالمؤمنین در این درباره از من نپرسیده است.

آن گاه گفتم: پس چرا به عام و خاص اجازه داده‌اید که شما خاندان را به پیامبر(صلی

الله علیه و آله) نسبت داده و شما را با عبارت «یا بنی رسول الله(صلی الله علیه و آله)؛ ای فرزندان

رسول خدا» بخوانند؟ در حالی که شما فرزندان علی هستید و شخص به پدرش نسبت

داده می‌شود و [از دیگر سو] فاطمه ظرفی بوده [که جد شما در آن پرورش یافته] است

و پیامبر(صلی الله علیه و آله) جدّ مادری شماست.

گفتم: ای امیرمؤمنان، اگر پیامبر(صلی الله علیه و آله) زنده شود و دختری را از تو خواستگاری کند

می‌پذیری؟

گفت: سبحان الله، چرا نپذیریم؟! بلکه بر عرب، عجم و قریش بدان فخر می‌کنم.

گفتم: اما پیامبر(صلی الله علیه و آله) [دخترم را] از من خواستگاری نمی‌کند و من نیز دخترم را

به او نمی‌دهم.

هارون پرسید: چرا؟

گفتم: زیرا او مرا [با واسطه] به دنیا آورده، اما تو را به وجود نیاورده است.

هارون گفت: أحسنت ای موسی، سپس ادامه داد: چگونه خود را فرزند پیامبر(صلی

الله علیه و آله) می‌خوانید در حالی که پیامبر(صلی الله علیه و آله) عقب (فرزند) نداشت و فرزند

از اولاد ذکور محقق می شود نه از اناث. شما نیز فرزندان دختری هستید که در این صورت فرزندی شما محقق نمی شود.

گفتم: به حرمت خویشاوندی و به حرمت این قبر و آن که در آن خفته است از تو می خواهم مرا از پاسخ به این سؤال معاف داری.

هارون گفت: ممکن نیست. باید حجت و برهان خود را ارائه دهید ای فرزندان علی. آن گونه که به من خبر داده اند، تو - ای موسی - رئیس و امام زمان آنان هستی، پس تو را از این سؤال معاف نمی دارم و باید دلیلی و گواهی از کتاب خدا بیاوری، چرا که شما فرزندان علی ادعا می کنید که هیچ چیز آن (قرآن) از شما پنهان نبوده و تأویل «واو» و «الف» [قرآن] نیز نزد شماست. دلیل و حجتی که بر این گفته دارید آیه (مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ)؛^(۲۰۴) ما هیچ چیز را در کتاب فرو گذار نکرده ایم است و از رأی و قیاس عالمان خود را بی نیاز می دانید.

گفتم: آیا اجازه پاسخ به من می دهی؟

گفت: بگو.

گفتم: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (...وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ* وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى...) من أبو عيسى یا امیرالمؤمنین؟^(۲۰۵)

به نام خداوند بخشایشگر مهربان. و از نسل او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را [هدایت کردیم] و این گونه، نیکوکاران را پاداش می دهیم - و زکریا و یحیی و عیسی... .

[حال بگو] پدر عیسی که بود، ای امیر مؤمنان؟

هارون گفت: عیسی پدر نداشت.

گفتم: بنابراین عیسی را از طریق مریم (علیها السلام) به اولاد پیامبران (علیهم السلام) ملحق کرد. به همین صورت ما از طریق مادرمان فاطمه (علیها السلام) به پیامبر (صلی الله علیه وآله) ملحق شده و اولاد او هستیم. باز بگویم ای امیر مؤمنان؟

گفت: بگو.

گفتم: قول الله - عزوجل - : (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) (۲۰۶) .

گفته خدای - عزوجل - را [خوانده ای] که فرمود: پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده، با تو محاجّه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم، سپس مباحله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

در این مورد هیچ کس ادعا نکرده که پیامبر(صلی الله علیه وآله) هنگام مباحله، جز علی، فاطمه، حسن و حسین را - که درود خداوند بر آنان باد - با خود زیر کساء قرار داده باشد. پس تأویل گفته خداوند به این صورت است که «فرزندان ما» حسن و حسین(علیه السلام)، «زنان ما» فاطمه(علیها السلام) و «خویشاوندان نزدیک ما» علی(علیه السلام) است.

عالمان بر این مطلب اجماع دارند که جبرئیل در جنگ احد به پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفت: ای محمد(صلی الله علیه وآله)، همین [فداکاری]، احسان علی و برای تو قوت قلبی است.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: زیرا او از من است و من از اویم.

جبرئیل گفت: و من از شما دو تن هستم، آن گاه گفت: شمشیری چون ذوالفقار و جوانمردی چون علی نیست.

این ستایش [که جبرئیل مأمور ابلاغ آن بود] همان ستایشی است که خداوند از خلیل خود کرده، فرمود: جوانی، از آن ها [به بدی] یاد می کرد که به او ابراهیم^(۲۰۷) گفته می شود.

ما طایفه عموزادگان تو به این گفته جبرئیل که «او از ماست» افتخار می کنیم.

هارون گفت: احسنت ای موسی، نیاز خود را به ما بگو.

گفتم: اولین حاجت من این است که عموزاده خود را آزاد گذاری تا به حرم جدش(صلی الله علیه وآله) و نزد خانواده اش باز گردد.

هارون گفت: ببینیم - ان شاء الله-^(۲۰۸)

۲. روش دیگری که هارون الرشید در برخورد با امام کاظم(علیه السلام) در پیش گرفت متهم کردن حضرت به انحراف های فکری بود تا از این رهگذر شوکت و عظمت امام را در هم شکسته و توجهی باشد برای ستمی که خود بر حضرت روا می داشت.

او به امام کاظم(علیه السلام) گفت: يك مسأله باقی مانده که باید آن را روشن کرده، مرا از آن آگاه کنی و امیدوارم که از آن رنجه نشوی.

امام(علیه السلام) فرمود: بپرس.

۲۰۶. آل عمران/۶۱.

۲۰۷. انبیا/۶۰.

۲۰۸. عیون اخبار الرضا/۸۱.

هارون گفت: به من خبر داده اند که شما می گویند: همه مسلمانان برده و کنیز ما هستند و نیز می گویند: هر کس از ما حقی بر گردن داشته، آن را به ما نرساند، مسلمان نیست.

امام(علیه السلام) فرمود: آنان که مدعی اند ما چنین می گوئیم، دروغ گفته اند. اگر آنچه می گویند درست باشد چگونه مسلمانان می توانند غلام و کنیز بخرند و بفروشند؟ ما نیز غلامان و کنیزکانی می خریم، در کنار آنان می نشینیم، با آنان غذا می خوریم. غلام را که می خریم او را «پسرم» خوانده و کنیز را «دخترم» خطاب می کنیم. به منظور نیل به قرب الهی با آنان غذا می خوریم. حال اگر مسلمانان غلامان و کنیزان ما بودند خرید و فروش آنان صحیح و جایز نبود».^(۲۰۹)

۳. هارون الرشید همواره در تلاش بود تا از منزلت امام کاظم(علیه السلام) کاسته، او را در تنگنا قرار دهد. در یکی از مجالس هارون که امام کاظم(علیه السلام) نیز در آن حضور یافت، دانشمند و حکیم هندی در آن جا حاضر بود. چنین بر می آید که حضور حکیم هندی از پیش و توسط هارون طراحی شده بود تا او و امام(علیه السلام) را در يك مجلس جمع کرده، پس از مباحثات علمی بتواند - به نظر خود - امام(علیه السلام) را کوچک کرده، از جایگاه علمی او بکاهد. البته این مطلب را در گفتار خود هارون و عکس العمل او پس از اذعان حکیم هندی به دانش سترگ امام کاظم(علیه السلام) در همین داستان می خوانیم. داستان به این شرح است:

«حکیمی فرزانه از مردم هند در مجلس هارون حضور داشت که امام کاظم(علیه السلام) وارد مجلس هارون شد. هارون امام را ارج نهاد و گرمی اش داشت. مرد هندی از این برخورد هارون با امام(علیه السلام) نسبت به حضرت رشك ورزیده، گفت: با دانش خود از دیگران بی نیاز شده ای [حق است] که خداوند می فرماید: (كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَإِطْعَى * أَنْ رءَاهُ اسْتَعْنَى) (۲۱۰); حقا که انسان سرکشی می کند. همین که خود را بی نیاز پندارد. [بدین ترتیب پیش زمینه ای فراهم شد تا هارون بپندارد که به آرزوی خود رسیده است.]

امام به او فرمود: به من بگو: اگر در صورت های تصادفی حرارت کلی کامل شده، حرکت های طبیعی در آن پیایی شدند و قوای عنصری در آن استحکام یافته و استوار شدند [حال چنین موجودی] بهره ای عقلی هستند، یا اشباحی وهمی؟

مرد هندی از این پرسش امام(علیه السلام) بهت زده شد، بر سر امام کاظم(علیه السلام) بوسه ای زد و گفت: با کالبدی ناسوتی به گفتاری لاهوتی سخن گفتی.

۲۰۹. بحار الانوار ۱۴۶/۴۸.

۲۱۰. علق/۶ و ۷.

هارون [با دیدن این صحنه، گوهر ناپاک خود را بروز داد و] گفت: ما هر چه خواستیم شکوه و عظمت این خاندان را در هم شکسته، از منزلت آنان بکاهیم، اما خداوند جز این را می خواهد و پیوسته بر رفعت و شکوه آنان می افزاید.

آن گاه حضرت کاظم(علیه السلام) این آیه را تلاوت فرمود: (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) (۲۱۱)؛ می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آن که خدا - گر چه کافران را ناخوش افتد - نور خود را کامل خواهدگردانید. (۲۱۲)

۴. داستان زیر، تلاش حیلۀ گرانه و سالوسانه هارون را برای ترور از پیش طراحی شده امام کاظم(علیه السلام) که به خواست خداوند با شکست و ناکامی رو برو شد، روشن می کند. با هم می خوانیم:

«هارون الرشید در صدد قتل امام کاظم(علیه السلام) بر آمد و از همین رو فضل بن ربیع را خواست و به او گفت: کاری پیش آمده که به دست تو به انجام می رسد. از تو می خواهم آن را انجام دهی و در عوض، یکصد هزار درهم به تو پاداش می دهم.

فضل بن ربیع به خاک افتاد و گفت: [آنچه می خواهی] فرمان است یا درخواست؟ هارون گفت: درخواست است. سپس گفت: دستور دادم تا یکصد هزار درهم به خانه تو ببرند و در عوض از تو می خواهم به خانه موسی بن جعفر(علیه السلام) رفته، سر او را برای من بیاوری.

فضل می گوید: به خانه ای که موسی بن جعفر(علیه السلام) در آن بود رفتم. او در حال نماز بود. نشستم تا نماز خود را تمام کرد، سپس خندان به سوی من آمده، او به من گفت: می دانی به چه مقصودی آمده ای. مهلت ده تا دو رکعت نماز بگذارم.

فضل می گوید: خواسته او را اجابت کردم و او برخاسته وضویی کامل ساخت، دو رکعت نماز در کمال خوبی گزارد، حرزی (دعایی) خواند و ناگهان ناپدید شد. نمی دانستم زمین او را فرو بلعید یا آسمان او را ربود. نزد هارون باز گشتم و ماجرا را برای او گفتم.

هارون شروع به گریستن کرد و گفت: خداوند او را از گزند من ایمن گرداند». (۲۱۳)

بخش دوم

موضع گیری امام کاظم(علیه السلام) نسبت به حکومت هارون الرشید

در بخش پیشین، سیاست و روش های ظالمانه هارون الرشید را در برخورد با امام موسی بن جعفر(علیه السلام) بررسی کردیم و اینک به موضع گیری امام(علیه السلام) نسبت به سیاست هارون می پردازیم.

امام کاظم(علیه السلام) و سیاست هارون الرشید

سیره و موضع گیری امام کاظم(علیه السلام) نسبت به هارون سازشکارانه نبود، بلکه امام(علیه السلام) با موضع گیری محکم و استوار خود، هارون را به هموردی می خواند. البته گاهی امام(علیه السلام) در برخی از برخوردهای خود با هارون، رفتاری نرم داشت که این خود نشانه شناخت امام(علیه السلام) از هارون و اندیشه های او بود. امام(علیه السلام) با در نظر داشتن مصالح والای جامعه اسلامی با هارون رفتاری نرم پیش می گرفت. در این جا به صحنه هایی می پردازیم که نشان دهنده ماهیت موضع گیری امام(علیه السلام) در برابر حکومت هارون است.

نخست: از «محمد بن طلحه انصاری» نقل شده است که: «از جمله چیزهایی که به هنگام وارد کردن امام کاظم(علیه السلام) بر هارون، وی از امام(علیه السلام) پرسید گفت این بود: این سرا چیست [و چگونه است]؟»

امام(علیه السلام) فرمود: «هذه دار الفاسقين، قال الله تعالى: (سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلًّا آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعِغْيِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا)^(۲۱۴)؛ این، سرای فاسقان است که خداوند می فرماید: «به زودی کسانی را که در زمین، به ناحق تکبر می‌ورزند، از آیاتم رویگردان سازم [به طوری که] اگر هر نشانه ای را [از قدرت من] بنگرند، بدان ایمان نیاورند، و اگر راه صواب را ببینند آن را بر نگزینند، و اگر راه گمراهی را ببینند آن را راه خود قرار دهند».

هارون گفت: پس این سرای کیست؟

امام(علیه السلام) فرمود: روزگاری از آن شیعیان ماست و برای غیر آنان، مایه آزمون و فریبندگی است.

هارون گفت: پس چه شده است که صاحب آن، آن را [باز پس] نمی گیرد؟

امام(علیه السلام) فرمود: آباد از او گرفته شده و جز آباد شده آن را باز پس نمی ستاند.

هارون گفت: پس شیعیان تو کجایند؟

امام(علیه السلام) این آیه را تلاوت فرمود: (لَمْ يَكُنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ مُنْكَيْنِ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ)^(۲۱۵); کافران اهل کتاب و مشرکان، دست بردار نبودند تا دلیلی آشکار برایشان آید».

هارون گفت: پس ما کافرانیم؟

امام(علیه السلام) فرمود: نه، ولی آن گونه اید که خداوند درباره شان فرموده: «کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت در آوردند»^(۲۱۶).

هارون از این که امام کاظم(علیه السلام) در برخورد با او چنین بی باک سخن گفته بود خشمگین شد. پر واضح است که این برخورد امام(علیه السلام) با هارون با آن چیزی که درباره امام(علیه السلام) و ترس و گریختن او از هارون گفته شود مغایر است»^(۲۱۷).

دوم: از امام کاظم(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: هارون به من گفت: شما می گوئید

خمس از آن شماس است؟

گفتم: آری.

گفت: این مقدار بسیار است.

گفتم: او که آن را به ما داد (مقرر فرمود) می دانست که این مقدار برای ما زیاد نیست»^(۲۱۸).

سوم: هارون الرشید همواره به امام کاظم(علیه السلام) می گفت: «حدود فدک را معین

کن تا آن را به تو باز گردانم، اما امام(علیه السلام) سر باز می زد.

پس از اصرار فراوان هارون، امام(علیه السلام) فرمود: آن را به طور کامل و با تمام

محدوده اش می گیرم.

۲۱۵. بینه/۱.

۲۱۶. ابراهیم/۲۸.

۲۱۷. تفسیر عیاشی ۲۹/۲ (پاورقی); الاختصاص / ۲۵۶; بحار الانوار ۱۳۸/۴۸ حدیث ۱۳ و ۱۵۶/۴۸ (به نقل از تفسیر عیاشی ۲۹/۲ و الاختصاص / ۲۵۶).

۲۱۸. بحار الانوار ۴۸/(به نقل از الإستدراک).

هارون گفت: حدود آن کدام است؟

امام(علیه السلام) فرمود: اگر حدود آن را معین کنم آن را باز پس نخواهی داد.

هارون گفت: سوگند به جدت چنین می کنم.

امام(علیه السلام) فرمود: حد اول آن «عدن» است.

هارون که رنگ از رخسار باخته بود گفت: نیکوست.

امام(علیه السلام) فرمود: حد دوم فدک «سمرقند» است.

هارون از شدت خشم چهره ترش کرد.

امام(علیه السلام) فرمود: حد سوم آن «افریقیه» (شمال آفریقا) است.

چهره هارون از شدت ناراحتی کبود شده، گفت: خوب است، بگو.

امام(علیه السلام) فرمود: حد چهارم «سیف البحر» از ناحیه «جزایر» تا «ارمینیه» (آسیای

صغیر) است.

هارون گفت: بنابراین، دیگر چیزی برای ما نمی ماند. باز گردیم به مجلس و گفت

و گوی [سابق] خویش.

امام(علیه السلام) به هارون فرمود: به تو گفتم که اگر حدود فدک را معین کنم آن را مسترد نخواهی

کرد.

از این جا بود که هارون الرشید تصمیم به کشتن او گرفت» (۲۱۹)

چهارم: زمانی که هارون الرشید وارد مدینه شد به زیارت قبر پاک پیامبر(صلی الله علیه

وآله) رفت. مردم نیز او را همراهی می کردند. هارون به قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نزدیک

شد و گفت: «درود بر تو باد ای رسول خدا، ای عموزاده.

او با این سخن می خواست نسبت به دیگران تفاخر کند.

در این حال ابوالحسن، امام کاظم(علیه السلام) به قبر رسول خدا نزدیک شد و گفت:

السّلام علیک یا رسول الله، السّلام علیک یا اُبه؛ درود بر تو ای رسول خدا، درود بر تو ای پدر.

هارون الرشید با دیدن این صحنه رنگ باخت و خشم در چهره اش نمایان شد» (۲۲۰)

۲۱۹. تاریخ بغداد ۳۱/۱۳؛ تذکره الخواص / ۳۱۳ (به نقل از تاریخ بغداد ۳۱/۱۳)؛ مناقب آل ابی طالب ۴/۳۴۶؛

بحارالانوار ۱۴۴/۴۸ (به نقل از مناقب آل ابی طالب ۴/۳۴۶).

۲۲۰. کامل الزیارات / ۸ ب ۳؛ بحارالانوار ۱۳۶/۴۸ (به نقل از کامل الزیارات / ۸ ب ۳)؛ مناقب آل ابی طالب

۴/۳۴۵.

امام کاظم(علیه السلام) و جماعت صالحان

در بخش پیشین با موضع گیری امام کاظم(علیه السلام) در برابر هارون و سیاست مکارانه او آشنا شدیم. در این بخش با فعالیت های امام(علیه السلام)، به ویژه آن قسم فعالیت هایی که به جماعت صالحان و ساختار آن در ارتباط است آشنا می شویم. امام کاظم(علیه السلام) در چارچوب شیوه تربیتی خود گام های بلندی برداشته بود و می بایست این روند را همچنان دنبال کند تا به اهداف خود دست یابد، از جمله:

استوار کردن و عمق بخشیدن آنچه که پیشتر برای این ساختار پی ریخته بود و نیز هدایت توانمندی ها به سوی هدف های بزرگی که امامان(علیهم السلام) در راه آن تلاش می کردند، مانند:

- ریشه دار و نهادینه کردن مکتب و فرهنگ گسترش یافته تشیع، در مجامع امت اسلامی؛

- بهره مند شدن امت از پشتوانه فرهنگی و عملی داده شده از سوی امامان معصوم(علیه السلام) در عرصه همآورد خواهی ها و مبارزه طلبی ها؛

- ایستادن در برابر حذف فیزیکی که از سوی خلفا و به هنگام احساس افزایش پیروان امامان(علیه السلام) طراحی می شد.

پیشتر نیز خواندیم که هارون الرشید ترس خود را از امام کاظم(علیه السلام) ابراز کرده، گفت: «اگر مناسب جایگاه و منزلت امام(علیه السلام) به او دهش کند، از قیام او بر ضد خود و نیز آراستن و تجهیز يك صد هزار شمشیر به دست به منظور از میان برداشتن سلطنت هارون ایمن نخواهد بود».

همین امر امام(علیه السلام) را بر آن می داشت تا به منظور حفظ مکتب و خط اهل بیت از گزند مدعیان، فعالیت خود را در چند زمینه دنبال کند. از همین رو تلاش خود را در این عرصه ها آغاز کرد.

عرصه سیاسی

در این عرصه امام کاظم(علیه السلام) گام هایی قاطع در پرورش و تربیت فکری و اعتقادی شیعیان خود برداشت که نمونه هایی از آن را می خوانیم:

نخست: محکم کردن پیوند سیاسی با خط اهل بیت(علیهم السلام)

از آن جا که خط و شیوه و منش اهل بیت (علیهم السلام) خط نفی ستم و ستمگران است، می بینیم که امام کاظم (علیه السلام) بر دوستان و شیعیان خود سخت گرفته، آنان را از تماس و همکاری با حاکمان ستمگر عباسی منع و ارتباط با آنان را حرام فرمود. امام (علیه السلام) می خواست با تحقق این خط، وارستگی و ژرف اندیشی در نفی کلی ستم و گونه های آن را در جان دوستان و شیعیان خود تعمیق بخشد تا با برخورداری از هشیاری و بینش سیاسی، از قرار گرفتن در جریان های فکری - سیاسی حاکم بر جامعه و تن دادن به برنامه ها و طرح های جذب شدن به حاکمیت مصون بمانند.

برخورد امام (علیه السلام) با «صفوان جمال» از يك سو بیانگر دقت و ژرف نگری در شیوه تربیتی امام کاظم (علیه السلام) نسبت به شیعیان در این مقطع بوده، از دیگر سو نشان دهنده تلاش امام (علیه السلام) برای بالا بردن سطح و حجم رویارویی با دستگاه حاکم و نیز ایجاد امید به فروپاشی ارکان حاکمیت می باشد. از این رو هارون الرشید تمام حرکات و سکنات اهل بیت (علیهم السلام) و شیعیان آنان را زیر نظر داشته، پیوسته برای از میان برداشتن آنان برنامه ریزی می کرد.

روزی «صفوان بن مهران اسدی» بر امام کاظم (علیه السلام) وارد شد. حضرت با دیدن صفوان به او فرمود: تمام کارهای تو خوب و پسندیده است، جز يك کار.

صفوان گفت: فدایت گردم، آن کار ناپسند چیست؟

امام (علیه السلام) فرمود: کرایه دادن شتران به این مرد (هارون الرشید) [ناپسند] است.

صفوان گفت: به خدا سوگند، شترها را برای خوشگذرانی، شکار، بیهودگی و ... به او کرایه ندادم، بلکه برای این راه (سفر حج) به او کرایه داده، سرپرستی آن ها را به غلامان خود سپرده ام و خود در امر کاروان دخالتی ندارم.

امام (علیه السلام) فرمود: آیا کرایه شتران بر ذمه آن ها باقی است؟

صفوان گفت: آری، فدایت شوم.

امام (علیه السلام) فرمود: آیا دوست می داری تا گرفتن کرایه شتران، آنان [زنده] بمانند؟

صفوان گفت: آری.

امام (علیه السلام) فرمود: هر کس ماندگاری آنان را بخواهد، از آنان است و هر کس از آنان باشد [بی تردید] وارد دوزخ می شود.

صفوان از محضر امام (علیه السلام) بیرون شد و همان دم شتران خود را فروخت و دست از ساربانان و شترداری کشید. هارون که از تصمیم و کار صفوان آگاه شده بود، کسی را پی صفوان فرستاده، او را فرا خواند. چون صفوان نزد هارون حاضر شد،

هارون - که بند بند وجودش در اثر خشم نزدیک بود از هم بگسلد - به صفوان گفت: ای صفوان، شنیده ام شترانت را فروخته ای؟
صفوان گفت: آری.
هارون پرسید: چرا؟
صفوان گفت: من سالخورده و فرتوت شده ام و غلامان آن گونه که باید به کارها رسیدگی نمی کنند.
هارون گفت: هیئات هیئات [این سخن ها بهانه است]. من می دانم که موسی بن جعفر تو را به چنین اقدامی برانگیخته است.
صفوان گفت: مرا چه به موسی بن جعفر؟
هارون گفت: این بهانه و عذر را واگذار. به خدا سوگند، اگر به جهت همنشینی خوب و پسندیده تو نبود، تو را می کشتم». (۲۲۱)

دوم: تأکید بر پایبندی به اصل «تقیه»

از دیگر مواردی که امام کاظم(علیه السلام) در پرورش فکری و روحی شیعیان خود سخت بر آن تأکید داشت و آن را با اهمیت می شمرد، مسأله «تقیه» بود، چرا که این اصل، به عنوان دژی مستحکم از کیان شیعه حفاظت کرده، آن را از گزند ضربات و تهاجم خارجی ایمنی می بخشید.

«معمّر بن خلاد» می گوید: از ابوالحسن موسی(علیه السلام) درباره کار برای والیان پرسیدم، او گفت: ابوجعفر (امام باقر«ع»)) گفت: **التقیة دینی و دین آبائی، و لا ایمان لمن لا تقیة له**؛ تقیه آیین من و آیین پدران من است و هر که [در جایی که باید] تقیه نکند ایمان ندارد. (۲۲۲)
«درست بن ابی منصور» می گوید: «در محضر ابوالحسن موسی(علیه السلام) بودم. «کمیت بن زید» نیز حضور داشت. امام(علیه السلام) به او فرمود: تویی که سروده ای:

«اکنون نزد [بنی] امیه می روم؛ و تمام امور (چیزها) باید به سوی سرنوشت خود بروند»؟ (۲۲۳)

۲۲۱. رجال نجاشی / ۱۹۸ ش ۵۲۵. صفوان را از آن رو «اسدی» می خوانند که هم پیمان «بنی اسد» ساکن کوفه بود (نک: اختیار معرفة الرجال / ۴۴۰ حدیث ۸۲۸).
۲۲۲. وسائل الشیعه ۲۰۴/۱۶ حدیث ۲۱۳۵۹ ب ۲۴ کتاب الأمر و النهی.

کمیت گفت: آری. من آن را سروده‌ام. به خدا سوگند، هرگز از ایمان و اعتقاد دست برنداشته، همچنان دوستدار شما و با دشمنان شما دشمن هستم، اما آنچه سروده‌ام از موضع تقیه بوده است.

امام(علیه السلام) فرمود: تقیه حتی در نوشیدن شراب [آن گاه که خطری فرد را تهدید کند] روا و جایز است» (۲۲۴)

سوم: نفوذ در دستگاه حکومتی

امام کاظم(علیه السلام) نقش فعالی در نفوذ در مناصب دولتی از طریق یاران خود ایفا کرد و در نتیجه، یاران امام(علیه السلام) موقعیت‌های سیاسی ممتاز و برجسته‌ای در دستگاه خلیفه عباسی به دست آوردند. امام(علیه السلام) آنان را می‌ستود و از کار ایشان قدردانی می‌کرد، مشروط بر این که با مؤمنان همکاری کرده، نیازهای ایشان را برطرف کنند و در غیر این صورت غرض از مأموریت ایشان را نقض شده و منتفی می‌دانست. در این جا اسامی آن دسته از یاران امام کاظم(علیه السلام) را که منصب‌های مهمی در دستگاه عباسیان به دست آورده و از عالمان بزرگ و جلیل‌القدر بودند، برمی‌شمریم:

۱. علی بن یقین

پدر او «یقین» در کوفه پرورش یافت و در آن جا پارچه می‌فروخت. او معتقد به امامت امامان معصوم(علیهم السلام) بود. به دستگاه ابوالعباس سفاح، منصور و مهدی، خلفای عباسی پیوست. زمانی که یقین بدرود زندگی گفت فرزندش علی به جای پدر نشست و رابطه محکمی با عباسیان برقرار کرد و منصب‌های مهمی را در دولت عباسیان به دست گرفت. او در دستگاه عباسیان به یاری و خدمت به مؤمنان پرداخت، شماری از آنان را زن داد و به خانه بخت فرستاد و هزینه بخش بزرگی از آنان را بر عهده داشت.

«سلیمان» کاتب علی بن یقظین می گوید: «طبق محاسبه ای که انجام دادم در هر سال ۱۵۰ نفر از طرف علی بن یقظین به حج رفته، مناسک حج به جای می آوردند. کمترین مبلغی که به آنان داده می شد، هفت صد درهم و بیشترین آن ده هزار درهم بود. او سه یا چهار تن از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) را به خانه بخت فرستاد و اموال فراوانی را در امور خیر انفاق کرد». عالیترین منصب را در روزگار مهدی عباسی به دست آورد و پس از مهدی، هارون الرشید او را به عنوان وزیر خود برگزید. (۲۲۵) او ارتباط پنهانی و پیوسته ای با امام کاظم(علیه السلام) داشت.

۲. حفص بن غیاث کوفی

حفص: از سوی هارون الرشید، عهده دار منصب قضا در بخش شرقی بغداد شد، سپس قاضی کوفه شد. او در سال ۱۹۴ ق درگذشت. (۲۲۶)

۳. عبدالله بن سنان بن ظریف

او خزانه دار مهدی، هادی و هارون الرشید، خلفای عباسی بود. (۲۲۷)

۴. فضل بن سلیمان کاتب بغدادی

فضل، دبیر و کاتب دستگاه منصور و مهدی عباسی بود. (۲۲۸)

۵. محمد بن اسماعیل بن بزیع

محمد از صالحان و برجستگان طایفه (شیعه) و از راویان حدیث امام کاظم(علیه السلام) بود. او از کارگزاران منصور و یکی از وزیران حکومت عباسیان بود. (۲۲۹)

۲۲۵. همان / ۴۳۰ حدیث ۸۰۵ / ۴۳۳ حدیث ۸۱۵ / ۴۳۴ حدیث ۸۱۹ - ۸۲۰ و ص ۴۳۷ حدیث ۸۳۴ و ابن ندیم الفهرست / ۳۲۸.

۲۲۶. رجال نجاشی / ۱۳۴ ش ۳۴۶ / رجال کشی / ۳۹۰ حدیث ۷۳۲ (او را عامی (سنی) خوانده است) و تنقیح المقال / ۳۵۵/۱.

۲۲۷. اختیار معرفة الرجال / ۴۱۱ حدیث ۷۷۱ / نجاشی / ۲۱۴ ش ۵۵۸ (او را از موالی بنی عباس خوانده است) و جامع الرواة / ۴۸۷/۱.

۲۲۸. نجاشی / ۳۰۶ ش ۸۳۷.

۲۲۹. اختیار معرفة الرجال / ۵۶۴ حدیث ۱۰۶۵ و رجال نجاشی / ۳۳۰ ش ۸۹۳.

۶. حسن بن راشد (مولای بنی عباس)

حسن، وزیر مهدی، موسی، هادی و هارون الرشید بود.

نامبردگان تنها شماری از اصحاب امام کاظم(علیه السلام) و راویان حدیث او بودند. در این جا و با توجه به اقرار یاران برجسته و عالم امام کاظم(علیه السلام) مبنی بر پذیرش منصب در حکومت جور، به گسترده‌گی کار آزمودگی و برنامه ریزی حضرت کاظم(علیه السلام) در به دست گرفتن و نگاهداشتن منصب های کلیدی و حساس حاکمیت جور، برای جماعت صالحان پی می بریم. این را بدانیم که یاران امام(علیه السلام) از آن رو در این منصب ها قرار می گرفتند که به خط اهل بیت(علیهم السلام) و امور مربوط به آن از عامه مؤمنان آگاهتر بودند.

عرصه تربیتی

نیازهای واقعیت موجود برای ساختار جماعت صالحان با گرایش رسیدن به هدف نهایی که اهل بیت(علیه السلام) برای ایجاد جماعت صالحان رقم زده بودند، اساس و مبنای وصایا و رهنمودهای امام کاظم(علیه السلام) به شیعیان را تشکیل می داد. از همین روست که می بینیم امام کاظم(علیه السلام) کارهای شیعیان خود را زیر نظر می گرفت، خود بر کامل شدن ساختار جماعت صالحان و افراد آن نظارت کرده، آنچه را که بدان دعوت می فرمود، خود آن را اجرا می کرد تا اقدام ها و گام های او در این عرصه، الگو و چراغی فرا راه پیروان مکتب و شاگردان دانشگاه او باشد و بدین وسیله راه را از بیراهه بشناسند و راه هدایت را برگزینند. نقل مواردی از برخورد تربیتی امام(علیه السلام) با یارانش تا اندازه ای هدف امام(علیه السلام) را از ایجاد جماعت صالحان و گماردن آنان به کارهای دولتی آشکار می کند.

نخست: موضع گیری امام(علیه السلام) در برابر علی بن یقظین

هنگامی که علی بن یقظین به دیدار با امام کاظم(علیه السلام) می رود، امام(علیه السلام) به او اجازه ورود نمی دهد، چرا که پیشتر او یکی از برادران دینی خود را که به دیدارش رفته بود از دیدار با خود منع کرده بود. امام(علیه السلام) با تعبیر «برادرت» به علی یادآوری می کند که بودنش در منصب وزارت فقط و فقط برای خدمت به نیازمندان و گرفتاران است و این که به او اجازه و حتی به او فرمان می دهد تا در منصب خود باشد و از کناره گیری بازش داشته به همین دلیل بوده است.

ماجرای «ابراهیم جمال» (ساربان) و علی بن یقظین و فرمان امام(علیه السلام) به علی رامبنی بر دلجویی از ابراهیم می خوانیم:

از «محمد بن علی صوفی» نقل شده است: «ابراهیم جمال - که خداوند از او خشنود باد - اجازه خواست تا با ابوالحسن، علی بن یقظین وزیر دیدار کند، اما علی به او اجازه نداد. علی بن یقظین در همان سال عازم حج شد و چون به مدینه رسید بر در سرای مولای مان موسی بن جعفر(علیه السلام) شد و اجازه دیدار خواست، اما امام(علیه السلام) به او اجازه نداد.

روز بعد با امام(علیه السلام) روبرو شد و به حضرت گفت: ای سرور من، گناه من چیست [که اجازه دیدار ندادی]؟

امام(علیه السلام) فرمود: از آن رو مانع دیدارت با خود شدم که تو به برادرت ابراهیم جمال اجازه ملاقات ندادی. خداوند زمانی اعمال تو را پاس می دارد و می پذیرد که ابراهیم از تو درگذرد. علی گفت: ای سرور من، اکنون در مدینه هستم و ابراهیم در کوفه است، به او دسترسی ندارم، چه کنم؟

امام(علیه السلام) فرمود: چون شب فرا رسد بدون اطلاع یاران و غلامت به تنهایی به بقیع برو. در آن جا اسبی راهوار می بینی که بر آن زین بسته شده است. سوار آن شو.

علی می گوید: چون شب فرا رسید به بقیع رفتم و سوار بر اسب شدم. دیری نپایید که اسب در کوفه، در برابر خانه ابراهیم جمال ایستاد. کوبه در را به صدا در آوردم و گفتم: علی بن یقظین هستم.

ابراهیم از درون خانه بانگ بر آورد: علی بن یقظین وزیر بر در خانه من چه می کند؟

علی بن یقظین گفت: ای فلان، مسأله من بس سخت و سترگ است. آن گاه او را سوگند داد تا بدو اجازه ورود دهد و چون وارد شد به ابراهیم گفت: ای ابراهیم، مولای(علیه السلام) از پذیرش من خودداری کرده، آن را منوط به گذشت تو از من نمود. ابراهیم گفت: خدای از تو در گذرد.

علی بن یقظین، ابراهیم را سوگند داد تا گونه اش را لگد کند، اما ابراهیم نپذیرفت و چون علی اصرار ورزید، ابراهیم به خواسته او تن در داد و همچنان گونه علی را لگد می کرد و علی می گفت: بار خدایا، گواه باش.

علی پس از آن که ابراهیم را از خویش خشنود کرد، سوار بر اسب شد و مرکب، همان شب او را به مدینه رساند و بر در سرای حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) بر زمین نهاد. در این زمان امام کاظم (علیه السلام) به او اجازه ورود داد و او را بوسید». (۲۳۰)

دوم: امام کاظم (علیه السلام) و برآوردن نیازهای مؤمنان

امام کاظم (علیه السلام) در بدترین و سخت ترین شرایط، بر بر آوردن نیاز مؤمنان اصرار داشت و بدان اهتمام می‌ورزید. او شیعیان را به پای بندی به این اصل اخلاقی ترغیب و تشویق می کرد و برخی از خاصان خود را فرمان داد تا به منظور برآوردن نیازهای مؤمنان در دستگاه حکومت بمانند.

داستان زیر، بر نهایت اهتمام و ابعاد توجه و تلاش امام (علیه السلام) برای تحقق این اصل و نقش بستن آن در اندیشه و رفتار جماعت صالحان گواه می باشد.

از «محمد بن سالم» نقل شده است که گفت: «چون سرورم موسی بن جعفر (علیه السلام) را به دستور هارون به بغداد بردند، «هشام بن ابراهیم عباسی» نزد حضرت رفت و گفت: ای سرور من، براتی به دست من رسیده که بر اساس آن به «فضل بن یونس» بدهکار می شوم. از او بخواه تا بر من آسان گیرد.

امام کاظم (علیه السلام) به درب خانه فضل رفت. حاجب، فضل را از آمدن موسی بن جعفر (علیه السلام) با خبر کرد. فضل گفت: اگر راست گفته باشی در راه خدا آزاد هستی و چنین و چنان از اموال به تو می دهم.

آن گاه فضل، شتابان و با پای برهنه به سوی درب خانه شتافته، بر پاهای حضرت افتاده، آن ها را می بوسید، سپس از امام (علیه السلام) خواست تا وارد خانه شود. امام (علیه السلام) وارد شده، به او فرمود: حاجت و نیاز هشام بن ابراهیم را برآورده کن.

فضل نیز فرمان امام (علیه السلام) را به گوش گرفته، مشکل ابراهیم را حل کرد». (۲۳۱)

سوم: حمایت امام کاظم (علیه السلام) از مأموریت علی بن یقظین

امام کاظم (علیه السلام) یاران و شیعیان خود را زیر نظر داشته، غفلت آنان را به ایشان گوشزد می کرد و در مواردی که برخی از آنان را در معرض خطر سعایت کنندگان

۲۳۰. بحار الانوار ۸۵/۴۸ حدیث ۱۰۵ (به نقل از عیون المعجزات / ۹۰).

۲۳۱. اختیار معرفة الرجال / ۵۰۰ حدیث ۹۵۷.

فضل بن یونس از شیعیان بود. زمانی که حکومت آنان را احضار کرد وی پنهان شد و در مخفیگاه خود کتابی بر اساس مذهب «راوندیه» عباسی در اثبات امامت «عباس» نوشت و برای سلطان (خلیفه) فرستاد. سلطان نیز او را امان داد و در دستگاه خود به کار گمارد (نک: بحار الانوار ۱۰۹/۴۸).

می دید، پنهانی آنان را در جریان قرار می داد و راهکارهایی پیش روی آنان می نهاد. از جمله این افراد که غالباً مورد رشک دشمنان بوده، همیشه از آنان نزد حاکم سعایت می شد، علی بن یقطین بود. از علی بن یقطین روایت شده است که طی نامه ای به موسی بن جعفر (علیه السلام)، نوشت: «در مورد مسح پا در وضو اختلاف نظر وجود دارد. اگر در این باره رهنمودی برآیم دارید که بدان عمل کنم، چنین کنید.

امام کاظم (علیه السلام) در پاسخ نوشت: آنچه [در مورد این سؤال] به تو دستور می دهم این است که هنگام وضو سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کن، سه بار صورتت را بشوی و سه بار انگشتان خود را درون موی صورتت فرو ببر، سه بار دستانت را بشوی، بیرون و درون گوشت را مسح کن و هر دو پای خود را سه بار بشوی و جز آنچه به تو گفتم مکن.

علی بن یقطین نیز دستور امام (علیه السلام) را به کار بست.

در همان زمان هارون الرشید گفت: دوست دارم علی بن یقطین را از آنچه درباره اش می گویند و او را «رافضی» می خوانند دور و منزّه بدانم. از آن جا که رافضی ها در وضو رعایت اختصار می کنند [او را با وضو می آزمایشیم]. از این رو او را به کاری در خانه خود واداشت. چون وقت نماز فرا رسید، هارون الرشید برای علی آب فرستاد تا وضو بسازد و خود در پس دیواری پنهان شد، به گونه ای که علی را می دید، اما علی او را نمی دید. علی همان گونه که امام (علیه السلام) به او دستور داده بود وضو ساخت.

در این هنگام، هارون از پس دیوار بیرون شد و به علی گفت: هر کسی تو را رافضی بداند دروغ گفته است.

پس از این ماجرا نامه ای از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) به علی بن یقطین رسید که متن آن چنین بود: از حالا آن گونه که خداوند فرموده، وضو بساز. صورتت را يك بار [به عنوان] واجب و بار دوم [به عنوان] مستحب بشوی، دستانت را از آرنج به همین ترتیب بشوی، سپس جلو سر و پشت پای خود را با رطوبت باقی مانده از وضو، مسح کن، چرا که آنچه از آن بر تو بیم می رفت برطرف شد» (۲۳۲).

نیز از «ابن سنان» نقل شده است: «زمانی هارون الرشید جامه هایی برای علی بن یقطین فرستاد. در میان آن ها جامه ای شاهانه از خز سیاه وجود داشت که به زر آراسته شده بود. علی بن یقطین بهترین و پر بهاترین جامه ها را به همراه جامه خز و نیز

۲۳۲. الارشاد ۲۲۷/۲ - ۲۲۹؛ اعلام الوری ۲۱/۲ و ۲۲ (به نقل از الارشاد ۲۲۷/۲-۲۲۹)؛ كشف الغمه ۳/ ۱۵-۱۷؛ الخرائج و الجرائح ۱/ ۳۳۵ و بحار الانوار ۱۳۶/۴۸ حدیث ۱۱ (به نقل از الخرائج و الجرائح ۱/ ۳۳۵).

اموالی که خمس مالش به شمار می رفت برای ابوالحسن، موسی بن جعفر (علیه السلام) فرستاد.

امام کاظم (علیه السلام) اموال و جامه ها را پذیرفت، ولی جامه خز را به وسیله پیک، برای علی بن یقطین باز پس فرستاده، طی نامه ای به او نوشت: از این جامه [به خوبی] نگاهداری کن و آن را از دست مده، زیرا روزی بدان نیاز خواهی داشت.

علی بن یقطین از این که امام (علیه السلام) جامه را پس فرستاده بود، دچار شك و نگرانی شد و علت این کار امام (علیه السلام) را نمی دانست، اما به دستور امام (علیه السلام) جامه را نزد خود نگاهداشت.

پس از چندی علی بن یقطین بر یکی از غلامان نزدیک خود خشم گرفته، او را از جایگاه ویژه ای اش کنار گذاشت. غلام که از تمایل و گرایش علی بن یقطین به ابوالحسن (علیه السلام) و از اموال و جامه های پر بها و دیگر چیزهایی که برای امام (علیه السلام) می فرستاد آگاه بود، نزد هارون الرشید از علی سعایت کرده، به او گفت: او معتقد به امامت موسی بن جعفر است و همه ساله خمس مال خود را برای او می فرستد. همچنین جامه شاهانه ای که امیرالمؤمنین در فلان وقت به او مرحمت کرده، برای موسی بن جعفر فرستاده است.

هارون الرشید، از این گزارش برآشفته، به شدت خشمگین شد و گفت: این مسأله را پیگیری می کنم و اگر وضعیت آن گونه که می گوید باشد، جان او را می گیرم.

همان دم علی بن یقطین را احضار کرد و چون علی حاضر شد، هارون به او گفت: با جامه خزی که به تو دادم چه کردی؟

علی بن یقطین گفت: آن را در جامه دانی در بسته نهاده، معطرش نموده، از آن حفاظت می کنم. هر بامداد و شامگاه جامه دان را باز می کنم و به انگیزه تبرک نگاهی بر جامه می افکنم و آن را می بوسم.

هارون گفت: هم اکنون آن جامه را حاضر کن.

علی گفت: اطاعت یا امیرالمؤمنین.

آن گاه به یکی از غلامان خود گفت: به خانه ام برو، از خزانه ام کلید فلان اتاق را برداشته، درب آن را باز کن، صندوق کذایی را بگشا و جامه دان را همان گونه که سر به مهر است بیاور.

دیری نپایید که غلام، جامه دان سر به مهر را آورده، پیش روی هارون گذارد و هارون فرمان داد تا مهر جامه دان را بشکنند. چون جامه دان باز شد، هارون جامه خز را همان گونه که به علی داده بود، تا شده و آغشته در عطر یافت. این بود که آرام

گرفت و به علی گفت: جامه را به جای خودش باز گردان که هرگز سخن سعایت کنندگان را درباره تو نمی پذیرم.

آن گاه جایزه ای گرانبها به علی داد و دستور داد تا خبر چین را هزار تازیانه بزنند، اما مجازات خبر چین به حدود نیمه رسیده بود که جان سپرد». (۲۳۳)

عرصه علمی و فکری

عصر امام باقر(علیه السلام) و امام صادق(علیه السلام) دوره گشایش و آزادی نسبی برای دانشگاه اهل بیت(علیهم السلام) بود. این دانشگاه توانست از آزادی به وجود آمده در راه نشر علوم و معارف اهل بیت(علیهم السلام) بهره ببرد و در نتیجه، استادان و عالمانی را به جامعه ارائه داد که مسئولان، امانتداران و حافظان میراث این دانشگاه در میان امت اسلامی بودند. در همین دانشگاه بود که پایه های محکم مکتب اهل بیت(علیهم السلام) که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و پس از او علی بن ابی طالب(علیه السلام) پی افکنده بود، از نظر شیوه، محتوا و روش تکامل یافت.

عصر امام کاظم(علیه السلام) به درازای سه دهه و اندی، ادامه روند علمی و فرهنگی ای بود که امام باقر(علیه السلام) و امام صادق(علیه السلام) آن را تحقق بخشیده بودند. در عصر امام کاظم(علیه السلام) شمار چشمگیری از فقیهان راوی پرورش یافته، موهبت و ارمغانی کم نظیر و بزرگ بودند که امام کاظم(علیه السلام) در عرصه نظری - عملی به امت اسلامی عرضه کرده بود. آنچه در بخش های بعدی بدان خواهیم پرداخت، بیانگر تبلور بسیاری از قواعد اصولی و فقهی در عرصه اجتهاد فقهی در دانشگاه سترگ اهل بیت(علیهم السلام) می باشد. وانگهی گسترش تشیع و فزونی گرفتن دوستی و پیوند با اهل بیت(علیهم السلام) و خط آنان با تمام ابعاد و ویژگی های آن که از خط عباسیان متمایز می باشد، پس از تلاش های امام باقر(علیه السلام) و امام صادق(علیه السلام)، مرهون امام کاظم(علیه السلام) و تلاش های اوست.

توسعه پایگاه تشیع فعالیت بیشتر رهبری را در نظارت و اشراف بر شئون و امور پیروان و نیز صیانت و حفاظت جماعت صالحان از لغزش ها، انحرافات و موانع موجود بر سر راه آنان می طلبید. از دیگر سو و با توجه به موضوع های اصلی و فرعی شریعت که ناشی از وسعت یافتن دایره پیوندهای فکری و علمی و دگرگونی

۲۳۳. الارشاد ۲/۲۲۵-۲۲۷؛ اعلام الوری ۲/۱۹-۲۰ (به نقل از الارشاد ۲/۲۲۵-۲۲۷)؛ کشف الغممه ۳/۱۰۴-۱۰۵؛ الخرائج و الجرائح ۱/۳۳۴ حدیث ۲۵ و بحار الانوار ۴۸/۱۳۸ حدیث ۱۲ (به نقل از الارشاد).

روزگار بود، سؤال‌ها نیز فزونی می‌گرفت و از جهت دیگر، آمادگی دانشگاه اهل بیت(علیهم السلام) برای پاسخ‌گفتن به مسائل نو، مستلزم ارائه فعالیت بیشتر و دامنه‌دارتری از رهبری تبلور یافته در امام کاظم(علیه السلام) بود. این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که امام کاظم(علیه السلام) پس از شهادت پدر بزرگوارش در شرایطی سخت قرار داشت و در چنین شرایطی می‌بایست وظیفه رهبری امت را به خوبی انجام دهد. مسأله دیگر این بود که تمام مسلمانان از امامت حضرت کاظم(علیه السلام) آگاهی نیافته و بدان راهنمایی نشده بودند و این، فعالیت امام(علیه السلام) را سخت‌تر و سنگین‌تر می‌کرد. به همین دلیل امام(علیه السلام) می‌بایست شماری از یاران نزدیک و مورد اعتماد خود را به عنوان نماینده خود به کار گمارد تا آنان در این مسئولیت و مقام به اداره امور جماعت صالحان و جمع‌آوری حقوق شرعی، مانند خمس، زکات و ... بپردازند؛ حقوقی که مکتب اهل بیت(علیهم السلام) موارد و شیوه مصرف آن را تعیین کرده و استمرار وجود و دگرگونی مثبت و استحکام پایه‌ها و اساس جماعت صالحان را تضمین و آن را در رویارویی با چالش‌های مستمر توانمند می‌کند.

این فرایند و روند همان چیزی بود که خلفا به اندازه درک و دریافت خود از خط اهل بیت(علیهم السلام) و میزان غور در عمقش، از آن می‌ترسیدند. هارون الرشید از این قاعده مستثنا نبود، به گونه‌ای که این فعالیت‌های دامنه‌دار و خط‌ریشه‌دار پرورش‌اندیشه، کینه او را علیه امام کاظم(علیه السلام) برانگیخت، چرا که هارون امام(علیه السلام) را خطری جدی و دشمن حقیقی برای سلطنت خود می‌دید. او بی‌پروا امام(علیه السلام) را به زندان می‌افکند تا او را از پایگاه‌های خود؛ یعنی نمایندگان و دوستانش دور کند، اما یاران حضرت حتی در زمانی که او در زندان بود، ارتباطی پیوسته و محکم با وی داشتند.

این برنامه‌ریزی از سوی امام(علیه السلام) تحولی روشن در تعامل با رویدادها به شمار رفته، بهترین نوع ابزار برای بهره‌وری از شرایط سخت و تنگناهای موجود، به منظور کمال‌بخشیدن به این حرکت الهی به سوی اهداف ترسیم شده بود.

فعالیت‌ها و داده‌های امام کاظم(علیه السلام) در عرصه دانش و اندیشه در زمینه‌های

زیر تجلی می‌یافت:

۱. روایت

۲. تدریس

۳. مناظره

۴. تألیف

البته دامنه روایت، تدریس، مناظره و تألیف در يك یا چند عرصه دانش منحصر نمانده، بلکه به دیگر زمینه های علمی نیز کشیده شد. تنوع میراث علمی که از امام(علیه السلام) به ما رسیده، خود گواهی بر این گفته است و زمانی که «مسند» امام کاظم(علیه السلام) را که نزدیک به هزار برگ و در سه مجلد فراهم آمده است، مطالعه کنیم، فعالیت علمی امام(علیه السلام) به طور ملموس برای ما روشن می شود، مسند امام کاظم(علیه السلام) در بر دارنده گونه های دانش و شناخت: اعتقادی، تاریخی، تربیتی، اخلاقی، احکام شرعی و دعا و زیارت است. توثیق «رجال» (راویان)، مسائل مرتبط با روزگار امام کاظم(علیه السلام)، احتجاج های آن حضرت با حاکمان و مخالفان و امور مربوط به دانشگاه حضرت که شکوه، قدرت و مرتبه علمی آن در فارغ التحصیلان آن و اصحاب هشیار و زیرک آن حضرت متبلور بود، از دیگر مطالب آمده در مسند امام کاظم(علیه السلام) است.

یاران امام(علیه السلام)، از جمله: «هشام بن الحکم»، «صفوان بن یحیی» معروف به بیاع السابری (فروشنده جامه) و «حسن بن محمد بن سماعه کندی» تألیفاتی بسیار داشته و هر يك از این سه تن سی اثر از خود بر جای گذاشتند، «علی بن حسن طاهری» چهارده اثر، «حسن بن محبوب سراد» شش اثر، «عبدالله بن جبله» هفت اثر و «علی بن یقظین» سه اثر تألیفی به رشته تحریر در آوردند. در این جا به برخی از فعالیت های یاران امام کاظم(علیه السلام) در عرصه دانش می پردازیم: (۲۳۴)

شیوه استنباط و تفقه در دین

«حرمت قول به غیر علم»، «حجیت ظواهر» و «حجیت خبر واحد» موضوع «تعارض میان روایات و احادیث»، باز داشتن مردم از «قیاس» در احکام، «اصالت برائت»، «وجوب موافقت قطعی در اطراف علم اجمالی»، «استصحاب» و «عدم جواز رجوع به اصل، قبل از تفحص و جست و جوی دلیل» نصوصی است که در میراث علمی امام کاظم(علیه السلام) به چشم می خورد. همین گستردگی مباحث، نشان می دهد که امام کاظم(علیه السلام) بر آن بود تا پایه های قواعد و شیوه استنباط و تفقه در دین را استوار و محکم کند.

نگرشی کوتاه در متونی که مجموعه ای از قواعد فقهی و دیگر احکام فقهی متأثر از امام کاظم(علیه السلام) را در بر می گیرد، این مطلب را برای ما روشن می کند که امام(علیه السلام) همواره در تلاش بود تا دانشگاه فقهی و اجتهادی را تکامل بخشد و عالمانی بر اساس مبانی این دانشگاه که همان خط اهل بیت(علیهم السلام) است پرورش داده، به جامعه تقدیم کند تا از این رهگذر، پایایی و جاودانگی رسالت پیامبر(صلی الله علیه وآله) را تضمین نموده و خط مستقیم اهل بیت(علیهم السلام) را - علیرغم تمام چالش ها و کارشکنی ها - در تمام عرصه های زندگی حضوری فعال بخشد.^(۲۳۵)

مناظره در عصر امام کاظم(علیه السلام)

مناظره علمی از جمله فعالیت های فکری بود که در تبلور و شکوفایی اندیشه امت اسلامی تأثیر بسزایی داشت و در عصر امام کاظم(علیه السلام) شهرتی فراگیر یافت. امام جعفر صادق(علیه السلام) و پس از آن حضرت، امام کاظم(علیه السلام) از این پدیده بهره جست، عالمانی متخصص در این فن پرورش دادند. دست پروردگان دو امام، در دفاع از مذهب اهل بیت(علیهم السلام) و معرفی آن به جامعه هم پیمان شدند. علیرغم محدودیت هایی که از سوی حاکمیت برای آنان به وجود می آمد و نیز وجود حصار فکری که مخالفان خط اهل بیت(علیهم السلام) آن را تقویت می کردند، آنان توانستند در راه ترویج مذهب اهل بیت(علیهم السلام) به موفقیت های چشم گیری نایل شوند. این عالمان پرورش یافته دانشگاه امام صادق(علیه السلام) و امام کاظم(علیه السلام) همچنین توفیق یافتند تا شبهات و اتهاماتی که مکتب تشیع و اندیشه شیعی را هدف گرفته بود و به صورت روز افزون تنور آن داغتر و آتش آن شعلهورتر می شد، سست و بی اعتبار کرده، رو در روی جریان های منحرف فکری و جنبش های الحادی بایستند.

هشام بن حکم از جمله یاران امام صادق(علیه السلام) و امام کاظم(علیه السلام) به شمار می رفت که در عرصه مناظره سر آمد و برجسته ترین آنان بود. هشام، پس از وفات امام صادق(علیه السلام) به امام کاظم(علیه السلام) پیوست. وی شخصیت کم نظیر و از عالمان بزرگ امت اسلامی و طلایه دار مدافعان از خط اهل بیت(علیهم السلام) بود. هشام روزگار دراز، به ویژه در عصر هارون الرشید در دفاع از حق سخن گفت و تلاش کرد؛

۲۳۵. ر.ک لمحات علی القواعد الفقهية في الأحاديث الكاظمية (ضمن مجموعه آثار منتشر شده در سومین کنگره جهانی امام رضا(علیه السلام)) و مسند الإمام الكاظم(علیه السلام).

عصری که اختناق، به تمام معنای خود بر جامعه حاکم بود و هر کس از فضایل اهل بیت(علیهم السلام) سخن می گفت، هدف انتقام و شکنجه حاکمیت قرار می گرفت.

هشام در علم کلام تخصص یافت و از بزرگان متکلمان روزگار خودش (۲۳۶) به دلیل همین توانایی «یحیی بن خالد برمکی» مجلس خود را با وجود او رونق بخشیده، سرپرستی مجالس کلامی خود را به او می سپرد. (۲۳۷)

هشام به منظور اثبات حقانیت مبدأ و اصول اعتقادی خود و بطلان تفکر عالمان دیگر ادیان و مذهب ها دلیرانه پا به میدان مناظره با آنان می نهاد و همواره پیروزمند این میدان بود. او بارها با «عمر بن عبید» رهبر روحانی و دینی معتزله به مناظره پرداخت. از آن جا که هشام در اثبات گفته خود استدلالی محکم و حجت و برهانی قاطع ارائه می داد، هارون الرشید شیفته آن گفتوگوها بود و از پس پرده به مناظره هشام با دیگر عالمان گوش می داد.

هشام و یحیی بن خالد برمکی در حضور هارون بودند. یحیی برای در تنگنا قرار دادن هشام به او گفت: «به من بگو آن هنگام که علی و عباس بر سر میراث نزد ابوبکر رفته، طرح دعوا کردند، کدام يك از آن دو بر حق بود و کدام بر باطل؟»

هشام از این پرسش دچار حیرت و سرگشتگی شد و با خود اندیشید اگر ادعای علی(علیه السلام) را باطل بخواند کافر خواهد شد و اگر دعوی عباس را نادرست و ناحق دانسته، آن را بر زبان آورد بی تردید هارون گردنش را خواهد زد. از این رو گفت: هیچ يك از آنان به خطا چیزی نگفته، بلکه هر دو به حق بوده اند و قرآن کریم نیز در قصه حضرت داوود(علیه السلام) مانند این مطلب را بیان کرده، می فرماید: (وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ... خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ...) (۲۳۸)؛

و آیا خبر دادخواهان - چون از نمازخانه [او] بالا رفتند - به تو رسید؟ دو مدعی [هستیم] که یکی از ما بر دیگری تجاوز کرده است.»

در این حال کدام يك از آن دو فرشته نادرست گفته و کدام يك درست گفته است؟ حال اگر بگویی هر دو به خطا رفته اند پاسخ تو نیز همان گونه است.

۲۳۶. نك: ابن ندیم فهرست / ۲۶۳.

۲۳۷. کشی / ۲۲۵ / ۴۷۵ / ۲۸۰ / حدیث ۵۰۰؛ الامالی / ۵۵ / ۱؛ مرو الذهب / ۳ / ۱۹۴ و ۲۱ / ۴ - ۲۳.

۲۳۸. سوره ص / ۲۱.

یحیی گفت: نمی گویم که دو فرشته گرفتار خطا شده اند، بلکه به اعتقاد من آن دو درست گفته و در حقیقت دچار اختلاف در حکم نشده بودند، بلکه تظاهر به مخاصمه کردند تا داوود(علیه السلام) را بر خطایش واقف کرده، او را از حکم و داوری آگاه کنند. هشام گفت: علی و عباس نیز در حکم دستخوش اختلاف نشده و درباره حقیقت به مخاصمه نپرداختند و خود در مسأله مورد مخاصمه دچار شك و تردید نشده بودند، بلکه با این مخاصمه ظاهری می خواستند ابوبکر را متوجه خطایش کرده، گناهی را به او گوشزد نموده و ستمی را که در مورد میراث پیامبر(صلی الله علیه وآله) روا داشته بود به او بنمایانند.

یحیی از این پاسخ دندان شکن خاموش شد و دچار بهت گردید و هارون الرشید پاسخ زیبا و تحسین برانگیز هشام را ستود و خود هشام نیز بدین وسیله از توطئه یحیی رست». (۲۳۹)

هشام مناظره هایی مشابه آنچه گفته شد با «نظام» (۲۴۰) (ابراهیم بن یسار) عالم معتزلی و «ضرار ضبی» (۲۴۱) داشته است. مناظرات هشام در بخش زندگی یاران امام کاظم(علیه السلام) در بحار الانوار به طور مفصل آمده است.

۲۳۹. الفصول المختاره / ۴۲. خلاصه این مناظره را نك: عیون اخبار الرضا ۱۵/۲.
۲۴۰. کشی / ۲۷۴ حدیث ۴۹۳ مبحث الخلود في الجنة و عدمها.
۲۴۱. کمال الدین ۳۶۲/۲ - ۳۷۰؛ بحار الانوار ۱۹۹/۴۸ حدیث ۷ (به نقل از کمال الدین ۳۶۲/۲ - ۳۷۰).

بخش سوّم

بازداشت های مکرر امام کاظم(علیه السلام) تا زمان شهادت امام

برنامه ریزی برای زندانی کردن امام کاظم(علیه السلام)

بر آن نیستیم که در این بخش به علل و عوامل زندانی شدن امام کاظم(علیه السلام) توسط هارون الرشید بپردازیم. همان گونه که پیشتر با رفتار و تأثیرگذاری امام(علیه السلام) بر امت اسلامی آشنا شدیم، همین امر انگیزه مناسبی بود تا هارون را که فاقد مشروعیت برای خلافت و حکومت بود، به در بند کشیدن و در نهایت، ترور امام(علیه السلام) وا دارد. از این مطلب که بگذریم، خود هارون در آغاز رسیدن به قدرت و خلافت با خود عهد کرد که کیان و وجود علویان را از بن بر کند. با توجه به این اندیشه هارون، برخورد او با بزرگ و مهتر و رهبر علویان؛ یعنی امام موسی بن جعفر(علیه السلام) چندان دور از انتظار نبود. البته باید میان دلایل واقعی و عواملی که هارون آن ها را دستاویز خود قرار داده بود تا رفتار خصمانه اش را با امام(علیه السلام) توجیه کند تفاوت قائل شویم.

پس از گذشت يك دهه از حکومت هارون الرشید، دیگر وجود امام کاظم(علیه السلام) برای هارون الرشید غیر قابل تحمل شده بود، زیرا هارون به قدرت تأثیرگذاری آن حضرت بر امت اسلامی از يك سو و گسترش دامنه تشیع از سوی دیگر پی برده بود. او داوطلبان سپاه امام کاظم(علیه السلام) را یکصد هزار تن - آن گونه که در پاسخ پرسش پسرش گفته بود - برآورد می کرد. شهرت فراگیر امام کاظم(علیه السلام) و افتخارات و فضایل آن حضرت که بر سر زبان ها و موضوع گفت و گوها بود از دیگر عواملی به شمار می رفت که کینه و دشمنی هارون را نسبت به امام کاظم(علیه السلام) شدیدتر می کرد. ماجرای برخورد هارون با امام کاظم(علیه السلام) را هنگام زیارت قبر مطهر پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) پیشتر خواندیم. این امر از دیگر عواملی بود که هارون را خشمگین کرد. او همیشه درصدد یافتن بهانه ای بود تا امام(علیه السلام) را از مردم جدا کند، اما در پی توجیهی عوام پسند بود. از همین رو و به منظور فریب مردم، خطاب به پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفت: «پدرم و مادرم فدایت باد، از تصمیمی که گرفته ام از تو عذر می خواهم. بر آن شده ام تا موسی بن جعفر را با خود برده، به زندانش افکنم، چرا

که می ترسم او میان امت تو آتش جنگ بر افروزد و بدین وسیله خون امت را بریزد». (۲۴۲)

سعایت کنندگان و خبرچینان نیز نقشی منفی علیه امام(علیه السلام) ایفا می کردند. یحیی بن خالد برمکی از همین ابزار برای دستگیری امام(علیه السلام) بهره جست. او «محمد (یا علی)» (۲۴۳) بن اسماعیل را به منظور خبرچینی علیه امام(علیه السلام) فریفت و به جاسوسی علیه امام(علیه السلام) نزد هارون واداشت.

ببینیم برخورد امام کاظم(علیه السلام) با برادر زاده اش که دست به چنان کاری زده، تن به فریب های یحیی داده بود و پس از دیدار با هارون الرشید، بنا به میل و خواسته هارون، از امام(علیه السلام) بدگویی کرده بود، چه رفتاری بزرگوارانه و کریمانه داشت. از «علی بن جعفر بن محمد صادق(علیه السلام)» نقل شده است: «محمد بن اسماعیل نزد من آمد و خواست تا از ابوالحسن موسی(علیه السلام) بخوام به او اجازه دهد به عراق برود، از او خشنود باشد و او را سفارشی کند.

علی بن جعفر(علیه السلام) می گوید: کناری ایستادم تا امام(علیه السلام) به وضوخانه رفت. این فرصتی بود که می توانستم با امام(علیه السلام) دیدار و گفتگو کنم. چون از وضوخانه بیرون آمد، به او گفتم: برادرزاده ات محمد بن اسماعیل اجازه خواسته تا به عراق برود و نیز می خواهد به او سفارش هایی بکند. امام(علیه السلام) اجازه داد. چون به مجلس خود باز گشت، محمد بن اسماعیل برخاست و گفت: ای عمو، دوست دارم سفارشی به من بکنید.

امام(علیه السلام) فرمود: تو را سفارش می کنم که از [دست داشتن در ریختن] خون من بپرهیزی و تقوای الهی پیشه کنی.

محمد گفت: خدا لعنت کند آن که سعی کند خون تو را بریزد، سپس گفت: ای عمو، مرا وصیتی بکن.

امام(علیه السلام) باز فرمود: تو را سفارش می کنم که از [دست داشتن در ریختن] خون من بپرهیزی و تقوای الهی پیشه کنی.

علی بن جعفر بن محمد(علیه السلام) می گوید: آن گاه امام(علیه السلام) کیسه ای حاوی ۱۵۰ دینار به محمد داد. حضرت کیسه ای دیگر به او داد که ۱۵۰ دینار در آن بود.

۲۴۲. عیون اخبار الرضا / ۷۳ حدیث ۳: طوسی الغیبة / ۲۸؛ بحار الانوار ۲۱۳/۴۸ حدیث ۱۳ (به نقل از عیون اخبار الرضا).

۲۴۳. در بعضی از روایات «محمد بن اسماعیل» و در برخی دیگر «علی بن اسماعیل» خوانده شده است.

سومین کیسه شامل ۱۵۰ دینار به محمد داد و در نهایت دستور داد کیسه ای که حاوی ۱۵۰۰ درهم بود به محمد بن اسماعیل دادند.

دهش امام(علیه السلام) را زیاد شمرده، آن را به امام(علیه السلام) گفتم، حضرت فرمود: چون پیوند خود را با او حفظ کنم و او رشته خویشاوندی را بگسلد، [با این کار و] حفظ پیوند خویشاوندی، حجت و دلیل من استوارتر و قویتر است.

علی بن جعفر می گوید: محمد بن اسماعیل روانه عراق شد و با همان لباس سفر و با خستگی راه بر درب سرای هارون حاضر شده، به حاجب هارون گفت: به امیرالمؤمنین بگو: محمد بن اسماعیل بن جعفر بن محمد بر درب سرا ایستاده است. حاجب گفت: ابتدا در جایی اتراق کن، لباس سفر را از تن فرو افکن و جامه ای مناسب بر تن کن، سپس باز گرد تا تو را بدون تشریفات نزد امیرالمؤمنین ببرم. او اکنون خفته است.

محمد گفت: به امیرالمؤمنین بگو که آمدم، ولی اجازه ورود ندادی. حاجب داخل شد و پیام محمد را به هارون الرشید رساند. هارون به او اجازه ورود داد.

محمد چون با هارون روبرو شد گفت: ای امیرالمؤمنین، دو خلیفه در یک خاکدان [حکومت می کنند]، موسی بن جعفر در مدینه [خلافت می کند و] برای او خراج می برند و تو در عراق [خلافت می کنی و] برایت خراج می آورند.

هارون گفت: به خداوند [سوگندت می دهم که] چنین است؟

محمد گفت: به خدا سوگند چنین است.

به پاس این خدمت محمد، هارون الرشید دستور داد تا یکصد هزار درهم به منزل محمد برده، به او دادند. همان شب محمد گرفتار بیماری «خناق» (دیفتری) شد و مرد. روز بعد یکصد هزار درهمی که هارون به او داده بود به هارون باز گردانده شد.^(۲۴۴) این داستان، نمونه ای از بی شمار دسیسه هایی است که یحیی بن خالد برمکی به دستور و تحریک هارون الرشید طراحی کرد تا اهداف دستگاه ستمکار عباسیان را جامه عمل بپوشاند.

۲۴۴. اختیار معرفة الرجال / ۲۶۳ حدیث ۴۷۸؛ ر.ک اصول کافی ۸۵/۱ حدیث ۸ (این داستان عیناً از کافی نقل شده است)؛ الارشاد ۲۳۷/۲؛ طوسی الغیبة / ۲۷؛ مناقب آل ابی طالب ۳۳۲/۴ (او را علی بن اسماعیل) و ۳۵۲/۴ (او را محمد بن اسماعیل خوانده است) و بحارالانوار ۲۳۹/۴۸ حدیث ۴۸ (به نقل از کشی).

پس از این زمینه سازی ها بود که شتابزده، به طور پنهانی و دور از چشم امت اسلامی، امام کاظم(علیه السلام) را بازداشت و زندانی کرد تا مبادا مسلمانان طرفدار امام(علیه السلام) از محل زندانی بودن حضرت، آگاه شوند.

دستگیری امام کاظم(علیه السلام)

پس از آن که هارون الرشید به زیارت قبر منور پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) رفت و در آن جا با امام کاظم(علیه السلام) برخورد کرد، دستور داد تا امام(علیه السلام) را دستگیر کنند. مأموران هارون، امام(علیه السلام) را که بالای سر جدش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در حال نماز بود، بدون این که اجازه دهند نماز خود را به پایان ببرد، دستگیر کرده، غل و زنجیر بر دست و پای امام(علیه السلام) گذاردند. امام کاظم(علیه السلام) در آن حال، درمندانۀ خطاب به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) درد دل خود را چنین باز گفت: به محضر تو رسول خدا شکایت می کنم.^(۲۴۵)

این اقدام خلیفه مورد نکوهش مردم قرار گرفته، امت را در این مصیبت، اندوه زده کرده بود. دست اندرکاران حکومتی از برآشفتن مردم هراسان شده، ترسیدند که مبادا دستگیری امام(علیه السلام) انگیزه ای شود تا مردم علیه حکومت و ارکان آن قیام کنند. این بود که دو شتر آماده کرده، یکی را به سمت بصره و دیگری را به سوی کوفه روانه کردند. بدین ترتیب می خواستند مردم سردرگم شده و ندانند امام(علیه السلام) در کدام يك از کجاوه هاست و به کدام سو برده می شود.

امام کاظم(علیه السلام) در زندان بصره

«حسان سروی»،^(۲۴۶) از مدینه تا بصره همراه امام(علیه السلام) بود و از ایشان نگاهبانی می کرد. در میانه راه «عبدالله بن مرحوم ازدی»، به حضور امام(علیه السلام) شرفیاب شد. امام کاظم(علیه السلام) نامه ای به عبدالله داد و از او خواست تا آن را به جانشین خود، امام رضا(علیه السلام) برساند و حضرت رضا(علیه السلام) را به عنوان امام پس از خویش به عبدالله معرفی فرمود. سرانجام،^(۲۴۷) کاروان حضرت، پس از پیمودن بیابان ها به بصره رسید.

۲۴۵. عیون الاخبار ۸۵/۱ حدیث ۱۰.

۲۴۶. همان جا.

۲۴۷. همان / ۲۷ حدیث ۱۳.

حسان، امام(علیه السلام) را به «عیسی بن ابی جعفر» سپرد و عیسی امام(علیه السلام) را در یکی از اتاق های محبس زندانی کرد و درب های زندان را به روی او بست. عیسی درهای زندان را فقط به دو منظور بر روی امام(علیه السلام) می گشود، برای قضای حاجت و تجدید وضو و موقع رساندن غذا به امام(علیه السلام).

حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) از فرصت و فراغت به دست آمده بهترین استفاده را می برد. او روزها را روزه می داشت و شب ها را به نماز و عبادت و راز و نیاز با حضرت احدیت می گذراند و پیشانی بر خاک بندگی می سایید. حضرت دمی از زندانی بودن خویش دل تنگی نمی کرد، بلکه فرصت فراهم شده را برترین نعمت های الهی می دانست و در دعای خود به درگاه الهی عرضه می داشت: «اللهم إنك تعلم أني كنت أسألك أن تفرغني لعبادتك، اللهم و قد فعلت، فلك الحمد^(۲۴۸); بار خدایا، تو می دانی که از حضرتت فراغتی می خواستم تا تو را عبادت کنم. بار خدایا، خواسته ام را اجابت فرمودی، پس سپاس تو راست (تو را بر این نعمت سپاس می گویم)».

چون مردم از زندانی شدن امام(علیه السلام) در بصره و از محل زندان باخبر شدند، همگان از عالم و عامی به سوی زندان حرکت کردند تا به هر طریقی که شده هر چند مخفیانه با آن حضرت دیدار کنند. از میان آن جمع «یاسین زیات ضریر بصری» توانست خود را به امام(علیه السلام) برساند و از او حدیث روایت کند.^(۲۴۹)

عیسی و مأموریت کشتن امام کاظم(علیه السلام)

هارون الرشید، عیسی بن ابی جعفر، زندانبان امام کاظم(علیه السلام) را برای انجام مأموریت شوم و هولناک؛ یعنی به شهادت رساندن امام کاظم(علیه السلام) برگزید و تصمیم خود را به او رساند. چون دستور هارون به عیسی رسید، عیسی اجرای دستور را بس سخت و خود را در اجرای آن ناتوان دید. او نزدیکان و افراد مورد اعتماد خود را گرد آورده، با آنان در مورد مأموریت خود مشورت کرد. آنان عیسی را از دست زدن به چنین جنایتی باز داشتند. عیسی نیز نظر آنان را پذیرفت و طی نامه ای، از هارون خواست تا او را این مأموریت معاف دارد.

انتقال امام کاظم(علیه السلام) به بغداد

هارون درخواست عیسی را پذیرفت، اما از آن جا که عیسی تن به خواسته هارون نداده بود، هارون ترسید مبادا امام کاظم(علیه السلام) را از زندان آزاد کند، این بود که به عیسی فرمان داد تا حضرت را به بغداد بفرستد. عیسی از این که از ارتکاب چنین جنایتی معاف شده بود شادمان گشته، دستور هارون را در مورد فرستادن امام(علیه السلام) به بغداد عملی کرد. چون امام کاظم(علیه السلام) به بغداد رسید هارون دستور داد تا نزد «فضل» بازداشت شود و فضل امام(علیه السلام) را در خانه خود زندانی کرد. هارون که از امام(علیه السلام) بیمناک بود و نیز به جاسوسانی که برای زیر نظر داشتن امام(علیه السلام) به زندان فرستاده بود اعتماد نداشت، خود از فراز کاخ، زندان را زیر نظر می گرفت تا از رفت و آمدهای احتمالی که فضل آن را از هارون پنهان می کرد، آگاه شود.

در یکی از روزهایی که هارون از فراز قصر خود، خانه فضل را می کاوید، در جایی از خانه جامه ای دید که جای آن تغییر نکرده است. از فضل پرسید: «این پیراهن که همه روز در این مکان می بینم چیست؟»

فضل گفت: ای امیرالمؤمنین، آن، جامه نیست، بلکه موسی بن جعفر است. همه روز از هنگام برآمدن خورشید سر به سجده نهاده، ظهر هنگام سر از سجده برمی دارد. هارون الرشید بهت زده، گفت: این مرد از عابدان و زاهدان بنی هاشم است. فضل که اقرار هارون را در مورد زهد و عبادت امام کاظم(علیه السلام) دید گفت: امیرالمؤمنین، پس، از چه رو بر او تنگ گرفته، به زندانش افکنده ای؟ هارون گفت: دریغا، چاره ای جز این نیست». (۲۵۰)

نیایش امام کاظم(علیه السلام) و رهایی از زندان

دوران زندان امام کاظم(علیه السلام) به درازا کشید. آزارهای روحی و بدنی، امام(علیه السلام) را آزرده خاطر کرده بود. حضرت در دل شبی تاریک برخاست و تجدید وضو کرد و چهار رکعت نماز گزارد و گفت:

ای سید و آقای من، از زندان هارون نجاتم ده و از دست او رهایی ام بخش. ای برآورنده درخت از میان شن و گل، ای برآورنده آتش از دل آهن و سنگ، ای برآورنده شیر از میان سرگین و خون،

و ای آزاد کننده جنین از میان [تنگنای] رحم و مشیمه (جفت جنین) و ای رها کننده جان از میان احشا و امعاء، مرا از دست هارون رها ساز.

خداوند دعای بنده صالح خود را مستجاب کرد و او را در دل شب از زندان هارون سرکش نجات داد. (۲۵۱)

مسلم آن است که امام کاظم (علیه السلام) مدتی طولانی از عمر خود را در زندان های هارون سپری کرد، اما تاریخ، دوران زندان امام (علیه السلام) را به دقت ثبت نکرده است. این احتمال وجود دارد که برخی از تاریخ نگاران، در این امر دخالت داشته، حسب الامر اربابان خود از ثبت دقیق مدت زمانی که امام (علیه السلام) در زندان بوده سر باز زده باشند.

امام کاظم (علیه السلام) پس از آزاد شدن از زندان در بغداد ماندگار شد. او روزهای پنج شنبه هر هفته به دیدار هارون الرشید می رفت.

دومین بازداشت

حضور امام کاظم (علیه السلام) در بغداد سبب شد تا نام و فضایل و افتخارات او زبانزد همگان شود. همین امر عرصه را بر هارون تنگ کرده، موجب ترس هارون از حضور امام (علیه السلام) در میان مردم شد. این بود که مجدداً امام (علیه السلام) را بازداشت کرد و در خانه فضل زندانی کرد. امام (علیه السلام) در زندان فضل شب و روز خود را به عبادت و راز و نیاز با خدا سپری می کرد. فضل که امام (علیه السلام) را این چنین مشغول عبادت می دید او را بزرگ داشته، بر او تنگ نمی گرفت و همه روز خوراک های خوب و گوارا برای حضرت می فرستاد. امام کاظم (علیه السلام) بهترین دوران زندان خود را در محبس فضل گذراند، چرا که بر خلاف دیگر زندان ها، در زندان فضل از آسایش و آزادی عمل برخوردار بود.

این بار نیز هارون، زندانبان را مأمور از پای در آوردن امام کاظم (علیه السلام) در زندان کرد، اما فضل خدا ترس که به امامت امام کاظم (علیه السلام) نیز معتقد بود، از این کار سر برتافت. سرپیچی فضل از فرمان هارون و تن ندادن به ننگ کشتن امام (علیه

السلام) سبب شد تا مورد شکنجه و خشم هارون قرار گیرد و دیگر برمکیان نیز به شیعه بودن متهم شوند. (۲۵۲)

امام کاظم (علیه السلام) در زندان سندی بن شاهک

هارون الرشید دستور داد امام (علیه السلام) را از زندان فضل به زندان «سندی بن شاهک» منتقل کنند و از سندی خواست تا بر امام (علیه السلام) سخت گیرد. این بد سگال به هارون پاسخ مثبت داده، با سنگدلی تمام، بر امام (علیه السلام) ستم روا داشت. او به دستور هارون غل و زنجیری گران بر پای حضرت زد و جز برای تجدید وضو درها را بر آن حضرت (علیه السلام) نمی گشود؛ در سخت گرفتن بر امام (علیه السلام) از هیچ کاری دریغ نمی کرد و در تمام این احوال، امام کاظم (علیه السلام) همچنان بردباری و شکیبایی می ورزید. سندی، غلام خود را که «بشار» نام داشت و نسبت به علویان بسیار کینه توز بود، بر امام (علیه السلام) گمارد تا در خوش خدمتی به هارون کوتاهی نکرده باشد، اما دیری نپایید که غلام سندی با دیدن کرامات و معجزه های امام (علیه السلام)، دگرگون شده، به راه حق بازگشت و در حق امام (علیه السلام) خدماتی کرد. (۲۵۳)

فعالیت امام کاظم (علیه السلام) در زندان

امام کاظم (علیه السلام) در زندان نیز فعالیت های خود را ادامه می داد، با این تفاوت که شیوه آن با فعالیت خارج زندان متمایز بود. در این جا چند مورد از فعالیت های امام (علیه السلام) را به اختصار نقل می کنیم:

۱. عبادت

همان طور که پیشتر گفته شد امام (علیه السلام) اوقات خود را در زندان به عبادت سپری می کرد، روزها را به روزه و شب ها را به راز و نیاز و نماز می گذراند و دمی از یاد خداوند غافل نمی شد. این حالت امام (علیه السلام)، زندانبانان، خادمان، کنیزکان آوازه خوان و حتی نزدیکترین افراد به دشمن خود را تحت تأثیر قرار داده، آنان را گاهی موفق به توبه می کرد. خواهر سندی بن شاهک، زندانبان سفاک امام (علیه السلام) یکی از این راه یافتگان است. او زمانی که بندگی و عبادت و فروتنی امام (علیه السلام) را در برابر

خداوند دید تحت تأثیر قرار گرفت و در شمار زنان نیکوکار و صالح درآمد. او نسبت به امام(علیه السلام) مهربانی می‌ورزید، در خدمت به او می‌کوشید و هرگاه به حضرت می‌نگریست، اشک از چشمانش روان می‌شد و می‌گفت: «زیان دیده اند گروهی که متعرض این مرد شوند!».

در دورانی که حضرت موسی بن جعفر در زندان سندی بود، گروهی از عالمان و راویان حدیث توانستند دور از چشم جاسوسان و پنهانی با امام(علیه السلام) دیدار کرده، از چشمه زلال و گوارای دانش امام(علیه السلام) جرعه ای بنوشند. از جمله عالمانی که به دیدار امام(علیه السلام) نایل آمد «موسی بن ابراهیم مروزی» معلم فرزند سندی بود. او توانست از سندی اجازه ملاقات با امام(علیه السلام) را بگیرد.

ابراهیم آنچه را که از امام(علیه السلام) شنیده بود نگاشته، به صورت کتابی درآورد. (۲۵۴)

۲. پاسخ به استفتاء

آن بخش از سرزمین های اسلامی که ساکنان آن به امامت امامان اهل بیت(علیهم السلام) معتقد بودند، نامه های خود را به وسیله پیکی ویژه به حضور امام(علیه السلام) که در زندان سندی در بند بود می‌فرستادند و امام(علیه السلام) پاسخ آنان را می‌داد. یکی از کسانی که به عنوان پیک شیعیان در زندان با امام(علیه السلام) دیدار کرد «علی بن سوید» بود. او نامه های شیعیان را به امام(علیه السلام) رسانده، امام(علیه السلام) پاسخ نامه ها را دادند. (۲۵۵)

۳. تعیین نمایندگان

تعیین نماینده از جمله فعالیت های امام کاظم(علیه السلام) در زندان بود. حضرتش جمعی از یاران و پرورش یافتگان دانشگاه خود را در پاره ای از مناطق اسلامی به عنوان وکیل خود منصوب نموده، شیعیان را در احکام به آنان ارجاع دادند. همچنین نمایندگان خود را به دریافت وجوه شرعی، مانند، خمس، زکات، صدقات و ... و هزینه کردن آن ها در راه تأمین معاش فقرا و بینوایان شیعه و در دیگر مصارف خیر مأمور نمودند. از جمله نمایندگان امام(علیه السلام) در این زمینه «فضل بن عمر» بود.

۲۵۴. نجاشی / ۴۰۷ ش ۱۰۸۲.

۲۵۵. حیاة الامام موسی کاظم ۹۲/۲.

او از سوی امام(علیه السلام) وکیل بود تا حقوق شرعی را دریافت و هزینه مستحقان کند. (۲۵۶)

از همین زمان بود که پدیده وکالت در برنامه اهل بیت(علیه السلام) چهره نمود تا از این رهگذر امور جماعت صالحان اداره شود. البته مسأله وکالت با گذشت زمان و آن سان که در زندگی امام جواد(علیه السلام) امام هادی(علیه السلام)، امام حسن عسکری(علیه السلام) و امام زمان(عج) خواهیم دید دستخوش تحول و دگرگونی شد.

۴. تعیین جانشین

تعیین و معرفی جانشینی از اصلی ترین مسائلی بود که نمی بایست از آن غفلت شود، چرا که مردم بدون شناخت وصی و جانشین امام(علیه السلام) نمی توانستند راه را از چاه باز شناسند و در نهایت در دام دین سازان دنیا طلب گرفتار می شدند. امام کاظم(علیه السلام) با توجه به این اصل، از درون زندان با تعیین فرزندش امام رضا(علیه السلام) به عنوان جانشین خود و راهبر و مرجع شیعیان و امت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، ادای تکلیف کرد.

«حسین بن مختار» می گوید: «زمانی که امام موسی(علیه السلام) در زندان بود، نوشته هایی از او به دست ما رسید که در آن ها آمده بود: جانشینی من از آن بزرگترین فرزندان من است. (۲۵۷)

۵. وصیت امام(علیه السلام)

امام کاظم(علیه السلام) از درون زندان سفارش ها و وصیت های خود را به فرزندش امام رضا(علیه السلام) نمود و رسیدگی به صدقات که از درآمد شخصی آن حضرت بود و نیز پرداختن به مسائل و امور شخصی و عمومی خود را بر عهده فرزندش گذارد. امام کاظم(علیه السلام) پیش از نوشتن و بیان وصیت های خود، گروهی از مؤمنان را بر وصیت خود گواه گرفت.

۶. صلابت و مقاومت امام کاظم(علیه السلام) در برابر فشارهای هارون

۲۵۶. همان / ۴۹۳.

۲۵۷. عیون الاخبار الرضا ۳۰/۱ و مسند الامام کاظم ۱۴۷/۲ حدیث ۳۶.

امام(علیه السلام) روزگاری دراز در زندان هارون الرشید در بند بود. برخی از شیعیان خاص حضرت از ایشان خواستند که اجازه دهد با یکی از نزدیکان هارون مذاکره کنند تا با وساطت او، حضرت از زندان آزاد شود. امام(علیه السلام)پیشنهاد آنان را نپذیرفته، سرفرازانه فرمود: پدرم از پدرانش برایم نقل کرده است که: خداوند - جل و علا - به داوود(علیه السلام) وحی کرده، فرمود: ای داوود، هر گاه بنده ای از بندگانم جز من، به یکی از خلق من چنگ زند [و امید گشایش بدو ببندد و غیر مرا کار ساز بداند] به یقین اسباب آسمان را از او برگرفته و زمین را زیر پای او سست کرده، [او را در زمین فرو می برم]». (۲۰۸)

امام کاظم(علیه السلام) و در هم شکستن شکوه هارون

هارون الرشید، فشارهای گوناگونی را علیه امام کاظم(علیه السلام) که در زندان به بند کشیده بود. اعمال می کرد، اما امام(علیه السلام) که در اوج سختی و در نهایت تنگنا قرار داشت، با صلابت در برابر هارون ایستاد و شکوه و عظمت او را در هم فرو ریخت. هارون که تمام تلاش خود را برای به تسلیم وا داشتن امام(علیه السلام) بر باد رفته می دید، تنها راه حلی که با تمایلات و گرایش های خود همسو می دید مسموم کردن و کشتن امام(علیه السلام) بود و سرانجام کارنامه سیاه خود را با این جنایت، ننگین تر و سیاهتر کرد. در این جا به مواردی از فشارهایی که هارون در زندان نسبت به امام(علیه السلام) روا می داشت می پردازیم:

۱. فرستادن کنیزکی برای امام(علیه السلام)

هارون الرشید کنیزکی در اوج زیبایی و پاکیزگی و آراستگی همراه یکی از خواص خود نزد حضرت کاظم(علیه السلام) فرستاد تا در خدمت به امام(علیه السلام) بکوشد، به این امید که حضرت را بدین وسیله فریفته، مجذوب خود کند. چون پیک هارون، کنیزک را نزد امام(علیه السلام) برد، حضرت به او فرمود: به هارون بگو: بلکه شما به ارمغان خود شادمانی می کنید. من نیازی به این و مانند این ندارم.

پیک با کنیزک نزد هارون بازگشت و پیام امام(علیه السلام) را به او رساند. هارون که از شدت خشم برافروخته شده بود، به پیک گفت: نزد او بازگشته، به او بگو: به میل و رضایت تو را زندانی نکردیم و نیز به خواسته تو در خدمت تو نمی کوشیم. سپس

کنیزک را نزد او بگذار و روانه شو. پیک هارون، کنیزک را نزد امام(علیه السلام) برد و پیام هارون را به اطلاع امام(علیه السلام) رساند و خود بازگشت.

[هارون که تا این جا به خواسته خود رسیده بود] یکی از غلامان خود را به زندان فرستاد تا از وضع کنیزک آگاه شود. چون غلام وارد زندان شد، کنیزک را دید که به درگاه خدای خویش سر به سجده نهاده، می گوید: قدوس، قدوس.

غلام، شتابان نزد هارون بازگشته، او را از حال کنیزک باخبر کرد. هارون گفت: به خدا سوگند، موسی بن جعفر او را افسون کرده است، او را نزد من بیاورید.

کنیزک را در حالی که می لرزید و چشم به آسمان دوخته بود و ذکر و تسبیح خدا می گفت، نزد هارون آوردند. هارون از او پرسید: تو را چه شده است؟ چرا این گونه شده ای؟

کنیزک گفت: حالی شگفت دارم. در کنار او بودم، شب و روز نماز گزارد. چون از نماز خود فراغت یافت، به او گفتم: آیا کاری داری تا برایت انجام دهم؟

امام گفت: چه کاری با تو دارم؟

گفتم: بدین جا فرستاده شده ام تا کارهایت را سامان دهم.

او با دست به سوپی اشاره کرد و گفت: پس اینان چه کاره هستند؟

بدان سو که او اشاره کرده بود نگریستم، بوستانی شاداب و پر شکوفه که پایان آن به چشم نمی آمد، در برابر دیدگانم پدیدار شد. فرش هایی از پارچه های زربفت و زیبا در آن گسترانده شده بود و کنیزکان و غلامان زیبا روی بر آن ها نشسته بودند.

در زیبایی چهره و آراستگی تن پوش، همانند آنان را ندیده ام. آنان لباس هایی از ابریشم سبز بر تن، تاج بر سر داشته و خود را با دُرچ های گوهر و یاقوت آراسته بودند. در دست آنان ابریقی و دستمالی و خوان های رنگارنگ طعام بود. چون این صحنه را دیدم به سجده افتادم و در حال سجده بودم که این خادم مرا از سجده بلند نمود و من خود را به حال اول دیدم.

هارون که وجودش از کینه و خشم لبریز شده بود گفت: ای پلید، شاید به سجده رفته ای و آنچه را که گفتمی در خواب دیده ای؟

کنیزک گفت: ای سرورم، به خدا چنین نیست. این صحنه را پیش از سجده ام دیدم و سجده من نیز برای همین صحنه بود.

هارون به خادم خود دستور داد تا كنيزك را دور از ديديگان مردم و نزد خود نگاه دارد و ماجرا را از مردم پنهان کند. خادم كنيزك را با خود برده، نزد خویش نگاه داشت. كنيزك نیز به عبادت و نماز می پرداخت و هر گاه از [زیادی] عبادتش از او سؤال می کردند، می گفت: عبد صالح (امام) را این گونه یافتم». (۲۵۹)

۲. تلاش برای مسموم کردن امام(علیه السلام)

وجود امام کاظم(علیه السلام) عرصه را بر هارون تنگ کرده بود، چرا که هارون از این که می دید مناقب و افتخارات امام(علیه السلام) بر سر زبان هاست و مردم مجالس خود را با یاد و نام او روشنی می بخشند. سبب شد تا تحمل خود را از دست داده، تصمیم به کشتن امام(علیه السلام) بگیرد.

به همین منظور درخواست رطب (خرمای تازه) کرد و يك دانه از آن ها را برداشت و با دست خود درون آن زهر گذارد، سپس به خادم خود گفت: «این را برای موسی بن جعفر ببر و به او بگو: امیرالمؤمنین خود از این رطب خورده است و به حق که بر تو دارد سوگندت می دهد تمام آن ها را بخوری که او این رطب ها را با دست خود برای تو انتخاب کرده است. آن گاه به خادم خود سفارش کرد: مراقب باش تمام رطب ها را بخورد و چیزی از آن را به دیگری نخوراند. خادم ظرف رطب را نزد امام(علیه السلام) برد و پیام هارون را به حضرت رساند. امام(علیه السلام) شروع به خوردن رطب کرد.

هارون ماده سگی داشت که بسیار دوستش می داشت و زنجیر و قلاده ای از طلا بر گردنش کرده بود. سگ در همین اثنا خود را [از دست پرستار خود] کشید، شتابان نزد امام کاظم(علیه السلام) رفته، همان جا ایستاد. امام(علیه السلام) با خلال (سیخی از آهن یا چوب که برای خوردن رطب و میوه هایی مشابه آن مورد استفاده قرار می گرفت) همان رطب آلوده به زهر را برداشت و نزد سگ انداخت. سگ رطب را خورد در اندک زمانی بر زمین افتاد و از پای درآمد و حضرت باقی مانده رطب ها را خورد. بدین ترتیب توطنه هارون الرشید برای از میان برداشتن امام(علیه السلام) با شکست روبرو شد

و خداوند امام کاظم(علیه السلام) را از گزند هارون نجات داد و خطر را از آن حضرت دور گرداند». (۲۶۰)

۳. درخواست آزادی برای امام(علیه السلام)

در زمانی که امام کاظم(علیه السلام) در زندان بود، روزی هارون الرشید وزیر خود، یحیی بن خالد^(۲۶۱) را خواست و به او گفت: «ای ابو علی، می بینی که در چه [مشکلات] عجیب گرفتار آمده ایم. آیا در کار این مرد چاره ای می اندیشی و ما را از غصه این گرفتاری رها می کنی؟

یحیی راه درست را به او نشان داد و گفت: ای امیرالمؤمنین، رهایی از این مشکل را در آن می بینم که بر او منت نهاده، حقوق و پیوند خویشاوندی را در حق او مراعات کنی. به خدا سوگند که با این کار (زندانی کردن او) دل دوستان ما را از ما چرکین کرده ای.

هارون پند او را پذیرفت و گفت: نزد او برو و آهن از دست و پای او برگیر، سلام مرا به او برسان و بگو: پسر عمویت می گوید: پیش از این سوگند یاد کرده ام که تا به بدی نسبت به من اقرار نکنی و نسبت به گذشته ات از من درخواست بخشش ننمایی، دست از تو برندارم. [این را بدان] که اقرار تو ننگی متوجه تو نکرده و درخواستت از من، قدر و منزلت تو را نمی کاهد و این یحیی بن خالد است که مورد وثوق، وزیر من و صاحب اختیار می باشد. به اندازه ای که به سوگندم عمل کرده باشم از او درخواست کن [و اظهار تقصیرنما].

یحیی به حضور امام(علیه السلام) رسید و پیغام هارون را به ایشان رساند. امام کاظم(علیه السلام) که می دانست هارون الرشید در صدد است تا با گرفتن اقرار مبنی بر بدی در حق هارون، حضرت را به وسیله اقرارش، در میان مردم بدنام کرده و توجیهی برای زندانی کردن حضرت باشد، لذا به یحیی فرمود: نخست [بدان] که نعمت و آسایش تو و خاندانت به دست هارون بر باد خواهد شد. آن گاه حضرت، یحیی را از هارون بر حذر داشته، پاسخ

۲۶۰. عیون الاخبار ۱/۱۰۱ - ۱۰۲ و بحار الانوار ۲۲۳/۴۸ حدیث ۲۶ (به نقل از عیون اخبار الرضا حدیث ۱/۱۰۱ - ۱۰۲).

۲۶۱. ابوالفضل برمکی مربی و معلم هارون الرشید بود که در سال ۱۲۰ق. زاده شد و در سال ۱۹۰ق. بدرود زندگی گفت.

هارون را چنین دادند: ای ابوعلی، به او بگو: موسی بن جعفر می گوید: روز جمعه بیک من خبری را که [دوست می داری و] می خواهی (یعنی مرگ امام) به تو می رساند و چون فردا (روز قیامت) در محضر خداوند تو را به زانو درآورده [از خداوند دادخواهی کردم] خواهی دانست که چه کسی بر رفیق خود ستم و تجاوز کرده است!» (۲۶۲)

۴. نامه امام کاظم(علیه السلام) به هارون

حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) از داخل زندان طی نامه ای که به هارون الرشید نوشت، تلاش های شکست خورده هارون در فریفتن و شکنجه خود را ناکارآمد خوانده، متذکر شد که اقدام های جبارانه او چیزی را تغییر نمی دهد.

«محمد بن اسماعیل» می گوید: «موسی بن جعفر(علیه السلام) نامه ای از زندان برای هارون الرشید فرستاد به این شرح: هر يك روز آمیخته به سختی که بر من می گذرد، يك روز آکنده از آسایش و فراخی از تو سپری می شود تا این که همگان در روزی بی پایان [برای داوری و رسیدن به پادشاه یا کیفر] گرد خواهیم آمد و آن جاست که باطل کاران زیان می کنند» (۲۶۳)

توطئه کشتن امام کاظم(علیه السلام)

تحمل حوادث ناگوار، شکنجه، در غل و زنجیر قرار داشتن، ممنوعیت تماس با مردم و بدرفتاری های طاقت سوز، از اموری به شمار می رفت که از سوی هارون بر امام(علیه السلام) روا داشته می شد و حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) با آن ها دست به گریبان بود، اما هارون به همین مقدار بسنده نکرده، طرحی بی سابقه برای تبرئه خود از ننگ و بدنامی کشتن امام(علیه السلام) ریخت. غالب تاریخ نگاران و ترجمه نویسانی که درباره امام(علیه السلام) قلم زده اند، نوشته اند: «هارون به سندی بن شاهک جانی پیشنهاد کشتن امام(علیه السلام) را داد و او پذیرفته، به سنگین ترین و دردناکترین جنایت تاریخ اسلام دست زده، نواده پیامبر بزرگ اسلام را کشت.

۲۶۲. طوسی الغیبه / ۲۴ و ۲۵ حدیث ۴ و ۵ (به نقل از ابن خالد برقی از ابن عباد مهلبی از پسر یحیای برمکی) و بحار الانوار حدیث ۴۸ / ۲۳۱ ب ۴۳ / حدیث ۳۷ (به نقل از طوسی الغیبه / ۲۴ و ۲۵ حدیثهای ۴ و ۵).
۲۶۳. تاریخ بغداد ۳۲/۱۳ و تذکرة الخواص / ۳۱۴ (به نقل از تاریخ بغدا ۳۲/۱۳); كشف الغمه ۸/۳ (به نقل از الجنابذی از احمد بن اسماعیل) یا بحار الانوار ۱۴۸/۴۸ (به نقل از كشف الغمه ۸/۳); الفصول المهمة / ۲۲۲; البداية و النهايه ۱۸۳/۱۰ یا الكامل ۱۶۴/۶ و سير اعلام النبلاء ۲۸۳/۶.

سندی مقداری رطب فراهم کرد و به زهری کشنده آغشت، سپس آن را برای امام(علیه السلام) برد. آن حضرت ده دانه از آن رطب را تناول کرد. سندی به امام(علیه السلام) گفت: بیشتر بخور.

امام(علیه السلام) خیره در او نگریسته، فرمود: بس است. به آنچه نیاز داشتی (امید بسته بودی) رسیدی.

امام(علیه السلام) پس از خوردن رطب آلوده به زهر، دچار دردهای جانکاه ناشی از مسمومیت شد و زهر، تمام وجود امام(علیه السلام) را فرا گرفت. مأموران سنگدل خلیفه امام(علیه السلام) را در میان گرفتند و سندی بن شاهک پلید با بیانی زشت و خشونت بار با امام(علیه السلام) برخورد کرد. او از رسیدن هر نوع کمک و داوری به امام(علیه السلام) ممانعت کرد تا فرجامی که هارون برای حضرت در نظر گرفته بود سر رسیده، محقق شود.

در همان زمان بود که سندی بن شاهک، برخی از افراد سرشناس و نامی را آن گونه که یکی از بزرگان عامه می گوید - شمار آنان به هشتاد تن می رسید - به زندان خواند. او می گوید: سندی بن شاهک ما را فرا خواند و چون در آن جا جمع شدیم، گفت: در این مرد بنگرید، آیا صدمه ای بر او وارد شده است؟ مردم ادعا می کنند که با او رفتاری ناخوشایند شده و این مطلب را بسیار بر زبان می آورند. می بینید که از نظر خانه و لوازم آن در آسایش است. امیرالمؤمنین (هارون) نظر سوئی درباره او ندارد، بلکه در انتظارات اوست که نزد وی رود و با او مناظره کند. [آن گونه که می بینید] او از هر نظر در آسایش است [چنانچه تردید دارید] از او بپرسید.

راوی می گوید: تمام اندیشه ما دیدن امام(علیه السلام) بود. زمانی که به او نزدیک شده، او را از نزدیک دیدیم، با تمام وجود دریافتیم که در عبادت و زهد سرآمد عابدان و زاهدان است [و نتوانستیم در عبادت و زهد کسی را هم سنگ او سازیم]. او به ما گفت: آنچه درباره آسایش، امکانات و مانند آن گفته، درست است، اما ای حاضران، بدانید که به وسیله نه دانه خرمای زهرآلود مسموم شده ام و فردا [در اثر زهر] چهره ام زرد خواهد شد و پس فردا خواهم مرد.

سندی بن شاهک که این دیدار را تدارک دیده بود تا خود را در کشته شدن امام کاظم(علیه السلام) بیگناه معرفی کند، با شنیدن این سخن همانند شاخه نخلی که دستخوش توفان شده باشد بر خود لرزید، چرا که طرح سالوسانه خود را بر باد رفته می دید». (۲۶۴)

دیدار دوست

زهری که به حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) خورنده شد به تدریج همه وجود امام (علیه السلام) را فرا گرفت و حضرتش دانست که زمان دیدار با دوست فرا رسیده است. از این رو سندی را فرا خواند. سندی حاضر شد و امام (علیه السلام) از او خواست تا غلامش را که در خانه «عباس بن محمد» در محل «مشرعة القصب» ساکن است فرا خواند تا به امر غسل و تجهیز حضرت بپردازد.

سندی از امام (علیه السلام) اجازه خواست تا خود به امر تکفین و تجهیز بپردازد، اما حضرت با ردّ درخواست او فرمود: ما اهل بیت، کابین همسران، هزینه «حج ضروره» (نخستین حج) و کفن خود را از مال پاک [و مباح] خویش تهیه می کنیم و کفنم نیز آماده است. (۲۶۵)

سندی غلام را حاضر کرد. حال امام (علیه السلام) رو به وخامت نهاده، حضرتش در حال احتضار بود و مرگ را با همه وجود حس می کرد. امام (علیه السلام) در این لحظات «مسیب بن زهره» را خواست و به او فرمود: همان گونه که به تو گفته ام در حال کوچ به سوی خداوند هستم، پس آن گاه که جرعه آبی خواسته، آن را نوشیدم و چون دیدی بدنم متورم شد، رنگ چهره ام زرد، سپس سرخ و بعد سبز شد و به رنگ های دیگری درآمد، آن سرکش را از وفات من آگاه کن.

مسیب می گوید: همچنان منتظر رسیدن زمان درخواست آب از سوی امام (علیه السلام) بودم که انتظار سر آمد و امام (علیه السلام) جرعه ای آب خواست و آن را نوشید، سپس مرا خواست و فرمود: ای مسیب، این پلید، سندی بن شاهک خواهد گفت که خود عهده دار غسل و دفن من است. هیئات، هیئات که چنین باشد، هرگز [چنین نخواهد بود]. چون به قبرستان معروف به «مقابر قریش» برده شدم، مرا در آن جا در لحد بگذارید و بلندی قبرم [فقط] چهار انگشت گشاده باشد. از خاک قبرم برای تبرک برنگیرید، زیرا تمام خاک ها بر ما [و همگان] حرام است جز تربت (خاک) قبر جدم حسین بن علی که خداوند - عزوجل - شفای شیعیان و دوستان ما را در آن قرار داده است.

مسیب می گوید: شخصی را در کنار امام (علیه السلام) دیدم که شبیه ترین مردم به آن حضرت بود. من که مولایم رضا (علیه السلام) را در خردسالی دیده بود، بر آن شدم تا از او بپرسم، اما ناگاه امام کاظم (علیه السلام) بر من فریاد زد و فرمود: آیا تو را باز نداشتیم؟ آن شخصی که در کنار امام (علیه السلام) نشسته بود از دیدگانم پنهان شد و چون به امام (علیه السلام) نزدیک شدم او را کالبدی آرام و بی جان یافتم. بنا به وصیت امام (علیه السلام) خبر وفات او را به هاورن الرشید رساندم.

۲۶۵. مقاتل الطالبيين / ۳۳۳: طوسی الغیبه / ۲۶ - ۳۱ (به نقل از مقاتل الطالبيين / ۳۳۳) و بحار الانوار ۴۸/۲۳۴/۳۸ (به نقل از الغیبه / ۲۶ - ۳۱).

بدین ترتیب امام کاظم(علیه السلام) پس از عمری راهبری روحی، دینی، علمی، اجتماعی، هدایت مردم، مبارزه با تاریکی های جهل و انحراف و تحمل دشواری های زندگی و ستم دشمنان و کینه توزان، به دیدار معبود شتافت. با رفتن او جهان تیره و تاریک و سرای نیکان به یمن قدمش پرفروغ و درخشان شد. در آن روز اسلام و مسلمانان درخشانترین چهره و شخصیت را از دست دادند؛ شخصیتی که از کیان اسلام و کلمه توحید دفاع و حقوق مسلمانان را از غاصبان مطالبه کرد و هر تجاوز هر متجاوز به حقوق و حریم آنان را محکوم و نکوهش نمود.

پس خطاب به حضرتش می گوئیم: درود بر تو ای فرزند رسول خدا، آن روز که زاده شدی و آن روز که به شهادت رسیدی و آن روز که برانگیخته خواهی شد.

بنا به نقل مشهور، شهادت امام کاظم(علیه السلام) در روز جمعه، ۲۵ ماه رجب سال ۱۸۳ق.^(۲۶۶) بوده است. روایت دیگر، شهادت امام(علیه السلام) را در سال ۱۸۶ ق.^(۲۶۷) می داند.

امام کاظم(علیه السلام) در ۵۵ سالگی^(۲۶۸) و به نقلی در ۵۴ سالگی^(۲۶۹) چشم از جهان فرو بست.

تحقیق درباره کشته شدن امام

پس از به شهادت رسیدن امام کاظم(علیه السلام) هارون الرشید به منظور سلب مسئولیت قتل امام(علیه السلام) و تبرئه خود و دستگاه خلافت از دخالت در به شهادت رسیدن امام(علیه السلام)، مرگ حضرت را طبیعی جلوه داد و آن را میان مردم پراکند. او برای نیل به این هدف و قبولاندن این نیرنگ به مردم دو راه در پیش گرفت.

راه نخست

سندی بن شاهک نخستین گام را در این راه برداشت تا زمینه را برای اعلام بیگناهی و عدم دخالت اربابش هارون در قتل امام(علیه السلام) فراهم کند و در نتیجه دامن خود را از این جنایت پاک سازد. «عمر بن واقد» درباره چگونگی شانه خالی کردن سندی از

۲۶۶. عمدة الطالب / ۸۵؛ طبری ۷۰/۱۰؛ الكامل في التاريخ ۵۴/۶؛ تاریخ بغداد ۳۲/۳؛ تاریخ أبي الفداء ۷۷/۲؛ وفيات

الاعیان ۱۷۳/۲؛ میزان الاعتدال ۲۰۹/۳ و تهذیب التهذیب ۳۴۰/۱۰.

۲۶۷. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۵۵.

۲۶۸. الفصول المهمة / ۲۵۵.

۲۶۹. المناقب ۳۴۹/۴.

زیر بار این مسئولیت و تلاش بی‌امان او در این راه می‌گوید: «در یکی از شب‌ها سندی در پی من فرستاد. در آن هنگام من در بغداد بودم. احضار من در آن وقت از شب مرا بیمناک کرد و پنداشتم که سندی قصد سوئی درباره من دارد. از این رو آنچه را که باید وصیت کنم، به خانواده ام وصیت کرده، «إنا لله و إنا إليه راجعون» را بر زبان آوردم، سپس نزد سندی رفتم. چون سندی مرا دید، گفت: ای ابو حفص، انگار تو را ترسانیده‌ام؟

گفتم: آری.

گفت: جز خیر چیزی نیست [نترس].

گفتم: خوب است پیکی به منزل من بفرستی تا آنان را از حال من باخبر سازد.

سندی پذیرفت، سپس گفت: ای ابو حفص، می‌دانی برای چه تو را احضار کردم؟

گفتم: نه.

پرسید: آیا موسی بن جعفر را می‌شناسی؟

گفتم: آری به خدا، او را می‌شناسم و روزگاری است که میان من و او رابطه

دوستی برقرار است.

گفت: چه کسانی در بغداد هستند که گفتارشان مورد قبول همگان است؟

کسانی را نام بردم و آنان را همانند من فرا خواند، سپس گفت: کسانی را می‌شناسید

که موسی بن جعفر را بشناسند؟

حاضران کسانی را نام بردند و سندی آنان را احضار کرد. شمار کسانی که آن شب

به دستور سندی احضار شده بودند به بیش از پنجاه تن رسید و همگی موسی بن

جعفر (علیه السلام) را می‌شناختند و با او سابقه همنشینی داشتند.

عمر بن واقد می‌گوید: سندی به اندرون رفت و ما مشغول نماز شدیم. کاتب او

طوماری آورد و نام، محل سکونت و کار ما را در آن نوشت، سپس سندی نزد کاتب

بازگشت.

عمر ادامه می‌دهد: سندی بیرون آمده، مرا خواند. من و عده‌ای از دوستانم

برخاسته، داخل شدیم. سندی رو به من کرد و گفت: ای ابو حفص، پارچه را از روی

موسی بن جعفر بگیر و چون پارچه را برگرفتم او را مرده یافتیم. از دیدن او گریستم

و کلمه استرجاع بر زبان آوردم.

سپس به حاضران گفت: او را بنگرید. یکایک حاضران نزدیک شده، او را نگریستند.

آن گاه گفت: همگی گواهی می دهید که این [مرده] موسی بن جعفر بن محمد است؟
گفتیم: آری، گواهی می دهیم که او موسی بن جعفر بن محمد است.
سندی به یکی از غلامان گفت: عورت (شرمگاه) او را با پارچه ای بپوشان و بدن
او را در معرض دید قرار ده و غلام چنان کرد.
آن گاه سندی گفت: آیا چیزی و اثری غیر طبیعی در او می بینید؟
گفتیم: نه. چیزی غیر طبیعی در او نمی بینیم، جز این که او مرده است.
در این هنگام گواهی حاضران را ثبت کرد و آنان راه خانه خویش در
پیش گرفتند». (۲۷۰)

راه دوم

در این بخش از برنامه عوام فریبانه و منحرف کردن افکار مردم، هارون الرشید
خود به میدان آمده بود تا در برابر جمع بزرگان شیعه، چنین وانمود کند که امام(علیه
السلام) به مرگ طبیعی مرده و او هیچ گونه دخالتی در وفات امام(علیه السلام) نداشته، خود
را بیگناه بخواند.

«محمد بن صدفه عنبری» می گوید: چون ابو ابراهیم، موسی بن جعفر(علیه
السلام) درگذشت، هارون الرشید بزرگان خاندان ابوطالب و بنی عباس، حاکمان و دیگر
مردمان را فرا خواند، سپس پیکر ابو ابراهیم، موسی بن جعفر(علیه السلام) را حاضر کرد
و به حاضران گفت: این موسی بن جعفر است که به مرگ طبیعی در گذشته و اگر چه
میان من و او چالش هایی بود، اما در مورد کشتن او [به خدا پناه می برم و] به درگاه
خداوند استغفار می کنم [که چنین کاری از من سر زده باشد]. در او بنگرید [آیا اثری از
شکنجه و کشتن می یابید؟].

در این هنگام هفتاد تن از شیعیان امام(علیه السلام) وارد شده، پیکر حضرت را واری
کرده، اثری از زخم و خفگی در آن ندیدند. در پای امام(علیه السلام) رنگ حنا دیده
می شد». (۲۷۱)

پیکر امام(علیه السلام) بر روی پل

۲۷۰. کمال الدین / ۳۷ یا عیون اخبارالرضا ۹۷/۱ حدیث ۳ و بحارالانوار ۲۲۵/۴۸ حدیث ۳۷ (به قتل از کمال الدین /
۳۷ عیون اخبارالرضا ۵۷/۱ حدیث ۳.
۲۷۱. کمال الدین / ۳۹؛ عیون اخبارالرضا ۱۰۵/۱ / حدیث ۸ و بحارالانوار ۲۲۸/۴۸ حدیث / ۳۱ (به نقل از کمال الدین
/ ۳۹ و عیون اخبارالرضا ۱۰۵/۱ / حدیث ۸).

بنا به قراین و شواهد موجود، طبق برنامه از پیش تعیین شده که هارون آن را ساخته و پرداخته بود، نباید مسئولیت به شهادت رساندن امام کاظم(علیه السلام) پیشوای تمام مسلمانان متوجه هارون شود. از دیگر سو می بایست به هر صورتی که ممکن بود امام(علیه السلام) را فردی عادی و فاقد جایگاهی ارجمند جلوه داد که در نتیجه، دیگر جایی برای گزافه گویی و بزرگ شمردن فقدان او و تشکیک در مرگش باقی نماند. سندی بن شاهک به منظور تحقق بخشیدن به هدف پلید اربابش دست به ابتکار زده، دستور داد پیکر بی جان امام کاظم(علیه السلام) را بر روی پل «رصافه» قرار دهند و در حالی که شرطه های هارون سرکش گرد پیکر امام(علیه السلام) جمع شده، چهره حضرت را باز کرده بودند، مردم از آن جا می گذشتند و به جنازه امام(علیه السلام) می نگریستند. هدف از این کار، شکستن حرمت امام(علیه السلام) و کوچک و خوار کردن آن حضرت بود. سندی پا را فراتر نهاده، به مأموران خود دستور داد تا در کنار پیکر پاك امام(علیه السلام) ندا در دهند: «هذا امام الرافضة فاعرفوه»؛ این امام و پیشوای رافضه (شیعه) است، بشناسیدش. و این گفتاری اندوه افزا بود که جان مؤمنان را از شدت غم می گداخت.

آنان همچنین به فرمان سندی در صدد بدنام کردن شیعیان برآمده، می گفتند: این، موسی بن جعفر است، همو که رافضی ها (شیعیان) می گویند: او نمی میرد، پس او را بنگرید که مرده است. این مطلب به منظور بدنام و متهم کردن شیعه بیان می شد، در حالی که روح شیعه از این گفته ها و ادعاها بیزار بوده، آن را نمی پذیرفت، بلکه «واقفیه» مدعی بودند که موسی بن جعفر نمرده و مانند حضرت مسیح(علیه السلام) به آسمان برده شده است. این حقیقت بر هارون و جلادان او پوشیده نبود، اما باید از این فرصت بهره ای دو سویه، برده می شد: یکی بیگناه جلوه دادن هارون الرشید و دیگری کوچک کردن امام کاظم(علیه السلام) و بدنام کردن شیعیان بود تا از این رهگذر، هر فشار و ستمی را که بر آنان روا می داشتند، توجیه کنند. این دین به دنیا فروختگان پا را فراتر نهاده، گفتاری بس شنیع و آلوده، به جمله «هذا امام الرافضة» افزوده، بانگ می دادند: آگاه باشید، هر کس بخواهد پلید و پلید زاده [العیاذ بالله]، موسی بن جعفر را ببیند بیاید. (۲۷۲)

هارون با این روش فرصت طلبانه آشکار و نیز دست اندازی به حریم حرمت امام(علیه السلام)، می خواست افزون بر تحقیر شیعیان، عناصر فعال و دامنه فعالیت و تعصب دینی آنان را شناخته، از این شیوه فریبکارانه برای در بند کشیدن و در نهایت

به کام مرگ فرستادن شیعیان استفاده کرده، از خطر آنان رهایی یابد. «شیخ باقر شریف القرشی» می گوید: «گمان قوی این است که شیعیان پی به این انگیزه هارون برده بودند و از همین رو به هیچ اقدامی علیه هارون [و دستگاه او] دست نزدند». (۲۷۳)

اقدام سلیمان

کارهایی که هارون الرشید بدان دست زده بود، لکه ننگی پاک نشدنی بر دامان عباسیان گذارد و کارنامه ای سیاه، بر دیگر سیاهکاری های این خاندان می افزود، چرا که هارون به کشتن امام کاظم(علیه السلام) بسنده نکرده، بلکه اعمال زشتی در حق آن حضرت روا داشت که نشان می دهد هارون هیچ بهره ای از بزرگواری، هوشمندی، خوبی و انسانیت نبرده است.

«سلیمان بن ابی جعفر منصور» از این روحیه هارون آگاه بود. از همین رو زمانی که از بیرون آوردن پیکر امام(علیه السلام) از زندان و قرار دادن آن بر روی پل و سر دادن آن جمله های دردآور آگاه گردید، بر آن شد تا آن رفتار زشت را به بهترین صورت جبران کند. ماجرای اقدام سلیمان از این قرار است:

«قصر سلیمان بر دجله مشرف بود. زمانی که هیاهوی مردم را شنید و بغداد را دستخوش آشوب و آشفتگی دید، دلیل آن را از فرزندان پرسید، گفتند: سندی بن شاهک وفات موسی بن جعفر را اعلام می کند. آن گاه آن جمله نفرت انگیز را به اطلاع سلیمان رساندند.

سلیمان بر فرزندان خود بانگ زده، گفت: همراه غلامان خود بروید و جنازه [امام] را از آنان بگیرید و اگر ممانعت کردند، آنان را زده، جامه سیاهی (لباس سپاه و شرطه) که بر تن دارند بر بدنشان پاره کنید.

فرزندان سلیمان و غلامان او روانه شدند و پیکر امام(علیه السلام) را از شرطه ها گرفتند و آنان هیچ واکنشی نشان ندادند، چرا که سلیمان عموی خلیفه و مهمترین شخصیت خاندان بنی عباس به شمار می رفت و همگی از او فرمانبرداری داشتند. غلامان، پیکر امام کاظم(علیه السلام) را نزد سلیمان بردند. در همان هنگام دستور دارد تا در گذرگاه های بغداد ندا در دهند: آگاه باشید، هر کس بخواهد بر جنازه پاکیزه و پاکیزه زاده، موسی بن جعفر حضور یابد، حاضر شود». (۲۷۴)

۲۷۳. حیاة الإمام موسی بن جعفر ۵۲۳/۲.

۲۷۴. کمال الدین / ۳۸؛ عیون الاخبار / ۹۹/۱ حدیث ۵ و بحار الانوار / ۲۲۷/۴۸ حدیث ۲۹ (به نقل از کمال الدین / ۳۸؛ عیون الاخبار الرضا / ۹۹/۱ حدیث ۵).

مردم از هر صنف و طبقه ای در تشییع پیکر امام کاظم(علیه السلام) حضور یافتند. شیعیان نیز با شرکت در تشییع پیکر پاك امام(علیه السلام) به سوگواری پرداخته، غرق اندوه و ماتم شدند.

شیخ باقر شریف قرشی بر این اعتقاد است که: سلیمان از ترس بروز قیام مردمی یا شورش سپاهیان دست به چنین اقدامی زد، چرا که شیعیان در آن زمان در اقلیت و دور از مقام های دولتی نبودند، بلکه در میان دولت مردان، سرداران سپاه، متصدیان طراز اول امور دولتی کم نبودند کسانی که از مذهب تشیع پیروی می کردند. از همین رو سلیمان آن موضع گیری را از خود نشان داد و بدان وسیله توانست حکومت هارون الرشید را از گزند آشوب ها و انقلاب وا ر هاند.^(۲۷۵)

تجهیز امام(علیه السلام)

سلیمان امر تجهیز امام کاظم(علیه السلام) را به عهده گرفت، امام(علیه السلام) را غسل داد و کفنی که تمام قرآن کریم بر آن نوشته شده بود و دو هزار و پانصد دینار برای سلیمان تمام شده بود، بر پیکر امام(علیه السلام) پوشاند.^(۲۷۶)

مسیب بن زهره می گوید: «به خدا سوگند، مردم را می دیدم که می پنداشتند امام(علیه السلام) را غسل می دهند، اما دست آنان به او نمی رسید و می پنداشتند که او را حنوط و کفن می کنند، اما می دیدم که کاری نمی کردند. آن شخصی که هنگام وفات امام کاظم(علیه السلام) در کنار حضرت بود (یعنی حضرت رضا «ع»)) امام را غسل می داد و حنوط و کفن می کرد، اما چنین وانمود می کرد که با جمع غسل دهنده و کفن کننده همکاری می کند و آن جمع او را نمی شناختند. هنگامی که از کار خود فراغت یافت رو به من کرده، فرمود: ای مسیب، در هر چه دچار شك و تردید می شوی، از شك و تردید درباره من بپرهیز، چرا که من امام و مولای تو و پس از پدرم حجت خداوند بر تو هستم. ای مسیب، مثل من، مثل یوسف و مثل آنان، مثل برادران یوسف است، آن گاه که بر او وارد شدند، ولی او را شناختند.^(۲۷۷)

پس از پایان یافتن غسل و حنوط و کفن، امام کاظم(علیه السلام) را به سوی آرامگاهش بردند.

۲۷۵. کمال الدین / ۳۸ و عیون اخبارالرضا ۹۹/۱ حدیث ۵.

۲۷۶. کمال الدین / ۳۸ و عیون الاخبار ۵۲۶/۲.

۲۷۷. عیون اخبارالرضا ۱۰۰/۱ حدیث ۱ و بحارالانوار ۲۲۲/۴۸ حدیث ۲۹ (به نقل از عیون اخبارالرضا ۱۰۰/۱ حدیث ۱).

تشییع و خاکسپاری پیکر امام(علیه السلام)

پس از آن که پیکر امام(علیه السلام) غسل داده شد، مردم بغداد از همه قشر و طبقه، نیکوکردار و بدکار برای تشییع پیکر پاك امام كاظم(علیه السلام) روان شدند تا از فیض بر دوش گرفتن جنازه آن بزرگوار بهره مند گردند. دسته های سوگوار در گذرگاه های بغداد به حرکت درآمده، در حالی که در رثای آن امام عزیز گلوآژه های غم و مصیبت سر می دادند، راه «باب التین» را در پیش گرفتند. سلیمان بن ابی جعفر در حالی که لباس های فاخر از تن کنده بود، با پا و سر برهنه، لباس عزا بر تن و گریبان چاك شده پیشاپیش جمعیت عزادار در حرکت بود. سرانجام به گورستان قریش رسیدند و سلیمان پیکر پاك امام كاظم(علیه السلام) را در قبر گذارد. پس از پایان یافتن کار خاک سپاری، مردم عزادار پیش رفته، این مصیبت بزرگ را به سلیمان تسلیت می گفتند. (۲۷۸)

بخش چهارم

میراث علمی امام کاظم(علیه السلام)

پس از شهادت امام جعفر صادق(علیه السلام) دانشگاه او به امام موسی بن جعفر(علیه السلام) رسید. علیرغم شرایط سخت و دگرگونی اوضاع، این دانشگاه و دانش اندوزان آن در طول سه دهه و نیم از توجه و عنایت و کار و فعالیت مستمر علمی امام(علیه السلام) در پرورش یاران هوشیار و شیعیان امام(علیه السلام) که طالبان معرفت و دانش بودند، بهره مند شدند. از امام کاظم(علیه السلام) مجموعه هایی روایی مانند: «مسائل علی بن جعفر»، «الأشعثیات» و ... ثبت و نقل شده است.

آنان که میراث اهل بیت(علیه السلام) را مورد توجه قرار داده، با دیده اهمیت و ارج نهادن، بدان می نگریستند، به گردآوری تراث نقل شده از اهل بیت(علیهم السلام) از تمام مصادر پرداخته، آن را تنظیم و فصل بندی کرده «مسند» نام گزارند که این تلاش در خور ستایش است، چرا که با این اقدام، فرصتی مناسب برای پژوهشگران فراهم آورده است تا در میراث و سیره اهل بیت(علیهم السلام) غور کرده، به تحقیق و مطالعه عمیق آن بپردازند.

آخرین گردآوری نصوص مربوط به حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) در سه جلد و بیش از يك هزار صفحه است که به سبک موسوعه هایی روایی، اما با تفاوت هایی، فصل بندی شده است. در مقدمه این اثر نصوصی درباره پرورش، زندگی و سیره امام کاظم(علیه السلام) نقل شده، میراث حدیثی امام(علیه السلام) به بخش های: عقاید، اخلاق، احکام، سیره، تاریخ و رجال تقسیم شده است.

با نگاهی گذرا به مسند امام کاظم(علیه السلام) و در نظر گرفتن شرایط سخت سیاسی و اجتماعی ای که امام کاظم(علیه السلام) و یاران و شیعیان او در دوره ای حدود سی و پنج سال با آن دست به گریبان بودند، به سترگی نقش فکری و نیز داده های علمی امام کاظم(علیه السلام) که امت اسلامی به صورت عام و جماعت صالحان و طالبان دانش پیرو خط اهل بیت(علیهم السلام) به طور خاص از آن برخوردار بودند، پی می بریم.

مسند امام کاظم(علیه السلام) به ترجمه ۶۳۸ تن از راویان امام کاظم(علیه السلام) پرداخته است.

باید به این امر توجه داشت که چنین رقمی برای يك دوره ۳۵ ساله و شرایط آن دوره رقم بسیار بزرگی است. فهرست این مسند دربر دارنده تعداد نصوص هر باب از ابواب دانش است که برخی به واسطه امام کاظم(علیه السلام) از پدران و جدش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نقل شده که این خود گواهی بر نهایت توجه و اهتمام آن حضرت به سیره جدش می باشد و پاره ای دیگر از نصوص به هیچ کس اسناد نشده است که باید آن را از تراث خاص امام کاظم(علیه السلام) دانست.

«الرسالة الکبيرة» که از حضرت کاظم(علیه السلام) در مورد «عقل» نقل شده است از مورد دوم؛ یعنی تراث خاص امام(علیه السلام) می باشد که ممکن است تنها رساله جامعی باشد که از دیدگاه کتاب و سنت به «عقل» و ارزیابی آن می پردازد که این خود میراثی فراگیر و اثری جاودان بوده و شیوه شناخت قرآنی و حدیثی اهل بیت(علیهم السلام) را دربر دارد. در بخش های آینده، نص کامل این سفر گران سنگ را مرور خواهیم کرد.

جزء اول این مسند شامل باب های زیر است:

- علم و عقل (۱۰ باب)؛

- توحید (۱۴ باب)؛

- تاریخ پیامبران و امامان (۱۴ باب)؛

- نبوت و امامت (۲۲ باب)؛

- شناخت اصحاب و یاران (۴۱ باب)؛

- شناخت راویان امام کاظم(علیه السلام) (۶۳۸ باب)؛

- ایمان و کفر (۴۲ باب)؛

- اخلاق و معاشرت (۱۵۲ باب).

جزء دوم مسند، شامل موارد زیر می باشد:

- کتاب القرآن (۵۱ باب)؛

- کتاب الدعاء (۵۱ باب)؛

- احتجاج ها (۸ باب).

این جزء بخش اعظم موضوع های فقهی را دربر دارد، مانند:

- کتاب الطهارة (۷۳ باب)؛

- کتاب الصلاة (۴۱ باب)؛

- کتاب الصوم (باب ۲۵)؛
- کتاب الزکاة (باب ۲۸)؛
- کتاب المعیشة (باب ۵۹)؛
- کتاب السفر (باب ۸)؛
- کتاب الحج (باب ۶۸)؛
- کتاب الزيارة (باب ۷)؛
- کتاب الجهاد (باب ۵)؛
- کتاب النکاح (باب ۴۰)؛
- کتاب الطلاق (باب ۳۰).

موضوع های جزء سوم مسند به شرح زیر است:

- کتاب الأولاد (باب ۱۲)؛
- کتاب التجميل و الزينه (باب ۴۳)؛
- کتاب الرواتب (باب ۱۲)؛
- کتاب الأطفعة (باب ۶۸)؛
- کتاب الأشربة (باب ۱۳)؛
- کتاب العتق (باب ۱۲)؛
- کتاب الأیمان و النذور (باب ۹)؛
- کتاب الحدود (باب ۱۸)؛
- کتاب الدیات (باب ۱۶)؛
- کتاب الوصية (باب ۱۵)؛
- کتاب الإرث (باب ۱۱)؛
- کتاب الجنائز (باب ۲۹)؛
- کتاب الحشر و المعاد و الآداب و السنن.

تنوع علمی که از حضرت کاظم(علیه السلام) در بالا نام برده شد، خود دلیلی بر «دائرة المعارف» بودن این میراث است. از دیگر سو تکامل روند علمی که اهل بیت(علیهم السلام) پایه گذاران بوده و در راه استحکام بخشیدن اساس و برافراشتن نشانه های آن کوشیده اند و برای به ثمر نشاندن آن و تأکید بر به ظهور رساندن نقش دگرگون ساز آن در جامعه اسلامی به طور عام و در جماعت صالحان به طور خاص در تکاپو بودند، به ما می نمایاند.

در این جا گزیده هایی از این میراث سترگ را در موضوع های زیر تقدیم می نماییم:

اصول علم و مراتب شناخت

۱. امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می فرماید:

«وجدت علم الناس في أربع، أولها: أن تعرف ربك، و الثانية: أن تعرف ما صنع بك، و الثالثة: أن تعرف ما أراد منك، و الرابعة، أن تعرف ما يخرجك من دينك»^(۲۷۹)

دانش [سود بخش به] مردم را در چهار چیز یافتم:

نخست: این که خدای خود را بشناسی;

دوم: این که بدانی خدا با تو چه کرده است;

سوم: این که بدانی خدا از تو چه خواسته است;

چهارم: این که بدانی چه چیزی تو را از دینت خارج می کند».

۲. همو فرمود:

«أولى العلم بك ما لا يصلح لك العمل إلا به، و أوجب العمل عليك ما أنت مسؤول عن العمل به، و ألزم العلم لك ما ذلك على صلاح قلبك و أظهر لك فساد، و أحمد العلم ما زاد في علمك العاجل. فلا تشغلن بعلم، ما لا يضرّك جهله، و لا تغفلن عن علم ما يزيد في جهلك تركه»^(۲۸۰)

سزاوارترین دانش برای تو، دانشی است که جز با آن عمل تو درست نیاید، و اجبتترین عمل برای تو عملی است که درباره آن بازخواست خواهی شد، بایسته ترین دانش برای تو آن دانشی است که قلب (اندیشه) تو را به صلاح آورد و تباهی و فساد آن را به تو بنمایاند و ستوده فرجامترین دانش آن دانشی است که بر علم امروز تو بیفزاید. پس به دانشی که نادانستن آن تو را زیان نرساند نپرداز و از دانشی که وا نهادن آن، بر جهل تو می افزاید غافل مشو.

۳. و نیز فرمود:

فقیهی که با آموختن [احکام] موردنیاز یکی از یتیمان ما را که از دیدن ما محروم شده اند [از گرداب نادانی] رهایی بخشد، از عبادت هزار عابد، بر ابلیس دشوارتر و ناگوارتر است.^(۲۸۱)

۲۷۹. کشف الغمه ۲/۲۵۵.

۲۸۰. بحار الانوار ۳۳۶/۷۵.

۲۸۱. الاحتجاج ۸/۱.

مصادر و روش شناخت

۱. از «سماعه» نقل شده است که: «به ابوالحسن موسی(علیه السلام) گفتم: آیا هر چیزی در کتاب خدا و سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمده است؟ یا شما چنین می گویند؟ او فرمود: [آری] که همه چیز در کتاب خدا و سنت پیامبر اوست. (۲۸۲)
۲. نیز روایت کرده است که: «از عبد صالح پرسیدم: کسانی از اصحاب ما با پدر و جدت دیدار کرده، از آن دو حدیث شنیده اند. حال ممکن است از اصحاب ما کسی با مسأله ای روبرو شود که در مورد آن فتوایی نداشته، اما مورد مشابه آن را داشته باشد. آنان می توانند بر اساس «قیاس» فتوا دهند؟ امام(علیه السلام) فرمود: نه زیرا کسانی پیش از شما هلاک شدند، که به قیاس عمل کردند. به امام(علیه السلام) گفتم: چرا قیاس پذیرفته نمی شود؟ امام فرمود: زیرا چیزی نیست مگر این که در کتاب (قرآن) و سنت آمده است [و قیاس در آن دو جایی ندارد]. (۲۸۳)
۳. از «موسی بن بکر» نقل شده است که ابوالحسن(علیه السلام) فرمود(۲۸۴): هر کس بدون علم [به احکام] فتوا دهد، فرشتگان زمین و فرشتگان آسمان او را لعن می کنند.»
۴. «عثمان بن عیسی» می گوید: «از ابوالحسن(علیه السلام) درباره قیاس پرسیدم، فرمود: شما را چه به قیاس؟ خداوند درباره این که چگونه چیزی را حلال یا حرام کند مورد باز خواست قرار نمی گیرد. (۲۸۵)
۵. از «یونس بن عبدالرحمن» نقل شده است که گفت: «به ابوالحسن(علیه السلام) اول گفتم: چگونه و با چه چیزی خداوند را به یکتایی یاد کنم و او را یگانه بدانم؟ امام(علیه السلام) فرمود: ای یونس، بدعتگذار مباش که هر کس پیروی از نظر خود کرد هلاک شد، هر کس خاندان پیامبر خود را وانهاد، گمراه گردید و هر کس کتاب خدا و سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله) را ترک گفت، کفر ورزید [پس راهی جز راه این سه دسته را برگزین تا خدا را به یکتایی شناخته باشی].

۲۸۲. اصول کافی ۱/۶۲.

۲۸۳. الاختصاص / ۲۸۱.

۲۸۴. المحاسن ۱/۲۰۵ و بحار الانوار ۲/۱۲۲.

۲۸۵. المحاسن ۱/۲۱۴.

۶. از بهترین و بی نظیرترین احادیث امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در مورد عقل به عنوان منشأ اساسی شناخت، سفارش گرانبهای او به «هشام بن الحکم» است. این سفارش امام (علیه السلام) که «رسالة العقل عند الإمام» (رساله خرد از نظر امام) نامیده شده بدین شرح است:

۱. «إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - بَشَّرَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَالْفَهْمِ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ: (فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ); (۲۸۶)

۲. یا هشام بن الحکم، إن الله - عزوجل - أكمل للناس الحجج بالعقول، و أفضى إليهم بالبيان، و دلهم على ربوبيته بالأدلاء، فقال: (وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَحِدٌ لَأِ إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ - أَلَى قَوْلِهِ - لَايَتَّ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ); (۲۸۷)

۳. یا هشام، قد جعل الله - عزوجل - ذلك دليلاً على معرفته بأن لهم مدبراً فقال: (وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ); (۲۸۸) و قال: (حَم * وَ الْكُتُبِ الْمُبِينِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) (۲۸۹) و قال: (وَ مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ); (۲۹۰)

۴. یا هشام، ثم وعظ أهل العقل و رغبهم في الآخرة فقال: (وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ) (۲۹۱) و قال: (وَ مَا أَوْتِيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ) (۲۹۲);

۲۸۶. زمر/۱۷ - ۱۸.

۲۸۷. بقره/۱۶۳ - ۱۶۴.

۲۸۸. نحل/۱۲.

۲۸۹. زخرف/۱ - ۳.

۲۹۰. روم/۲۴.

۲۹۱. انعام/۳۲.

۲۹۲. قصص/۶۰.

۱. امام کاظم (علیه السلام) فرمود: خداوند - تبارک و تعالی - در کتاب خود صاحبان خرد و فهم را مژده داده، فرمود: «پس بشارت ده به آن بندگان من که: به سخن گوش فرا می دهند و بهترین آن را پیروی می کنند، اینان اند که خدایشان راه نموده و اینان اند همان خردمندان».

۲. ای هشام بن الحکم، خداوند - عزوجل - به وسیله خرد [ی که به انسان ها داد] حجت را بر آنان تمام کرد، با بیان، [حجت را] به آنان رساند و به وسیله راهنمایان آنان را به ربوبیت خود هدایت کرده، سپس فرمود: «و معبود شما، معبود یگانه ای است که جز او هیچ معبودی نیست، [و اوست] بخشایشگر مهربان. راستی که در آفرینش آسمان ها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز... واقعاً نشانه هایی است برای گروهی که می اندیشند».

۳. ای هشام، خداوند - عزوجل - عقل را به مردم داد تا راهنمایی برای شناخت حضرتش باشد و آنان دریابند که مدبری برای [کارهای] آنان وجود دارد، چرا که خود فرموده است: «و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید، و ستارگان به فرمان او مسخر شده اند. مسلماً در این [امور] برای مردمی که تعقل می کنند نشانه هاست» و نیز فرموده: «حاء میم. سوگند به کتاب روشنگر. ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم، باشد که بیندیشید» و همو می فرماید: «و از نشانه های او [این که] برق را برای شما بیم آور و امید بخش می نمایاند، و از آسمان به تدریج آبی فرو می فرستد که به وسیله آن، زمین را پس از مرگش زنده می گرداند. در این [امر نیز] برای مردمی که تعقل می کنند، قطعاً نشانه هایی است».

۴. ای هشام، سپس [خداوند] خردمندان را پند داده، به گرایش و میل به آخرت خوانده، می فرماید: «و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست، و قطعاً سرای بازپسین برای کسانی که پرهیزگاری می کنند بهتر است، آیا نمی اندیشید؟» و فرموده است: «و هر آنچه به شما داده شده است، کالای زندگی دنیا و زیور آن است، و آنچه پیش خداست بهتر و پایدارتر است، مگر نمی اندیشید؟».

۵. یا هشام، **ثُمَّ خَوْفَ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ عَذَابَهُ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: (ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ * وَ إِنكُمْ لَتَمْرُونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ * وَ بِاللَّيْلِ أَفْلا تَعْقِلُونَ) (۲۹۳).**

۶. یا هشام، **ثُمَّ بَيَّنَّ أَنَّ الْعَقْلَ مَعَ الْعِلْمِ فَقَالَ: (وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) (۲۹۴).**

۷. یا هشام، ثم ذمّ الذین لا یعقلون فقال: (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ) (۲۹۵). وقال: (إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ) (۲۹۶). وقال: (وَ لَسْنَا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) (۲۹۷)؛

۸. ثم ذمّ الكثرة فقال:

(وَإِنْ تُطِغْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) (۲۹۸)، وقال: (وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) (۲۹۹) و (وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) (۳۰۰)؛

۵. ای هشام، سپس آنان را که کيفر حضرتش را نشناخته [و نسبت به آن] تعقل نمی کنند ترسانده، می فرماید: «سپس دیگران را هلاک کردیم. و در حقیقت، شما بر آنان صبحگاهان و شامگاهان می گذرید، آیا به فکر فرو نمی روید».

۶. ای هشام، آن گاه روشن کرد که خرد، همراه علم است، چنان که می فرماید: «و این مثل ها را برای مردم می زنیم و جز دانشوران، آن ها را در نیابند».

۷. ای هشام: آن گاه خداوند آنان را که خرد نمی ورزند نکوهش کرده، می فرماید: «و چون به آنان گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می گویند: [نه،] بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته ایم، پیروی می کنیم. آیا هر چند پدرانشان چیزی را درک نمی کرده و به راه صواب نمی رفته اند [باز هم در خور پیروی هستند؟]» و نیز فرموده است: «قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا، کران و لالانی اند که

۲۹۵. بقره/۱۷۰.

۲۹۶. انفال/۲۲.

۲۹۷. لقمان/۲۵.

۲۹۸. انعام/۱۱۶.

۲۹۹. انعام/۳۷.

۳۰۰. مضمونی است از آیه قرآن.

نمی‌اندیشند» و در جای دیگر می‌فرماید: «و اگر از آن‌ها بپرسی، چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ مسلماً خواهند گفت: خدا. بگو: ستایش از آن خداست، ولی بیشترشان نمی‌دانند».

۸. سپس کثرت را نکوهش کرده، می‌فرماید: «و اگر از بیشتر کسانی که در زمین می‌باشند پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند» و نیز فرموده است: «ولی بیشتر آنان نمی‌دانند» و «بیشتر آنان نمی‌توانند حدس بزنند».

۹. یا هشام، ثم مدح القلة فقال: (وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ)^(۳۰۱)، وقال: (وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ)^(۳۰۲)، وقال: (وَمَا أَمِنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ)^(۳۰۳)؛

۱۰. یا هشام، ثم ذكر أولي الابواب بأحسن الذكر و حلاهم بأحسن الحلية، فقال: (يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ)^(۳۰۴)؛

۱۱. یا هشام، إن الله يقول: (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ)^(۳۰۵) یعنی العقل، وقال: (وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ)^(۳۰۶) قال: الفهم و العقل؛

۱۲. یا هشام، إن لقمان، قال لابنه: تواضع للحق تكن أعقل الناس. یا بني إن الدنيا بحر عمیق قد غرق فيه عالم كثير فلتكن سفینتك فيها تقوی الله و حشوها الإيمان و شرعها التوکل و قيمتها العقل، و دليلها العلم و سكاها الصبر؛

۱۳. یا هشام، لكل شيء دليل و دليل العاقل التفكير و دليل التفكر الصمت. و لكل شيء مطیة و مطیة العاقل التواضع و كفی بك جهلاً أن تركب ما نُهیت عنه؛

۳۰۱. سبأ/۱۳.

۳۰۲. سوره ص/۲۴.

۳۰۳. هود/۴۰.

۳۰۴. بقره/۲۶۹.

۳۰۵. سوره ق/۳۷.

۳۰۶. لقمان/۱۲.

۹. ای هشام، سپس حضرت حق، قلت (کمی) را ستوده، فرموده است: «و از بندگان من اندکی سپاسگزارند» و «این ها بس اندک هستند» و می فرماید: «و با او جز [عده] اندک ایمان نیاورده بودند».

۱۰. ای هشام: سپس خداوند با بهترین یادکردها از خردمندان یاد کرده و با بهترین زیورها آنان را آراسته، آن گاه که می فرماید: «[خدا] به هر کس که بخواهد حکمت می بخشد و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیری فراوان داده شده است و جز خردمندان، کسی پند نمی گیرد».

۱۱. ای هشام، خداوند می فرماید: «قطعاً در این [عقوبت ها] برای هر صاحبلی عبرتی است». در این آیه، دل به معنی «عقل» است. و نیز فرموده است: «و به راستی، لقمان را حکمت دادیم» که حکمت به معنی «فهم» و «عقل» است.

۱۲. ای هشام، لقمان به فرزندش گفت: در برابر حق فروتنی کن تا خردمندترین مردم باشی. ای پسرکم، دنیا [چونان] دریای رژف است که مردم بسیاری در آن غرق شده اند. پس تقوای الهی را کشتی خود در این دریا کن، درون مایه آن را ایمان ساز، بادبانش از توکل برگیر و عقل را بهای آن، دانش را راهنمای آن و بردباری را سکان آن گردان.

۱۳. ای هشام هر چیزی را دلیل و راهنمایی است و راهنمای خردمند، تفکر است و راهنمای تفکر، خموشی است و هر چیزی را ستوری است و ستور خردمند، فروتنی است. در نابخردی ات تو را همین بس که بر آنچه از آن باز داشته شده ای سوار شوی.

۱۴. یا هشام، لو كان في يدك جوزة و قال الناس: (في يدك) لؤلؤة ما كان ينفك و أنت تعلم أنها جوزة. و لو كان في يدك لؤلؤة و قال الناس: انها جوزة ما ضرك و أنت تعلم أنها لؤلؤة;

۱۵. یا هشام، ما بعث الله أنبيائه و رسله الى عباده إلا ليعقلوا عن الله، فأحسنهم استجابة أحسنهم معرفة الله. و أعلمهم بأمر الله أحسنهم عقلاً. و أعقلهم أرفعهم درجة في الدنيا و الآخرة;

۱۶. یا هشام، ما من عبد إلا و ملك آخذ بناصيته، فلا يتواضع إلا رفعة الله و لا يتعاضم إلا
وضعه الله;

۱۷. یا هشام، إن لله على الناس حجتين، حجة ظاهرة و حجة باطنة، فأما الظاهرة فالرسل
و الأنبياء و الأئمة و أما الباطنة فالعقول;

۱۸. یا هشام، إن العاقل، الذي لا يشغل الحلال شكره و لا يغلب الحرام صبره;

۱۹. یا هشام، من سلط ثلاثاً على ثلاث فكأنما أعان هواه على هدم عقله: من أظلم نور
فكره بطول أمه، و محا طرائف حكمته بفضول كلامه، و أطفأ نور عبرته بشهوات نفسه، فكأنما
أعان هواه على هدم عقله. و من هدم عقله أفسد عليه دينه و دنياه;

۱۴. ای هشام، اگر در دست خود گردویی داشته و مردم بگویند: گوهر است تو را سودی نبخشد، چرا که
می دانی آنچه در دست داری گردو است و اگر در دستت گوهری داشته باشی و مردم بگویند، آنچه در دست
داری گردو است تو را چه زیان که می دانی گوهری در دست داری.

۱۵. ای هشام، خداوند پیامبران را نفرستاد، مگر برای این که در بند بندگی خدا باشند. پس آنان که بهتر
پاسخ پیامبران را دادند، شناخت بهتری از خداوند دارند و آنان که به فرمان خداوند آشناترند خردمندترین
هستند و خردمندترین آنان، در دنیا و آخرت منزلتی رفیعتر دارند.

۱۶. هیچ بنده ای نیست، مگر این که فرشته ای پیشانی او را در دست دارد. هر گاه فروتنی کند، خداوند
او را بزرگی و رفعت بخشد و چون تکبر ورزد و بزرگی فرزند، خداوند او را خوار و کوچک گرداند.

۱۷. ای هشام، خدای را بر مردم دو حجت و برهان است، یکی حجت آشکار، دیگری حجت پنهان. حجت
آشکار خداوند همان فرستادگان، پیامبران و امامان هستند و حجت پنهان، خردهاست.

۱۸. ای هشام، خردمند کسی است که [روزی و نعمت] حلال او را از شکرگزاری باز ندارد و حرام،
صبوری او را [در هم نشکسته و بر آن] چیره نشود.

۱۹. ای هشام، هر کس سه چیز را بر سه چیز چیره کند چنان است که هوای نفس خود را بر از پای
درآوردن خرد خود یاری داده است. هر کس فروغ اندیشه خود را به آرزوی دراز تارک کند، با پرگویی خود،

نکته های حکیمانه خود را از بین ببرد و با پیروی از شهوات نفس، فروغ عبرت پذیری خود را خاموش کند، چنان است که در نابودی عقل خود به یاری هوای نفس خویش برخاسته باشد و هر کس خرد خود را نابود و ویران کند دنیا و آخرت خود را تباه کرده است.

۲۰. یا هشام، کیف یزکو عندالله عملك و أنت قد شغلت عقلك عن أمر ربك و أطعت هواك على غلبة عقلك;

۲۱. یا هشام، الصبر على الوحدة علامة قوة العقل، فمن عقل عن الله تبارك و تعالی اعتزل أهل الدنيا و الراغبين فيها. و رغب فيما عند ربه - و كان الله - آنسه في الوحشة و صاحبه في الوحدة. و غناه في العيلة و معزه في غير عشيرة;

۲۲. یا هشام، نصب الخلق لطاعة الله. و لا نجاة إلا بالطاعة. و الطاعة بالعلم و العلم بالتعليم. و التعلم بالعقل يعتقد و لا علم إلا من عالم رباني و معرفة العالم بالعقل;

۲۳. یا هشام، قليل العمل من العاقل مقبول مضاعف، و كثير العمل من أهل الهوى و الجهل مردود;

۲۴. یا هشام، إن العاقل رضي بالدون من الدنيا مع الحكمة. و لم يرض بالدون من الحكمة مع الدنيا، فلذلك ربحت تجارتهم;

۲۵. یا هشام، إن كان يغنيك ما يكفيك فأدنى ما في الدنيا يكفيك. و إن كان لا يغنيك ما يكفيك فليس شيء من الدنيا يغنيك;

۲۰. ای هشام، چگونه ممکن است که عمل تو پاک شده و فزونی گیرد، در حالی که عقل خود را در غیر خدای خویش به کار بستی و هوای نفس خویش را در [مصاف و] چیرگی بر عقل خود فرمان بردی؟

۲۱. ای هشام، صبوری بر تنهایی [و تحمل آن] نشانه قوت عقل است. پس هر کس در بند بندگی خدا باشد، از اهل دنیا و طالبان آن دوری گزیند و به آنچه نزد خداوند است روی آورد. در آن صورت است که خدا

انیس بی کسی و دلتنگی او، یار تنهایی او، مایه بی نیازی روزگار تنگدستی او بوده و بدون کسان و عشیره او را عزیز می گرداند.

۲۲. ای هشام، خلق به طاعت خداوند گمارده شده است و جز با بندگی خداوند نیل به نجات و رهایی [از کیفر] ممکن نباشد، طاعت و بندگی به علم بستگی دارد، علم به فراگیری آن و فراگیری دانش با خرد پیوند خورده است و هیچ علمی [شایسته فراگیری] نیست، مگر علم عالم ربانی، [چرا که] شناخت عالم، با خرد فراهم آمده است.

۲۳. ای هشام، عمل اندک عاقل به دو برابر پذیرفته است و عمل بسیار پیروان هوای نفس و جاهلان، ناپذیرفته و مردود است.

۲۴. ای هشام، خردمند به اندکی از دنیا، ولی با حکمت خشنود و به اندک از حکمت با [داشتن تمام] دنیا ناخشنود است و از همین روست که تجارت آنان سودآور است.

۲۵. ای هشام، اگر آنچه تو را بسنده باشد، بی نیازت کند، پس کمترین چیز در دنیا تو را بسنده است و اگر آنچه تو را بسنده باشد، بی نیازت نکند، دیگر چیزی از دنیا بی نیازت نمی کند [و پیوسته در اندوه نداشتن و نیاز به سر خواهی برد].

۲۶. یا هشام، **إِنَّ الْعُقَلَاءَ تَرَكُوا فَضُولَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ الذُّنُوبِ. وَ تَرَكَ الدُّنْيَا مِنَ الْفَضْلِ وَ تَرَكَ الذُّنُوبَ مِنَ الْفَرَضِ;**

۲۷. یا هشام، **إِنَّ الْعُقَلَاءَ زَهَدُوا فِي الدُّنْيَا وَ رَغَبُوا فِي الْآخِرَةِ لِأَنَّهُمْ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا طَالِبَةٌ وَ مَطْلُوبَةٌ وَ الْآخِرَةُ طَالِبَةٌ وَ مَطْلُوبَةٌ، فَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَوْفِيَ مِنْهَا رِزْقَهُ. وَ مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَتْهُ الْآخِرَةُ فَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ فَيُفْسِدُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَ آخِرَتَهُ;**

۲۸. یا هشام، **مَنْ أَرَادَ الْغِنَى بِلَا مَالٍ وَ رَاحَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْحَسَدِ وَ السَّلَامَةَ فِي الدِّينِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ فِي مَسْأَلَتِهِ بِأَنْ يُكْمَلَ عَقْلَهُ، فَمَنْ عَقَلَ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ وَ مَنْ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ اسْتَغْنَى وَ مَنْ لَمْ يَقْنَعْ بِمَا يَكْفِيهِ لَمْ يُدْرِكِ الْغِنَى أَبَدًا;**

۲۹. یا هشام، إِنَّ اللَّهَ - جَلَّ وَ عَزَّ - حَكِي عَنْ قَوْمِ صَالِحِينَ، أَنَّهُمْ قَالُوا: (رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ) (۳۰۷) حِينَ عِلِمُوا أَنَّ الْقُلُوبَ تَزِيغُ وَ تَعُودُ إِلَى عِمَاهَا وَ رِدَاهَا، إِنَّهُ لَمْ يَخْفِ اللَّهُ مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ وَ مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ لَمْ يَعْقِدْ قَلْبَهُ عَلَى مَعْرِفَةٍ ثَابِتَةٍ يُبْصِرُهَا وَ يَجِدُ حَقِيقَتَهَا فِي قَلْبِهِ. وَ لَا يَكُونُ أَحَدٌ كَذَلِكَ إِلَّا مَنْ كَانَ قَوْلُهُ لِفَعْلِهِ مُصَدِّقًا، وَ سِرَّهُ لِعَلَانِيَةٍ مُوَافِقًا، لِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَدَلَّ عَلَى الْبَاطِنِ الْخَفِيِّ مِنَ الْعَقْلِ إِلَّا بِظَاهِرٍ مِنْهُ وَ نَاطِقٍ عَنْهُ؛

۲۶. ای هشام، خردمندان، مازاد نیاز خود را از دنیا وانهاده اند، چه رسد به [دامان آلودن به] گناه [، چرا که] ترك دنیا فضیلت و ترك گناه از واجبات است.

۲۷. ای هشام، خردمندان، نسبت به دنیا زهد ورزیده، به آخرت متمایل می شوند، چرا که دریافته اند، که دنیا هم خواهان است و هم خواسته شده و آخرت خواهان است و خواسته شده. پس هر کس خواهان آخرت باشد، دنیا خواهان او بوده تا این که سهم خود را از روزی دنیا برگیرد و هر کس در طلب دنیا باشد، آخرت، او را خواسته و مرگ، ناگهان به سراغ او آمده، دنیا و آخرت او را تباه می کند.

۲۸. ای هشام، هر کس غنای جدای از مال و آرامش دل (تهی شدن آن) از حسد و سلامت در دین خواهد، به درگاه خداوند زاری کرده، بخواهد تا حضرتش عقل او را کمال بخشد، چرا که هر کس خرد ورزد، به آنچه او را بسنده باشد قناعت کند و هر کس به آنچه او را بسنده باشد قناعت کند، بی نیاز شود و هر کس به آنچه او را کفایت کند قانع نباشد، هرگز به بی نیازی دست نخواهد یافت.

۲۹. ای هشام، خدای - عَزَّوَجَلَّ - از قومی صالح و درست کردار حکایت می کند که: «[می گویند: [پروردگارا، پس از آن که ما را هدایت کردی، دل هایمان را دستخوش انحراف مگردان، و از جانب خود، رحمتی بر ما ارزانی دار که تو خود بخشایشگری].»

[این را هنگامی گفتند که] دریافتند، دل ها دچار انحراف شده، به کوری و سقوط [تمایل داشته و به آن] باز می گردد. هر کس در بند بندگی خدا نباشد از خداوند بیم نخواهد داشت و هر کس که خدا ترس نباشد، دل در بند معرفت و دانشی استوار که آن دانش را ببیند و حقیقت آن را در دل خود بیابد، نخواهد داشت و هیچ کس چنین نبوده [و به این مقام نایل نخواهد شد] مگر این که گفتارش مؤید کردارش و نهانش همانند و همسو با عیانش باشد، زیرا خداوند فقط با نشانی ظاهری از عقل و بیان کننده ای از طرف آن، به وجود نهانی آن دلالت و هدایت می کند.

۳۰. یا هشام، کان أمير المؤمنين (عليه السلام)، يقول: ما من شيء عبد الله به أفضل من العقل و ما تمّ عقل امرء حتى يكون فيه خصال شتى، الكفر و الشر منه مأمونان، و الرشد و الخير منه مأمولان، و فضل ماله مبذول، و فضل قوله مكفوف. نصيبه من الدنيا القوت، و لا يشبع من العلم دهره. الذلّ أحب إليه مع الله من العزّ مع غيره، و التواضع أحبّ إليه من الشرف. يستكثر قليل المعروف من غيره و يستقل كثير المعروف من نفسه، و يرى الناس كلهم خيراً منه و أنّه شرّهم في نفسه و هو تمام الأمر;

۳۱. یا هشام، من صدق لسانه زكى عمله، و من حسنت نيته زيد في رزقه، و من حسن برّه باخوانه و أهله مدّ في عمره;

۳۲. یا هشام، لا تمنحوا الجهال الحكمة فتظلموها، و لا تمنعوها أهلها فتظلموهم;

۳۳. یا هشام، كما تركوا لكم الحكمة فاتركوا لهم الدنيا;

۳۴. یا هشام، لا دين لمن لا مروّة له، و لا مروّة لمن لا عقل له، و أنّ أعظم الناس قدراً الذي لا يرى الدنيا لنفسه خطراً، أما إنّ أبدانكم ليس لها ثمن إلا الجنة، فلا تبيعوها بغيرها;

۳۰. ای هشام، امير المؤمنين [علی بن ابی طالب] (عليه السلام) می گفت: «به وسیله هیچ چیزی چون عقل، خداوند عبادت نشده است و عقل کسی کمال نمی یابد تا این که چندین خصلت در او جمع شود: کفر و شر در او راه نیابد، از او امید راه یافتگی و خیر برود، زیادی مالش [در راه خدا] بذل شود، از گفتار زیاد [و بی جا] بپرهیزد، بهره اش از دنیا قوتی [که بدان زنده ماند] باشد، همه عمر از دانش سیری نپذیرد، خواری و کوچکی در کنار خدا را بر عزت و بزرگی در کنار غیر خدا نزد او محبوبتر باشد، فروتنی را بر بزرگی [ترجیح داده] پسندیده تر داشته باشد، احسان کم دیگران را زیاد و نیکی بسیار خود را کم شمارد و مردم را همگی بهتر از خویش دانسته، خود را نزد خویش بدتر از همگان بداند که این تمام امر است [و چنین کسی با چنین اوصافی به مراتب کمال عقل دست یافته است]».

۳۱. ای هشام، هر کس زبانش راست گفتار شد، عملش پاکیزه گردد و هر کس نیت خود را نیکو گرداند، روزی اش فزونی گیرد و هر کس در حق برادران و خاندان خود نیکی اش بهتر و بیشتر باشد، عمرش دراز گردد.

۳۲. ای هشام، حکمت را به نادان ندهید (نیاموزید) که در حق حکمت، ستم روا داشته اید و آن را از شایستگان و اهل حکمت دریغ مکنید که بر آنان ستم روا می دارید.

۳۳. ای هشام، همان گونه که [دنیا پرستان] حکمت را برای شما وانهادند، شما نیز دنیا را برای آنان واگذارید.

۳۴. ای هشام، آن که جوانمردی و مروت نداشته باشد دین ندارد و آن که عقل نداشته باشد مروت ندارد. گرامیترین و ارجمندترین مردم کسی است که دنیا را هم سنگ و معادل خود نداند. بدن شما بهایی و عوضی جز بهشت ندارد، پس به چیزی جز بهشت مغرورشیدش.^(۳۰۸)

۳۵. یا هشام، انّ امیر المؤمنین (علیه السلام) کان یقول: لا یجلس فی صدر المجلس إلا رجل فیه ثلاث خصال: یجیب اذا سئل و ینطق اذا عجز القوم عن الکلام، و یشیر بالرأی الذی فیه صلاح أهلہ، فمن لم یکن فیه شیء منهنّ فجلس فهو أحمق؛

وقال الحسن بن علی (علیه السلام): اذا طلبتم الحوائج فاطلبوها من أهلها؛

قيل یابن رسول الله: ومن أهلها؟ قال: الذین قصّ الله فی کتابه و ذکرهم، فقال: (إنّما ینتدکروا أولوا الألباب)^(۳۰۹) قال: هم أولوا العقول؛

وقال: علی بن الحسین (علیه السلام): مجالسة الصالحین داعیة الی الصلاح و أدب العلماء زیادة فی العقل، و طاعة و لاة العدل تمام العز، و استثمار المال تمام المروة، و إرشاد المستشیر قضاء لحق النعمة، و کف الاذی من کمال العقل و فیه راحة البدن عاجلاً و آجلاً؛

۳۶. یا هشام، انّ العاقل لا یحدّث من یخاف تکذیبه، و لا یسأل من یخاف منعه، و لا یعد ما لا یقدر علیه، و لا یرجو ما یعنّف برجائه، و لا یتقدّم علی ما یخاف العجز عنه؛
وکان امیر المؤمنین یوصی اصحابه ویقول: أوصیکم بالخشیة من الله فی السر و العلانیة، و العدل فی الرضا و الغضب، و الاکتساب فی الفقر و الغنی، و أن تصلوا من قطعکم، و تعفوا عمّن ظلمکم، و تعطفوا علی من حرمکم و لیکن نظركم عبراً، و صمتکم فکراً، و قولکم ذکراً، و طبیعتکم السخاء، فإنه لا یدخل الجنة بخیل و لا یدخل النار سخی؛

۳۰۸. صاحب کتاب «الوافی» از استادش - که خداوند هر دوی آنان را رحمت کند - مطلبی در همین باب نقل کرده می گوید «زیرا که بدن ها روز به روز در حال کاستی است تا این جان از آن بریده راه آخرت در پیش گیرد. حال اگر این جان سعادت مند باشد در مسیر هدایت و استقامت در راه بندگی قرار گرفته نهایت تلاش او در این خاکدان انقطاع به سوی خدا و رسیدن به نعیم بهشت است. در این حال چنان است که بدن خود را در برابر بهایی چون بهشت به خداوند فروخته و خداوند - عزوجل - او را برای همین امر آفریده است اما اگر جان تیره بخت و شقاوت پیشه باشد تمام سعی او در زندگی بر آن است تا قرین شیطان باشد و [در نتیجه] گرفتار کيفر دردناک آتش دوزخ می گردد چرا که گام در گمراهی نهاده است و بدین ترتیب در معامله ای با شیطان بدن خود را به شهوات و لذت های حیوانی فروخته است؛ لذت هایی که به آتش سوزنده و دردناک بدل خواهد شد و امروز از دیده دنیاداران و دنیاپرستان پنهان است و در قیامت آشکار می شود. خداوند درباره آتش فرموده است و برزت الجحیم لمن یری؛ و جهنم برای هر که ببیند آشکار گردد (نازعات/۳۶). پس در آن جاست که باطل کاران زیان خواهند دید.

۳۵. ای هشام، امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب (علیه السلام) می فرمود: «کسی در صدر مجلس بنشیند که سه خصلت داشته باشد: چون از او بپرسند پاسخ دهد و زمانی که جماعت حاضر از گفتن باز مانده، او سخن بگوید و چون از وی مشورت بخواهد آنچه صلاح آنان باشد به ایشان بگوید. پس هر کس از این خصلت ها بی بهره باشد و در صدر مجلس بنشیند احمق است».

هر گاه در پی نیاز خود بودید، آن را از اهلش بخواهید.

گفته شد: ای فرزند رسول خدا، چه کسی اهل آن است؟

همانان که خداوند در کتاب خود از آنان یاد کرده، فرموده است: «تنها خردمندان هستند که پند می پذیرند»، سپس فرمود: آنان [که شایسته است از ایشان درخواست شود] خردمندان هستند».

همنشینی با صالحان فرا خواننده به سوی صلاح و رستگاری است، ادب [آموزی از] عالمان، مایه زیادی خرد است، فرمانبرداری از حاکمان دادگر کمال عزت است، فزونی بخشیدن به مال [از طریق تجارت و معامله مشروع] همه جوانمردی است، راهنمایی کسی که نظر و مشورت خواهد، به جای آوردن حق نعمت است و دست برگرفتن آزار دیگران کمال عقل و موجب آسایش تن ها در دنیا و آخرت است».

۳۶. ای هشام، خردمند با کسی که بیم می رود گوینده را دروغ پرداز بخواند، سخن نمی گوید، از آن که ترس محروم کردن دارد، خواهش نمی کند، چیزی را که توان انجامش ندارد وعده نمی دهد، به آنچه که به سبب آن مورد ملامت قرار می گیرد [و مستحق آن نیست] امید نمی بندد و به کاری که ترس ناتوانی در انجام آن دارد تن در نمی دهد.

امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب (علیه السلام) به اصحاب خود سفارش کرده، می فرمود: شما راسفارش می کنم که در نهان و آشکار از خدا بترسید، به هنگام خشم، عدل و رضایت مندی در پیش گیرید، در فقر و غنا به کسب معاش پردازید، با آن کس که [پیوند خویشی را] با شما گسسته بپیوندید، از کسی که بر شما ستم کرده درگذرید و بر آن کس که شما را [از نعمت هایی که در اختیار داشته] محروم کرده، عطف و مهربانی ورزید. نگاهتان عبرت پذیر باشد و خموشی تان [به] اندیشه [سپری شود]، گفتارتان ذکر و سرشت تان بخشنده باشد، زیرا بخیل به بهشت نرود و سخی و بخشنده در دوزخ جای نگیرد».

۳۷. یا هشام، رحم الله من استحيا من الله حق الحياء، فحفظ الرأس و ما حوى و البطن و ما وعى، و ذکر الموت و البلى، و علم أن الجنة محفوفة بالملكه و النار محفوفة بالشهوات؛

۳۸. یا هشام، من كف نفسه عن أعراض الناس أقاله الله عشرته يوم القيامة، و من كف غضبه عن الناس كف الله عنه غضبه يوم القيامة؛

۳۹. یا هشام، انّ العاقل لا يكذب و ان كان فيه هواه;

۴۰. یا هشام، وُجد في ذؤابة سيف رسول الله (صلی الله علیه وآله): انّ أعتى الناس على الله من ضرب غير ضاربه و قتل غير قاتله، و من تولى غير مواليه فهو كافر بما أنزل الله على نبيّه محمد (صلی الله علیه وآله)، و من أحدث حدثاً، أو آوى محدثاً لم يقبل الله منه يوم القيامة صرفاً و لا عدلاً;

۴۱. یا هشام، أفضل ما يتقرب به العبد الى الله بعد المعرفة به الصلاة، و برّ الوالدين، و ترك الحسد و العجب و الفخر;

۳۷. ای هشام، خدای رحمت کند آن کس را که به طور شایسته ای از خداوند شرم کند و سر و آنچه در آن است (چشم و گوش و دهان و اندیشه از گفتار و دیدن و اندیشه ناروا) حفظ کند و شکم و آنچه در آن قرار می گیرد (خوردنی ها و آشامیدنی ها) [از حرام] باز دارد و به یاد مرگ و پوسیدگی تن ها باشد و بداند که بهشت در دل سختی ها^(۳۱۰) و دوزخ در میان شهوات نفسانی قرار گرفته است.

۳۸. ای هشام، هر کس از آبروی مردم درگذرد [و آن را محترم شمارد]، خداوند در روز قیامت از لغزش های او می گذرد و هر کس خشم خود را از مردم بازگیرد، خداوند در روز قیامت خشم خود را از او باز گیرد.

۳۹. ای هشام، خردمند دروغ نمی گوید هر چند میل و خواسته اش در آن باشد.

۴۰. ای هشام، روی بند شمشیر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نوشته شده بود: سرکش ترین مردم بر خداوند کسی است که بیگناهی را به جای ضارب خود بزند و غیر قاتل خود را (آن کس که در صدد کشتن او برنیامده) بکشد. هر کس دوستی غیر اولیای خود گزیند، به آنچه که خداوند بر پیامبرش نازل فرموده، کفر ورزیده است و هر کس بدعتی (که در عرف و سنت نبوده) پدید آورد یا بدعتگری را پناه دهد، خداوند در قیامت از او بدل و جایگزینی نخواهد پذیرفت [و او نتواند عذاب خدا را از خود دور سازد].

۳۱۰. این بیان میان فریقین مشهور است به تواتر از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و اهل بیت آن حضرت روایت شده است.

۴۱. ای هشام، پس از شناخت خداوند، برترین چیزی که انسان را به خداوند نزدیک می کند نماز، نیکی به پدر و مادر و ترک حسد، خودپسندی و فخر فروشی است.

۴۲. یا هشام، أصلح أيامك الذي هو أمامك، فانظر أي يوم هو و أعد له الجواب، فانك موقوف و مسؤول. و خذ موعظتك من الدهر و أهله، فان الدهر طويلة قصيرة فاعمل كأنك ترى ثواب عملك لتكون أطمع في ذلك. و اعقل عن الله وانظر في تصرف الدهر و أحواله، فان ما هوات من الدنيا، كما ولى منها، فاعتبر بها;

وقال علي بن الحسين (عليه السلام): ان جميع ما طلعت عليه الشمس في مشارق الارض و مغاربها بحرها و برّها و سهلها و جبلها عند ولي من أولياء الله و أهل المعرفة بحق الله كفيء الظلال - ثم قال (عليه السلام): أولاً حرّ يدع (هذه) اللماظة لاهلها - يعني الدنيا - فليس لانفسكم ثمن إلا الجنة فلا تبيعوها بغيرها، فإنه من رضي من الله بالدنيا فقد رضي بالخييس;

۴۳. یا هشام، ان كل الناس يبصر النجوم و لكن لا يهتدي بها إلا من يعرف مجاريها و منازلها و كذلك أنتم تدرسون الحكمة و لكن لا يهتدي بها منكم إلا من عمل بها;

۴۴. یا هشام، ان المسيح (عليه السلام) قال للحواريين: يا عبيد السوء يهولكم طول النخلة و تذكرون شوكتها و مؤونة مراقيها و تنسون طيب ثمرها و مرافقها. كذلك تذكرون مؤونة عمل الآخرة فيطول عليكم أمده، و تنسون ما تفضون إليه من نعيمها و نورها و ثمرها. يا عبيد السوء نقو القمح و طيبوه و أدقوا طحنه تجدوا طعمه و يهننكم أكله، كذلك فأخلصوا الايمان و أكملوه تجدوا حلاوته و ينفعكم غبه;

۴۵. بحق أقول لكم: لو وجدتم سراجاً يتوقد بالقطران في ليلة مظلمة لاستضاءتم به و لم يمنعكم منه ريح ننته. كذلك ينبغي لكم أن تأخذوا الحكمة ممن وجدتموها معه و لا يمنعكم منه سوء رغبته فيها;

۴۶. ای هشام، روزهایی را که در پیش داری سامان بده و بنگر چه روزی در پیش داری، پس پاسخی برای آن فراهم کن، چرا که [در آن روز] بازداشت شده و پرسیده خواهی شد. از روزگار و مردم آن پند بگیر که روزگار طولانی و [در عین حال] کوتاه است. پس عمل نیک انجام ده چنان که گویی پاداش آن را می بینی تا تو را به عمل بیشتر وا دارد و به بندگی خدا مشغول باش و در دگرگونی احوال روزگار بنگر، چه این که آنچه از دنیا [ی تو] مانده همانند آن چیزی است که گذشته است، پس [ای هشام] از دنیا و احوال آن عبرت بگیر.

تمام آنچه که خورشید بر آن تابیده، از مشرق تا مغرب این خاکدان، دریا و خشکی و دشت کوه آن، از نظر اولیای خدا و عارفان به حق حضرتش، چونان سایه ای [گذرا]ست. سپس فرمود: آیا آزاده ای یافت می شود که این ناچیز غذای در دهان مانده (دنیا) را برای اهل آن واگذارد؟ بهای جان و تن شما بهشت است، پس آن را جز به بهای بهشت مفروشید، چرا که هر کس به [رسیدن به] دنیا دل خوش دارد به یقین به اندک و چیزی پست و بی ارزش خشنود شده است».

۴۳. ای هشام، همه مردم ستارگان را می بینند، اما تنها کسانی به وسیله آن راه می یابند و هدایت می شوند که مجاری و منازل آن را می شناسند. شما نیز چنین هستید. حکمت را می آموزید، اما تنها کسی به وسیله آن هدایت می شود و راه می یابد که بدان عمل کند.

۴۴. ای هشام، حضرت مسیح(علیه السلام) به حواریون خود گفت: ای بردگان و پیروان بدی ها، بلندای نخل، شما را به هراس می اندازد [چرا که] خارهای آن و سختی بالا رفتن از نخل را به یاد می آورید، اما گوارایی میوه و منافع آن را فراموش می کنید. همین گونه است چون مؤونه عمل برای آخرت را به یاد می آورید و پاداش آن را دور می بینید، آنچه از نعمت ها و شکوفه ها و میوه ها که بدان خواهید رسید فراموش می کنید. ای بردگان بدی ها، [چون] گندم را به خوبی غربال کنید و نیکوی آن را از بد جدا سازید و به خوبی آسیاب کرده، آرد نمایید، طعم آن را حس کرده، به کامتان گوارا خواهد شد و همین طور است بندگی خداوند، پس چنانچه آن را خالص کنید و به کمال برسانید، شیرینی آن را چشیده و از فرجام آن، بهره مند خواهید شد.

۴۵. به حق [و دور از گزافه] به شما می گویم: اگر چراغی را در شبی تاریک یافتید که با «قطران» می سوزد، از فروغش بهره خواهید برد و بوی بد آن، شما را از بهره گرفتن از روشنایی آن باز نمی دارد. همین طور اگر حکمت را نزد هر کس یافتید باید آن را فراگیرید و بی میلی و سوء رفتار او شما را از آموختن حکمت باز ندارد.

۴۶. یا عبید الدنیا، بحق أقول لكم: لا تدرکون شرف الآخرة إلا بترك ما تحبون، فلا تنظروا بالتوبة غداً، فإن دون غد يوماً و ليلة و قضاء الله فيهما يغدوا و يروح;

۴۷. بحق أقول لكم: إن من ليس عليه دين من الناس أروح و أقل همّاً ممن عليه الدين و إن أحسن القضاء، و كذلك من لم يعمل الخطيئة أروح همّاً ممن عمل الخطيئة و إن أخلص التوبة و أناب، و إن صغار الذنوب و محقراتها من مكائد ابليس، يحقرها لكم و يصغرّها في أعينكم فتجتمع و تكثر فتحيط بكم;

۴۸. بحق أقول لكم: إن الناس في الحكمة رجلاً: فرجل أتقنها بقوله و صدقها بفعله، و رجل أتقنها بقوله و ضيعها بسوء فعله، فشتان بينهما، فطوبى للعلماء بالفعل و ويل للعلماء بالقول;

۴۹. یا عبید السوء، اتخذوا مساجد ربکم سجوناً لا جسادکم و جباهکم، واجعلوا قلوبکم بیوتاً للتعوی و لا تجعلوا قلوبکم مأوی للشهوات؛

۵۰. انّ أجزعکم عن البلاء لأشدکم حباً للدنیا، و انّ أصبرکم علی البلاء لأزهدکم فی الدنیا؛

۵۱. یا عبید السوء، لا تكونوا شبيهاً بالحداء الخاطفة، و لا بالثعالب الخادعة، و لا بالذئاب الغادرة، و لا بالأسد العاتية كما تفعل بالفرانس كذلك تفعلون بالناس، فريقاً تخطفون و فريقاً تخدعون و فريقاً تغدرون بهم؛

۴۶. ای بردگان دنیا، به حق [و دور از گزافه] به شما می گویم: به شرافت و بزرگی روز واپسین دست نمی یابید، مگر به وسیله و انهدان آنچه دوست می دارید. توبه را به فردا وامگذارید که پیش از رسیدن فردا، روزی و شبی در پیش دارید که فرمان خدا (مرگ) در شب ها و روزها در حال آمد و شد است.

۴۷. به حق [و به دور از گزافه] به شما می گویم: آن که وامی از مردم بر عهده ندارد و امدار کسی نیست، آسوده خاطرتر از کسی است که امدار مردم است، هر چند که در ادای دین کوشا باشد و به نیکی وام گزارد. همچنین است کسی که گناه نکرده، از گناهکار توبه کرده، هر چند در توبه اخلاص ورزد و به خدای خویش بازگردد، آسوده خاطرتر است. [بدانید که] گناهان خرد و ناچیز از نیرنگ های ابلیس است. او آن ها را در دیدگانتان خرد و کوچک می نمایاند [تا بدان ها دست زنید تا آن جا که] بسیار شده، شما را دربر بگیرند.

۴۸. به حق [و به دور از گزافه] به شما می گویم: دارندگان حکمت، دو گونه اند: یکی آن را تماماً فرا گرفته و با عمل خود، آموخته های خود را باور و تصدیق کرده (گفتار و کردار او یکی است) و دیگری آن را به خوبی فرا گرفته و با رفتار بد خود تباهاش کرده است. پس آن کجا و این کجا؟ خوشا به حال عالمانی که به دانسته خود عمل کرده اند و وای بر عالمانی که از علم خود بهره ای جز گفته نداشته اند.

۴۹. ای بردگان بدی ها، مسجدها را زندان تن و پیشانی خود کنید و دل های خود را خانه پرهیزگاری قرار دهید و آن را جایگاه و پناهگاه شهوت ها مگردانید.

۵۰. [بدانید] آن که از شما به هنگام رسیدن بلا بی تابتر است، دنیا دوست تر است، و آن کس که در برابر بلا و مصیبت ها صبورتر است، نسبت به دنیا بی رغبت تر و زاهدتر است.

۵۱. ای بردگان بدی ها، چونان «حداء» (پرنده ای شبیه کلاغ) رباینده و روباهان فریبکار و گرگان خیانت پیشه و غدار نباشید و [مبادا] آن گونه که آنان با شکار و طعمه رفتار می کنند، عده ای رباینده و گروهی فریبکار و دسته ای غدار و خیانت پیشه باشید.

۵۲. بحق أقول لكم، لا يغني عن الجسد أن يكون ظاهره صحيحاً و باطنه فاسداً. كذلك لا تغني أجسادكم التي قد أعجبتكم و قد فسدت قلوبكم، و ما يغني عنكم أن تنقوا جلودكم و قلوبكم دنسة. لا تكونوا كالمنخل يخرج منه الدقيق الطيب و يمسك النخالة. كذلك أنتم تخرجون الحكمة من أفواهكم و يبقى الغلّ في صدوركم;

۵۳. يا عبید الدنيا، انما مثلکم مثل السراج یضیء للناس و یحرق نفسه;

۵۴. یا بنی اسرائیل، زاحمو العلماء فی مجالسهم و لو جثواً علی الركب، فانّ الله یحیی القلوب المیتة بنور الحکمة كما یحیی الارض المیتة بوابل المطر;

۵۵. یا هشام، مکتوب فی الإنجیل: طوبی للمتراحمین، أولئك المرحمون یوم القيامة، طوبی للمصلحین بین الناس، أولئك هم المقربون یوم القيامة، طوبی للمطهّرة قلوبهم، أولئك هم المتقون یوم القيامة، طوبی للمتواضعین فی الدنيا، أولئك یرتقون منابر الملك یوم القيامة;

۵۶. یا هشام، قلّة المنطق حکم عظیم، فعلیکم بالصمت، فانه دعة حسنة و قلّة وزر و خفة من الذنوب. فحصنوا باب الحلم، فانّ باب الصبر، و انّ الله - عزّوجلّ - یبغض الضحاک من غیر عجب و المشاء إلى غیر ارب و یجب علی الوالی أن یكون کالراعی لا یغفل عن رعیتة و لا یتکبر علیهم. فاستحیوا من الله فی سرانرکم، كما تستحیون من الناس فی علانیتکم. و اعلموا انّ الکلمة من الحکمة ضالة المؤمن، فعلیکم بالعلم قبل أن یرفع، و رفعه غیبة عالمکم بین أظهرکم;

۵۲. به حق [و به دور از گزاف] به شما می گویم: آندامی آراسته و درست و سالم، اما دارای باطنی فاسد و آلوده سودی نبخشند. همین گونه است که اگر دل های شما به فساد گراییده، تباه شد، اندام زیبا و چشم گیر شما، سودتان نبخشند. آراستن ظاهر در حالی که قلب های شما به پلیدی آلوده باشد سودی به شما نمی رساند. [به هوش باشید که] مانند غربال نباشید که آرد گوارا از آن خارج شده و نخاله در آن می ماند [که اگر چنان غربال باشید] حکمت از دهان شما خارج می شود، اما انحراف در سینه تان باقی است.

۵۳. ای دنیا پرستان، شما همانند چراغی هستید که به مردم فروغ می دهد، اما خود را می سوزاند.

۵۴. ای بنی اسرائیل، محافل و مجالس علما را با حضور خود پر کنید هر چند [به دلیل تنگی جا] بر دو زانو بنشینید، چرا که خداوند دل های مردم را به نور حکمت زنده می کند، آن سان که زمین مرده و خشک را با باران سیل آسان حیات می بخشد».

۵۵. ای هشام، در انجیل آمده است: خوشا به حال آنان که مهربانی می ورزند که اینان در قیامت مورد رحمت قرار می گیرند. خوشا به حال آنان که به اصلاح میان مردم می پردازند و اینان در روز قیامت از مقربانند. خوشا به حال آنان که قلب و درون خود را پاکیزه کرده اند که در قیامت در شمار پرهیزگارانند، خوشا به حال آنان که در دنیا فروتنی پیشه کردند که [به پاداش فروتنی] روز قیامت بر منبر (کرسی) های پادشاهی می نشینند».

۵۶. ای هشام، کم گویی حکمتی است بس سترگ، پس خموشی در پیش گیرید که در آن آرامش پسندیده و کاستی و سبکباری از گناه است. صبر را که دروازه بردباری است، محکم سازید [و بدانید] که خداوند کسی را که بی دلیلی شگفت انگیز بخندد و آن کس که بی انگیزه، زمین در نوردد، مبعوض می دارد. بر والی و حاکم واجب است تا همانند چوپان، دمی از رعیت خویش غافل نباشد. همچنان که در انظار مردم از کردار بد شرم دارید، در خلوت و در نهان از خدای خود شرم کنید و بدانید کلمه حکمت آمیز، گم شده مؤمن است، پس پیش از آن که علم از میان شما برچیده شود، آن را فرا گیرید و [بدانید که] برچیده شدن علم از میان شما، همان فقدان و عدم حضور عالمان در جمع شماست.

۵۷. یا هشام، تعلم من العلم ما جهلت، و علم الجاهل مما علمت. عظم العالم لعلمه ودع منازعته، و صغر الجاهل لجهله و لا تطرده و لکن قرّبه و علمه;

۵۸. یا هشام، انّ کلّ نعمة عجزت عن شکرها بمنزلة سیئة تؤاخذ بها. و قال امیرالمؤمنین صلوات الله علیه: انّ لله عبداً کسرت قلوبهم خشيته فأسکتهم عن المنطق و انهم لفصحاء عقلاء، یتبقون الی الله بالاعمال الزکیة، لا یتکثرون له الكثير و لا یرضون لهم من أنفسهم بالقلیل، یرون فی أنفسهم أنهم أشرار و أنهم لأکیاس و أبرار;

۵۹. یا هشام، الحیاء من الإیمان، و الإیمان فی الجنّة و البذاء من الجفاء و الجفاء فی النار;

۶۰. یا هشام، المتکلمون ثلاثة: فرابح و سالم و شاجب، فأما الرابح فالذاکر لله و أما السالم فالساکت، و أما الشاجب فالذی یخوض فی الباطل، انّ الله حرمّ الجنة علی کلّ فاحش بذیء قلیل الحیاء لا یبالی ما قال و لا ما قیل فیهِ. و کان أبوذرّ - رضی الله عنه - یقول: یا مبتغی العلم انّ هذا اللسان مفتاح خیر و مفتاح شر، فاختم علی فیک كما تختم علی ذهبک و ورقک;

۶۱. یا هشام، بنس العبد یكون ذا وجهين و ذا لسانين، يطري أخاه إذا شاهده و يأكله إذا غاب عنه، إن أعطي حسده و إن ابتلي خذله. إن أسرع الخیر ثواباً البرّ، و أسرع الشر عقوبة البغي. و إن شر عبادالله من تکره مجالسته لفحشه. و هل یکب الناس علی مناخرهم في النار إلا حساند السنتهم؟ و من حسن اسلام المرء ترک ما لا یعینه؛

۵۷. ای هشام، آنچه از دانش که نمی دانی فراگیر و آنچه را که آموخته ای، به جاهلان بیاموز. عالم را برای علمش بزرگ شمار و منازعه و جدال با وی را ترک کن و جاهل را کوچک شمار، اما طردش مکن، بلکه او را به خود نزدیک کرده، بدو علم بیاموز.

۵۸. ای هشام، هر نعمتی که در شکر گزاری آن سستی ورزیدی به منزله گناهی است و بابت آن بازخواست خواهی شد. امیرالمؤمنین - که درود خداوند بر او باد - فرمود:
«خدای را بندگانی است، شیوا سخن و خردمند، اما بیم از حضرتش دل های آنان را شکسته و از گفتار بازشان داشته است. آنان با اعمال پاکیزه به سوی خداوند [بر دیگران] سبقت می گیرند. عمل زیاد خود را در درگاه خدا زیاد ندانسته و به عمل کم خود، از خویش خشنود نیستند. آنان خود را از اشرار می دانند، در حالی که از زیرکان و از ابرار هستند.»

۵۹. ای هشام، حیا [جزئی] از ایمان است و جایگاه ایمان [و اهل آن] در بهشت است و فحاشی و بد دهنی [جزئی] از جفا و ستمگری است و جایگاه ستمگری [و ستمگران] در دوزخ است.

۶۰. ای هشام، گویندگان سه دسته اند: سود کرده، جان به سلامت به در برده و تباہ شده به هلاکت رسیده. پس آن کس که به ذکر خدا مشغول شود، سود کرده است و آن کس که خموشی گزیند، جان به سلامت به در برده است و آن کس که به گفتار باطل، زبان فرساید، تباہ شده و به هلاکت رسیده است. [ای هشام، بدان که] خداوند بهشت را بر هر دشنام دهنده بد زبان کم حیا که بی باک، هر چه خواهد بگوید و هر چه درباره او بگوید باکی نداشته باشد، حرام کرده است. «ابوذر» - که خدا از او خشنود باد - می گفت: «ای جویای علم، این زبان، کلید خیر و کلید شر است. پس همان گونه که بر زر و پول خود قفل می زنی [تا دستخوش ناامنی نشود] بر دهان خویش نیز قفل بزن [تابه وسیله زبان به ورطه هلاکت گرفتار نشوی]».

۶۱. ای هشام، بدترین مردم کسی است که دو رو و دو زبان داشته باشد. چون برادر [دینی] خود را ببیند او را بستاید و چون از او دور شود او را بخورد (غیبت کند). هرگاه به او [نعمتی] داده شود بر او رشک برد و به هنگام گرفتاری و درماندگی رهاش کند. [بدان که] از میان کارهای خیر، نیکی پاداشی زود رس و از میان شرها ستم و ستمگری کیفری شتابان دارد. بدترین خلق خدا کسی است که به دلیل ناسزاگویی و دشنام دادن، همنشینی اش را ناخوش و ناپسند داشته باشی. آنان که بد زبان هستند با صورت در آتش افکنده می شوند. آن کس که اسلامی نیکو داشته باشد، آنچه بدو مربوط نباشد واگذارد.

۶۲. یا هشام، لا یكون الرجل مؤمناً حتى یكون خائفاً راجياً، و لا یكون خائفاً راجياً حتى یكون عاملاً لما یخاف و یرجو؛

۶۳. یا هشام، قال الله - جلّ و عزّ - : و عزّتی و جلالی و عظمتی و قدرتی و بهائی و علوی فی مکانی لا یؤثر عبد هوای علی هواه إلا جعلت الغنی فی نفسه، و همّه فی آخرته،

و كفت عليه (في) ضيعته، و ضمنت السماوات و الأرض رزقه، و كنت له من وراء تجارة كلّ تاجر؛

٦٤. يا هشام، الغضب مفتاح الشر و أكمل المؤمنين ايماناً أحسنهم خلقاً، و ان خالطت الناس فان استطعت ان لا تخالط أحداً منهم إلا من كانت يدك عليه العليا فافعل؛

٦٥. يا هشام عليك بالرفق، فان الرفق يُمنّ و الخرق شؤم، ان الرفق و البرّ و حسن الخلق يعمر الديار و يزيد في الرزق؛

٦٦. يا هشام، قول الله: (هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ)^(٣١١) جرت في المؤمن و الكافر و البرّ و الفاجر. من صنع اليه معروف فعليه أن يكافئ به، و ليست المكافأة أن تصنع كما صنع حتى ترى فضلك، فان صنعت كما صنع فله الفضل بالابتداء؛

٦٧. يا هشام، ان مثل الدنيا مثل الحية مسها لئین و في جوفها السمّ القاتل، يحذرّها الرّجال ذوو العقول و يهوي اليها الصّبيان بأيديهم؛

٦٢. ای هشام، انسان، زمانی مؤمن است که بيمناك و اميدوار باشد (ببیمناك از كیفر خداوند باشد و اميدوار به رحمت او) و آن گاه بيمناك و اميدوار خواهد بود، که برای آنچه می ترسد و آنچه بدان چه اميدوار است عمل کند.

٦٣. ای هشام، خداوند - عزوجلّ - فرموده است: به عزت و جلال و عظمت و قدرت و شکوه و بلندی جایگاهم سوگند، هر بنده ای که خواسته مرا بر خواسته خویش مقدم بدارد [به یقین] بی نیازی را در وجودش قرار دهم، سعی او را در امر آخرتش گمارم، او را در سرزمین خودش به کفایت روزی دهم، آسمان ها و زمین را ضامن روزی او گردانم و خود، او را از هر تجارت تجارت کنندگان بسنده باشم.

٦٤. ای هشام، خشم کلید شر است و آن مؤمنی ایمانش کاملتر است که خُلقی بهتر داشته باشد. اگر [بخواهی] با مردم معاشرت کنی، تا آن جا که می توانی با کسی معاشرت کن که از دَهِش و عطای تو بهره مند باشد.

٦٥. ای هشام، نرمخویی پیشه کن که نرمخویی خجستگی و تندخویی شوم است و نیکی و خوش خلقی خانه ها و شهرها را آباد می کند و روزی را فزونی می بخشد.

٦٦. ای هشام، خداوند فرموده است: «آیا پاداش احسان جز احسان است؟». [این قاعده و سنت الهی [درباره مؤمن و کافر، نیکوکار و بدکار به یکسان صادق و جاری است. هر کس که مورد احسان و نیکی قرار گرفت باید آن نیکی را با نیکی پاسخ دهد. پاداش نیکی به این نیست که همانند او نیکی کنی و بدین وسیله خود را برتر ببینی، چرا که در این صورت برتری از آن اوست که نیکی در حق تو آغاز کرده است.

٦٧. ای هشام، مثل دنیا همانند مار است که بدنش نرم و لطیف است، اما در درون خود زهری کشنده دارد. خردمندان از آن [دوری جسته،] برحذر می باشند و کودکان [خطر ناآزموده] با شیفتگی فراوان به سوی آن دست دراز می کنند.

٦٨. یا هشام، اصبر على طاعة الله و اصبر عن معاصي الله، فإتما الدنيا ساعة، فما مضى منها فليس تجد له سروراً و لا حزناً، و ما لم يأت منها فليس تعرفه، فاصبر على تلك الساعة التي أنت فيها فكأنك قد اغتبطت؛

٦٩. یا هشام، مثل الدنيا مثل ماء البحر كلما شرب منه العطشان ازداد عطشاً حتى يقتله؛

٧٠. یا هشام، اياك و الكبر، فانه لا يدخل الجنة من كان في قلبه مثقال حبة من كبر. الكبر رداء الله، فمن نازعه رداؤه أكبه الله في النار على وجهه؛

٧١. یا هشام، ليس منا من لم يحاسب نفسه في كل يوم، فإن عمل حسناً استزاد منه، و ان عمل سيئاً استغفر الله منه و تاب اليه؛

٧٢. یا هشام، تمثلت الدنيا للمسيح(عليه السلام) في صورة امرأة زرقاء فقال لها: كم تزوجت؟ فقالت: كثيراً، قال: فكل طلقك؟ قالت: لا بل كلاً قتلت. قال المسيح(عليه السلام): فويح لأزواجك الباقين، كيف لا يعتبرون بالماضين؛

٧٣. یا هشام، ان ضوء الجسد في عينه، فإن كان البصر مضيئاً استضاء الجسد كله. و إن ضوء الروح العقل، فإذا كان العبد عاقلاً كان عالماً بربه و اذا كان عالماً بربه أبصر دينه، و ان كان جاهلاً بربه لم يقم له دين. و كما لا يقوم الجسد إلا بالنفس الحية، فكذلك لا يقوم الدين إلا بالنية الصادقة، و لا تثبت النية الصادقة إلا بالعقل؛

۶۸. ای هشام، بر طاعت الهی صبور (مقاوم) باش و در برابر نافرمانی و سر تافتن از دستور حضرتش صبر پیشه کن (خویشتن دار باش). [بدان که] دنیا همانند بخشی از يك روز است. زمانی که گذشته، چیزی از خوشی و اندوهش را نمی یابی و آنچه از دنیا که هنوز نیامده [در صورت آمدنش] نمی دانی چگونه خواهد بود. پس این دم را که در آن هستی [غنیمت شمرده،] صابوری کن و چنان باش که گویی در شادمانی و آسایش هستی.

۶۹. ای هشام، مثل دنیا مانند آب دریاست. تشنه کام هر چه از آن بنوشد تشنه تر می شود تا سرانجام [از زیاده نوشی] کشته شود.

۷۰. ای هشام، از تکبر بیرهیز، چرا که هر کس ذره ای از تکبر در دل داشته باشد وارد بهشت نمی شود. تکبر (بزرگی) ردای خداوند است، پس هر کس با خدا در بزرگی اش منازعه کند، حضرتش او را با صورت در دوزخ افکند.

۷۱. ای هشام، هر کس همه روز خود را باز خواست نکند از ما نیست. [و چون خود را بازخواست کرد] اگر دید عمل نیکی انجام داده بر آن بیفزاید و چون دست به گناهی آلوده باشد از آن گناه به درگاه خداوند استغفار کند.

۷۲. ای هشام دنیا در شکل زنی چشم آبی بر حضرت مسیح(علیه السلام) ظاهر شد. مسیح(علیه السلام) به او گفت: چند همسر گزیدی؟
دنیا گفت: بسیار. مسیح(علیه السلام) گفت: همگی تو را طلاق دادند؟
دنیا گفت: نه، بلکه همه آنان را کشتم.
مسیح(علیه السلام) گفت: وای بر همسران آینده تو که چگونه از [سرنوشت] پیشینیان عبرت نمی گیرند؟».

۷۳. ای هشام، روشنایی و نور بدن در دیدگان است، پس اگر دیده بینا بود همه بدن روشن شود. و فروغ جان در خرد است، پس اگر بنده، عاقل باشد، به خدای خویش عالم است (او را می شناسد) و چون به خدای خود عالم شود، در دینش بصیرت می یابد و هرگاه بنده به خدای خود جاهل شود (او را نشناسد) دینی [محکم و پایا] ندارد. پس همان طور که بدن، بی جان، راست نیاید، دین نیز جز با نیستی راستین راست نیاید و نیت راستین جز با خرد ممکن نباشد.

۷۴. یا هشام، انّ الزّرع ینبت فی السهل و لا ینبت فی الصفا. فکذلک الحکمة تعمر فی قلب المتواضع و لا تعمر فی قلب المتکبر الجبار، لأنّ الله جعل التواضع آلة العقل و جعل التکبر من آلة الجهل. ألم تعلم أنّ من شمع إلى السقف برأسه شجّه، و من خفض رأسه استظلّ تحته و أکنّه؟ و کذلک من لم يتواضع لله خفضه الله و من تواضع لله رفعه;

۷۵. یا هشام، ما أقبح الفقر بعد الغنى، و أقبح الخطيئة بعد النسك، و أقبح من ذلك العابد لله ثمّ یترك عبادته;

۷۶. یا هشام، لا خیر فی العیش الا لرجلین: لمستمع واع، و عالم ناطق;

۷۷. یا هشام، ما قسم بین العباد أفضل من العقل، نوم العاقل أفضل من سهر الجاهل، و ما بعث الله نبياً إلا عاقلاً حتى يكون عقله أفضل من جميع جهد المجتهدين و ما أدى العبد فريضة من فرائض الله حتى عقل عنه;

۷۸. یا هشام، قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): إذا رأيتم المؤمن صموتاً فادنوا منه، فإنه يلقى الحكمة. و المؤمن قليل الكلام كثير العمل، و المنافق كثير الكلام قليل العمل»;

۷۹. یا هشام، أوحى الله تعالى إلى داود (عليه السلام) قل لعبادي: لا يجعلوا بيني و بينهم عالماً مفتوناً بالدنيا فيصدهم عن ذكرى و عن طريق محبتي و مناجاتي، أولئك قطاع الطريق من عبادي، ان أدنى ما أنا صانع بهم أن أنزع حلاوة محبتي و مناجاتي من قلوبهم;

۷۴. ای هشام، [بدان که] گیاه در زمین نرم و هموار می روید و در سنگ محکم سر بر نمی آورد. از همین روست که حکمت در دل های متواضع پدید آمده و سامان می گیرد، نه در دل های متکبر و سرکش، زیرا خداوند، فروتنی را ابزار خرد و تکبر را ابزار نادانی قرار داده است. آیا نمی دانی که هر کس [بی باکانه] به سمت سقف، سر فراز می کند، لاجرم شکستن سر در پی خواهد داشت و هر کس سر فرو افکند از سایه سقف بهره جسته، در آن پناه می گیرد؟ به همین صورت است که هر کس برای خدا فروتنی نکند خدایش فرو افکند و هر کس برای خدا تواضع ورزد، خدایش رفعت و بلندی دهد.

۷۵. ای هشام، چه زشت [و سخت است] بینوائی پس از توانمندی و تن دادن به گناه پس از [عمری] زهد و بندگی. زشت تر از آن، [کار] عابدی است که [پس از روزگاری بندگی خداوند] بندگی خدا را ترک کند.

۷۶. ای هشام، زندگی برای دو کس نیکو و پر از خیر است: شنونده ای بیدار و گوینده ای عالم [و آگاه].

۷۷. ای هشام، هیچ چیزی بهتر و برتر از عقل، میان مردم قسمت نشده است. خفتن خردمند از شب زنده داری جاهل برتر است و هر پیامبری که مبعوث شد [از نظر عقل] سرآمد عاقلان بود تا عقلش برتر از تمام کوشش کوشندگان [در عبادت] باشد. [بدان که] هیچ بنده ای واجبی از واجبات خداوند را نتواند به جای آورد، مگر این که در بند بندگی خدا باشد.

۷۸. ای هشام، رسول خدا فرمود: «هرگاه مؤمن را خاموش یافتید بدو نزدیک شوید، چرا که او حکمت را فرا می گیرد [و می آموزد]. مؤمن کم سخن گوید و بسیار عمل کند و منافق بسیار گوید و کم عمل کند».

۷۹. ای هشام، خداوند به حضرت داوود(علیه السلام) وحی کرده، فرمود: به بندگانم بگو: میان خود و من عالمی شیفته دنیا شده [واسطه] قرار ندهند، چرا که آنان را از یاد من، راه من، محبت و دوستی من و مناجات من باز می دارد. این عالمان، راهزنانی هستند که راه بندگان مرا به سوی من قطع می کنند. کمترین کاری که با آنان می کنم این است که شیرینی محبت و دوستی و مناجات با خودم را از دل آنان بر می گیرم».

۸۰. یا هشام، مَنْ تعظم في نفسه لعنته ملائكة السماء و ملائكة الارض، و مَنْ تكبر على إخوانه و استطال عليهم فقد ضاد الله، و من ادعى ما ليس له فهو [أ] عني لغير رشده;

۸۱. یا هشام، أوحى الله تعالى الى داود(عليه السلام): يا داود حذر، و أنذر أصحابك عن حبّ الشهوات، فإنّ المعلقة قلوبهم بشهوات الدنيا قلوبهم محجوبة عني;

۸۲. یا هشام، اياك و الكبر على أوليائي و الاستطالة بعلمك فيمقتك الله، فلا تنفحك بعد مقته دنياك و لا آخرتك. و كن في الدنيا كساكن دار ليست له، انما ينتظر الرحيل;

۸۳. یا هشام، مجالسة أهل الدين شرف الدنيا و الآخرة، و مشاورة العاقل الناصح يُمنّ و بركة و رشد و توفيق من الله، فإذا أشار عليك العاقل الناصح فأياك و الخلاف فإنّ في ذلك العطب;

۸۴. یا هشام، اياك و مخالطة الناس و الأتس بهم إلا أن تجد منهم عاقلاً و مأموناً فأتس به و اهرب من سايرهم كهربك من السباع الضارية. و ينبغي للعاقل اذا عمل عملاً أن يستحيي من الله، و اذا تفرّد له بالنعم أن يشارك في عمله أحداً غيره. و اذا مرّ بك أمران لا تدري أيهما خيراً و أصوب، فانظر أيهما أقرب الى هواك فخالفه، فإنّ كثير الصواب في مخالفة هواك. و اياك أن تغلب الحكمة و تضعها في أهل الجهالة;

قال هشام: فقلت له: فإن وجدت رجلاً طالباً له، غير أن عقله لا يتسع لضبط ما القي اليه؟ قال(عليه السلام) : فتلطف له بالنصيحة، فإن ضاق قلبه [ف]لا تعرضنّ نفسك للفتنة واحذر ردّ المتكبرين، فإن العلم يُدلّ على أن يملى على من لا يفيق.

۸۰. ای هشام، هر کس خویش را بزرگ شمارد، فرشتگان آسمان و فرشتگان زمین او را لعنت کنند، هر کس بر برادران [دینی] خود بزرگی و تکبر ورزد و برتری جوید، به یقین راه دشمنی با خداوند را در پیش گرفته است و هر کس ادعای چیزی کند که در خور و توانش نباشد، بیراهه را برگزیده [و دیگران را به زحمت انداخته] است.

۸۱. ای هشام، خداوند به داوود(علیه السلام) وحی کرده، فرمود: ای داوود، یارانت را از دوستی دنیا بر حذر دار و آنان را [نسبت به این خطر] هشدار ده، زیرا آنان که دل در گرو شهوت ها و خواسته های دنیایی نهاده اند، قلب خود را در پس پرده ای، از من پوشانده اند (من جایی در قلب آنان ندارم).

۸۲. ای هشام، از تکبر بر اولیای من و برتری جویی به وسیله دانشت بپرهیز، زیرا خداوند از تو بیزار می شود که از آن پس دنیا و آخرتت تو را سودی نبخشد. در دنیا چونان کسی باش که در خانه دیگران زندگی می کند و هر لحظه منتظر کوچ از آن خانه است.

۸۳. ای هشام، همنشینی با اهل دین، مایه شرافت دنیا و آخرت است. مشورت با خردمندان خیرخواه، خجستگی، برکت، راه یافتگی و توفیقی از خداوند است. پس هر گاه خردمند خیرخواه در مشورت، تو را به چیزی و راهی راهنمایی کرد، مبادا با مشورت او مخالفت کنی که مایه هلاکت است.

۸۴. ای هشام، از معاشرت و انس گرفتن با مردم بپرهیز، مگر این در میان آنان خردمندی مورد اطمینان بیابی، پس با او انس بگیر و از غیر اینان، چنان بگریز که گویی از جانوران درنده می گریزی. سزاوار است که عاقل چون کاری [ناشایست] انجام دهد از خداوند شرم کند و هر گاه حضرت احدیت نعمتی به او داد، او نیز دیگران را از آن نعمت برخوردار کرده، بهره ای دهد. [ای هشام] هر گاه با دو چیز روبرو شدی و ندانستی کدام یک از آن ها درست تر و بهتر است، پس بنگر کدام یک از آن دو به هوای نفست و تمایل درونی ات نزدیکتر و سازگارتر است، با همان مخالفت کن، چرا که کمال درستی و درستکاری در مخالفت تو با هوای نفست می باشد، و بپرهیز از این که حکمت را مغلوب کرده، در اختیار نادانان بگذاری.

هشام می گوید: به امام(علیه السلام) گفتم: اگر کسی را یافتم که طالب حکمت باشد، اما عقل [و اندیشه] او ظرفیت و قابلیت دریافت آنچه به او می آموزم ندارد [در این حال چه کنم؟].

امام کاظم(علیه السلام) فرمود: پس با او به نصیحت پرداخته، از در مهربانی در او و اگر دلتنگی کرد، خود را در معرض فتنه قرار مده و از بیان دانشی و گفتن سخنی که متکبران آن را نمی پذیرند بپرهیز [و بدان که] اگر علم بر غیر اهلس که [هرگز] هشیاری نیابند، خوانده شود [در حقیقت] علم خوار می شود.

۸۵. قلت: فإن لم أجد من يعقل السؤال عنها قال(عليه السلام): فاغتنم جهله عن السؤال حتى تسلم من فتنة القول و عظيم فتنة الردّ. و اعلم انّ الله لم يرفع المتواضعين بقدر تواضعهم و لكن رفعهم بقدر عظمتهم و مجده، و لم يؤمن الخائفين بقدر خوفهم و لكن آمنهم بقدر كرمه و جوده، و لم يفرح المحزونين بقدر حزنهم و لكن بقدر رأفته و رحمته، فما ظنك بالرووف الرحيم الذي يتودد الى من يؤذيه بأوليائه فكيف بمن يؤذى فيه، و ما ظنك بالتواب الرحيم الذي يتوب على من يعاديه، فكيف بمن يترضاه و يختار عداوة الخلق فيه;

۸۶. یا هشام، من أحبّ الدنيا ذهب خوف الآخرة من قلبه، و ما أوتي عبداً علماً فازداد للدنيا حباً إلا ازداد من الله بعداً و ازداد الله عليه غضباً;

۸۷. یا هشام، انّ العاقل اللبيب من ترك ما لا طاقة له به، و أكثر الصواب في خلاف الهوى. و من طال أمهه ساء عمله;

۸۸. یا هشام، لو رأیت مسیر الأجل لألهاک عن الأمل؛

۸۹. یا هشام، ایاک و الطمع، و علیک بالیأس مما فی أیدی الناس، و أمت الطمع من المخلوقین، فانّ الطمع مفتاح للذل و اختلاس العقل و اختلاق المروات، و تدنیس العرض، و الذهاب بالعلم، و علیک بالاعتصام بریک و التوکل علیه. و جاهد نفسك لتردها عن هواها، فإته واجب علیک کجهاد عدوک؛

۸۵. به امام (علیه السلام) گفتم: اگر کسی را نیافتم که عقل او بدان جا رسد که جویای حکمت و علم باشد [چه کنم]؟ فرمود: نادانی و غفلت او را در پرسیدن، غنیمت شمار تا از فتنه گفتار و فتنه بزرگ ناپذیرفته شدن گفتار به سلامت در آیی.

و بدان که خداوند، متواضعان را بر مبنا و مقدار تواضع ایشان، رفعت نمی دهد، بلکه به قدر عظمت و بزرگواری خود بلندی مرتبه می دهد، آنان را که از او می ترسند، به قدر ترسشان از خداوند، ایمنی نبخشیده، بلکه به اندازه کرم و بخشندگی خود آنان را امان می دهد و آنان را که در اندوه [نرسیدن به لقای حضرتش] به سر می برند، نه به قدر اندوه آنان، بلکه بر مبنا و اندازه رأفت و مهربانی خود شادمان می کند. درباره خدای رؤف و مهربان چه می پنداری؟ او که در حق آزردهندگان به دوستانش که در حقیقت حضرتش را می آزارند مهربان است، با آنان که او را [با سرپیچی از فرمانش] می آزارند چه گونه خواهد بود؟ و چه می پنداری درباره توبه پذیر مهربانی که توبه دشمنان خود را می پذیرد، چه رسد به آنان که در جلب رضایت او می کوشند و در راه حضرتش دشمنی مردم را به جان می پذیرند.

۸۶. ای هشام، هر کس دنیا دوست شد، ترس از آخرت از خانه دلش رخت بر می بندد. و هر بنده ای که دانش فرا گرفت و دنیا دوستی اش فزونی یافت، دوری اش از خداوند فزونی گیرد و خشم خداوند بر او زیادت یابد.

۸۷. ای هشام، خردمند دانا کسی است که اگر در انجام کاری ناتوان باشد، آن را رها می کند. [بدان که] بیشترین درستکاری ها مخالفت با هوای نفس است و هر کس آرزو دراز گرداند، عمل و رفتارش بد گردد.

۸۸. ای هشام، اگر شتاب حرکت اجل را ببینی، [به یقین] تو را از پرداختن به آرزو باز خواهد داشت.

۸۹. ای هشام، بپرهیز از طمع و بر تو باد که از آنچه در دست مردم است دل بر کنی و طمع داشتن به خلق را [در خود] بمیران، چرا که طمع، کلید خواری، مایه از کف دادن خرد، تپاه کردن صفات جوانمردی، لکه دار شدن آبرو و از بین رفتن [حرمت] علم است. و بر تو باد چنگ زدن به [رحمت و عنایت] خداوند خویش و توکل بر او. با نفس خویش جهاد کن تا آن را از خواسته هایش منصرف کنی، زیرا جهاد با نفس، همانند جهاد تو با دشمن، واجب است.

۹۰. فقلت له: فأیّ الأعداء أوجبهم مجاهدة؟ قال (علیه السلام): أقربهم إلیک و أعداهم لك

و أضرهم بك و أعظمهم لك عداوة و أخفاهم لك شخصاً مع دنوه منك، و من یحرص أعداءك

عليك و هو ابليس الموكل بوسواس القلوب. فله فلتشتد عداوتك و لا يكونن أصبر على مجاهدته لهلكتك منك على صبرك لمجاهدته، فإنه أضعف منك ركناً في قوته و أقلّ منك ضرراً في كثرة شرّه. إذا أنت اعتصمت بالله فقد هديت إلى صراط مستقيم;

۹۱. يا هشام، من أكرمه الله بثلاث فقد لطف به: عقل يكفيه مؤونة هواه و علم يكفيه مؤونة جهله و غنى يكفيه مخافة الفقر;

۹۲. يا هشام، إحذر هذه الدنيا و احذر أهلها، فإنّ الناس فيها على أربعة أصناف: رجل متردّ معانق لهواه. و متعلم متقرّى كلما ازداد علماً ازداد كبراً، يستعلي بقراءته و علمه على من هو دونه، و عابد جاهل يستصغر من هو دونه في عبادته يحبّ أن يعظم و يوقر، و ذي بصيرة عالم عارف بطريق الحق يحب القيام به، فهو عاجزٌ أو مغلوب و لا يقدر على القيام بما يعرفه] فهو محزون مغموم بذلك، فهو أمثل أهل زمانه و أوجهم عقلاً;

۹۰. هشام می گوید: از امام(علیه السلام) پرسیدم: جهاد با کدام يك از دشمنان واجبتر است؟ فرمود: آن که به تو نزدیکتر، با تو دشمن تر، نسبت به تو زیانبارتر، در دشمنی بزرگتر و در عین نزدیک بودن، پنهانتر باشد و آن که دشمنان تو را بر تو می شوراند و او ابلیس است. او به وسوسه دل ها موکل است، پس تمام دشمنی ات را برای [فرو ریختن بر سر او و یاران] او مهیا کن. و مبادا او در راه هلاکت تو پایور و مقاوم باشد، ولی تو در مبارزه با او سستی ورزی که او با همه قدرتش [چون استقامت کنی] از تو سست بنیانتر است و با تمام شری که دارد زیانش از تو کمتر. [پس بدان] اگر به ریسمان الهی چنگ اندازی به راه راست هدایت یافته ای.

۹۱. ای هشام، سه چیز است که خدا به هر کس بدهد او را مورد لطف خود قرار داده است: عقلی که بدان از گزند هوای نفس خود ایمن شود، دانشی که او را از نادانی اش وار هاند و بی نیازی و غنایی که او را از بیم فقر کفایت کند.

۹۲. ای هشام، از این دنیا و مردمان آن بر حذر باش، چرا که آنان چهار دسته اند، یکی سرنگون شده ای در آغوش هوای نفس خود در غلتیده، دیگری کسی است که نیکو می خواند و دانش می آموزد و هر چه دانش

افزاید، تکبرش زیاد گردد و با خواندنش و علمش بر زبردستان بزرگی فرود، سومین کس عابد جاهل است که دون مرتبگان در عبادت را کوچک می شمرد و دوست می دارد که بزرگ شمرده شود [و همگان در خدمت به او آماده باشند] و آخرین کس، صاحب بصیرتی و عالمی که راه حق را می شناسد و می خواهد حق را بر پا دارد و دانش خود را به کار گیرد، اما به دلیل ناتوانی یا چیرگی [زورمداران] از پرداختن به دانسته های خود و عملی کردن آن ناتوان است و از همین رو همواره اندوهگین است. این شخص برترین اهل زمان خود و خردمندترین آنان است.

۹۳. یا هشام، اعرف العقل و جنده، و الجهل و جنده تکن من المهتدين. قال هشام: فقلت: جعلت فداك لا نعرف إلا ما عرفتنا.

۹۴. یا هشام، انّ الله خلق العقل و هو أوّل خلق خلقه الله من الروحانيين و عن يمين العرش من نوره، فقال له: أدبر، فأدبر ثم قال له: أقبل فأقبل. فقال الله - جلّ و عزّ - :

خلقتك خلقاً (عظيماً) و كرّمك على جميع خلقي.

ثم خلق الجهل من البحر الاجاج الظلماني، فقال له: أدبر، فأدبر ثم قال له: أقبل، فلم يقبل، فقال له: استكبرت فلغنه، ثم جعل للعقل خمسة و سبعين جنداً، فلما رأى الجهل ما كرّم الله به العقل و ما أعطاه أضمر له العداوة.

فقال الجهل: يا ربّ هذا خلق مثلي، خلقتة و كرّمته و قوّيته و أنا ضده و لا قوّة لي به أعطني من الجند مثل ما أعطيته، فقال - تبارك و تعالی - : نعم، فإن عصيتني بعد ذلك أخرجتك و جندك من جواري و من رحمتي، فقال: قد رضيت. فأعطاه الله خمسة و سبعين جنداً فكان مما أعطى العقل من الخمسة و السبعين جنداً: الخير و هو وزير العقل و جعل ضده الشر و هو وزير الجهل;

۹۳. ای هشام، عقل و جهل و سپاه آن دو را بشناس تا از هدایت یافتگان باشی.

هشام می گوید: به امام(علیه السلام) گفتم: فدایت گردم، جز آنچه به ما بشناسانی، دیگر چیزی نمی دانیم.

۹۴. ای هشام، خداوند عقل را از سمت راست عرش و از نور حضرتش آفرید و این نخستین آفریده خدا بود که از سنخ روحانیان آفریده شد. خدا به او فرمود: دور شو (برو)، عقل دور شد (رفت)، سپس فرمود: باز گرد (بیا) و عقل باز گشت (آمد). آن گاه خداوند به عقل فرمود: تو را با شکوه و بزرگ آفریدم و تو را بر تمام آفریدگانم برتری و بزرگی دادم.

سپس حضرت احدیت، جهل را از دریایی شور و تاریک آفریده، به او فرمود: دور شو (برو)، جهل دور شد (رفت) و باز فرمود: باز گرد (بیا)، جهل نافرمانی کرد. خداوند به جهل فرمود: تکبر ورزیدی! آن گاه او را لعن کرد. سپس ۷۵ صفت را به عنوان لشکر، در اختیار عقل گذاشت، جهل که می دید خداوند، عقل را گرامی داشته، چه موهبتی به او عطا فرموده، نسبت به عقل کینه و حسد ورزیده، گفت: بار خدایا، او را نیز آفریده ای است چون من که گرامی اش داشته، قوتش بخشیده ای، در حالی که من ضد او هستم و توان هموردی با او را ندارم، مرا همانند آنچه به او داده ای لشکری عطا کن.

خداوند - تبارک و تعالی - فرمود: باشد، اما اگر پس از آن، مرا نافرمانی کنی تو و لشکرت را از همسایگی و از [گسترده] رحمت می رانم. جهل پذیرفت و خداوند ۷۵ صفت را به عنوان لشکر به جهل داد که در نتیجه، «خیر» وزیر عقل و «شر» وزیر جهل شد.

آن گاه ایمان در برابر کفر، تصدیق [حقیقت] در برابر انکار [آن]، اخلاص در برابر نفاق، امید [به رحمت خدا] در برابر نومیدی، داد و عدل در برابر جور و ستم، خشنودی در برابر ناخشنودی، شکر گزاری در برابر ناسپاسی، ناامیدی از داشته های مردم در برابر طمع به داشته آنان، توکل در برابر حرص، رأفت و مهربانی در برابر تندخویی و خشونت، دانش در برابر نادانی، عفت در برابر پرده دری و بی بند و باری، زهد در برابر میل به دنیا، نرمخویی در برابر سنگدلی، خداترسی در برابر گستاخی، فروتنی در برابر تکبر، متانت و آرام بودن در برابر شتاب، بردباری در برابر سفاهت، خوشی در برابر هذیان گویی، تن به حق دادن در برابر سرپیچی کردن از آن و باور داشتن و پذیرفتن در برابر شك و تردید.

صبوری در برابر بیتابی، گذشت در برابر انتقام، بی نیازی در برابر فقر، یادآوری در برابر بی توجهی، حفظ در برابر فراموشی، وفاداری و مهرورزی در برابر گسستن [پیوند]، قناعت در برابر آز، همدلی و همراهی در برابر دریغ و منع، دوستی در برابر کینه و دشمنی، وفاداری در برابر خیانت، فرمانبرداری

[خدا] در برابر نافرمانی، خضوع در برابر برتری جویی، سلامت [نفس] در برابر بلا، دوست داشتن در برابر دشمنی ورزیدن، راستگویی در برابر دروغ پردازی، حق در برابر باطل، امانت نگاه داشتن در برابر خیانت ورزیدن، اخلاص در کارها در برابر آلودن کارها به اغراض نفسانی و شهادت در برابر کودنی.

رازداری در برابر پرده دری (راز بر ملا کردن)، يك رویی (صداقت) در برابر دو رویی (نفاق)، پنهان کاری در برابر فاش نمودن [رازها]، نماز گزاردن در برابر تباه کردن و بی اعتنایی به آن، روزه داشتن در برابر [پر] خوردن، جهاد در برابر سر باز زدن از آن، حج در برابر نادیده انگاشتن پیمان با خدا، سخن پنهان کردن در برابر سخن چینی، نیکی به پدر و مادر در برابر ناسپاسی در حق ایشان، حقیقت در برابر ریا، خوبی در برابر زشتی، خویشتن را پوشاندن در برابر جلوه گری، تقیه در برابر بی باکی [و فاش گفتن رازها]، تن به انصاف دادن در برابر تعصب، خوش برخوردی در برابر پرخاش و ستمگری، پاکیزگی در برابر آلودگی، شرم در برابر بی شرمی، میانه روی در برابر زیاده روی، آسایش [از اندوه دنیا] در برابر خستگی [دنیا خواهی]، آسان گیری [بر دیگران] در برابر سختگیری و برکت در برابر بی برکتی.

پایایی و دقت در کارها در برابر سهل انگاری، [پیروی از] حکمت در برابر هوا [پرستی]، وقار در برابر سبکسری، نیکبختی در برابر بدبختی، توبه در برابر اصرار [بر گناه]، استغفار در برابر مغرور شدن (خویشتن را بی گناه پنداشتن)، محافظت در برابر سستی، دعا و خواستن [از خداوند] در برابر روی گردانی [از او]، چالاکی در برابر تنبلی، شادمانی در برابر اندوه، الفت [و با جمع پاکان مأنوس بودن] در برابر عزلت و گوشه نشینی و بخشندگی در برابر بخل قرار گرفته [تا آخرین روز عمر دنیا هرگز از در دوستی با یکدیگر در نیابند و در يك شخص جمع نشوند].

٩٥. يا هشام، لا تُجمعُ هذه الخصال إلا لنبيّ أو وصيّ أو مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان.
و أما ساير ذلك من المؤمنين فإنّ أحدهم لا يخلو من أن يكون فيه بعض هذه الجنود من أجناد
العقل حتى يستكمل العقل و يتخلص من جنود الجهل، فعند ذلك يكون في الدرجة العليا مع
الأنبياء و الأوصياء(عليه السلام) وفقنا الله و إياكم لطاعته;

۹۵. ای هشام، تمام این خصلت‌ها [ای مثبت و مقبول] جز در پیامبری، جانشین پیامبری یا مؤمنی که خداوند قلب او را با محک ایمان آزموده باشد، جمع نمی‌شود، اما سایر مؤمنان از برخی از این خصلت‌ها برخوردار هستند تا این که [به تدریج عقل و لشکریان آن در آنان کامل شده، او] از لشکریان جهل رهایی یابند. در این صورت آن مؤمن در مرتبه والای پیامبران و جانشینان پیامبران قرار خواهد گرفت. خداوند ما و شما را به بندگی اش موفق دارد. (۳۱۲)

توحید و اساس تدبیر و برنامه خداوندی

۱. از «محمد بن ابی عمیر» نقل شده است که گفت: «بر مولایم موسی بن جعفر (علیه السلام) وارد شدم و به او گفتم: ای فرزند رسول خدا [علم] توحید را به من بیاموز.

امام (علیه السلام) فرمود:

یا أبا أحمد، لا تتجاوز في التوحيد ما ذكره الله - تعالى ذكره - في كتابه فتهلك. واعلم أن الله تعالى واحد، أحد، صمد، لم يلد فيورث، ولم يولد فيشارك، ولم يتخذ صاحبة ولا ولداً ولا شريكاً، وانه الحي الذي لا يموت، والقادر الذي لا يعجز، والقاهر الذي لا يغلب، والحليم الذي لا يعجل، والدائم الذي لا يبید، والباقي الذي لا يفنى، والثابت الذي لا يزول، والغني الذي لا يفتقر، والعزیز الذي لا يذل، والعالم الذي لا يجهل، والعدل الذي لا يجور، والجواد الذي لا يبخل، وانه لا تقدره العقول ولا تقع عليه الأوهام، ولا تحيط به الاقطار، ولا يحويه مكان، ولا تدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار و هو اللطيف الخبير، و ليس كمثل شيء و هو السميع البصير.

(مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا) (۳۱۳) و هو الأول الذي لا شيء قبله، و الآخر الذي لا شيء بعده، و هو القديم و ما سواه مخلوق محدث، تعالى عن صفات المخلوقين علواً كبيراً؛ (۳۱۴)

ای ابواحمد، از آنچه که خداوند در کتاب خود درباره توحید فرموده، تجاوز مکن که هلاک می شوی. [حال که می خواهی دانش توحید را فرا گیری] پس بدان که خداوند متعال یکی، یگانه و بی نیاز است. نه زاده است تا ارث گذارد و نه زاده شده تا شریک داشته باشد. همسر و فرزند و شریکی نگزیده است. همو زنده ای است که هرگز نمیرد، توانایی است که ناتوان نشود، پیروزی است که مغلوب نگردد، بردباری است که شتاب نکند، جاودانه ای است که نابود نشود، ماندگاری است که فنا نپذیرد، ثابت و پایایی است که زوال نگیرد، بی نیازی است که فقیر نگردد، عزیزی است که خوار نشود، عالمی است که نادانی بدو راه نیابد، دادگری است که ستم روا ندارد، بخشنده ای است که بخل نرزد، خردها به [کنه معرفت] او نرسند و تصورات او را در نیابند، چیزی او را احاطه نکرده،

جایی او را در خود ندارد، دیدگان، او را نمی یابند و اوست که دیدگان را در می یابد و او لطیف آگاه است و چیزی همانند او نیست و اوست که شنوا و بیناست.

[آن گاه امام کاظم(علیه السلام) این آیه را تلاوت فرمود:] «هیچ گفت و گوی محرمانه ای میان سه تن نیست، مگر این که او چهارمین آن هاست، و نه میان پنج تن مگر این که او ششمین آن هاست، و نه کمتر از این [عدد] و نه بیشتر، مگر این که هر کجا باشند او با آن هاست» [سپس فرمود:] و او اولی است که چیزی پیش از او نبوده و آخری است که چیزی پس از او نخواهد بود. او قدیم [و ازلی] است و هر چه غیر او مخلوق و حادث است. حضرتش از توصیف و صفات خلق بالاتر و بسی والاتراست.

۲. از «زکریا بن عمران» از ابوالحسن، موسی بن جعفر(علیه السلام) نقل شده است که فرمود:

لا يكون شيء في السماوات و لا في الأرض إلا بسبع: بقضاء و قدر و ارادة و مشيئة و كتاب و أجل و إذن، فمن زعم غير هذا فقد كذب على الله أو ردّ على الله - عزوجل -؛ (۳۱۵)

وجود هر آنچه که در آسمان ها و در زمین است به هفت چیز بستگی دارد: قضا، قدر، اراده، مشیت، کتاب، اجل و اذن (فرمان)، پس هر کس جز این را بگوید به یقین بر خدا دروغ بسته و بر حضرتش برگشته است.

۳. از «محمد بن حکیم» نقل است که گفت: «ابوالحسن، موسی بن جعفر(علیه السلام) نامه ای به پدرم نوشت که در آن آمده بود:

أنّ الله أعلا و أجل و أعظم من أن يبلغ كنه صفته، فصفوه بما وصف به نفسه، و كفوا عما سوى ذلك؛ (۳۱۶)

خداوند برتر و بزرگتر از آن است که بشود به کنه صفات او پی برد، پس او را آن گونه توصیف کنید که حضرتش توصیف فرمود و از غیر آن دست بدارید.

۴. نیز امام کاظم(علیه السلام) فرموده است:

«إنّ الله تعالى لا يشبهه شيء، أي فحش أو خنی أعظم من قول من يصف خالق الأشياء بجسم أو صورة أو بخلقة أو بتحديد و أعضاء، تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً؛ (۳۱۷)

۳۱۵. اصول کافی ۱/ ۱۴۹ و الخصال / ۳۵۹.

۳۱۶. اصول کافی ۱/ ۱۰۲.

۳۱۷. اصول کافی ۱/ ۱۰۵.

خدای - تبارك و تعالی - به هیچ چیز تشبیه پذیر نبوده و هیچ چیز به او شباهت ندارد. کدامین ناسزا و دشنام و هرزه درایی، بزرگتر از این که آفریدگار اشیا را به جسم، صورت اندام تشبیه کرد یا او را به جایی محدود نمود؟ حضرتش از چنین توصیفی بالاتر و بسی والاتر است».

نکاتی از سیره و تاریخ حیات پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)

۱. «ابن طاووس» در کتاب الطرفِ خود به نقل از کتاب الوصیه شیخ عیسی بن مستفادِ ضریه» از موسی بن جعفر(علیه السلام) از پدرش امام جعفر صادق(علیه السلام) آورده است که فرمود:

چون رحلت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نزدیک شد، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) انصار را خواست و فرمود: ای جماعت انصار، وقت جدایی فرا رسیده است و من خوانده شده ام و باید پاسخ بدهم.

شما نیکو مجاوری بودید و حق مجاورت را به جای آوردید، یاری کردید و نیکو یاورانی بودید، با اموال خود همدلی کردید، جماعت مسلمانان را فزونی دادید و خون خود را برای خدا فدا کردید و [بدانید که] بابت این کارها خداوند به شما پاداشی کامل خواهد داد. حال يك مورد [که دو اصل است] مانده که تمامیت یافتن کارها بدان بستگی دارد و این، اصل و تمام کار است و من میان آن دو به اندازه تار مویی جدایی و تفاوت نمی بینم. هر کس یکی از آن را پذیرفته و دیگری را وانهد، منکر نخستین اصل آن بوده و خداوند [در برابر این انکار او، او را کیفر خواهد کرد و] بدل جایگزینی از او نخواهد پذیرفت.

انصار گفتند: ای رسول خدا، آن دو را چگونه بشناسیم؟ مبدا - ای رسول خدا - آن ها را از ما دریغ کنی که در این صورت گمراه شده، از آیین اسلام باز خواهیم ماند [و در وادی ارتداد گم خواهید شد]، چرا که نعمت اسلام موهبتی است که از خداوند و رسول او به ما رسیده و او به وسیله تو ما را از تباهی و هلاکت و راهنیده است، تو ابلاغ رسالت و خیرخواهی کردی و نسبت به ما مهربان بودی و بر ما دل سوزاندی.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود:

آن دو، کتاب خدا و اهل بیت من هستند. پس کتاب، همان قرآن می باشد که شامل حجت، نور و برهان است. کلام خدا همواره تازه و شاداب و گواه و داوری دادگر است. ما را به حلال و حرام و احکام خدا راهنمایی می کند. در روز واپسین در محضر داوری خدا با کسانی [که احکام آن را

نادیده گیرند] به احتجاج می پردازد و [در پی این احتجاج و مخاصمه] و خداوند گام های آنان را بر پل صراط می لغزاند [پس در رعایت حقوق و حدود کتاب خدا (قرآن) کوتاهی نکنید].
همچنین [حرمت] مرا [با خوش رفتاری خود] در اهل بیت مراعات کنید که آن لطیف آگاه مرا خبر داد که: آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من (پیامبر) وارد شوند.

[بدانید] که اسلام چونان سقف است که زیر آن ستون قرار دارد و قوام و ثبات سقف به ستون وابسته است. اگر یکی از شما آن سقف را با تمام حدودش، اما بدون ستون به کار گیرد [و بدان عمل کند]، زود است که سقف بر او فرو ریزد و او را به دوزخ افکند.

ای مردم، ستون [قابل اعتماد]، ستون اسلام است، چرا که خداوند متعال فرموده است: «سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود، و کار شایسته به آن رفعت می بخشد»^(۳۱۸). پس کار شایسته (عمل صالح) فرمانبرداری از امام و ولی امر و چنگ زدن به ریسمان اوست. ای مردم، [آنچه را گفتم] فهمیدید؟ خدا را، خدا را، در اهل بیت [مبادا که آنان را واگذارید و راهی جز راه آنان برگزینید] که اینان، چلچراغ پر فروغ تاریکی ها، کان دانش، چشمه های حکمت و جایگاه [آمد و شد] فرشتگان هستند. وصی، امانتدار و وارث من، از میان آنان است و جایگاه او نسبت به من چونان جایگاه هارون نسبت به موسی است. هان ای جماعت انصار، آیا [آنچه را که باید] ابلاغ کردم؟
هان ای حاضران گوش فرا دهید [و بدانید که] دروازه خانه فاطمه (س) دروازه خانه من و خانه اش خانه من است. پس هر کس حریم آن را بشکند، حریم خداوند را شکسته و حجاب حضرت - باری تعالی - را دریده است.

عیسی می گوید: ابوالحسن کاظم (علیه السلام) بسیار گریست و گفتارش قطع شد، سپس فرمود: **هتک و الله حجاب الله، هتک و الله حجاب الله، هتک و الله حجاب الله...**; به خدا سوگند حجاب خدا دریده شد. به خدا سوگند حجاب خدا دریده شد. به خدا سوگند حجاب خدا دریده شد.

آن گاه امام کاظم (علیه السلام) فرمود: پدرم از جدم محمد بن علی (امام باقر «ع» نقل کرد که فرمود:

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) مهاجران را گرد آورد و فرمود: ای مردم، من فرا خوانده شده ام و دعوت دعوت کننده را [به زودی] پاسخ می دهم، [چرا که] مشتاق دیدار با خدای خویش و رسیدن به برادرانم (پیامبران) هستم. شما را آگاه می کنم که وصیت خود را به جانشین خود کرده، شما را همانند چهارپایان وانگذاشته و چیزی از امور شما را نادیده نگذارم.

عمر بن خطاب برخاست و گفت: ای رسول خدا، به آنچه (آن گونه که) پیامبران پیش از تو وصیت کرده اند، وصیت نمودی؟

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: آری.

عمر گفت: به فرمان خدا وصیت کردی یا به فرمان (میل) خودت؟

پیامبر(صلی الله علیه وآله) به عمر فرمود:

ای عمر، بنشین. به فرمان خدا وصیت کردم و او فرمان داد که از او فرمانبرداری شود و [اگر] به امر (خواسته) خودم وصیت کرده و وصی برگزیده ام، پس [پیروی از] امر من فرمانبرداری از خداست و هر کس مرا نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است و هر کس نافرمانی جانشین می کند، نافرمانی مرا کرده است و هر کس فرمان وصی مرا به گوش گیرد از من فرمان برده است و هر کس گوش به فرمان من بسپارد، از خدا فرمان برده است.

سپس پیامبر(صلی الله علیه وآله) خشمگینانه رو به حاضران کرد و فرمود:

ای مردم، وصیت مرا بشنوید. هر کس به من ایمان آورده، نبوت مرا تصدیق کرده و مرا پیامبر خدا می داند [بشنود و آگاه باشد که] او را به ولایت [و امامت] علی بن ابی طالب(علیه السلام) و فرمانبرداری و تصدیق او سفارش می کنم، زیرا ولایت او، ولایت من است و ولایت من، ولایت پروردگار من است. من رسالت خود را ابلاغ کردم، پس حاضران، غایبان را آگاه کنند که علی بن ابی طالب، پرچم و نشانه هدایت است. هر کس از پرچم و نشانه دور شود گمراه گردد، هر کس از آن پیشی گیرد به دوزخ در افتد، هر کس از این نشانه عقب مانده، به راست رود هلاک شود و چون رو به سوی چپ نهد، گمراه گردد و «و توفیق من جز به [یاری] خدا نیست»^(۳۱۹) آیا شنیدید؟

حاضران گفتند: آری.»

۲. از امام کاظم(علیه السلام) روایت شد، که فرمود:

هنگامی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) وصیت خود را به علی(علیه السلام) نمود، به او فرمود: برای این [مسئولیت] پاسخی فراهم کن تا چون در محضر خداوند عرش قرار گرفتی در نمایی، چرا که در آن روز درباره حلال و حرام، محکم و متشابه کتاب خدا آن گونه که نازل شد، درباره آنچه تو را بدان سفارش کردم و نیز در مورد احکامی چون امر به معروف و نهی از منکر و پرهیز از آن با تو محاجّه و از تو بازخواست می کنم. همچنین از اجرای حدود خدا با شرایط آن، همه احکام و امور، بر پا داشتن نماز، رساندن زکات به مستحقان آن، حج خانه خدا و جهاد در راه خدا از تو پرسش می کنم. ای علی، [ببین در آن روز] چه سخنی برای گفتن خواهی داشت؟

علی(علیه السلام) گفت:

پدر و مادرم فدایت باد، به حرمت و منزلتی که نزد خداوند داری و نعمتی که او بر تو دارد، امید دارم که خدایم مرا [در این راه] یاری کرده، استوارم گرداند تا آن هنگام که در محضر خداوند تو را

ببینم، تقصیر، سستی و افراطی [در نامه عمل خود] نداشته باشم و خشم را بر چهره ات - که چهره من و چهره پدرانم و مادرانم فدای آن باد - نبینم، بلکه مرا - که پدر و مادرم فدایت باد - [آن گونه] بیایی که پیوسته و تا واپسین دم زندگی از وصیت و روش و طریقت تو پیروی کرده باشم و سپس فرزندانم چنین باشند، نه در انجام وظیفه کوتاهی کرده باشیم، نه راه افراط پیموده باشیم.

امیر المؤمنین (علیه السلام) می گوید:

سپس خود را بر صورت و سینه پیامبر (صلی الله علیه وآله) افکندم می گفتم: وای من و دختر و فرزندانم - که پدرم و مادرم فدایت باد - پس از تو تنها می مانیم. بزرگترین غم و اندوه من از این است که پس از تو خانه ام از خبرهای آسمان (وحی) تهی شده و جبرئیل و میکائیل را از دست می دهم و رد پای و صدایی از آنان نخواهم دید و شنید.

در این هنگام رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مدتی طولانی از هوش رفت سپس به هوش آمد.

ابوالحسن کاظم (علیه السلام) می گوید: به پدرم گفتم: پس از به هوش آمدن پیامبر (صلی الله علیه وآله) چه شد؟ پدرم فرمود:

زنان گریه کنان بر حضرت وارد شدند. بانگ شیون برخاست و مهاجران و انصار که بر درب خانه بودند ضجه و ناله زدند. در همین حال صدایی برخاست که می گفت: علی کجاست؟

علی (علیه السلام) بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) وارد شد. او می گوید: خود را بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) انداختم و او فرمود: فهم کن [دریاب] که خداوند تو را فهم و استواری دهد، هدایت کند، توفیق دهد، یاری ات نماید، لغزش های تو را بپامرزد و نامت را بلند آوازه کند!

برادرم بدان که این جماعت به چیزی جز من دل مشغول خواهند شد. مثل تو در میان این امت، مثل کعبه است که خداوند آن را نشانه ای برای مردم قرار داد که از دور [و نزدیک] به سوی آن می آید، ولی او به سوی آنان نمی رود. به یقین تو پرچم و نشانه هدایت و فروغ دین که همان نور خداست، می باشی. سوگند به آن که مرا به حق به پیامبری برانگیخت، پس از آن که بیم دادن های خداوند را به آنان ابلاغ کردم، یکایک آنان را از حقوقی که خداوند برای تو بر آنان واجب کرده و به اطاعت از تو ملزم نموده، آگاه کردم. آنان پاسخ مثبت داده و امر [امامت و وصایت] را به تو واگذارند، اما من از گفتار نادرست آنان آگاه هستم [و می دانم پذیرش آنان قلبی نبوده بلکه ظاهری است].

پس هر گاه جان سپردم و تو از انجام وصیت های من فراغت یافتی و مرا در قبرم پنهان کردی، در خانه ات بنشین و قرآن را بر اساس ترتیب نزول و احکام و فرائض آن را آن گونه که آمده (به دور از تأویل) جمع آوری کن. آن گاه بدون این که ملامت ملامتگری تو را نگران و سست کند به آنچه که فرمانت دادم بپرداز. و بر تو باد به صبر در برابر [ستم ها و] آنچه بر تو روا می دارند تا این که [روز تو فرا رسد و] بر من وارد شوی». (۳۲۰)

۳. «عیسی ضریر» می گوید: «...آن گاه به موسی [الکاظم(علیه السلام)] گفتم: این مطلب که پیامبر(صلی الله علیه وآله) به ابوبکر و پس از او عمر دستور دادند تا به مسجد رفته [به جای پیامبر(صلی الله علیه وآله)] امامت جماعت را به عهده گیرند؛ بسیار بر سر زبان هاست و مردم آن را بازگو می کنند.

موسی مدتی دراز سر فرو افکنده، سپس فرمود:

آن گونه که می گویند نیست، اما تو ای عیسی، درباره [این] امور بسیار کاوش می کنی و جز به یافتن آن ها رضایت نمی دهی!

گفتم: پدر و مادرم فدایت باد، از آن رو می پرسم که در دینم از آن سود برده، بر دانشم افزوده شود، مبادا که [با نادانستن حقیقت] گمراه شوم و خود از گمراهی خویش بی خبر باشم. [از دیگر سو] چه کسی را همانند شما می توانم بیابم تا پرسش های مرا پاسخ دهد؟

آن گاه گفت:

چون بیماری پیامبر(صلی الله علیه وآله) شدت یافت، علی(علیه السلام) را فرا خواند و سر بر دامن او نهاده و از هوش رفت. چون وقت نماز فرا رسید و بانگ اذان داده شد، عایشه بیرون شده، به عمر گفت: ای عمر، به سوی مسجد روانه و امامت مردم را بر عهده گیر.

عمر گفت: پدرت به این کار سزاوارتر است.

عایشه گفت: راست می گویی، اما او مردی نرمخو و آرام است و می ترسم مردم بر او یورش ببرند، پس تو به این امر بپرداز.

عمر به او گفت:

حال که محمد(صلی الله علیه وآله) بی هوش است و به زودی به هوش نمی آید، علی نیز دل مشغول اوست و نمی تواند او را تنها بگذارد، پدرت به مسجد برود و من هر یورش و جنبشی را از او دور می کنم، چرا که بیم آن دارم اگر محمد(صلی الله علیه وآله) به هوش بیاید، علی را برای [برگزاری] نماز جماعت به مسجد بفرستد، زیرا مناجات شب گذشته او (پیامبر) را می شنیدم که در پایان آن می گفت: نماز. نماز.

سپس گفت: ابوبکر بیرون شد تا امامت نماز مردم را بر عهده بگیرد. مردم از

حضور ابوبکر برای امامت نماز متعجب شد [ه حضور او را غیر عادی خواند]ند.

سپس بر این گمان شدند که او به فرمان رسول خدا به مسجد آمده است. هنوز ابوبکر

تکبیر نماز نگفته بود که پیامبر(صلی الله علیه وآله) به هوش آمد و فرمود: [عمویم] عباس را

فرا بخوانید. چون عباس به حضور پیامبر(صلی الله علیه وآله) رسید، خود و علی(علیه السلام) پیامبر(صلی الله علیه وآله) را به مسجد بردند و او نشسته، امامت نماز را بر عهده گرفت، سپس حضرت بر منبر قرار داده شد و این آخرین باری بود که او بر منبر نشست. همه مردم مدینه از مهاجران و انصار و زنان بزرگ شهر از خانه ها بر آمده در مسجد حضور یافتند. آنان گریان و شیون کنان بوده، کلمه استرجاع (اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ) بر زبان داشتند. پیامبر(صلی الله علیه وآله) زمانی سخن می گفت و گاهی خاموش می شد.

حضرت در میان خطبه اش فرمود: ای جماعت مهاجران و انصار و آنان از جن و انس در این روز و در این هنگام در این جا حضور دارند، حاضران [این گفته مرا] به غایبان برسانند که: بدانید کتاب خدا را در میان شما بر جای گذاشتم؛ کتابی که در بردارنده نور، هدایت و بیان است و خداوند از بیان هیچ چیزی در آن غافل نبوده است و این حجت خدایی من بر شماست. [و نیز] نشانه بزرگتر دین را در میان شما و نهادم و او وصی من علی بن ابی طالب است که نشانه دین، نور و هدایت می باشد. بدانید که او ریسمان خداوند [در میان مردم] است، پس همگی به او چنگ اندازند و از گردش پراکنده نشوید [که خداوند فرموده است:] «و به یاد آرید این نعمت بزرگ خدا را که شما با هم دشمن بودید، خدا در دل های شما الفت و مهربانی انداخت و به لطف خداوند همه برادر [دینی] یکدیگر شدید.» (۳۲۱)

ای مردم، این، علی بن ابی طالب است که گنجینه خداوند [و اندوخته ای] برای امروز و فردای شما می باشد. هر کس او را امروز و فردا (تا واپسین دم زندگی) دوست داشته، از او پیروی کند، به پیمانی که با خداوند بسته وفا کرده و وظیفه خود را به انجام رسانده است و هر کس امروز و فردا با او دشمنی ورزد، روز قیامت و در حالی که حجتی و برهانی برای خداوند ندارد، کور و کر پا به عرصه محشر خواهدگذازد.

ای مردم، مبادا فردا در حالی شما را ببینم که دنیا را [چونان عروس] به حجله ببرید، اما اهل بیت خود را پریشان حال، بی سامان، اندوه زده، ستم دیده و خونشان روان شده، ببینم! [ای مردم،] از پیروی از گمراهی [و گمراهان و تشکیل] شورا برای [برپایی و حاکم کردن] نادانی پرهیزید.

[ای مردم بدانید که] این امر (امامت و جانشینی) صاحبان و نشانه هایی دارد که خداوند در قرآن از آنان نام برده است و من آنچه را که بدان فرستاده شده ام به شما شناساندم و رساندم، «اما شما را بسیار مردم [بدبخت] نادانی می بینم.» (۳۲۲)

مبادا پس از من کفر ورزیده، مرتد شوید و بدون شناخت و علم، کتاب خدا را تأویل و بر اساس هوای نفس، بدعتگزاری کنید، چرا که هر بدعت و گفتاری که مخالف قرآن باشد، مردود و باطل است.

[هان ای مردم بدانید که] قرآن، پیشوای هدایت است که راهبری دارد که با حکمت و برهان و موعظه نیکو، به سوی آن راهبری می کند. جانشین و ولی امر پس از من، امر قرآن را در دست دارد. او [جانشین،] وارث دانش، حکمت و نهان و آشکار من است؛ همان چیزهایی که پیامبران قبل از من [برای جانشینان خود] به ارث گذاشتند. من هم ارث بر و هم اثر گذار هستم، پس مبادا که نفستان شما را فریب داده، بر شما دروغزنی کند.

ای مردم؛ خدا را. خدا را، درباره اهل بیت [ناظر بدانید] که آنان ارکان دین، چلچراغ نورافشان تاریکی ها، کان دانش اند و علی (علیه السلام) برادر من، وارث دانش من، وزیر من، امین من و ادامه دهنده امر [رسالت] من [است و هموست که] بر اساس سنت من به پیمان من وفا کند.

[ای مردم بدانید که علی] نخستین گرونده به من و آخرین دیدار کننده آنان با من به هنگام مرگ است و اولین کسی است که در قیامت با من دیدار می کند، پس حاضران [پیام مرا] به غایبان برسانند که هر که به ناحق و بدون شایستگی و در حالی که بهتر از او در میان امت باشد، امامت و راهبری امت را به دست گیرد به یقین کفر ورزیده است. ای مردم، هر کس بر گردن من حقی دارد این منم [آماده مقابله شدن] و هر کس وعده ای (طلبی) دارد نزد علی بن ابی طالب برود که او ضامن تمام آن است [و آن ها را ادا می کند] تا این که کسی را بر من حقی نباشد. (۳۲۳)

امامت و امامان از نگاه امام کاظم (علیه السلام)

۱. «داوود رقی» از «عبد صالح» نقل کرده است که فرمود: «إِنَّ الْحِجَةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ

عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَيٍّ يُعْرَفُ» (۳۲۴) جز با وجود امامی زنده که شناخته شود، حجت خداوند بر مردم تمام نمی شود.»

۳۲۳. خصائص الائمه / ۷۳ - ۷۵ (به نقل از الطرف / ۲۹ - ۳۴) و بحار الانوار ۴۸۴/۲۲ - ۴۸۷ (به نقل از خصائص الائمه / ۷۳ - ۷۵). این خیر نیز مانند خبر پیشین از «رسالة الوصیه» عیسی بن مستفاد ابو موسی ضریر بجلی بغدادی «تضعیف» شده نقل شده است. نك نجاشی / ۲۹۷ ش ۸۰۹.
۳۲۴. الاختصاص / ۳۶۹.

۲. «علی بن راشد» می گوید: «ابوالحسن(علیه السلام) گفت: **إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُوا مِنْ حَجَّةٍ، وَأَنَا وَاللَّهِ ذَلِكَ الْحَجَّةُ**؛^(۳۲۵) زمین از حجت خالی نمی ماند و من - به خدا سوگند - همان حجت هستم».

۳. «علی بن جعفر» می گوید: «ابوالحسن(علیه السلام) به من گفت: **نَحْنُ فِي الْعِلْمِ وَالشَّجَاعَةِ سَوَاءٌ، وَفِي الْعَطَايَا عَلِيٌّ قَدْرَ مَا نُؤْمَرُ**؛^(۳۲۶) ما [خاندان] در دانش و دلاوری یکسان هستیم و در دَهِش و بخشش آن اندازه می دهیم که فرمان می یابیم».

۴. «هارون بن خارجه» می گوید: «ابوالحسن(علیه السلام) به من گفت: **نَحْنُ الْمَثَانِي الَّتِي أُرِيهَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَنَحْنُ وَجْهَ اللَّهِ نَتَقَلَّبُ بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ، فَمَنْ عَرَفْنَا، عَرَفْنَا وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنَا فَأَمَامَهُ الْيَقِينُ**؛^(۳۲۷)

ما [همان] قرآنی هستیم که به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نمایانده شد و ما وجه الله (صورت خدا) هستیم که در میان شما زندگی می کنیم. پس هر کسی ما را بشناسد، شناخته است و هر کس ما را نشناسد «یقین» (مرگ یا قیامت) در پیش دارد که [آن جا خواهد شناخت، اما او را سودی نبخشد].

۵. ابوالحسن، موسی کاظم(علیه السلام) در تفسیر آیه: **«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...»**^(۳۲۸); بلکه به مردم، برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می برند» فرمود: **نَحْنُ الْمَحْسُودُونَ**؛^(۳۲۹) ماییم که مورد رشک و حسد قرار گرفته ایم».

۶. «محمد بن فضیل» از ابوالحسن(علیه السلام) نقل می کند که: «در تفسیر آیه **وَ أَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا**»؛^(۳۳۰) و مساجد، ویژه خداست، پس هیچ کس را با خدا مخوانید» فرمود: هم الأوصیاء؛ [مساجد] همانا اوصیاء [پیامبر(صلی الله علیه وآله)] هستند».^(۳۳۱)

۷. از «سیف بن عمیره» نقل شده است که: «شنیدم که عبد صالح، ابوالحسن(علیه السلام) خبر مرگ یکی از شیعیان را به او می داد. با خود گفتم که او می داند شیعه اش چه زمانی می میرد [!]. امام(علیه السلام) گویی که خشمگین بود، فرمود: ای ابو اسحاق، رُشیدِ هَجْرِي عِلْمٍ «منايا و بلايا» (مرگ ها و بلاها) را می دانست و امام، به این دانش سزاوارتر است».^(۳۳۲)

۳۲۵. اصول کافی ۱/۱۷۹.

۳۲۶. همان / ۲۷۵.

۳۲۷. البصائر / ۶۶.

۳۲۸. نساء/ ۵۴.

۳۲۹. اصول کافی ۱/۲۰۶.

۳۳۰. جن/ ۱۸.

۳۳۱. اصول کافی ۱/۴۲۵.

۳۳۲. بصائر الدرجات / ۲۴۶.

۸. «معاویه» از «اسحاق» نقل می کند که گفت: «نزد ابوالحسن(علیه السلام) بودم که مردی بر حضرت وارد شد. ابوالحسن(علیه السلام) به او فرمود: ای فلان، تو يك ماه دیگر می میری.

با خود اندیشیدم گویی اجل و مرگ شیعیان را می داند.

امام(علیه السلام) فرمود: ای اسحاق، چه چیزی را عجیب و غریب می دانید؟ در حالی که رشید هجری [از نظر منزلت] مستضعف بود، اما «علم منایا و بلایا» را داشت، پس امام به این علم سزاوارتر است. سپس فرمود: ای اسحاق، دو سال دیگر خواهی مرد و خاندان و فرزندان و خانواده ات پراکنده شده، دستخوش بینوایی شدیدی خواهند شد». (۳۳۳)

۹. از علی بن جعفر(علیه السلام) از برادرش [امام] موسی(علیه السلام) نقل شده که: «در تفسیر آیه «وَبْنُرٍ مُّعْطَلَةٍ وَاقْصَرِ مَشِيدٍ»^(۳۳۴); «و [چه بسیار] چاه های متروک و کوشک هایی(کاخ) افراشته» فرمود: البئر المعطلة الإمام الصامت والقصر المشيد الإمام الناطق؛ چاه متروک، امام خاموش [و کنج عزلت گزیده] و کاخ های افراشته، امام گویاست». (۳۳۵)

۱۰. «يعقوب بن جعفر» برای ما نقل کرده، گفت: «در مکه، همراه ابوالحسن(علیه السلام) بودم. کسی به او گفت: تو کتاب خدا را به گونه ای تفسیر می کنی که تا به حال نشنیده ایم.

ابوالحسن(علیه السلام) فرمود:

علينا نزل قبل الناس، و لنا فسر قبل أن يفسر في الناس، فنحن نعرف حلاله و حرامه و ناسخه و منسوخه و سفریه و حضریه و في أي ليلة نزلت كم من آية و فيمن نزلت و فيما نزلت، فنحن حکماء الله في أرضه و شهداؤه على خلقه و هو قول الله - تبارك و تعالی - : (سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَ يُسْأَلُونَ).^(۳۳۶) فالشهادة لنا و المسألة للمشهود عليه فهذا علم ما قد أنهيته إليك ما لزمني فإن قبلت فاشكر و إن تركت فإن الله على كل شيء شهيد؛^(۳۳۷)

[بدان که قرآن] پیش از مردم بر ما نازل شده و پیش از آن که برای مردم تفسیر شود، برای ما

تفسیر شده است. ما حلال و حرام و ناسخ و منسوخ و [احکام] سفر و حضر آن را می شناسیم.

۳۳۳. همان / ۲۶۵.

۳۳۴. حج/۴۵.

۳۳۵. اصول کافی ۴۲۷/۱ و المناقب ۱۰۷/۳ نیز روایتی همانند روایت بالا از امام صادق(علیه السلام) از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) درباره علی(علیه السلام) نقل شده است.

۳۳۶. زخرف/۱۹.

۳۳۷. بصائر الدرجات / ۱۹۸.

[همچنین] می دانیم در چه شبی چند آیه و درباره چه کسی و چه چیزی نازل شده است. ما داوران خداوند در زمین و گواه بر خلقش هستیم که حضرت احدیت [در این باره] فرموده است: «سَتُكْتَبُ شَهَدَتُهُمْ وَ يُسْأَلُونَ»؛ گواهی ایشان به زودی نوشته می شود و [از آن] پرسیده خواهند شد. پس ما گواه هستیم و آنان که بر ضدشان گواهی داده می شود، پرسیده می شوند. این، دانسته ای است که به تو رسانده و آنچه باید [در افزایش آگاهی تو] انجام دادم. حال اگر گفته مرا بپذیری سپاسگزار [نعمت شناخت و تسلیم بودن] باش و اگر نپذیری به یقین، خداوند بر همه چیز گواه است».

۱۱. «محمد بن فضیل» از ابوالحسن(علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: **ولاية علي(عليه السلام) مكتوبة في جميع الأنبياء، و لن يبعث الله رسولا إلا بنبوّة محمد(صلى الله عليه وآله) و وصية علي(عليه السلام)؛** (۳۳۸)

ولایت علی(علیه السلام) در کتاب [های آسمانی] همه پیامبران نوشته شده است و تمام پیامبران برای [ابلاغ] نبوت محمد(صلی الله علیه وآله) و ولایت علی(علیه السلام) فرستاده شده اند.

۱۲. «علی بن سوید سابی» می گوید: «ابوالحسن(علیه السلام) اول در نامه ای خطاب به من نوشت:

ان أوّل ما أنعى إليك نفسي في ليالي هذه غير جازع و لا نادم و لا شكّ فيما هو كائن مما قضى الله و حتم، فاستمسك بعروة الدين آل محمد - صلوات الله عليه و عليهم - و العروة الوثقى الوصي بعد الوصي و المسالمة و الرضا بما قالوا؛ (۳۳۹)

نخست، خبر مرگ خویش را که در همین شب ها خواهد بود به تو می دهم [و بدان] که نه بی تابی می کنم، نه پشیمانم و نه در آنچه که قضای الهی خواسته و حتمی و شدنی است، شکمی [در دل] دارم. پس به دستاویز دین؛ یعنی آل محمد - که درود خداوند بر او و خاندانش باد - و دستاویز محکم و استوار؛ یعنی جانشین پس از جانشین چنگ بزن و به آنچه که آنان (جانشینان) گویند تن در ده و تسلیم آن باش.

۱۳. «سعید بن [ابی] سعید بلخی می گوید: «از ابوالحسن(علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

خدای - عزّوجلّ - در پی هر نمازی که این خلق می خوانند، لعن و نفرینی دارد.

گفتم فدایت: کردم، چرا؟

امام(علیه السلام) فرمود: چون حق ما را انکار و [گفتار] ما را تکذیب می کنند» (۳۴۰).

۳۳۸. اصول کافی ۱/۴۳۷.

۳۳۹. قرب الاسناد / ۱۴۲.

۳۴۰. علل الشرایع ۲/۲۸۹ و عقاب الأعمال / ۲۴۸.

۱۴. از صفوان بن یحیی نقل شده است که: «ابوالحسن اول (علیه السلام) فرمود:

از زمانی که حضرت آدم (علیه السلام) از دنیا رفت، خدای - عزوجل - هرگز زمین را بدون امام و راهبری که انسان ها به وسیله او به سوی خداوند [و فرمان] او هدایت شوند، و نهاد و همین امام، حجت بر بندگان است. هر کس او را واگذارد گمراه شده و هر کس همراه امام باشد [و فرمان او را به گوش گیرد] نجات می یابد و این، حقی است که خدای - عزوجل - به خود لازم دانسته است. (۳۴۱)

۱۵. «عبدالله بن قدامه ترمذی» برای ما نقل کرد که: «ابوالحسن (علیه

السلام) می فرمود:

مَنْ شَكَّ فِي أَرْبَعَةٍ فَقَدْ كَفَرَ بِجَمِيعِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى، أَحَدُهَا: مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَ أَوَانٍ، بِشَخْصِهِ وَ نَعْتِهِ؛ (۳۴۲)

هر کس در چهار چیز شك و تردید کند به یقین، به تمام آنچه خداوند - تبارک و تعالی - نازل فرموده، کفر ورزیده است. نخست: [شك و تردید در] شناخت امام به نام و شخص او، در هر زمان است.

۱۶. از «عمر بن یزید» نقل شده است که گفت: از ابوالحسن (علیه السلام) اول شنیدم که

می فرمود: **مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ، إِمَامٌ حَيٌّ يَعْرِفُهُ،** هر کس بدون [گزینش و پذیرش امامی زنده که او را بشناسد، بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است.

گفتم: عبارت «امامی زنده» را از پدرت نشنیدم.

امام (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند که [پدرم] آن را از رسول الله (صلی الله علیه وآله) نقل کرد و نیز رسول الله (صلی الله علیه وآله) فرمود: هر کس در حالی بمیرد که امامی نداشته باشد که از او بشنود و اطاعت کند، به مرگ جاهلی مرده است. (۳۴۳)

۱۷. «محمد بن حکیم» می گوید: «از ابوالحسن (علیه السلام) پرسیدم: ممکن است که

درباره حکمی از حلال و حرام و موارد موردنیاز مردم از امام پرسیده شود، اما او پاسخ آن را نداند؟

امام (علیه السلام) فرمود: نه، ولی اگر بخواهد پاسخ می دهد و اگر نخواهد ندهد. این به اختیار

اوست. (۳۴۴)

۳۴۱. علل الشرایع ۲/۲۸۹ و عقاب الأعمال / ۲۴۸.

۳۴۲. همان / ۴۱۳.

۳۴۳. الاختصاص ص ۲۶۸.

۳۴۴. البصائر / ۴۴.

۱۸. از «صفوان بن یحیی» نقل شده است که گفت: «از ابوالحسن (علیه السلام) پرسیدم: ممکن است از امام درباره حکمی از احکام حلال و حرام و سایر احکام مورد نیاز مردم پرسیده شود، اما از پاسخ آن را نداند؟»

امام (علیه السلام) فرمود: نه، اما ممکن است که پاسخ ندهد. (۳۴۵)

۱۹. «علی سائی» از ابوالحسن اول، موسی (علیه السلام) نقل می کند که فرمود:

مبلغ علمنا علی ثلاثة وجوه: ماضٍ وغابرٍ وحادثٍ فأما الماضي فمفسر، وأما الغابر فمزبور و أما الحادث ففنزف في القلوب، ونقر في الاسماع و هو أفضل علمنا ولا نبي بعد نبينا؛ (۳۴۶)

تمام دانش ما سه وجه دارد: گذشته و موجود و حادث (که بعدها پدید می آید). گذشته از آن تفسیر شده، دانش موجود، نوشته شده و علم حادث در دل ها افکنده و بر گوش ها نواخته می شود و این، برترین دانش ماست و پس از پیامبر ما پیامبری نیست.

۲۰. «محمد بن علی بن خالد جواز» می گوید: «بر ابوالحسن (علیه السلام) که در حیاط خانه اش در «رملیه» بود وارد شدم. چون در او نگریشتم در دل گفتم: پدر و مادرم فدایت باد، ای سید و سرورم، ای مظلوم، ای که حقت غصب شده و ای تحت فشار قرار گرفته، سپس به او نزدیک شده، میان دو چشم او را بوسیدم و نزد او نشستم.

ابوالحسن رو به من کرد و فرمود: ای پسر خالد، ما به این امر (مظلوم بودن و ...) آگاهتر هستیم. پس آن را با خود نجوا مکن.

گفتم: فدایت گردم، به خدا سوگند از چنین تصویری غرضی نداشتم.

امام (علیه السلام) فرمود: نحن أعلم بهذا الأمر من غيرنا و لو أردنا أذن إيلنا، و إن لهؤلاء القوم مدة و غاية لا بد من الإنتهاء إليها؛

ما به این امر از دیگران آگاهتریم و اگر بخواهیم از آن ما خواهد شد، اما این جماعت را مدت و فرجامی است که ناچار باید به پایان خود برسد.

گفتم: دیگر هرگز چنین چیزی (اندیشه ای) در دل نمی گذرانم.

امام (علیه السلام) فرمود: هرگز بدان باز نگردد. (۳۴۷)

۲۱. «محمد بن حکیم» از ابوالحسن (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: انما هلك من

كان قبلكم بالقياس إن الله - تبارك و تعالی - لم يقبض نبيّه حتى أكمل له جميع دينه في حاله

۳۴۵. همان جا.

۳۴۶. اصول کافی.

۳۴۷. بصائر الدرجات / ۱۲۶.

و حرامه، فجاجکم مما تحتاجون إليه في حياته و تستغيثون به و بأهل بيته بعد موته، و انها مصحف عند أهل بيته حتى أن فيه لارش خدش الكفّ، ثم قال: إن أباحيفه - لعنه الله - ممن يقول: قال علي، و أنا قلت؛^(۳۴۸)

آنان که پیش از شما به هلاکت رسیدند، «قیاس» [در احکام را] در پیش گرفته بودند. خدای -تبارک و تعالی- زمانی پیامبر خود را از میان مردم برگرفت که تمام احکام دینش را از حلال و حرام کامل کرد. او تمام آنچه را که در زندگی خود بدان نیاز دارید، برای شما آورد و پس از مرگش از اهل بیت او مدد می جوید. [بدانید که] این احکام در «مصحفی» نزد اهل بیت او قرار دارد که حتی «ارش» (توان) خراشیدن دست در آن آمده است. سپس فرمود: «ابوحنيفة» از کسانی است که می گویند: علی چنان گفت و ما چنین می گوئیم.

۲۲. از «عبدالله بن جندب» نقل است که: ابوالحسن(علیه السلام) در نامه ای به من می نوشت: **إنا لنعرف الرجل إذا رأيناه بحقيقة الإيمان و بحقيقة النفاق**؛^(۳۴۹) چون در کسی بنگریم حقیقت ایمان و حقیقت نفاق او را می شناسیم (در می یابیم).

۲۳. «حسین بن علی بن یقظین» از پدرش نقل می کند که گفت: از ابوالحسن(علیه السلام) درباره جزئی از حالت های عالم [و چگونگی دانش او] پرسیدم، او فرمود: **نکت في القلب، و نقر في الأسماع و قد يكونان معاً**؛^(۳۵۰) حک شدن در قلب و نواخته شدن بر گوش ها و گاهی نیز هر دو با هم فراهم می شوند.

جانشینی امام کاظم(علیه السلام)

۱. از «حسن بن نعیم صحاف» نقل شده است که گفت: «من و هشام بن الحکم و علی بن یقظین در بغداد بودیم. علی بن یقظین گفت: در حضور عبد صالح بودم که فرزندش علی بر او وارد شد. امام(علیه السلام) به من فرمود: ای علی بن یقظین، این علی سرور فرزندان من است. من کنیه خود را به او دادم.

هشام بن الحکم با دست بر پیشانی خود کوفت و گفت: وای بر تو. چگونه چنین می گویی؟ علی بن یقظین گفت: به خدا سوگند، این را همین گونه از او شنیدم.

هشام گفت: امام(علیه السلام) با این عبارت، جانشین خود را در امر امامت به تو شناسانده است».^(۳۵۱)

۳۴۸. همان / ۱۴۷.

۳۴۹. همان / ۲۸۸.

۳۵۰. همان / ۳۱۶.

۳۵۱. اصول کافی ۱/۳۱۱.

۲. «نعیم بن القابوسی» از ابوالحسن(علیه السلام) نقل کرده که فرمود: علی، بزرگترین و نیکوکارترین و محبوبترین فرزندانم نزد من است و او همراه من در «جفر» می‌نگرد (این علم را می‌داند) [و بدان که] جز پیامبر یا جانشین پیامبر در جفر نمی‌نگرد.^(۳۵۲)

۳. «داوود رقی» می‌گوید: «به ابو ابراهیم(علیه السلام) گفتم: فدایت گردم، کهنسال شدم [و بیم لغزش در شناخت امام خود دارم]، پس دست مرا بگیر و از دوزخ رهایی ام بخش. او به فرزندش ابوالحسن(علیه السلام) اشاره کرده، فرمود: او پس از من امام شماست.»^(۳۵۳)

۴. از «محمد بن اسحاق بن عمار» نقل شده که: «به ابوالحسن(علیه السلام) اول گفتم: [به جاست که] مرا با کسی آشنا کنی تا [احکام] دینم را از او فرا گیرم؟
امام(علیه السلام) فرمود:

[از] این فرزندم علی [احکام دینت را بگیر]. پدرم مرا با خود کنار قبر رسول خدا برد و فرمود: ای پسرکم، خدای - عزوجل - فرموده است: «من در زمین خلیفه ای از بشر خواهم گماشت»^(۳۵۴) و چون خدای - عزوجل - چیزی بگوید، بدان وفا کند.^(۳۵۵)

۵. از «داوود رقی» نقل است که گفت: به ابوالحسن موسی(علیه السلام) گفتم: کهنسال و پیری شده ام. از پدرت درباره جانشین او پرسیدم، تو را معرفی کرد، حال مرا با جانشین خود آشنا کن.

امام(علیه السلام) فرمود: این ابوالحسن رضا [جانشین من است].^(۳۵۶)
۶. از «زیاد بن مروان قندی» (که واقفی مذهب بود) نقل شده است که گفت: «بر ابو ابراهیم وارد شدم. فرزندش ابوالحسن(علیه السلام) نزد او بود. ابو ابراهیم به من فرمود:
ای زیاد، این، فرزندم فلان است. کتابش (نامه اش) کتاب من، گفتارش، گفتار من و پیک او پیک من است و هر چه بگوید [حجت است و] گفته او [نافذ] است.»^(۳۵۷)

۷. از «محمد بن فضیل» نقل است که: «مخزومی (که مادرش از نوادگان جعفر بن ابی طالب است) گفت: ابوالحسن موسی(علیه السلام) ما را فرا خواند و ما در حضور او گرد آمدیم. آن گاه فرمود: آیا می‌دانید چرا شما را خواندم؟

۳۵۲. همان / ۳۱۲.

۳۵۳. همان جا.

۳۵۴. بقره/۳۰.

۳۵۵. اصول کافی ۱/۳۱۲.

۳۵۶. همان جا.

۳۵۷. همان جا.

گفتیم: نه.

فرمود: گواهی دهید که این فرزندم وصی من، متولی امور من و جانشین من است. هر کس و امی بر من دارد از این فرزندم بگیرد و هر کس از من وعده ای (حقی) دارد وفای به آن را از او بخواهد و هر کس که ناچار به دیدار من می باشد باید با نامه او به دیدارم بیاید». (۳۵۸)

۸. از «حسین بن مختار» نقل شده است که گفت: «آن هنگام که ابوالحسن (علیه السلام) در بصره بود، نامه برای ما فرستاد که در آن آمده بود: جانشین من فرزند بزرگتر من است. به فلان چنان دهد، فلان چنان دهد و به فلان چیزی ندهد تا خود بیایم یا حکم خدا (مرگ) فرا رسد، که او هر چه خواهد همان کند». (۳۵۹)

۹. از «داوود بن زربی» نقل شده است که گفت: «مالی را برای ابو ابراهیم (علیه السلام) بردم. او قسمتی از آن را گرفته، قسمتی را باز گرداند. به او گفتم: فدایت گردم، چرا این قسمت از مال را نزد من نهادی؟

او فرمود: صاحب این امر (منصب امامت) آن را از تو خواهد طلبید.

چون خبر وفات او (ابوالحسن موسی «ع»)) رسید، ابوالحسن (رضا) فرزند او کسی را از نزد من فرستاده، آن مال را خواست و آن را به او دادم». (۳۶۰)

۱۰. از «سلیمان بن حفص مروزی» نقل شده است که گفت: «بر ابوالحسن، موسی بن جعفر (علیه السلام) وارد شدم تا از او درباره امام بعدی و جانشین حضرتش، سؤال کنم. چون نگاه حضرت بر من افتاد سخن آغاز کرده، فرمود:

ای سلیمان [بدان که] علی (رضا) فرزند و پس از من جانشین من و حجت خدا بر مردم است و این، برترین فرزندان من است. اگر پس از من بودی نزد شیعیان و پیروان من که در جست و جوی خلیفه پس من هستند، بر این امر گواه باش». (۳۶۱)

امام مهدی (عج) در بیان امام کاظم (علیه السلام)

۱. «علی بن موسی» از پدرش موسی بن جعفر بن محمد (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «لا یكون القائم إلا امام ابن امام و وصي ابن وصي» (۳۶۲) «قائم» کسی جز امام، فرزند امام و وصی، فرزند وصی نخواهد بود.

۳۵۸. همان جا.

۳۵۹. همان / ۳۱۳.

۳۶۰. همان جا.

۳۶۱. عیون الاخبار ۲۶/۱.

۳۶۲. همان ۱۳۱/۲.

۲. «محمد بن علی بن جعفر» از برادرش موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: چون پنجمین فرزند هفتمین [جانشین] از میان شما گم (غایب) شد، خدا را، خدا را که دینتان را نگاه دارید. مبادا کسی شما را از آن (دین) دور کند.

ای پسرکم، صاحب این امر (آخرین امام) ناچار است که تن به این غیبت دهد تا آن جا که معتقدان و قائلان به امامت او از گفته و اعتقاد خود بر می گردند. [بدان که] این آزمونی است از سوی خداوند - عزوجل - که بندگان خود را با آن می آزماید. [ای پسرکم، آگاه باش که] اگر پدران و نیاکان شما دینی بهتر از این دین می یافتند، هر آینه از آن پیروی می کردند.

گفتم: آقای من، پنجمین فرزند از هفتم کیست؟

امام (علیه السلام) فرمود: ای پسرکم، عقل (اندیشه) شما بدان نرسد و خیال شما نتواند آن را حمل کند (بپذیرد)، اما اگر زنده بمانید او را خواهید دید. (۳۶۳)

۳. «علی بن ابی حمزه» از ابو عبدالله (صادق) و ابوالحسن (علیه السلام) نقل کرده که فرموده اند: لو قام القائم لحکم بثلاث لم يحکم بها أحد قبله: یقتل الشیخ الزانی، و یقتل مانع الزکاة و یورث الأخ أخاه فی الأظلة؛ (۳۶۴)

چون قائم [ما] قیام کند سه حکمی که سابقه نداشته صادر و اجرا می کند: زناکار کهنسال را می کشد، منع کننده زکات را می کشد و برادر را از برادرش که در «عالم نر» با وی پیوند برادری بسته [ولی پیوند خونی و پدر و مادری ندارد] میراث برمی گرداند.

۴. از «عباس عامری قصبانی» نقل شده است که گفت: از «ابوالحسن، موسی بن جعفر (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: صاحب این امر (مهدی) کسی است که مردم می گویند: هنوز زاده نشده است. (۳۶۵)

۵. (علی بن جعفر (علیه السلام)) از برادرش موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل کرده، می گوید: از او پرسیدم: آیه (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ); (۳۶۶)
ای رسول ما، باز بگو: [ای کافران، به دیده تأمل بنگرید] که اگر آب که مایه زندگانی شماست صبحگاهی همه به زمین فرو رود، کیست که باز آب گوارا را برای شما پدید آورد؟ چه تأویلی دارد؟
امام (علیه السلام) فرمود: [تأویل آیه این است:] اگر امام خود را گم کنید (از دست بدهید) و او را نبینید چه خواهید کرد؟ (۳۶۷)

۳۶۳. علل الشرایع ۲۳۳/۱؛ اصول کافی ۳۳۶/۱ و نعمانی الغیبه / ۱۵۴.

۳۶۴. الخصال / ۱۶۹.

۳۶۵. کمال الدین / ۳۶۰.

۳۶۶. ملک / ۳۱.

۳۶۷. کمال الدین / ۳۶۰.

۶. «داوود رقی» می گوید: «از ابوالحسن، موسی بن جعفر (علیه السلام) درباره صاحب این امر (حضرت قائم) پرسیدم، فرمود: آن گریخته تنها و غریب و دور از خاندان است که انتقام خون پدر (جدش حسین (علیه السلام)) را نگرفته است.» (۳۶۸)

۷. از «یونس بن عبدالرحمن» نقل شده است که گفت: «بر موسی بن جعفر (علیه السلام) وارد شدم و به او گفتم: ای فرزند رسول خدا، تویی که بر اساس حق قیام کرده ای؟»

امام (علیه السلام) فرمود: **أنا القائم بالحق و لكن القائم الذي يطهر الارض من أعداء الله - عزوجل - و يملأها عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً هو الخامس من ولدي، له غيبة يطول أمدها خوفاً على نفسه، يرتد فيها أقوام و يثبت فيها آخرون. ثم قال (علیه السلام): طوبى لشيعةنا، المتمسكين بحبلنا في غيبة قائمنا، الثابتين على مولاتنا و البراءة من أعدائنا، أولئك منا و نحن منهم، قد رضوا بنا أئمة، و رضينا بهم شيعة، فطوبى لهم، ثم طوبى لهم، و هم والله معنا في درجائنا يوم القيامة؛**

من قائم (برپا دارنده) به حق هستم، اما قائم (ما) کسی است که زمین را از وجود دشمنان خدا پاک کرده، همچنان که پر از ستم و بی داد شده، آن را آکنده از عدل می کند. او پنجمین فرزند من است. غیبتی طولانی دارد، چرا که بر جان خویش بیمناک است. در دوره غیبت، گروهی مرتد شده، جمعی استوار می مانند.

آن گاه فرمود: خوشا به احوال شیعیان ما، همان هایی که در نبود قائم ما، چنگ در ریسمان ما انداخته، بر ولایت و دوستی ما و دشمنی با دشمنان ما استوار بمانند. آنان از ما هستند و ما از آنان هستیم. ما را به امامت پذیرفته، بدان خشنودند و ما ایشان را به عنوان شیعه خود پذیرفته، از آنان راضی هستیم. پس خوشا به احوال آنان، خوشا به احوال آنان، به خدا سوگند که ایشان در روز قیامت در درجه و مقام ما قرار دارند.» (۳۶۹)

۸. از «ابو احمد، محمد بن زیاد ازدی» نقل شده است که گفت: «از سرورم موسی بن جعفر (علیه السلام) درباره [تأویل] آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً» (۳۷۰) و نعمت های ظاهر و باطن خود را برای شما فراوان فرموده است» پرسیدم، امام (علیه السلام) فرمود: **النعمه الظاهرة الإمام الظاهر، الباطنة الإمام الغائب؛ نعمت ظاهر، امام ظاهر است و نعمت باطن امام غایب است.**

پرسیدم: از میان امامان کسی هست که از دیدگان پنهان شود؟

امام (علیه السلام) فرمود: **نعم يغيب عن أبصار الناس شخصه، و لا يغيب عن قلوب المؤمنين ذكره، و هو الثاني عشر منّا، يسهل الله له كل عسير، و يذل له كل صعب، و يظهر**

۳۶۸. همان / ۳۶۱.

۳۶۹. همان جا.

۳۷۰. لقمان / ۲۰.

له كنوز الارض، و يقرب له كل بعيد، و يبير به كل جبار عنيد و يهلك على يده كل شيطان مريد، ذلك ابن سيده الإمام الذي تخفى على الناس ولادته، و لا يحل لهم تسميته حتى يظهره الله - عزوجل - فيملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً؛

آری، شخص از دیدگان پنهان می شود، اما یادش از دل مؤمنان دور نمی ماند. او دوازدهمین [امام] از [خاندان] ماست. خداوند هر سختی را برای او آسان و هر سرکشی را برای او رام، گنجینه های زمین را برای او آشکار، هر دوری را برای او نزدیک می کند و هر ستمگر جبار و هر شیطان نافرمان را به دست او هلاک می کند. او فرزند بانوی کنیزکان است که دوران جنینی اش از مردم پنهان می ماند. بردن نام او بر آنان (مردم عصر غیبت) روا نباشد تا این که خداوند - عزوجل - به او فرمان ظهور دهد. پس آن هنگام است که زمین را پس از آن که پر از ستم و بیداد شده است، آکنده از دادگری خواهد کرد». (۳۷۱)

صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان (علیهم السلام) از نگاه امام کاظم (علیه السلام)

«أسباط بن سالم» می گوید: «ابوالحسن، موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمود: إذا كان يوم القيامة نادى مناد: أين حواري محمد بن عبدالله رسول الله الذين لم ينقضوا العهد و مضوا عليه؟ فيقوم سلمان، و المقداد و أبوذر؛ چون قیامت برپا شود، منادی ندا سر می دهد: کجایند حواریون رسول خدا، محمد بن عبدالله؟ همانان که پیمان نشکستند و بر آن استوار ماندند؟ «سلمان»، «مقداد» و «ابوذر» به پا می خیزند.

سپس ندا داده می شود: أين حواري علي بن ابي طالب (علیه السلام) وصي محمد بن عبدالله رسول الله (صلی الله علیه و آله)، فيقوم عمرو بن الحمق الخزاعي، و محمد بن ابي بكر، و ميثم بن يحيى التمار مولي بني اسد، و اويس القرني؛

کجایند حواریون علی بن ابی طالب، وصی و جانشین رسول خدا محمد بن عبدالله؟ «عمرو بن حمق خزاعی»، «محمد بن ابی بکر»، «میثم (تمار) بن یحیی» همپیمان بنی اسد و «اویس قرنی» برمی خیزند.

باز منادی ندا می دهد: أين حواري الحسن بن علي (علیه السلام) ابن فاطمة بنت محمد بن عبدالله رسول الله؟ فيقوم سفيان بن ابي ليلى الهمداني، و حذيفة بن اسيد الغفاري؛

کجایند حواریون حسن بن علی فرزند فاطمه دخت پیامبر خدا، محمد بن عبدالله؟ «سفیان بن ابی لیلّه همدانی» و «حذیفه بن اسید غفاری» برمی خیزند.

دیگر بار ندا داده می شود: أين حواري الحسين بن علي (علیه السلام)؟ فيقوم كل من استشهد معه و لم يتخلف عنه؛

کجايند حواريون حسين بن علي(عليه السلام)؟ در اين هنگام تمام کسانی که در کنار حضرتش به شهادت رسيده اند برمی خيزند و کسی از او باز نمی ماند.

بار ديگر منادی ندا سر می دهد: **أين حوارى علي بن الحسين(عليه السلام)؟ فيقوم جبير بن مطعم، و يحيى ابن أم الطويل، و أبو خالد الكابلي، و سعيد بن المسيب؛**
کجايند حواريون على بن الحسين(عليه السلام)؟ که «جبير بن مطعم»، «يحيى بن ام الطويل»، «ابو خالد کابلى» و «سعيد بن مسيب» برمی خيزند.

باز منادی ندا سر می دهد: **أين حوارى محمد ابن علي و حوارى جعفر بن محمد؟ فيقوم عبدالله بن شريك العامري، و زرارۃ بن أعين، و بريد بن معاوية العجلي، و محمد بن مسلم، و ابو بصير ليث بن البخترى المرادي، و عبدالله بن أبي يعفور، و عامر بن عبدالله بن جذاعة، و حجر بن زائدة، و حمران بن أعين؛**

کجايند حواريون محمد بن علي(عليه السلام) و حواريون جعفر بن محمد(عليه السلام)؟ اين بار «عبدالله بن شريك عامرى»، «زرارة بن اعين»، «بريد بن معاويه عجلي»، «محمد بن مسلم»، «ابو بصير، ليث بن البخترى سرادى»، «عبدالله بن ابى يعفور»، «عامر بن عبدالله بن جذاعه»، «حجر بن زائده» و «حمران بن اعين» بی می خيزند.

اين بار منادی ندا سر داده می شود: **أين سائر الشيعة مع سائر الأئمة(عليه السلام) يوم القيامة فهؤلاء المتحورة أول السابقين و أول المقربين و أول المتحورين من التابعين؛**
کجايند شيعيان ديگر امامان؟ که اين خود ساختگان و تحول يافتگان، از نخستين سبقت گرفتگان و مقربان و دگرگون شدگان از تابعين می باشند». (۳۷۲)

ايمان، كفر و شرك از نگاه امام كاظم(عليه السلام)

۱. «حماد بن عمرو نصيبى» می گويد: «کسى از عالم [امام كاظم(عليه السلام)] پرسيد:

به من بگو که کدامين اعمال نزد خداوند برتر است؟

او فرمود: **ما لا يُقبل عمل إلا به؛** آن عملی که اعمال ديگر تنها به وسيله آن پذيرفته می شود. گفت:

آن عمل چیست؟

امام(عليه السلام) فرمود: **الإيمان بالله، الذي هو أعلى الأعمال درجة، و أسناها حظاً،**

و أشرفها منزلة؛

ایمان به خداست که بلند مرتبه ترین اعمال، باشکوهترین بهره ها و دارای والاترین و گرامیترین منزلت هاست.

گفتم: مرا آگاه کن که ایمان گفتاری و رفتاری است [که چنین جایگاهی دارد] یا ایمان بدون عمل؟

امام(علیه السلام) فرمود: **الإيمان عمل كله، و القول بعض ذلك العمل بفرض من الله بيته في كتابه، واضح نوره، ثابتة حجته، يشهد به الكتاب و يدعوا إليه;**

ایمان همه اش عمل است و گفتار بخشی از عمل به شمار می رود که خداوند چنین خواسته و در قرآن، آن را آشکار و روشن و با حجت و برهان ثابت کرده است و کتاب خدا گواه آن است و بدان (عمل) دعوت می کند.

گفتم: آن را توصیف کن تا بفهمم.

امام(علیه السلام) فرمود: **إن الإيمان حالات و درجات و طبقات و منازل، فمنه التام المنتهي تماما، و منه الناقص المنتهي نقصانه، و منه الزائد الراجح زيادته;**

ایمان، حالت ها، مراتب، طبقات و منازلی دارد. [گونه ای] از آن در نهایت کمال، برخی ناقص در نهایت نقصان و کاستی و برخی زیاد و در حال فزونی گرفتن است.

گفتم: آیا ایمان فزونی، کمال و کاستی می پذیرد؟

امام(علیه السلام) فرمود: آری.

پرسیدم: چگونه چنین می شود؟

امام(علیه السلام) فرمود: **إن الله - تبارك و تعالى - فرض الإيمان على جوارح بني آدم و قسمه عليها و فرقه عليها، فليس من جوارحهم جارحة إلا و هي موكلة من الإيمان بغير ما وكلت أختها. فمنها قلبه الذي به يعقل و يفقه و يفهم و هو أمير بدنه الذي لا تورد الجوارح و لا تصدر إلا عن رأيه و أمره، و منها يده اللتان يبطش بهما و رجلاه اللتان يمشي بهما و فرجه الذي الباه من قبله و لسانه الذي ينطق به الكتاب و يشهد به عليها، و عيناه اللتان يبصر بهما، و أذناه اللتان يسمع بهما. و فرض على القلب غير ما فرض على اللسان و فرض على اللسان غير ما فرض على العينين و فرض على العينين غير ما فرض على السمع و فرض على السمع غير ما فرض على اليدين و فرض على اليدين غير ما فرض على الرجلين و فرض على الرجلين غير ما فرض على الفرج و فرض على الفرج غير ما فرض على الوجه،**
خدای - تبارك و تعالى - [پذیرش] ایمان را بر تمام جوارح و اعضای بدن آدمی زاده و واجب گرداند و آن را بر اعضای بدن تقسیم کرده، هر يك را بهره ای از ایمان داد و هر يك از اعضای انسان به گونه ای از ایمان مأمور شده که دیگر عضو، بدان مأمور نشده است.

[مثلاً] از آن جمله قلب انسان است که می اندیشد، فرا می گیرد و می فهمد و فرمانروایی بر تمام اعضا و جوارح را در اختیار دارد و هیچ عضوی بدون فرمان او کاری انجام نمی دهد. دیگری دست انسان است که بدان قدرت نمایی کرده، حریف را از پای درمی آورد و دو پای اوست که با آن دو عضو راه می رود. عضو دیگر فرج (دستگاه آمیزش) اوست که میل جنسی از آن، برمی خیزد، دیگر عضو، زبان اوست که کتاب به وسیله آن گویا می شود و این عضو علیه اندام ها گواهی دهد و چشمان که با آن می بیند و گوش ها که با آن می شنود.

[بنابراین و به حسب تفاوت کارایی اعضا، مسؤلیت های آن نیز متفاوت مثلاً] بر قلب چیزی واجب شده که بر زبان واجب نشده، بر زبان چیزی واجب گشته که بر چشم واجب نگردیده، بر چشم چیزی واجب شده که بر گوش واجب نشده است. بر گوش چیزی تکلیف شده که دست بدان مکلف نشده و بر دست امری واجب گردیده که بر پا واجب نشده و وظیفه پا غیر از وظیفه فرج و وظیفه فرج غیر از وظیفه چهره است.

فَأَمَّا مَا فَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِيمَانِ فَلَا قِرَارَ وَالْمَعْرِفَةَ وَالْتَصَدِيقَ وَالْتَسْلِيمَ وَالْعَقْدَ وَالرِّضَا بِأَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، أَحَدًا، صَدَمًا، لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَأَنَّ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

[در این جا امام کاظم (علیه السلام) به شرح وظایف اعضای انسان پرداخته فرمود:] اما ایمانی که بر قلب واجب شده این است که اعتراف و شناخت داشته باشد و تصدیق کند و تسلیم شود و عزم جزم کند و بپذیرد که: خدایی جز خدای یگانه و بی شریک نیست. یکتا و بی نیاز است و همسری و فرزندی برنگزیده و محمد (صلی الله علیه وآله) بنده و رسول اوست». (۳۷۳)

۲. امام موسی بن جعفر (علیه السلام) از پدرانش از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل می کند که فرمود: «**مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنَ الْإِيمَانِ بِهِ، وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ، وَتَرْكِ مَا أَمَرَ بِهِ أَنْ يَتْرَكَهَ**»؛ (۳۷۴)

محبوب ترین چیز نزد خداوند از ایمان به حضرتش و عمل صالح و ترک آنچه که حضرتش به ترک آن امر فرموده، می باشد».

۳. «فضیل» می گوید: «به ابوالحسن (علیه السلام) گفتم: کدام يك از واجباتی که خداوند بر بندگان مقرر فرموده، برای تقرب به حضرتش برتر است؟

امام(علیه السلام) فرمود: **أفضل ما يتقرب به العباد إلى الله طاعة الله و طاعة رسوله، و حب الله و حب رسوله(صلى الله عليه وآله) و أولي الأمر، و كان أبو جعفر(عليه السلام) يقول: حبنا إيمان و بغضنا كفر؛**^(۳۷۵)

برترین چیزی که بندگان، به وسیله آن به خداوند نزدیک می شوند، فرمانبرداری از خداوند و از پیامبر او و دوست داشتن خداوند و پیامبر او و «اولو الأمر» است.

ابو جعفر[باقر](علیه السلام) می گفت: دوستی ما ایمان و دشمنی با ما کفر است». ۴. «ابراهیم بن ابی بکر» می گوید: «شنیدم که ابو الحسن موسی(علیه السلام) می فرمود: **إنّ علیاً باب من أبواب الهدی، فمن دخل من باب علي كان مؤمناً و من خرج منه كان كافراً، و من لم يدخل فيه و لم يخرج منه كان في الطبقة الذين لله فيهم المشينة؛**^(۳۷۶) به درستی که علی(علیه السلام) دری از درهای هدایت است. پس هر که از این دروازه درون شود مؤمن است، هر کس از این دروازه بیرون رود کافر است و هر کس از آن داخل یا بیرون نشود در طبقه (شمار) کسانی است که خداوند را در [آفرینش] آنان مشیت [و حکمت] است».

۵. از «بکر بن موسی واسطی» آمده است که گفت: «از ابوالحسن، موسی(علیه السلام) درباره شرك و کفر و این که کدام پیش تر بوده، پرسیدم. امام (علیه السلام) فرمود: **ما عهدی بك تخاصم الناس؛** به یاد ندارم که با مردم مخاصمه (جدال) کنی! گفتم: **هشام بن الحكم** مرا دستور داد تا از شما در این باره سؤال کنم.

امام(علیه السلام) فرمود: **الكفر أقدم و هو الجحود، قال لإبليس (أبى و استكبر و كان من الكفرین)**^(۳۷۷).

کفر پیشینه دارتر است، چرا که انکار است [و خداوند] درباره ابلیس فرموده: مگر ابلیس که ابا و تکبر ورزید و از گروه کافران گردید».^(۳۷۸)

۶. از «حسین بن الحكم» نقل شده است که گفت: «نامه ای به عبد صالح(علیه السلام) نوشته یادآوری کردم که دچار «شک» شده ام، چرا که حضرت ابراهیم(علیه السلام) نیز عرضه داشته بود: **(رَبِّ أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى)؛**^(۳۷۹)

پروردگارا، به من بنما که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد» و من دوست دارم چیزی به من بنمایانی [تا از این شك رهانوم].

۳۷۵. المحاسن، / ۱۵۰.
۳۷۶. اصول کافی ۲/ ۳۸۸.
۳۷۷. بقره/ ۳۴.
۳۷۸. تفسیر عیاشی ۱/ ۳۴.
۳۷۹. بقره/ ۲۶۰.

امام(علیه السلام) در پاسخ نوشت: **إن إبراهيم كان مؤمناً و أحب أن يزداد إيماناً، و أنت شك و الشاك لا خير فيه؛** به یقین، ابراهیم(علیه السلام) مؤمن بود و دوست می داشت [با دیدن دلیل و برهانی الهی] ایمانش فزونی گیرد، در حالی که تو دستخوش شك هستی و در انسان گرفتار شك، خیری نیست.

و نیز نوشت: **إنما الشك ما لم يأت اليقين فإذا جاء اليقين لم يجز الشك... إن الله - عزوجل - يقول: (وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ)**^(۳۸۰) **قال: نزلت في الشاك؛**

زمانی شك جایی دارد که یقین حاصل نشده باشد و چون یقین آمد دیگر شك روا نباشد. خدای - عزوجل - فرموده است: «اکثر مردمان را در عهد استوار ندیدیم، بلکه بیشتر را عهدشکن و بزهکار یافتیم». امام(علیه السلام) فرمود: این آیه در مورد شك نازل شده است».^(۳۸۱)

۷. «محمد بن سنان» از «ابو خدیجه» نقل کرده که گفت: «بر ابوالحسن(علیه السلام) وارد شدم، به من فرمود: **إن الله - تبارك و تعالی - أيد المؤمن بروح منه تحضره في كل وقت يُحسن فيه و يتقي، و تغيب عنه في كل وقت يذنب فيه و يعتدي. فهي معه تهتز سروراً عند احسانه و تسيخ في الثرى عند اساءته. فتعاهدوا عباد الله نعمه باصلاحكم أنفسكم تزادوا يقيناً و ترحبوا نفيساً ثميناً، رحم الله امرئاً هم بخير فعله أو هم بشر فارتدع عنه، ثم قال: نحن نُؤيد الروح بالطاعة لله و العمل له؛**

خدای - تبارك و تعالی - مؤمن را به روحی از جانب خود یاری کرده است. هر گاه مؤمن احسان کند و پرهیزگاری در پیش گیرد، آن روح نزدش حضور یابد و چون دست به گناهی بیالاید و از حد درگذرد، آن روح از وی دور شود. آن روح همراه مؤمن است، پس هر گاه احسانی کند، روح از خوشحالی به اهتزاز (رقص) درآید و چون کاری بد از او سرزند، روح در خاک فرو رود. پس ای بندگان خدا، نعمت های حضرتش را با اصلاح خود پاس دارید تا یقین شما فزونی گیرد و سودی پر بها به دست آورید.

خدای رحمت کند بنده ای را که چون آهنگ کار نیک کند، آن را به انجام رساند و چون عزم کار بد کند از آن باز ایستد.

آن گاه فرمود: ما با فرمانبرداری از خدا و کار برای [رضای] حضرتش آن روح را تأیید و یاری می کنیم».^(۳۸۲)

گناهان از نگاه امام کاظم(علیه السلام)

۳۸۰. اعراف/۱۰۲.

۳۸۱. اصول کافی ۲/۳۹۱.

۳۸۲. همان / ۲۶۸.

۱. از ابوالحسن (علیه السلام) نقل است که فرمود: **حق علی الله أن لا يعصى في دار إلا أضحاها للشمس حتى تطهرها؛** (۳۸۳)

حق است بر خدا (به یقین) هر خانه ای که در آن نافرمانی حضرتش شود آن را در معرض خورشید قرار دهد (ویران کند) تا از [آلودگی گناه] پاک شود.

۲. از «ابن عرفه» از امام کاظم (علیه السلام) نقل شده که فرمود: **«إن لله - عزوجل - في كل يوم و ليلة منادياً ينادي: مهلاً مهلاً عباد الله عن معاصي الله، فلو لا بهائم رتع، و صبية رضع، و شيوخ رقع، لصب عليكم العذاب صباحاً، ترضون به رضاً؛** (۳۸۴)

خدای - عزوجل - در هر روز و شب ندا دهنده ای دارد که ندا در می دهد: آرام، آرام، ای بندگان خدا از [تن دادن به] گناهان [خودداری کنید] که اگر نبودند چهارپایان چرنده، شیرخوارگان و کهنسالان در حال رکوع (عبادت) هر آینه عذابی بر شما فرو می ریخت که در هم می شکستید.

۳. از «ابن محبوب» نقل شده است که گفت: «یکی از یاران و اصحاب ما نامه ای به ابوالحسن (علیه السلام) نوشته، به من داد [تا به او برسانم] که در آن از گناهان کبیره و شمار آن پرسیده بود، امام (علیه السلام) پاسخ داد:

مَنْ اجْتَنَبَ مَا وَعَدَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ كَفَرَ عَنْهُ سَيِّئَاتُهُ إِذَا كَانَ مُؤْمِناً. و السبع الموجهات: قتل النفس الحرام، و عقوق الوالدين، و أكل الربا، و التعرب بعد الهجرة، و قذف المحصنات، و أكل مال اليتيم، و الفرار من الزحف؛ (۳۸۵)

هر کس که مؤمن باشد و از آنچه خداوند بر انجام آن وعده دوزخ داده دوری کند، خداوند گناهان او را ببوشاند و نادیده گیرد. آن گناهان که مرتکب آن مستوجب دوزخ می شود هفت مورد است: کشتن بی گناه، عقوق والدین، رباخواری، تعرب پس از هجرت (ترك سرزمین اسلامی و رفتن به سرزمین کفر)، تهمت ناپاکی به زنان پاکدامن زدن، خوردن مال یتیم و فرار از جهاد.

۴. «محمد بن حکیم» می گوید: «از ابوالحسن (علیه السلام) پرسیدم: گناهان کبیره انسان را از [حفاظ و دایره] ایمان بیرون می کند؟

امام (علیه السلام) فرمود: **نعم و مادون الكبائر، قال: قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): لا يزني الزاني و هو مؤمن و لا يسرق السارق و هو مؤمن؛** (۳۸۶)

آری و غیر از گناهان کبیره [نیز چنین می کند]. آن گاه فرمود: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: آن کس که زنا می کند [در آن حالت] مؤمن نیست و آن کس که دزدی می کند [در آن حالت] مؤمن نیست.

۳۸۳. همان / ۲۷۲.

۳۸۴. همان / ۲۷۶.

۳۸۵. همان جا.

۳۸۶. بحار الانوار ۲۳۳/۷۴.

۵. از «سماعه» نقل شده است که گفت: «از ابوالحسن(علیه السلام) شنیدم که می فرمود: لا تستكثروا كثير الخير و لا تستقلوا قليل الذنوب، فإن قليل الذنوب يجتمع حتى يكون كثيراً، و خافو الله في السر حتى تعطوا من أنفسكم النصف»؛^(۳۸۷)

نیکی زیاد را فراوان بشمارید و گناه اندک را کم میندازید، چرا که گناهان اندک (خرد) جمع می شوند تا این که زیاد می گردند. آن چنان در نهان از خدا بترسید که [چون داوری کنید و نعمت های خدا و گناه خویش را با یکدیگر بسنجید خود را گناهکار دیده،] به انصاف داوری کنید.

۶. «علی بن جعفر(علیه السلام)» از ابوالحسن(علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: حرمت الجنة على ثلاثة: النمام، و مدمن الخمر، و الديوث و هو الفاجر؛^(۳۸۸)

بهشت بر سه کس حرام شده است: سخن چین، دائم الخمر و دلال محبت (آن که میان زن و مرد نامحرم برای کامجویی به حرام جمع کند).

نگاه داشتن زبان در بیان امام کاظم(علیه السلام)

۱. «عثمان بن عیسی» از ابوالحسن(علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «إن كان في يدك هذه شيء فإن استطعت أن لا تعلم هذه فافعل؛

اگر در این دستت چیزی داری و بتوانی آن را از دست دیگری پنهان کنی، پس چنان کن. عثمان بن عیسی می گوید: عده ای که در آن جا بودند از پراکندن و آشکار کردن سخن ها و رازها گفت و گو به میان آوردند، امام(علیه السلام) فرمود: إحتفظ لسانك تعزّ، و لا تمكّن الناس من قيادك فتذل رقبتك؛

افسار زبان خویش محکم گیر تا عزیز شوی و [با آشکار کردن راز خود] گریبان خود را به دست مردم مده که خوار می شوی».^(۳۸۹)

همو می گوید: «نزد ابوالحسن(علیه السلام) بودم کسی به او گفت: مرا سفارشی کن.

امام(علیه السلام) فرمود: إحتفظ لسانك تعزّ، و لاتمكّن الناس من قيادك فتذل رقبتك؛

افسار زبان خویش محکم گیر تا عزیز شوی و [با آشکار کردن راز خود] گریبان خود را به مردم مده که خوار می شوی».^(۳۹۰)

۲. «موسی بن اسماعیل بن موسی به جعفر(علیه السلام)» از پدرش از پدرانیش از

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نقل می کند که فرمود: رحم الله عبداً قال خيراً فغتم، أو سكت عن سوء فسلم؛^(۳۹۱)

۳۸۷. اصول کافی ۲۳۵/۷۴.

۳۸۸. معانی الاخبار / ۲۴۳.

۳۸۹. اصول کافی ۲۲۵/۲.

۳۹۰. همان ۱۱۳/۲.

۳۹۱. بحار الانوار ۲۹۳/۷۱.

خدا رحمت کند کسی را که سخنی نیکو گفت و سود کرد یا از گفتن بد خموش شد و جان به سلامت برد.
۳. نیز «موسی بن اسماعیل» از پدرش از پدرانش نقل می کند که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: «الرجل الصالح یجی بخیر صالح، و الرجل السوء یجی بخیر سوء»؛^(۳۹۲)

مرد صالح، خبر نیکو (گفته های پسندیده) آورد و مرد بد، خبر بد (سخن فتنه انگیز) دهد».
۴. «ابان» از «یحیی الأزرق» نقل کرده است که: «ابوالحسن(علیه السلام) به من فرمود: مَنْ ذَكَرَ رَجُلًا فِي خَلْفِهِ بِمَا هُوَ فِيهِ مِمَّا عَرَفَهُ النَّاسُ لَمْ يَغْتَبِهِ، وَ مَنْ ذَكَرَهُ مِنْ خَلْفِهِ بِمَا هُوَ فِيهِ مِمَّا لَا يَعْرِفُهُ النَّاسُ اغْتَابَهُ، وَ مَنْ ذَكَرَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ فَقَدْ بَهْتَهُ»؛^(۳۹۳)

هر کس در نبود کسی چیزی از او بگوید که در او هست و مردم آن را می دانند، او را غیبت نکرده است و اگر چیزی از او بگوید که در او هست، اما مردم آن را نمی دانند، او را غیبت کرده است، اما اگر چیزی از او بگوید که در او نیست به یقین بر او تهمت زده است».

۵. «عبد المؤمن انصاری» می گوید: «بر موسی بن جعفر(علیه السلام) وارد شدم و «محمد بن عبدالله جعفری» را نزد حضرت دیدم. به او لبخند زدم. امام(علیه السلام) فرمود: **أَتَحِبُّهُ؟** آیا او را دوست می داری؟

گفتم: آری و او را تنها به جهت شما دوست می دارم.

امام(علیه السلام) فرمود: **هُوَ أَخُوكَ وَ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَمِهِ وَ لِأَبِيهِ، وَ إِنْ لَمْ يَلِدْهُ أَبُوهُ. مَلْعُونٌ مَنِ اتَّهَمَ أَخَاهُ، مَلْعُونٌ مَنِ غَشَّ أَخَاهُ، مَلْعُونٌ مَنِ لَمَّ يَنْصَحُ أَخَاهُ، مَلْعُونٌ مَنِ اغْتَابَ أَخَاهُ؛**
او برادر توست و مؤمن برادر پدري و مادري مؤمن است هر چند آن دو او را نزاده باشند. کسی که به برادر خود بد گمان باشد و او را متهم کند ملعون است. کسی که برادر خود را فریب دهد و با او نیرنگ کند ملعون است. کسی که خیرخواه برادر خود نباشد ملعون است. کسی که برادر خود را غیبت کند ملعون است.
[آن گاه فرمود:] امام صادق(علیه السلام) فرموده است: **إِيَّاكَ وَ الْغَيْبَةَ فَإِنَّهَا إِدَامُ كَلَابِ النَّارِ؛** از غیبت بپرهیز که غیبت، خوراک سگان دوزخ است».^(۳۹۴)

۶. «عبدالله بن عبدالرحمن» از ابوالحسن(علیه السلام) از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل می کند که فرمود: «إِرْكَبُوا وَ أَرْمُوا وَ إِنْ تَرَمُوا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ تَرْكَبُوا؛

اسب سواری کنید و تیر بیندازید [و بدانید] اگر تیراندازی کنید برای من خوشایندتر است از این که سوارکاری کنید.

۳۹۲. همان جان.

۳۹۳. اصول کافی ۳۵۸/۲.

۳۹۴. التهذيب ۱۷۵/۶.

سپس فرمود: كل أمر للمؤمن باطل إلا في ثلاث: في تأديبه الفرس، ورميه القوس،
و ملاحظه امرأته، فإنهن حق. إن الله ليدخل بالسهم الواحد الثلاثة الجنة: عامل الخشب،
المقوي به في سبيل الله، و الرامي به في سبيل الله؛

هر کاری [جز مسائل اصلی زندگی] که از مؤمن سر زند بیهوده است، مگر سه کار: تربیت اسب،
تیراندازی و شوخی و بازی با همسر، چرا که این ها حقی است [که بر مؤمن بایسته است]. خداوند با يك تیر
[ی که در راه خدا از چله کمان رها شود] سه کس را وارد بهشت می کند: آن که چوب تیر را فراهم آورده،
آن که در راه خدا تیر را در اختیار جنگجو [ی در راه خدا] گذارده و آن که در راه خدا تیر را رها کند». (۳۹۵)

امر به معروف و نهی از منکر در نگاه امام کاظم(علیه السلام)

۱. از «محمد بن عمر بن عرفه» می گوید: «از ابوالحسن(علیه السلام) شنیدم که
می فرمود: لتأمرنّ بالمعروف و لتنهنّ عن المنکر أو لیستعملنّ علیکم شرارکم فیدعوا خیارکم
فلا یستجاب لهم؛ (۳۹۶)

امر به معروف کنید و از منکر باز دارید یا [که در غیر این صورت] اشرار شما بر شما گمارده (حاکم)
خواهند شد، آن گاه خوبان شما دعا می کنند و دعایشان مستجاب نمی گردد».

۲. موسی بن جعفر(علیه السلام) از پدرانش از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نقل می کند
که فرمود: «لا یأمر بالمعروف و لا ینهی عن المنکر إلا من کان فیہ ثلاث خصال: رفیق بما
یأمر به، رفیق فیما ینهی عنه، عدل فیما یأمر به، عدل فیما ینهی عنه، عالم بما یأمر به، عالم
بما ینهی عنه؛ (۳۹۷)

کسی [باید] امر به معروف و نهی از منکر کند که سه خصلت داشته باشد: در امر به معروف و نهی از
منکر کردن، نرمخو و مهربان باشد، در امر به معروف و نهی از منکر درستکار و خوشنام باشد و به امر به
معروف و نهی از منکر [و شرایط و حدود آن] عالم و آگاه باشد».

۳. نیز موسی بن جعفر(علیه السلام) از پدرش از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)
نقل می کند که فرمود: «من یشفع شفاعة حسنة أو أمر بمعروف أو نهی عن منکر أو دلّ
علی خیر أو أشار به فهو شریک، و من أمر بسوء أو دلّ علیه أو أشار به فهو شریک؛ (۳۹۸)

۳۹۵. التهذیب ۱۷۵/۶.

۳۹۶. اصول کافی ۵۶/۵ و التهذیب ۱۷۶/۶.

۳۹۷. بحار الانوار ۸۷/۱۰۰.

۳۹۸. همان جا.

هر کس شفاعتی (میانگیری) نیکو کرده یا امر به معروف و نهی از منکر کند یا به کار خیری راهنمایی نموده و به [انجام] آن وادارد، در [پاداش] آن شریک است و هر کس به بدی فرمان دهد یا به آن راهنمایی کند و به [انجام] آن وادارد، در [کیفر] آن شریک است».

شهید و مجاهد در راه خدا از نگاه امام کاظم (علیه السلام)

۱. موسی بن جعفر (علیه السلام) از پدرش از پدرانش از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل کرده که فرمود: «إِنَّ فَوْقَ كُلِّ بَرٍّ بَرًّا حَتَّى يَقْتُلَ الرَّجُلَ شَهِيداً فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ فَوْقَ كُلِّ عَفْوٍ عَفْواً حَتَّى يَقْتُلَ الرَّجُلَ أَحَدَ وَالِدِيهِ»؛^(۳۹۹)

بالتر از هر نیکی، نیکی است تا این که انسان در راه خدا شهید شود و بالاتر از هر بدی و سرکشی، بدی و سرکشی است تا این که انسان پدر یا مادر خود را بکشد».

۲. نیز حضرتش از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل کرده است که فرمود: «خِيُولُ الْغَزَاةِ فِي الدُّنْيَا هِيَ خِيُولُهُمْ فِي الْجَنَّةِ»؛^(۴۰۰)

اسب جنگجویان [در راه خدا] در این دنیا، همانا مرکب آنان در بهشت خواهد بود».

۳. و نیز از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل کرده است که فرمود: «حَمَلَةُ الْقُرْآنِ عِرْفَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ الْمَجَاهِدُونَ فِي اللَّهِ تَعَالَى قُوَادُّ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ الرِّسَالُ سَادَاتُ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؛^(۴۰۱)

حاملان (حافظان) قرآن، تاجداران اهل بهشت، مجاهدان در راه خدا سرداران اهل بهشت و پیامبران، مهتران و سروران اهل بهشت هستند».

۴. نیز حضرتش از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل کرده که فرمود: «دَعَا مُوسَى وَ أَمَّنْ هَارُونَ وَ أَمَّنَّتِ الْمَلَائِكَةُ، فَقَالَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ: اسْتَقِيمَا فَقَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا، وَ مَنْ غَزَا فِي سَبِيلِي اسْتَجَبْتُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛^(۴۰۲)

موسی دعا کرد و هارون آمین گفت و فرشتگان نیز آمین گفتند. خداوند سبحان [خطاب به آن دو] فرمود: هر دو به راه مستقیم [توحید و خداپرستی] باشید که دعای شما را مستجاب کردم و هر کس در راه من بجنگد دعای او را مستجاب کنم [و این سنت] تا روز قیامت [باشد].

۵. همچنین از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل کرده که فرمود: «كُلُّ نَعِيمٍ مَسْئُولٌ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَا كَانَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى»؛^(۴۰۳)

۳۹۹. همان / ۱۵.

۴۰۰. همان جا.

۴۰۱. همان جا.

۴۰۲. همان جا.

۴۰۳. همان جا.

از هر نعمتی [که به انسان داده شده] روز قیامت بازخواست می‌شود، مگر آنچه را که در راه خدا [هزینه شده] باشد».

۶. نیز امام کاظم(علیه السلام) از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نقل کرده است که فرمود: «إِنَّ أَبْخَلَ النَّاسِ مَنْ بَخَلَ بِالسَّلَامِ، وَ أَجْوَدَ النَّاسِ مَنْ جَادَ بِنَفْسِهِ وَ مَا لَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛^(۴۰۴) به یقین بخیل ترین مردم کسی است که در [گفتن] «سلام» بخل ورزد و بخشنده ترین مردم کسی است که جان و مال خود را در راه خدا بخشد».

۷. و نیز از پیامبر(صلی الله علیه وآله) روایت کرده است که فرمود: «أوصي أمّتي بخمس: بالسمع والطاعة و الهجرة و الجهاد و الجماعة، و من دعا بدعاء الجاهلية فله حثوة من حثي جهنم؛^(۴۰۵)

امت خود را به [رعایت] پنج چیز سفارش می‌کنم: شنیدن [حق]، فرمان بردن [از آن]، هجرت [به منظور پیوستن به جمع مسلمانان و فزونی بخشیدن به شمار آنان]، جهاد و [همراهی با] جماعت [مؤمنان و پرهیز از تفرقه]. هر کس شعار جاهلیت سر دهد سوراخی از سوراخ های جهنم برای (جای) او باد».

غنیمت ها از نظر امام کاظم(علیه السلام)

۱. از امام کاظم(علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «يؤخذ الخمس من الغنائم فيجعل لمن جعله الله - عزّوجلّ - و يقسم أربعة أخماس بين من قاتل عليه و ولي ذلك، قال: و للإمام صفو المال أن يأخذ الجارية الفارهة و الدابة الفارهة و الثوب و المتاع مما يحب و يشتهي فذلك له قبل قسمة المال و قبل اخراج الخمس؛

خمس (يك پنجم) غنیمت ها را برگرفته، برای کسانی که خداوند - عزّوجلّ - مقرر فرموده هزینه می‌شود و بقیه غنیمت ها (چهار پنجم) میان جنگجویان و متولی تدارك جنگ تقسیم می‌شود. سپس فرمود: برگزیده غنایم از آن امام است به این ترتیب که پیش از تقسیم غنایم و خارج کردن خمس، کنیز زیبا، چارپای راهوار، جامه و کالاهایی را که دوست می‌دارد برای خود برمی‌دارد.

سپس امام کاظم(علیه السلام) فرمود: و ليس لمن قاتل شيء من الأرضين و لا ما غلبوا عليه إلا ما احتوى عليه العسكر، و ليس للأعراب من الغنيمة شيء و إن قاتلوا مع الإمام لأن رسول الله(صلی الله علیه وآله) صالح الأعراب أن يدعهم في ديارهم و لا يهاجروا على أنه إن دهم رسول الله(صلی الله علیه وآله) من عدوه دهم أن يستفزهم فيقاتل بهم و ليس لهم في الغنيمة نصيب و سنة جارية فيهم و في غيرهم. و الأرض التي أخذت عنوة بخيل أو ركاب فهي

۴۰۴. همان جا.

۴۰۵. همان جا.

موقوفة متروكة في يدي من يعمرها و يحييها و يقوم عليها على ما يصلحهم الوالي على قدر طاقتهم من الحق النصف و الثلث و الثلثين، على قدر ما يكون لهم صالحاً و لا يضرهم;

جنگجویان حقی از زمین و آنچه در منطقه تحت تصرف آنان است ندارند، مگر آنچه را که لشکریان بر آن دست یافته اند. اعراب نیز از غنایم بهره ای ندارند، اگر چه در کنار امام(علیه السلام) جنگ کرده باشند، زیرا رسول خدا(صلی الله علیه و آله) با اعراب بر این امر مصالحه کرد که آنان در سرزمین خود بمانند و هجرت نکنند، مشروط بر این که اگر پیامبر(صلی الله علیه و آله) از سوی دشمن مورد حمله ناگهانی دشمن قرار گرفت، اعراب را به جنگ با آن گسیل دارد و با همراهی آنان به جنگ با دشمن بپردازد، اما سهمی از غنیمت نداشته باشند و سنت پیامبر(صلی الله علیه و آله) درباره آنان و غیر آنان جاری است.

اما زمینی که به زور و چیرگی و تاختن اسب گرفته شده باشد بر اساس مصالحه والی و توان آباده کننده آن، در قبایل نصف، يك سوم یا دو سوم عایدات، به گونه ای که به عاملان بر آن زمین زیان نرسد و مصلحت آنان در نظر گرفته شود، در اختیار ایشان می ماند».(۴۰۶)

کار و امور معیشتی از نگاه امام کاظم(علیه السلام)

۱. «حسن بن علی بن ابی حمزه» از پدرش نقل کرده است که گفت: «ابوالحسن(علیه السلام) را دیدم که بر زمین خود کار می کرد و هر دو پایش از عرق خیس شده بود. به او گفتم: فدایت کردم مردان (کارگران) کجايند؟ [تا به این کار بپردازند].
امام فرمود: **يا علي، قد عمل باليد من هو خير مني في أرضه و من أبي;**
کسی بر زمین خویش کار کرد که از من و پدرم بهتر و برتر بود.

گفتم: او چه کسی بود؟

امام(علیه السلام) فرمود: **رسول الله (صلی الله علیه و آله) و امير المؤمنين و آبائي(عليهم السلام)، كلهم كانوا قد عملوا بأيديهم، و هو من عمل النبيين و المرسلين و الأوصياء و الصالحين;**
رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، امير المؤمنين و پدرانم. آنان همگی با دست خویش کار می کردند و این، کار پیامبران، فرستادگان، جانشینان آنان و صالحان است.(۴۰۷)

۲. از «موسی بن بکر» نقل شده است که گفت: «ابوالحسن(علیه السلام) به من فرمود:
من طلب هذا الرزق من حله ليعود به على عياله و نفسه كان كالمجاهد في سبيل الله - عزوجل

۴۰۶. اصول کافی ۴/۵.

۴۰۷. همان / ۷۵ و الفقيه ۳/۱۶۲.

- فَإِنْ غَلِبَ عَلَيْهِ ذَلِكَ، فَلْيَسْتَدِنْ عَلَى اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - وَ عَلَى رَسُولِهِ مَا يَقُوتُ بِهِ عِيَالَهُ. فَإِنْ مَاتَ
و لَمْ يَقْضِهِ كَانَ عَلَى الْإِمَامِ قِضَاؤُهُ، فَإِنْ لَمْ يَقْضِهِ كَانَ عَلَيْهِ وَزْرُهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: «إِنَّمَا
الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمَلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ»؛ (٤٠٨)

هر کس از راه حلال در پی این روزی باشد تا آن را برای خود و عیال خود هزینه کند، همانند مجاهد در
راه خداست و اگر نتوانست چیزی به دست آورد به حساب خداوند و پیامبرش به اندازه قوت عائله خود وام
بگیرد. هر گاه پیش از ادای دین از دنیا برود، پرداختن آن بر عهده امام است و اگر امام آن را ادا نکند گناهش
بر او نوشته می شود. خدای متعال می فرماید: «صدقات، تنها به تهی دستان و بینوایان و متصدیان [گردآوری
و تقسیم] آن، و کسانی که دلشان به دست آورده می شود، و در [راه آزادی] بردگان و وامداران اختصاص
دارد» و چنین فردی بی نوا و بدهکار [و مشمول آیه یاد شده] است.

۳. امام کاظم (علیه السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل می کند که فرمود: «طوبی
لِمَنْ أَسْلَمَ وَ كَانَتْ عَيْشُهُ كِفَافًا وَ قَوْلُهُ سَدَادًا»؛ (٤٠٩)

خوشا به حال آن که مسلمان شده، زندگی اش او را بسنده و گفتارش حق و درست باشد.

۴. نیز از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل می کند که فرمود: «اللَّهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ
وَ مَنْ أَحَبَّ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ الْعَفَافَ وَ الْكِفَافَ، وَ ارْزُقْ مَنْ أَبْغَضَ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ كَثْرَةَ
الْمَالِ وَ الْوَالِدِ»؛ (٤١٠)

بار خدایا، به محمد (صلی الله علیه وآله) و خاندانش و آنان که محمد (صلی الله علیه وآله) و خاندانش را
دوست دارند عفاف (پاکدامنی) و کفاف (بسندگی) معاش روزی کن و به دشمنان محمد و خاندانش مال و فرزند
فراوان بده.

۵. موسی بن جعفر (علیه السلام) از پدرانش از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل کرده است که
فرمود: «أَرْبَعٌ مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ: الْخُلُطَاءُ الصَّالِحُونَ، وَ الْوَالِدُ الْبَارُّ، وَ الْمَرْأَةُ الْمُؤَاتِيَةُ، وَ أَنْ
تَكُونَ مَعِيشَتُهُ فِي بَلَدِهِ»؛ (٤١١)

چهار چیز از سعادت انسان است: [داشتن] همنشینان صالح، فرزند نیکوکار، زن موافق و همدل و این که
درآمد و معاش او در شهرش باشد.

۶. و نیز امام کاظم (علیه السلام) فرمود: «مَنْ وَلَدَهُ الْفَقْرَ أَبْطَرَهُ الْغِنَا»؛ (٤١٢)

هر کس زاده بینوایی و فقر باشد، بی نیازی و غنا گستاخش کند».

۴۰۸. التهذيب ۶/۱۸۴.

۴۰۹. بحار الانوار ۶۷/۷۲.

۴۱۰. همان جا.

۴۱۱. همان ۱۰۳/۸۶.

۴۱۲. همان ۱۰۰/۸۶.

۷. مردی به ابوالحسن، موسی بن جعفر (علیه السلام) گفت: «مرا وعده ای ده.

امام (علیه السلام) فرمود: **كيف أعدك؟ و أنا لما لا أرجوا أرجى لما أرجوا؛** (۴۱۳)

چگونه تو را وعده دهم؟ که خود به آنچه امید آن نمی رود (مرگ) نزدیک تر و امیدوارترم از چیزی (زندگی طولانی و دیدن فرداها و روزهای دیگر) که بدان امید بسته ام.

۸. از «یحیی الحذاء» نقل شده است که: «به ابوالحسن (علیه السلام) گفتم: گاهی که در

حضور پدرم چیزی را می خرم، در او حالتی می بینم که مرا اندوهناک می کند.

امام فرمود: **تنكبه و لا تشتر بحضرته فإذا كان لك على رجل حق فقل له: فليكتب و كتب فلان بن فلان بخطه و أشهد الله على نفسه و كفى بالله شهيداً فإنه يقضي في حياته أو بعد وفاته؛**

از این کار دوری کن و چون بر کسی حقی (وامی) داشتی از او بخواه چنین بنویسد: و فلان فرزند فلان با خط خود چنین نگاشت و خدا را - که گواهی است بسنده - بر خود گواه گرفت که وام خود را در حیات یا پس از مرگ خود [به وسیله وارثان] ادا کند. (۴۱۴)

دعا و زیارت از نگاه امام کاظم (علیه السلام)

۱. از امام کاظم (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «**عليكم بالدعاء؛ فإن الدعاء و الطلب الى الله - عزوجل - يردّ البلاء و قد قدر و قضی فلم يبق إلا إمضاؤه، فإنه إذا دعا الله و سأله صرف البلاء صرفاً؛**» (۴۱۵)

بر شما باد به دعا کردن و از خدا خواستن که دعا به درگاه خداوند و درخواست از حضرتش، بلائی رقم خورده و مقدری که جز امضا (اجرای آن نمانده باز می گرداند [و بدانید] اگر کسی خدا را بخواند و دست دعا به سوی او دراز کند حضرتش بلا را شتابان از او بگرداند.

۲. امام کاظم (علیه السلام) فرمود: «**لكل داء دواء؛** هر دردی دارویی دارد.

درباره این گفته امام (علیه السلام) پرسیده شد، امام (علیه السلام) فرمود: **لكل داء دواء، فإذا ألهم المريض الدعاء فقد أذن الله في شفائه؛**

هر دردی دارویی دارد و هر گاه به دل بیمار الهام شد که دعا کند، به یقین خداوند اجازه درمان او را داده (شفای او را اراده نموده) است.

و نیز فرمود: **أفضل الدعاء الصلاة على محمد و آل محمد - صلى الله عليهم - ثم الدعاء للإخوان ثم الدعاء لنفسك فيما أحببت، و أقرب ما يكون العبد من الله إذا سجد؛**

۴۱۳. الفقيه ۱۶۵/۳.

۴۱۴. اصول کافی ۳۱۸/۵.

۴۱۵. مکارم الاخلاق / ۳۱۶.

برترین دعاها صلوات فرستادن بر محمد(صلی الله علیه وآله) و آل اوست، سپس دعا برای برادران [دینی]، سپس دعا برای خودت به آنچه که دوست می داری. [و بدان که] چون بنده سر به سجده نهد به خداوند نزدیکتر [و کم فاصله تر] است [و آن هنگام، بهترین وقت برای دعاست].

و فرمود: **الدعاء أفضل من قراءة القرآن؛ لأن الله - عزوجل - يقول: (قُلْ مَا يَعْجُبُكُمْ رَبِّي أُولَئِكَ دُعَاؤُكُمْ)^(۴۱۶) و إِنَّ اللَّهَ - عزوجل - لِيُوخِرَ إِجَابَةَ الْمُؤْمِنِ شَوْقًا إِلَى دَعَائِهِ و يَقُولُ: صوت أحب أن اسمعه، و يعجل إجابة المنافق و يقول: صوت أكره سماعه؛**

دعا کردن از خواندن قرآن برتر است، زیرا خداوند فرموده است: «ای رسول ما، [به امت] بگو: اگر دعای شما [و ناله و زاری و توبه شما] نبود خدا به شما توجه و اعتنایی نمی کرد». خداوند - عزوجل - اجابت دعای مؤمن را به تأخیر انداخته می گوید: این، صدایی است که دوست دارم بشنوم، اما درخواست منافق را زود پاسخ داده، می فرماید: این، صدایی است که شنیدن آن را ناخوش و ناپسند می دارم.^(۴۱۷)

۳. «عمر بن یزید» از ابو ابراهیم(علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «إِنَّ الدَّعَاءَ يَرِدُ مَا قَدَرَ و مَا لَمْ يَقْدِرْ؛

دعا آنچه را که مقدر شده و آنچه مقدر نشده باز می گرداند.

گفتم: فدایت گردم، آنچه را که مقدر شده دانستیم، آنچه مقدر نشده چیست [و چگونه بازگردانده می شود]؟ برای ما بازگو.

امام(علیه السلام) فرمود: **حتى لا يقدر؛**

[دعا مانع رقم خوردن آن شده،] تا این که رقم نمی خورد.^(۴۱۸)

۴. امام کاظم(علیه السلام) فرمود: «أدنى ما يثاب به زائر أبي عبدالله(صلی الله علیه وآله) بشط الفرات إذا عرف حقه و حرمة و ولايته أن يغفر له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر؛

کمترین پاداشی که به زائر امام حسین(علیه السلام) در کنار شط فرات (از نزدیک) در حالی که حق، حرمت و ولایت او را بشناسد داده می شود، این است که گناه گذشته و آینده او را ببامزد.

۵. از «حسن بن الجهم» نقل شده است که گفت: «به ابو الحسن(علیه السلام) گفتم درباره زیارت قبر حسین(علیه السلام) چه می گویی؟

امام(علیه السلام) فرمود: **ما تقول أنت فيه؛** تو درباره زیارت او چه می گویی؟

گفتم: برخی از ما آن را معادل «حج» دانسته و برخی معادل «عمره» خوانده است.

امام(علیه السلام) فرمود: **هي حجة مبرورة [مقبولة]، [زیارت امام حسین(علیه السلام)] حجة قبول**

شده است.^(۴۱۹)

۴۱۶. فرقان (۲۵) آیه ۷۷.

۴۱۷. مکارم الاخلاق / ۴۴۸.

۴۱۸. بحار الانوار ۲۹۷/۹۳.

۶. «احمد بن جعفر بلدی» از «محمد بن یزید بکری» از «منصور بن نصر مدائنی» از «عبدالرحمن بن مسلم» نقل می کند که گفت: «بر امام کاظم(علیه السلام) وارد شده، گفتم: کدام زیارت برتر است؟ زیارت حسین بن علی(علیه السلام)، امیرالمؤمنین یا فلان و فلان؟ (یک يك امامان را نام بردم).

فرمود: یا عبدالرحمن، مَنْ زار أولنا فقد زار آخرنا، و مَنْ زار آخرنا فقد زار أولنا، و مَنْ تولى أولنا فقد تولى آخرنا، و مَنْ تولى آخرنا فقد تولى أولنا و مَنْ قضى حاجة لأحد و من أوليانا فكأنما قضاها لأجمعنا.

یا عبدالرحمن، أحببنا و أحبب من يحبنا و أحببنا و أحبب لنا و تولنا و تول من يتولانا و ابغض من يبغضنا. ألا و إن الراد علينا كالراد على رسول الله جدنا و مَنْ ردّ على رسول الله(صلی الله علیه وآله) فقد ردّ على الله. ألا یا عبدالرحمن و مَنْ أبغضنا فقد ابغض محمداً و مَنْ أبغض محمداً فقد أبغض الله و مَنْ أبغض الله - عزّوجلّ - و كان حقاً على الله ان يصلیه النار و ماله من نصير؛^(۴۲۰)

ای عبدالرحمن، هر کس نخستین ما را زیارت کند، چنان است که آخرین ما را زیارت کرده و هر کس آخرین ما را زیارت کند، چنان است که نخستین ما را زیارت کرده است. هر کس نخستین ما را دوست بدارد، چنان است که آخرین ما را دوست داشته و هر کس آخرین ما را دوست بدارد، چنان است که نخستین ما را دوست داشته است. هر کس نیاز یکی از دوستان ما را برآورده کند، گویی آن را برای همه ما برآورده است.

ای عبدالرحمن، ما را دوست بدار و هر کس ما را دوست می دارد، دوست بدار و در راه ما دوست بدار و برای ما دوست بدار. با دوستان ما دوست باش و با دشمنان ما دشمن. هر کس بر ما برگردد (دشمنی ورزد) بر جدمان رسول خدا برگشته و هر کس بر او برگردد، بر خدا برگشته است. ای عبدالرحمن، هر کس با ما کینه ورزد با رسول خدا کینه ورزیده و هر کس با محمد(صلی الله علیه وآله) کینه ساز کند، به یقین با خدا کینه ساز کرده است و هر کس با خدای - عزّوجلّ - کینه در پیش گیرد و دشمنی کند، بر خدا حق است که او را به دوزخ افکند و یآوری نباشد تا او را یاری کرده، [از گزند کیفر خداوند] رهایی اش بخشد.

۷. از «عمرو بن عثمان رازی» نقل شده که گفت: «از ابوالحسن(علیه السلام) شنیدم که گفت: مَنْ لم يقدره أن يزورنا فليزر صالحی موالینا یکتب له ثواب زیارتنا و مَنْ لم يقدر علی صلتنا فليصل صالحی موالینا یکتب له ثواب صلتنا؛^(۴۲۱)

۴۱۹. همان جا.

۴۲۰. کامل الزیارات / ۳۳۵.

۴۲۱. همان / ۳۱۹.

هر کس نتواند به زیارت ما بیاید، به زیارت دوستان صالح ما برود که پاداش زیارت ما برای او نوشته می شود و هر کس نتواند به ما نیکی کند، در حق دوستان صالح ما نیکی کند که پاداش نیکی به ما برای او نوشته می شود.

۸. از «اسحاق بن عمار» نقل شده است که گفت: «به ابوالحسن گفتم: مؤمن [مرده] می داند چه کسی قبر او را زیارت کرده است؟»

امام(علیه السلام) فرمود: **نعم و لا یزال مستأنساً به ما زال عنده، فإذا قام و انصرف من قبره دخله من انصرافه عن قبره وحشة؛** (۴۲۲)

آری. تا زمانی که زائر بر سر قبر مؤمن است او همچنان با زائر خود مانوس است و چون برخاسته، از آن جا می رود، مرده دستخوش تنهایی و بیم می شود.

۹. از «علی بن عثمان رازی» نقل شده که گفت: «از ابوالحسن(علیه السلام) اول شنیدم که فرمود: **مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلٰی زِيَارَتِنَا فَلْيَزِرْ صَالِحَ إِخْوَانِهِ يَكْتَبْ لَهُ ثَوَابَ زِيَارَتِنَا، وَ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَصِلَنَا فَلْيَصِلْ صَالِحَ إِخْوَانِهِ يَكْتَبْ لَهُ ثَوَابَ صَلَاتِنَا؛** (۴۲۳)

هر کس نتواند به زیارت و دیدار ما بیاید، به دیدار برادران صالح خود برود که [در این صورت] پاداش زیارت ما برای او نوشته می شود و هر کس نتواند در حق ما نیکی کند به برادران صالح خود نیکی کند که پاداش نیکی به ما برای او نوشته می شود.

از مواعظ و حکم امام کاظم(علیه السلام)

از امام کاظم(علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «**صلاة النوافل قربانٌ الى الله لكل مؤمن؛** نماز نافله [مایه] تقرب هر مؤمن به سوی خداست.

و فرمود: **الحج جهاد كل ضعيف؛** حج، جهاد هر ناتوان است.

و فرمود: **لكل شيء زكاة و زكاة الجسد صيام النوافل؛** هر چیزی را زکات است و زکات بدن، روزه مستحبی است.

و فرمود: **أفضل العباداة بعد المعرفة انتظار الفرج؛**

برترین عبادات پس از معرفت (خداشناسی یا کسب دانش) انتظار فرج است.

و فرمود: **مَنْ دَعَا قَبْلَ التَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ وَ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) كَانَ كَمَنْ رَمَى بِسَهْمٍ بِلَا وَتَرٍ**;

هر کس پیش از ثنای خداوند و درود فرستادن بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) دعا کند، گویی بدون کمان، تیر انداخته [کاری بیهوده کرده] است.

و فرمود: **مَنْ أَيْقَنَ بِالْخَلْفِ جَادٍ بِالْعَطِيَّةِ، وَ مَا عَالَ أَمْرِيءَ اِقْتَصَدَ**;

هر کس به جایگزین شدن [مالی که می بخشد] یقین داشته باشد بسیار ببخشد و آن که میانه روی کند درمانده (نیازمند) نشود.

نیز فرمود: **التَّدْبِيرُ نِصْفُ الْعَيْشِ**;

تدبیر در معاش نیمی از زندگی است.

و فرمود: **التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ**;

مهرورزی و محبت با مردم نیمی از عقل است.

و فرمود: **كثرة الهمّ يورث الهرم، و العجلة هي الخرق**;

اندوه زیاد پیری [زودرس] در پی دارد و شتابزدگی عین ابلهی است.

و نیز فرمود: **قلّة العيال أحد اليسارين**; کمی عاقله (نان خور) یکی از دو گشایش است.

و نیز فرمود: **مَنْ أَحْزَنَ وَالِدِيهِ فَقَدْ عَقَّهْمَا**;

هر کس پدر و مادر خود را اندوهگین کند (بیازارد) به یقین عاق شده است.

و نیز فرمود: **مَنْ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى فُخْذِهِ، أَوْ ضَرَبَ بِيَدِهِ الْوَاحِدَةَ عَلَى الْآخِرَى عِنْدَ**

الْمَصِيبَةِ فَقَدْ حَبَطَ أَجْرَهُ، وَ الْمَصِيبَةُ لَا تَكُونُ مَصِيبَةً يَسْتَوْجِبُ صَاحِبُهَا أَجْرَهَا إِلَّا بِالصَّبْرِ

وَ الْإِسْتِرْجَاعِ عِنْدَ الصَّدْمَةِ; هر کس به هنگام رسیدن بلا دست بر ران بکوبد یا دستان را [از سر

بی صبری] بر یکدیگر بکوبد به یقین، پاداش او از بین رفته است. هر مصیبت زده ای هنگامی به پاداش

مصیبت خود نایل می شود که صبر پیشه کند و به گاه صدمه دیدن «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» بر زبان آورد.

و نیز فرمود: **الصَّنِيعَةُ لَا تَكُونُ صَنِيعَةً إِلَّا عِنْدَ ذِي دِينٍ أَوْ حَسَبٍ**; نیکی زمانی نیکی شمرده

می شود که در حق شخص دیندار یا دارای حسبی پاک صورت گیرد (غیر این دو شخص نیکی را پاس

نمی دارند).

و فرمود: **اللَّهُ يَنْزِلُ الْمَعُونَةَ عَلَى قَدْرِ الْمُؤْنَةِ، وَ يَنْزِلُ الصَّبْرَ عَلَى قَدْرِ الْمَصِيبَةِ**;

معونت (یاری، روزی) را به اندازه هزینه و صبر را به اندازه مصیبت فرو می فرستد.

و حضرتش فرمود: **مَنْ اِقْتَصَدَ وَ قَنَعَ بِقَيْتِ عَلَيْهِ النِّعْمَةِ، وَ مِنْ بَدَرٍ وَ أُسْرَفَ زَالَتْ عَنْهُ**

النِّعْمَةُ; هر کس میانه روی کند و قناعت ورزد نعمتش پایدار شود و هر کس زیاده روی پیشه کند، نعمتش فنا

پذیرد.

و فرمود: **أداء الأمانة و الصدق يجلبان الرزق، و الخيانة و الكذب يجلبان الفقر و النفاق**؛ امانتداری و راستی در گفتار، روزی را فرا می خوانند و خیانت و دروغ در گفتار، فقر و نفاق را [به سوی خائن و دروغ پرداز] می کشانند.

و فرمود: **إذا أراد الله بالذرة شرا أنبت لها جناحين فطارت فأكلها الطير،**

چون خدا برای حشره خُرد بد بخواهد دو بالش دهد که به پرواز درآید، آن گاه طعمه پرند [گان] شود.

و فرمود: **الصنيعة لا تتم صنيعة عند المؤمن لصاحبها إلا بثلاثة أشياء: تصغيرها و سترها و تعجيلها، فمن صغر الصنيعة عند المؤمن فقد عظم أخاه، و من عظم الصنيعة عنده فقد صغر أخاه، و من كتم ما أولاه من صنيعة فقد كرم فعاله؛**

نیکی [در حق دیگران] در نظر مؤمن زمانی نیکی شمرده می شود که سه شرط داشته باشد: کوچک شمردن، زود انجام دادن و پنهان داشتن آن. پس هر کس نیکی در حق مؤمن را کوچک شمرد، برادر مؤمن خود را بزرگ داشته، هر کس نیکی در حق برادر مؤمن خود را بزرگ بداند، برادرش را کوچک و خوار کرده و هر کس نیکی خود را درباره برادر مؤمن خود پنهان دارد کار خود را ارج نهاده است. و فرمود: **مَنْ عَجَّلَ مَا وَعَدَ فَقَدْ هَنَى الْعَطِيَّةَ**؛ هر کس در وعده خود شتاب کند عطیه و دهنش او [بر دهنده و گیرنده] گوارا شود. (۴۲۴)

ابوالحسن ماضی(علیه السلام) فرمود: **«قُلِ الْحَقُّ وَ ان كَانَ فِيهِ هَلَاكُكَ فَان نَجَاتِكَ وَ دَعِ الْبَاطِلَ وَ ان كَانَ فِيهِ نَجَاتُكَ فَان فِيهِ هَلَاكُكَ»**؛ (۴۲۵)

حق بگو هر چند [می پنداری] هلاکت تو در آن است که [در حقیقت] نجات تو در آن است و باطل را واگذار اگر چه [می پنداری] رهایی تو در آن است که [در حقیقت] هلاکت تو در آن است. نیز فرمود: **«يُنْبَغِي لِمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ أَنْ لَا يَسْتَبْطِنَهُ فِي رِزْقِهِ وَ لَا يَتَّهَمَهُ فِي قَضَائِهِ»**؛ سزاوار است کسی که در بند بندگی خداست او را در روزی [دادن] کند و سست نداند و در حکمش متهم [به ستم] نسازد.

شخصی می گوید: **«از امام کاظم(علیه السلام) درباره «یقین» پرسیدم، فرمود: يتوكل على الله، و يسلم لله، و يرضى بقضاء الله و يفوض الى الله؛** بر خدا توکل کند، تسلیم خدا باشد، به قضای خدا [تن دهد و بدان] راضی باشد و کارهای خود را به خدا سپارد.

«عبدالله بن يحيى» (۴۲۶) می گوید: **«به امام کاظم(علیه السلام) درباره این دعا نوشتیم: الحمد لله منتهى علمه؛ حمد خدا را [چونان] نهایت علمش [و نظر او را جویا شدم].**

۴۲۴. تحف العقول / ۴۰۳.

۴۲۵. الاختصاص / ۳۲.

۴۲۶. صدوق آن را در توحید باب العلم با اسنادش از کاهلی از موسی بن جعفر(علیه السلام) نقل کرده است. عبدالله بن يحيى کاهلی اسدی برادر اسحاق بن يحيى از چهره های برجسته یاران امام صادق(علیه السلام) و امام کاظم(علیه السلام) بود و کتابی نیز دارد.

امام(علیه السلام) پاسخ داد: لا تقولن منتهی علمه، فإنه ليس لعلمه نهاية، و لكن قل: منتهی

رضاه;

مگو: نهایت علمش، چرا که علم خدا را نهایتی نیست، بلکه بگو: نهایت خشنودی اش.(۴۲۷)

شخصی از امام کاظم(علیه السلام) درباره بخشنده پرسید، امام(علیه السلام) فرمود: «إن لكلامك وجهين، فإن كنت تسأل عن المخلوقين، فإن الجواد الذي يؤدي ما افترض الله عليه، و البخیل من بخل بما افترضى الله، و إن كنت تعنى الخالق فهو الجواد إن أعطى، و هو الجواد إن منع، لأنه إن أعطاك، أعطاك ما ليس لك و إن منعك، منعك ما ليس لك».(۴۲۸)

گفتار تو دو وجه دارد. اگر درباره آفریدگان می پرسی [بدان] بخشنده کسی است که آنچه خداوند بر او واجب کرده انجام دهد و بخیل کسی است که در آنچه خدا بر او واجب فرموده، بخل ورزد و اگر خالق را می گویی [بدان که] اگر بدهد بخشنده است، چرا که چیزی به تو داده که از آن تو نبوده و اگر از تو دریغ کند، چیزی را دریغ کرده که از آن تو نیست.

و نیز به یکی از شیعیان خود فرمود: أي فلان، اتق الله و قل الحق و ان كان فيه هلاكك فإن فيه نجاتك، أي فلان، اتق الله و دع الباطل و إن كان فيه نجاتك، فإن فيه هلاكك;

[از خدا بترس و [تقوای خدا در پیش گیر و حق را بگو اگر چه [می پنداری] هلاکت تو در آن است که [در حقیقت] نجات تو در آن است. ای فلان تقوای خدا در پیش گیر و باطل را واگذار اگر چه [می پنداری] نجات تو در آن است که [در واقع] هلاکت تو در آن است.

وکیل حضرت به او گفت: به خدا سوگند که به تو خیانت نکردم.

امام(علیه السلام) فرمود: خیانتك و تضییعك علی مالي سواء، و الخيانة شرها عليك;

خیانت تو در مال و از بین بردن آن، بر من یکسان است و شر خیانت دامن تو را می گیرد.

و نیز فرمود: إياك أن تمنع في طاعة الله، فتفق مثله في معصية الله;

مبادا که از انفاق در راه بندگی خدا دریغ کنی که همانند آن را در نافرمانی خدا هزینه خواهی کرد.

و فرمود: المؤمن مثل كفتي الميزان كلما زيد في إيمانه زيد في بلائه;

مؤمن همانند دو کفه ترازوست که هر چه ایمانش فزونی گیرد، بلا و آزمونش فزونی پذیرد.

هنگامی که امام کاظم(علیه السلام) بر قبری حاضر شد، فرمود: إن شيئاً هذا آخره لحقيق

أن يزهد في أوله، و إن شيئاً هذا أوله لحقيق أن يخاف آخره;

شایسته است چیزی که فرجامش این باشد در آغازش زهد ورزیده شود و شایسته است چیزی که آغازش

این باشد از فرجامش ترسیده شود.

و فرمود: من تكلم في الله هلك، و من طلب الرئاسة هلك، و من دخله العجب هلك;

هر کس در [ذات] خدا گفت و گو (جدل) کند هلاک شود، هر کس [به ناحق] ریاست بخواد هلاک شود و هر کس دستخوش خود پسندی گردد هلاک شود.

و نیز فرمود: **إشْتَدَّتْ مَوْئِنَةُ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ. فَأَمَّا مَوْئِنَةُ الدُّنْيَا فَإِنَّكَ لَا تَمُدُّ يَدَاكَ إِلَى شَيْءٍ مِنْهَا إِلَّا وَجَدْتَ فَاجِرًا قَدْ سَبَقَكَ إِلَيْهِ، وَ أَمَّا مَوْئِنَةُ الْآخِرَةِ فَإِنَّكَ لَا تَجِدُ أَعْوَانًا يَعِينُوكَ عَلَيْهِ؛**

تدارک مؤونه (هزینه و نیاز) دنیا و دین بس سخت و دشوار است. پس چون در پی یافتن نیازهای دنیایی باشی، به هر جا که دست دراز کنی فاجری را می بینی که در رسیدن به آن بر تو پیشی گرفته است و چون در تدارک توشه آخری باشی، یاری [که بار تو را بر دوش کشیده،] یاری ات کند نخواهی یافت.

و نیز فرمود: **أَرْبَعَةٌ مِنَ الْوَسْوَاسِ: أَكَلُ الطَّيْنِ، وَفَتْهُ الطَّيْنِ، وَتَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ بِالْأَسْنَانِ، وَ أَكَلُ اللَّحْيَةِ. وَ ثَلَاثٌ يَجْلِبْنَ الْبَصَرَ: النَّظْرُ إِلَى الْخَضْرَاءِ، وَ النَّظْرُ إِلَى الْمَاءِ الْجَارِي، وَ النَّظْرُ إِلَى الْوَجْهِ الْحَسَنِ؛**

چهار چیز از وسواس (مالخولیا) است: خوردن گل، خرد کردن گل، گرفتن ناخن با دندان و جویدن موی ریش. سه چیز نیز موجب جلای چشمان است: نگریستن در سبزه، نگریستن در آب روان و نگریستن در چهره زیبا [اگر نگاه به نامحرم و آمیخته به حرام نباشد].

و نیز فرمود: **لَيْسَ حَسَنُ الْجَوَارِ كَفَّ الْأَذَى، وَ لَكِنْ حَسَنُ الْجَوَارِ الصَّبْرُ عَلَى الْأَذَى؛**

نیك همسایه داری در پرهیز از آزار آنان نیست، بلکه در بردباری در برابر آزار آنان است.

و فرمود: **لَا تَذْهَبِ الْحَشْمَةُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ أُخِيكَ، وَ أَبْقِ مِنْهَا، فَإِنَّ ذَهَابَهَا ذَهَابُ الْحَيَاءِ؛**

خویشتن داری و شرمی که میان تو و برادر [دینی]ت وجود دارد، از میان مبر و چیزی از آن را نگاه دار، چرا که با از بین رفتن آن، حیا نیز از بین می رود.

و نیز به یکی از فرزندان خود فرمود: **يَا بَنِيَّ، إِيَّاكَ أَنْ يَرَاكَ اللَّهُ فِي مَعْصِيَةِ نَهَاكَ عَنْهَا. وَ إِيَّاكَ أَنْ يَفْقِدَكَ اللَّهُ عِنْدَ طَاعَةِ أَمْرِكَ بِهَا. وَ عَلَيْكَ بِالْجِدِّ. وَ لَا تَخْرُجَنَّ نَفْسُكَ مِنَ التَّقْصِيرِ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُعْبَدُ حَقَّ عِبَادَتِهِ. وَ إِيَّاكَ وَ الْمَزَاحَ، فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِنُورِ إِيْمَانِكَ وَ يَسْتَخْفُّ مَرَوَّتِكَ. وَ إِيَّاكَ وَ الضَّجْرَ وَ الْكَسَلَ، فَإِنَّهُمَا يَمْنَعَانِ حَظَّكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛**

ای پسرکم، مبدا خداوند تو را مشغول گناهی ببیند که تو را از آن باز داشته است و مبدا در عبادتی که تو را بدان فرمان داد نبیند. همواره در کارها کوشا باش و خود را در عبادت و فرمانبرداری خداوند مقصر بدان، چرا که خداوند آن گونه که شایسته است عبادت نمی شود. و از شوخی بپرهیز، زیرا نور ایمان تو را از بین می برد و جوانمردی ات را خدشه دار می کند و از تنبلی و بی حوصلگی دوری کن، زیرا این دو خصلت [ناپسند] تو را از بهره دنیا و آخرت محروم می کنند.

و نیز فرمود: **إِذَا كَانَ الْجَوْرُ أَغْلَبَ مِنَ الْحَقِّ لَمْ يَحِلَّ لِأَحَدٍ أَنْ يَظُنَّ بِأَحَدٍ خَيْرًا حَتَّى يَعْرِفَ**

ذَلِكَ مِنْهُ؛

چون جور و ستم بر حق غلبه یابد و بیشتر باشد کسی مجاز نیست که به کسی گمان خوب داشته باشد، مگر این که خوبی را در او ببیند.

و همو فرمود: **ليس القبله على الفم إلا للزوجة و الولد الصغير**; بوسیدن لبان، جز از همسر و کودک نشاید.

و نیز فرمود: **اجتهدوا في أن يكون زمانكم أربع ساعات: ساعة لمناجاة الله، و ساعة لأمر المعاش، و ساعة لمعاشرة الاخوان و الثقات الذين يعرفونكم عيوبكم و يخلصون لكم في الباطن، و ساعة تخلون فيه للذاتكم في غير محرّم و بهذه الساعة تقدرون على الثلاث ساعات.** لا تحدّثوا أنفسكم بفقّر و لا بطول عمر، فإنّه من حدّث نفسه بالفقر بخل، و من حدّثها بطول العمر يحرص. اجعلوا لأنفسكم حظاً من الدنيا باعطاءها ما تشتهي من الحلال و ما لا يتلم المروّة و ما لا سرف فيه. و استعينوا بذلك على أمور الدين، فإنّه روى: **ليس مثا ترك دنياه لدينه أو ترك دينه لدنياه**; بکوشید که وقت خود را چهار قسمت کنید: قسمتی برای راز و نیاز و مناجات با خدا، قسمتی برای تأمین نیازهای زندگی، قسمتی دیگر برای معاشرت با برادران [دینی] و افراد مورد اعتماد که عیب شما را به شما می نمایند و در باطن، نسبت به شما خالص هستند و قسمت چهارم برای پرداختن به لذت های حلال. [بدانید که] به وسیله این قسمت از اوقات خود و بهره گیری از آن می توانید از سه قسمت دیگر اوقات استفاده ببرید.

هرگز با نفس خود از فقر و بی چیزی گفت و گو نکنید و [آن را] به عمر دراز امید مدهید، زیرا کسی که با خود از بی نوایی سخن گفت، بخل ورزید و چون از عمری دراز گفت و گو کرد حریص شد.

آن اندازه از بهره حلال دنیایی به نفس خویش بدهید که به جوانمردی اش صدمه نزنند و آمیخته به اسراف نباشد و بدان وسیله، نفس خود را بر کار دین یاری دهید که روایت شده است: کسی که دنیا را برای [رسیدن به] دین و دین را برای [رسیدن به] دنیا رها کند از ما نیست.

همچنین امام کاظم(علیه السلام) فرمود: **تفقهوا في دين الله فإنّ الفقه مفتاح البصيرة، و تمام العبادة، و السبب الى المنازل الرفيعة و الرتب الجلیلة في الدين و الدنيا. و فضل الفقيه على العابد كفضل الشمس على الكواكب. و من لم يتفقه في دينه لم يرض الله له عملاً**; [احکام] دین را فرا گیرد که فراگیری دانش کلید بینش، [مایه] کمال عبادت و وسیله ای برای رسیدن به جایگاه های والا و مراتب ارجمند در دین و دنیا می باشد. [و بدانید که] برتری دانشمند بر عابد، همانند برتری خورشید بر ستارگان است و هر کس دانش دین نیاموزد، عملش مورد خشنودی خداوند قرار نمی گیرد.

همچنین به علی بن یقطين فرمود: **كفارة عمل السلطان الإحسان إلى الإخوان**; نیکی به برادران [دینی]، کفاره [گناه] تن دادن به کار حکومتی است.

نیز فرمود: **كلما أحدث الناس من الذنوب ما لم يكونوا يعملون أحدث الله لهم من البلاء ما لم يكونوا يعدون**;

هرگاه مردمان گناهانی پدید آورند که پیش تر نبوده و بدان نمی پرداختند، خداوند بلاهایی پدید آورد و بر آن ها بگمارد که از اندیشه نگذرانده و به شمار نمی آورند.

و نیز فرموده است: **إذا كان الإمام عادلاً كان له الأجر و عليك الشكر، و إذا كان جائراً كان عليه الوزر و عليك الصبر**; اگر امام (حاکم) دادگر باشد، برای او پاداش و بر تو شکرگزاری است و اگر ستمگر باشد، بر او وزر و وبال کردارش و بر تو صیوری پیشه کردن و بردباری است. (۴۲۹)

حضرت کاظم(علیه السلام) دو نفر را دید که به یکدیگر دشنام می دهند. امام(علیه السلام) فرمود: **«البادي أظلم و وزره و وزر صاحبه عليه ما لم يتعد المظلوم**; آغاز کننده به دشنام، ستمگرتر است و گناه او و گناه حریفش بر گردن اوست [البته] تا زمانی که مظلوم (حریف)، از حدود پاسخ گفتن تجاوز نکند.

همین طور فرمود: **ينادي مناد يوم القيامة: ألا من كان له على الله اجر فليقم، فلا يقوم إلا من عفا و اصلح فأجره على الله**;

چون قیامت بر پا شود، منادی ندا در دهد: هر کس بر (نزد) خدا پاداش دارد برخیزد. هیچ کس بر نمی خیزد جز آن که [از حق خود] در گذشته و اصلاح [میان دو تن] کرده باشد که پاداش او بر (نزد) خداست.

و نیز فرموده است: **السخي الحسن الخلق في كنف الله، لا يتخلى الله عنه حتى يدخله الجنة. و ما بعث الله نبياً إلا سخياً. و ما زال أبي يوصيني بالسخاء و حسن الخلق حتى مضى**;

بخشنده خوش خوی در حمایت خداوند است و خداوند او را رها نمی کند تا او را وارد بهشت کند. خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد، مگر این که بخشنده بود. پدرم تا پایان عمر خود، همواره مرا به بخشنده‌گی و حسن خلق سفارش می کرد.

هنگامی که امام کاظم(علیه السلام) در بستر احتضار افتاده بود، سندی بن شاهک، زندان بان امام کاظم(علیه السلام) از حضرت خواست تا اجازه دهد، هزینه کفن او را به عهده بگیرد، امام(علیه السلام) فرمود: **«إنا اهل بيت، حج ضرورتنا، و مهور نساننا، و أكفاننا من ظهور أموالنا**;

ما خاندانی هستیم که حج ضروره (نخستین) ما، کابین زنان ما و کفن های ما از خالص اموال خودمان می باشد.

امام کاظم(علیه السلام) به «فضل بن یونس» فرمود: **«أبلغ خيراً و قل خيراً و لا تكن امّعة**; [پیام] خیر برسان و خیر (نیکو) بگو و «امّعه» مباش.

گفتم: «امّعه» چیست؟

امام(علیه السلام) فرمود: لا تقل: أنا مع الناس و أنا كواحد من الناس. ان رسول الله(صلی الله علیه وآله) قال: يا أيها الناس، إنما هما نجدان^(٤٣٠)، نجد خير و نجد شر فلا يكن نجد الشر أحب إليكم من نجد الخير؛

[«امّعه» کسی است که بگوید: من با مردم و یکی از آنان هستم، پس تو چنین مباش] و مگو من با مردم و یکی از آنان هستم. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: ای مردم، آن، دو راه روشن و برجسته است، راه خیر و راه شر، پس مبدا که راه شر [و رهروان آن راه] نزد تو محبوبتر از راه خیر [و پویندگان آن] باشد. روایت شده است که امام کاظم(علیه السلام) به مردی بد سیما از اهل «سواد» گذشت، بر او سلام کرد و از مرکب خویش فرود آمده، زمانی دراز با وی به گفت و گو پرداخت، سپس به او پیشنهاد نمود که اگر کاری داشته باشد، آماده است آن را انجام دهد. به امام کاظم(علیه السلام) گفته شد: ای فرزند رسول خدا، نزد او فرود می آیی و نیازهای خود را از او می خواهی در حالی او به تو نیازمندتر است؟

امام کاظم(علیه السلام) فرمود: عبید من عبدالله، و أخ في كتاب الله، و جار في بلاد الله، يجمعنا و إياه خير الآباء آدم(علیه السلام)، و أفضل الأديان الإسلام، و لعل الدهر يرد من حاجتنا إليه، فیرانا - بعد الزهو عليه - متواضعين بن يديه؛

او بنده ای از بندگان خدا و برادری است [که] در کتاب خدا [بدان اشاره شده است: و مؤمنان برادر یکدیگرند] و همسایه ای است [که] در سرزمین خدا [در کنار هم زندگی می کنیم]. بهترین پدران [؛ یعنی] آدم(علیه السلام) و بهترین دین ها [؛ یعنی] اسلام ما را پیوند می دهند. چه بسا روزگار ما را بدو نیازمند کند و آن گاه است که پس از فخر فروشی و تکبر گذشته [ما]، ما را فروتن ببیند.

آن گاه در قالب دو بیت فرمود:

از آن رو با کسانی که استحقاق پیوند ما را ندارند می پیوندیم؛ مبدا که بی دوست و رفیق بمانیم». (٤٣١)

در همین جا گشت و گذار خود را در بوستان جان فزای میراث امام کاظم(علیه السلام) به پایان برده، از خداوند منان می خواهیم تا در پیروی از راه و رهنمودهای اهل بیت(علیهم السلام) - که تبلور چشمه زلال هدایت ربانی در سراب عطشناك هواخواهی و توهم زدگی است - توفیقمان دهد.

آخرین نیایش ما این است که: ستایش، ویژه پروردگار جهانیان است.

٤٣٠. شاید مراد از گفته رسول خدا «إنما همانجدان» آیه «و هدیناه النجدین: و راه خیر و شر و حق و باطل و بهشت

و دوزخ را به او نمودیم» باشد.

٤٣١. تحف العقول / ٤١٢ - ٤١٣

نواصل من لا يستحق وصالنا *** مخافة أن نبقي بغیر صدیق

فهرست

مقدمه مجمع ... ۷

مقدمه ... ۹

قسمت اول

بخش نخست: امام کاظم(علیه السلام) در يك نگاه ... ۱۹

بخش دوّم: برداشت هایی از شخصیت امام کاظم(علیه السلام) ... ۲۳

بخش سوم: جلوه ای از شخصیت امام کاظم(علیه السلام) ... ۳۱

دانش سرشار امام(علیه السلام) ... ۳۱

عبادت و تقوای حضرت ... ۳۱

نماز آن حضرت ... ۳۲

روزه داری حضرت ... ۳۵

حج امام ... ۳۶

تلاوت قرآن ... ۳۶

آزاد کردن بردگان ... ۳۷

زهد امام ... ۳۷

بخشندهگی امام ... ۳۸

بردباری حضرت ... ۴۰

هدایتگری امام(علیه السلام) ... ۴۲

نیکی به مردم ... ۴۴

قسمت دوم

بخش نخست: پرورش امام کاظم(علیه السلام) ... ۴۹

مولود خجسته ... ۵۰

کانون محبت و احترام ... ۵۲

سیمای امام ... ۵۳

نقش انگشتری حضرت ... ۵۳

کنیه حضرت ... ۵۴

القاب امام ... ۵۴

بخش دوم: مراحل زندگی امام کاظم(علیه السلام) ... ۵۹
تاریخ شهادت ... ۶۱

بخش سوم: امام کاظم(علیه السلام) در کنار پدر ... ۶۳
روایات امام صادق(علیه السلام) درباره امامت حضرت کاظم(علیه السلام) ... ۶۸

قسمت سوم

بخش نخست: ویژگی های عصر امام کاظم(علیه السلام) ... ۷۹
بخش دوم: موضع گیری امام کاظم(علیه السلام) در عصر منصور عباسی ... ۹۳
امام کاظم(علیه السلام) و تقویت پایگاه امامت ... ۹۳
امام کاظم(علیه السلام) و پیشگیری از فروپاشی اخلاقی ... ۹۸
امام کاظم(علیه السلام) و چالش های داخلی ... ۱۰۳
امام کاظم(علیه السلام) و ایجاد رهبری سیاسی مشروع ... ۱۰۷
۱. عرصه اندیشه ... ۱۰۷
۲. عرصه کار ... ۱۱۰
امام کاظم(علیه السلام) و پیش بینی مرگ منصور ... ۱۱۱

بخش سوم: امام کاظم(علیه السلام) و حکومت مهدی عباسی ... ۱۱۳
ویژگی های روزگار مهدی عباسی ... ۱۱۳
فعالیت های عمومی امام کاظم(علیه السلام) ... ۱۲۰
۱. فعالیت در عرصه سیاست ... ۱۲۰
۲. عرصه اخلاق و تربیت ... ۱۲۶
۳. عرصه دانش ... ۱۲۸
امام کاظم(علیه السلام) و تربیت جماعت صالحان ... ۱۳۲
تثبیت گرایش به خط اهل بیت(علیهم السلام) ... ۱۳۳
۱. گرایش سیاسی ... ۱۳۳
هدف اول: احاطه بر اوضاع سیاسی ... ۱۳۳
هدف دوم: برآوردن نیاز مؤمنان ... ۱۳۴
هدف سوم: تأثیرگذاری امام(علیه السلام) بر سیاست عمومی ... ۱۳۶
۲. پرورش اندیشه سیاسی ... ۱۳۷
۳. ایجاد ساختار علمی و پیوند فکری ... ۱۳۹
امام کاظم(علیه السلام) در زندان ... ۱۴۰
امام کاظم(علیه السلام) در حکومت موسی الهادی عباسی ... ۱۴۳
قیام فح ... ۱۴۴

پیامدهای قیام فح ... ۱۴۶

تحلیلی از قیام فح و موضع گیری امام کاظم(علیه السلام) ... ۱۴۷

تلاش موسی الهادی برای عزل هارون الرشید از ولایت عهدی ... ۱۴۹

قسمت چهارم

بخش نخست: ویژگی های عصر هارون الرشید و موضع گیری اش در مورد امام

کاظم(علیه السلام) ... ۱۵۳

مبحث یکم: ویژگی های روزگار هارون الرشید ... ۱۵۴

مبحث دوم: موضع گیری هارون نسبت به امام کاظم(علیه السلام) ... ۱۵۹

بخش دوم: موضع گیری امام کاظم(علیه السلام) نسبت به حکومت هارون الرشید ... ۱۷۹

امام کاظم(علیه السلام) و سیاست هارون الرشید ... ۱۷۹

امام کاظم(علیه السلام) و جماعت صالحان ... ۱۸۳

عرصه سیاسی ... ۱۸۴

نخست: محکم کردن پیوند سیاسی با خط اهل بیت(علیهم السلام) ... ۱۸۴

دوم: تأکید بر پایبندی به اصل «تقیه» ... ۱۸۶

سوم: نفوذ در دستگاه حکومتی ... ۱۸۷

۱. علی بن یقطین ... ۱۸۸

۲. حفص بن غیاث کوفی ... ۱۸۹

۳. عبدالله بن سنان بن ظریف ... ۱۸۹

۴. فضل بن سلیمان کاتب بغدادی ... ۱۸۹

۵. محمد بن اسماعیل بن بزیع ... ۱۸۹

۶. حسن بن راشد (مولای بنی عباس) ... ۱۸۹

عرصه تربیتی ... ۱۹۰

نخست: موضع گیری امام(علیه السلام) در برابر علی بن یقطین ... ۱۹۰

دوم: امام کاظم(علیه السلام) و برآوردن نیازهای مؤمنان ... ۱۹۲

سوم: حمایت امام کاظم(علیه السلام) از مأموریت علی بن یقطین ... ۱۹۳

عرصه علمی و فکری ... ۱۹۷

شیوه استنباط و تفقه در دین ... ۲۰۰

مناظره در عصر امام کاظم(علیه السلام) ... ۲۰۱

بخش سوم: بازداشت های مکرر امام کاظم(علیه السلام) تا زمان شهادت او ... ۲۰۵

برنامه ریزی برای زندانی کردن امام کاظم(علیه السلام) ... ۲۰۵

دستگیری امام کاظم(علیه السلام) ... ۲۰۹

امام کاظم(علیه السلام) در زندان بصره ... ۲۱۰

- عیسی و مأموریت کشتن امام کاظم(علیه السلام) ... ۲۱۱
- انتقال امام کاظم(علیه السلام) به بغداد ... ۲۱۲
- نیایش امام کاظم(علیه السلام) و رهایی از زندان ... ۲۱۳
- دومین بازداشت ... ۲۱۴
- امام کاظم(علیه السلام) در زندان سندی بن شاهک ... ۲۱۴
- فعالیت امام کاظم(علیه السلام) در زندان ... ۲۱۵
۱. عبادت ... ۲۱۵
۲. پاسخ به استفتاء ... ۲۱۶
۳. تعیین نمایندگان ... ۲۱۷
۴. تعیین جانشین ... ۲۱۷
۵. وصیت امام(علیه السلام) ... ۲۱۸
۶. صلابت و مقاومت امام کاظم(علیه السلام) در برابر فشارهای هارون ... ۲۱۸
- امام کاظم(علیه السلام) و در هم شکستن شکوه هارون ... ۲۱۹
۱. فرستادن کنیزکی برای امام(علیه السلام) ... ۲۱۹
۲. تلاش برای مسموم کردن امام(علیه السلام) ... ۲۲۱
۳. درخواست آزادی برای امام(علیه السلام) ... ۲۲۳
۴. نامه امام کاظم(علیه السلام) به هارون ... ۲۲۴
- توطئه کشتن امام کاظم(علیه السلام) ... ۲۲۵
- دیدار دوست ... ۲۲۷
- تحقیق درباره گشته شدن امام ... ۲۲۹
- راه نخست ... ۲۲۹
- راه دوم ... ۲۳۱
- پیکر امام(علیه السلام) بر روی پل ... ۲۳۲
- اقدام سلیمان ... ۲۳۴
- تجهیز امام(علیه السلام) ... ۲۳۶
- تشییع و خاکسپاری پیکر امام(علیه السلام) ... ۲۳۷
- بخش چهارم: میراث علمی امام کاظم(علیه السلام) ... ۲۳۹
- اصول علم و مراتب شناخت ... ۲۴۳
- مصادر و روش شناخت ... ۲۴۴
- توحید و اساس تدبیر و برنامه خداوندی ... ۲۹۰
- نکاتی از سیره و تاریخ حیات پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) ... ۲۹۳
- امامت و امامان از نگاه امام کاظم(علیه السلام) ... ۳۰۲
- جانشینی امام کاظم(علیه السلام) ... ۳۱۰

- امام مهدی(عج) در بیان امام کاظم(علیه السلام) ... ۳۱۳
- صحابه پیامبر(صلی الله علیه وآله) و امامان(علیهم السلام) از نگاه امام کاظم(علیه السلام) ... ۳۱۶
- ایمان، کفر و شرک از نگاه امام کاظم(علیه السلام) ... ۳۱۸
- گناهان از نگاه امام کاظم(علیه السلام) ... ۳۲۴
- نگاه داشتن زبان در بیان امام کاظم(علیه السلام) ... ۳۲۶
- امر به معروف و نهی از منکر در نگاه امام کاظم(علیه السلام) ... ۳۲۸
- شهید و مجاهد در راه خدا از نگاه امام کاظم(علیه السلام) ... ۳۲۹
- غنیمت ها از نظر امام کاظم(علیه السلام) ... ۳۳۱
- کار و امور معیشتی از نگاه امام کاظم(علیه السلام) ... ۳۳۳
- دعا و زیارت از نگاه امام کاظم(علیه السلام) ... ۳۳۵
- از مواظظ و حکم امام کاظم(علیه السلام) ... ۳۴۰
- فهرست ... ۳۵۱